# ما شاء الله لا قوة الا بالله

الحمد لله والمنة که درین زمان فیض اقتران ترجمه قدوری بزبان فارسی المعروف




بسعی جوانان ناچیز فقیر الله عبدالقادر و عبدالعزیز رحمهم الله تعالی ایانا کاملا و رفقا و سعا


در مطبع محمدی واقع لاهور مطبوع گردید

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ علی رسولہ محمد وآلہ اجمعین سپاس ومنت مر خدایرا کہ آفریدگار
جہانست وروزی دہ بندگانست ودرود بر پیغمبر او صلی اللہ علیہ وسلم وبر آل او وجملہ آمین یا رب
العالمین اما بعد بدانکہ خواجہ امام شیخ الاسلام ابوالحسن القدوری رح کتابے ساخت در مذہب
شریعت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بحکم آیات قرآن واخبار نبوی وآنرا مختصر قدوری نام کرد
ومقتدای اہل اسلام گشت پس طائفۂ آن مردمان کہ ایشانرا غم دین داشت وطالب علم بودند
از خواجہ امام اہل ... الصالحین ابی القاسم بن حسن رض درخواستند تا این کتابرا ترجمہ پارسی
کند چنانکہ زود تر ایشانرا معلوم گردد وفرزندان وعیالانرا بیاموزند پس امام ادام اللہ توفیقہ
ایشانرا اجابت کرد وکتاب قدوری را بپارسی ترجمہ کرد تا خواندن ویاد گرفتن آسان شود و
ثواب وبرکات آن بروزگار او شامل گردد ان شاء اللہ عز وجل اما ابتدای آبدست ازینجاست کہ
خداوند تبارک وتعالی گفت یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اِذَا قُمْتُمْ اِلَی الصَّلٰوةِ فَاغْسِلُوْا وُجُوْهَكُمْ
وَاَیْدِیَكُمْ اِلَی الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوْا بِرُءُوْسِكُمْ وَاَرْجُلَكُمْ اِلَی الْكَعْبَیْنِ مسئلہ در آبدست
چند چیز فریضہ است چند شستنی وچند کشیدنی سہ شستنی ویکے کشیدنی اما آن سہ چیز کہ
شستنی است یکے روے دوم دست سوم پای وکشیدنی مسح سر است مسئلہ حد روی کدام است
از رستنگاہ موی پیشانی تا زیر زنخ واز نرمۂ گوش تا نرمۂ گوش مسئلہ سپیدی کہ میان زلفین وگوش
است در شستنی در آید یا نہ - نزدیک امام ابوحنیفہ ومحمد رح در آید ونزدیک ابویوسف رح
در نیاید مسئلہ مسح سر بر چہ اندازہ باید کرد - بر اندازۂ موی پیشانی از برای آنکہ روایت
کرد مغیرہ پسر شعبہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرود آمد در خانۂ قومی پس بول کرد وآبدست
کرد ومسح سر کشید باندازۂ موی پیشانی وبر ردی موزہ خویش ہم کشید مسئلہ موی پیشانی

کدام است هر موی را که روی جانب روی است آن مقدار موی پیشانی است **مسئله** در
آبدست چند چیز سنت است - اول دو دست شستن دوم نام خدای تعالی گفتن سیوم مسواک کردن
چهارم آب در دهن کردن پنجم آب در بینی کردن ششم مسح دو گوش کردن هفتم خلال محاسن کردن
نزدیک ابو یوسف هشتم خلال انگشتان کردن نهم هر اندامی را سه بار شستن بقول ابو حنیفه رح
و بقول شافعی رح یکبار **مسئله** در آبدست چند چیز مستحب است پنج چیز مستحب است یکی نیت کردن دوم
بر تمامی سر مسح کردن سیوم ترتیب نگاه داشتن چهارم از راست گرفتن پنجم تر بر تر شستن **مسئله**
شکننده آبدست چند چیز است - شانزده چیز است پنج از پیش است و سه از پس و چهار آنکه مکان
ظاهر ندارد اما آن پنج که از پیش است یکی بول دوم منی سیوم مذی چهارم ودی پنجم سنگریزه که بعضی
از مرد از زنان باشد یا خون استحاضه که زنان را باشد اما آن سه که از پس است یکی باد دوم کرم سیوم غائط
اما آن چهار که مکان ظاهر دارد یکی خون دوم ریم سیوم زرد آب چهارم قی پری دهن اما آن چهار
که مکان ظاهر ندارد یکی بیهوشی دوم دیوانگی سیوم خواب گران چهارم خنده قهقهه در نمازی که
در و رکوع و سجود باشد **مسئله** در غسل جنابت چند چیز فریضه است - نزدیک علمای ما سه چیز یکی آب
در دهن کردن دوم اب در بینی کردن سیوم تمام اندام شستن و نزدیک مالک رح سه [illegible] دهن و
چهارم مالیدن اندام و نزدیک شافعی رح دو چیز یکی نیت کردن دوم تمامی اندامها شستن **مسئله**
غسل جنابت بستن چگونه کند باید که بشوید نخست دو دست خود را پس اندام نهانی را پس اگر
نجاستی باشد بر اندام وی آنرا زائل کند پس آبدست کند چنانکه برای نماز میکند مگر پای را نشوید
پس سه بار آب را بر سر و تن خود بریزد پس اگر او بر بلندی باشد پایها را هم آنجا بشوید و اگر بر بلندی
نباشد راست شود از انجا و پایها را بشوید **مسئله** در غسل جنابت بر زنان واجب آید که موی
را باز کنند یا نی - اگر آب به ته موی توانند رسانید واجب نیاید که موی را باز کنند مگر آنکه نجاست
باز عود کند و اگر نتوانند رسانید واجبست که باز کنند **مسئله** همه غسلها بر چند وجه است - چهار
فریضه و چهار سنت و یکی مستحب و یکی واجب اما آن چهار که فریضه است یکی فرود آمدن آب منی
جهنده دوم فراهم آمدن دو ختنه آب منی فرود آید یا نیاید سیوم پاک شدن از حیض
چهارم غسل نفاس اما آن چهار که سنت است یکی غسل جمعه دوم غسل دو عید سیوم غسل روز عرفه
چهارم غسل احرام گرفتن و آن یکی که واجب است غسل مرده است و آن یکی که مستحب است غسل کردن
کودک است که ببلاغت بسال برسد یا کافری که جنب مسلمان شود **مسئله** در مذی و ودی

غسل واجب آید یا نه - غسل واجب نیاید آبدست واجب آید و نزدیک مالک آبدست هم واجب نیاید
مسئله آبها بر چند وجه است - بر دو وجه است یکے آب مطلق دوم آب مقید اما آب مطلق چون
آب آسمان و آب رودها و آب چشمها و آب دریاها و آب چاهها است و آب مقید آنست که
آبی باشد که چون چیزی یا گیاهی را بفشاری ازان گیاه آبے بیرون آید چون آب برگ درختان
و آب میوهاے تر همچنین آب باقلی و سرکه و خوردنی و نشاسته و شیر اینهمه آب مقیدست
درین همه آبها آبدست کردن روا نباشد اما اگر پلیدی بر جای رسیده باشد شستن آن پلیدی
بدینها روا باشد و آبدست با آب مطلق روا باشد چنانکه گفتیم مسئله اگر در آب پاک چیزی پاک آمیخته
شود چنانکه اشنان یا صابون یا زعفران در آن آب آبدست کردن روا باشد یا نے - بدانکه
مر آب را سه صفت ست یکے رنگ دوم مزه سوم بوی اگر ازین سه صفت دو صفت بگشته باشد
و یکی صفت باقی مانده باشد آبدست کردن ازان آب روا نباشد و اگر دو صفت بر قرار و یکے
برگشته باشد روا باشد که ازان آب آبدست کنند مسئله اگر در آب ایستاده نجاستے بیفتد
ازان آب و ازانجا آبدست کردن روا باشد یا نے - روا نباشد خواه آن آب اندک باشد خواه
بسیار زیرا که پیغمبر صلے الله علیه وسلم بفرمود مرنگاه داشتن آب را از نجاست چنانکه گفت بول نکند
یکے از شما در آب ایستاده و غسل نکند یکے از شما در آن آب از جنابت و در خبر دیگر است از رسول
علیه الصلوة والسلام که چون بیدار شود یکے از شما دست در آوند فرو نبرد تا نشوید دست خود را سه
بار که نداند که در خواب دست کجا نهاده اید مسئله اگر در آب روان نجاستی افتد ازان آب آبدست
کردن روا باشد یا نه - روا باشد چون اثر نجاست پیدا نباشد زیرا که در آب روان نجاست قرار
نتواند گرفت مسئله اگر در حوضی بزرگ در یک گوشه نجاستے افتد در گوشه دیگر آبدست کردن روا
باشد یا نه - ببینیم اگر بجنبانیدن یکطرف طرف دیگر می جنبد روا نباشد و اگر نمی جنبد از گوشه دیگر
روا باشد که آبدست کنند زیرا که ظاهر آنست که این نجاست بگوشه دیگر نتواند پیوست مسئله
جانورانی که خون روان ندارند و زندگانی در آب ندارند چنانکه پشه یا مگس یا زنبور یا کژدم اگر در
آب بمیرند آن آب تباه شود یا نه - تباه نشود مسئله و همچنین جانورانی که زندگی در آب دارند
چنانکه ماهی و غوک و پنجپایک اگر در آب بمیرند آن آب پلید شود یا نه - پلید نشود مسئله آب مستعمل
کدام ست - مر آبیکه فرضی ازان گزارده باشند یعنی آبیکه حدثے بدان زائل کرده باشند و یا بوجه قربت
در تن بکار بسته باشند آن آب مستعمل باشد مسئله حکم آب مستعمل چیست نزدیک امام اعظم ابوحنیفه

حکم او همچون نجاست مغلظه است و نزد ابو یوسف حکم او همچون نجاست مخففه است و نزدیک محمدرح
پاک ناپاک کننده است اما نزدیک ابو حنیفه رحمه حکم او همچو نجاست مغلظه است یعنی که همچون خون و ریم
و خمر است تا اگر از خون و ریم و آنچه مغلظه است باجماع قول اگر از ان نجاست بمقدار بیش از درمی بر
جامه رسد مانع نماز باشد همچنین اگر آب مستعمل بیش از مقدار درم بر جامه رسد نزدیک ابو حنیفه رح نیز مانع
نماز آید و اما بر قول ابو یوسف رح حکم او همچون نجاست مخففه است و نجاست مخففه کدام است چنانکه
بول ستورانی که گوشت ایشان حلال است اگر بجامه رسد کثیر فاحش باید تا مانع جواز نماز باشد حکم آب
مستعمل نیز همچنین است که تا ربعی آن جامه تر نشده است مانع جواز نماز نیست و چون ربعی یا بیشتری تر شد
آنگاه روا نباشد که با آن جامه نماز گزارند اما بر قول محمد که پاک ناپاک کننده است یعنی از نفس خود پاک است
اما اگر بر جای نجاستی رسیده باشد اگر از ان آب بشویند آن نجاست پاک نشود یعنی پاک آنکه خوردن را
شاید و ناپاک آنکه از ان آبدست نشاید کرد **مسئله** همه پوستها بدباغت دادن پاک شود یا نه —
پاک شوند مگر پوست خوک و پوست آدمی اما پوست خوک از برای پلیدی و پوست آدمی از برای حرمت را
**مسئله** موی مردار و استخوان مردار پاک است یا پلید — نزدیک علمای ما رح تا مادام که بروی آلایشی یا خوی
نباشد پاک باشد **مسئله** اگر در چاهی نجاستی افتد چه باید کرد نخست آن نجاست را بر باید کشید
پس تمامه آب را بر باید کشید **مسئله** اگر در چاهی موشی بمیرد یا گنجشکی یا سر بچه یا گربه‌ای چند دلو آب
بر باید کشید — از بیست دلو تا سی اگر چاهی خرد باشد بیست و اگر چاهی بزرگ باشد سی دلو بکشند
**مسئله** اگر در چاهی کبوتری یا ماکیانی یا گربه بمیرد چند دلو آب از ان چاه بکشند از چهل دلو تا شصت دلو
اگر چاهی خرد بود چهل دلو و اگر چاه بزرگ بود شصت دلو بکشند اما اگر دو موش بمیرند نزدیک امام ابو حنیفه و
ابو یوسف رح از بیست دلو تا سی دلو بکشند و نزدیک محمد از چهل دلو تا شصت دلو بکشند اما اگر در چاهی
سه موش بمیرند نزدیک امام ابو حنیفه از چهل دلو تا شصت دلو بکشند و نزدیک ابو یوسف همچنان از
بیست دلو تا سی دلو بکشند اما اگر چهار موش بمیرند همین حکم باشد و اگر پنج موش بمیرند باتفاق از چهل
دلو تا شصت دلو بکشند و اگر شش موش بمیرد یا هفت یا هشت یا نه همین حکم باشد و چون ده شود
هم گوسفندی شود تمام آب را از ان چاه بکشند **مسئله** اگر در چاهی آدمی یا سگ یا خوک بمیرد یا گوسفندی
مرد تمام آب را بکشند **مسئله** اگر در چاهی جانوری بیاماسد خرد یا بزرگ یا بپوسد تمام آب چاه را باید کشید
**مسئله** عدد دلوها شرط است یا نه — نزدیک علمای ثلثه شرط نیست و نزدیک زفر رح شرط است که اگر
به یکی دلو چندان آب بکشند کز ده دلو دیگر بیست دلو در ان بگنجد روا باشد نزدیک علمای ثلثه که در حساب

بیست دلو بگیرند و نزدیک فریق آخر یک دلو بگیرند و نوزده دیگر همچنان بکشند آنگاه روا باشد مسئله
اگر در چاهی چشمه باشد و در آنجا نجاستی افتد که هر چند آب ازان چاه می کشند زیادت می شود
چه کنند و چگونه کشند بدانکه درین باب قولها بسیار است اما امام ابوحنیفه رح را سه قول است و امام
ابویوسف رح را نیز سه قول است و محمد رح را دو قول است اما امام ابوحنیفه رح را یک قول آنست که صد دلو
بکشند و قول دوم آنست که دویست دلو بکشند و قول سیوم آنست که تمامه آب بکشند اما شرح
ندارد که چگونه کشند و اما سه قول ابویوسف رح یک قول آنست که آب شناسان را بیارند بر حکم
ایشان آب را برکشند و قول دوم آنست که سنگی در زیر دلو بندند و در چاه فرود افکنند و یک
دلوی چند برکشند و قول سیوم آنست که در هر پهلوی آن چاه چاهی بکنند بدرازی آب و پهنای
چاه ازان چاه می کشند و درین چاه نو بریزند پس چون این چاه پر شود بدانند که آن چاه پاک شد
و محمد را از دو قول یک قول آنست که از دویست دلو تا دویست و پنجاه بکشند و قول دیگر از دویست
و پنجاه تا سیصد بکشند مسئله اگر در چاهی ماکیانی یا موشی بیابند و ندانند که کی باز دران چاه افتاده
است چند شبانروز نماز را اگر دانند چون مردمان ازان آب آبدست کرده باشند و جامه شسته باشند
اگر این ماکیان یا موش نیاماسیده و نریزیده باشد یک شبانروزه نماز باز گردانند و اگر بیاماسیده
و پوسیده باشد سه شبانروزه نماز باز گردانند و جامه که شسته باشند باز بشویند اما این نزدیک ابوحنیفه رح
بود و نزدیک ابویوسف و محمد رح باز نگردانند تا معلوم نشود ایشان را که کی در افتاده است مسئله هم
پسخوردها بر چند وجه است – بر چهار وجه است یکی پاک دوم پلید سوم مکروه چهارم مشکوک اما پاک
پسخورده آدمی است و جانورانی که خوردن گوشت ایشان حلال است اما پلید پسخورده سگ و خوک
و ددگان دشتی چون نجاست اما مکروه پس خورده ماکیان و گربه و ساکنان خانه چون مار و موش
و جز آن اما مشکوک پسخورده خر و استر است مسئله اما اگر مردی آب مشکوک دارد و خاک
پاک دارد و آب دیگر جز آن ندارد چه کند هم آبدست کند و هم تیمم کند اول کدام کار کند نزدیک
علمای ثلثه او مخیر است چنانکه خواهد کار بندد اما نزدیک زفر رح اول آبدست کند و پس ازان تیمم کند

## باب التیمم

تیمم کردن مر کرا روا باشد مسافری را که آب نیابد و یا کسی از شهر بیرون رفته باشد
که میان او و میان آب یک کروه و ثلثی از کروه باشد یا بیشتر ازین چون آب نیابد تیمم کردن روا باشد
یا بیماری باشد که بترسد که اگر با آب آبدست کند بیماری او درازتر گردد و زیاده شود روا باشد که تیمم کند
و همچنین اگر جنازه حاضر شود و یا در نمازگاه عید حاضر شده باشد بجهت نماز عید پس هر مرد که اگر بآبدست
مشغول شود نماز ازوی فوت شود روا باشد که تیمم کند مسئله تیمم را چند ضربت است دو ضربت است

یکی برای ریش و دیگری برای دو دست تا آرنج مسئله تیمم در حدث و جنابت یکسان هست یا نه - در
هر دو یکسانست مسئله تیمم کردن از چه روا باشد - از هر چه جنس زمین است چون سنگ و
کلوخ و خاک و ریگ و آهک و زرنیخ و آنچه بدین ماند نزدیک ابوحنیفه و محمد درین هر دو روا باشد و
نزدیک ابویوسف رح روا نباشد مگر از دو چیز یکی خاک دوم ریگ پاک و نزدیک شافعی رح روا نباشد
مگر از خاک پاک و آنچه بگداختن گداخته شود چون زر و نقره و مس و برنج و ارزیز در همه تیمم روا نباشد
مسئله نیت در تیمم چیست و در آبدست چیست - در تیمم فریضه هست و در آبدست مستحب نزدیک
علمای ثلثه و نزدیک زفر رح هر دو جا مستحب است و نزدیک مالک و شافعی رح هر دو جا فریضه است مسئله
تیمم را چه شکند - هر چه آبدست را بشکند و یک چیز دیگر است و آن دیدن آب است چون توانا باشد بر کار بستن
آب مسئله تیمم کردن از خاک پلید روا باشد یا نه روا نباشد مسئله در تیمم چند چیز فریضه است
و چند چیز مستحب است و چند چیز سنت است - دو فریضه است یکی نیت کردن دوم ضربت زدن و دو
مستحب است یکی دست پس و پیش آوردن و دوم تاخیر کردن تا آخر وقت و یک سنت است و آن
دست افشاندن است مسئله بیک تیمم فرض و نفل چندانکه خواهد تواند گزارد یا نه - نزدیک علمای ما تواند
گزارد و اما نزدیک شافعی فرض یکی و نفل چندانکه خواهد تواند بگزارد و نزدیک مالک فرض یکی و نفل یکی
بیش نتواند گزارد مسئله تیمم کردن در شهر چند جا روا باشد یکی بیمار را چون داند که بکار بستن آب
بیماری او زیاده میشود دوم نماز جنازه را سوم نماز عید را مسئله اما اگر مرد را وقت نماز تنگ
رسیده است و او توانا هست به کار بستن آب تیمم کردن او روا باشد یا نه روا نباشد آبدست باید کرد
و نماز گزارد و اگر بوقت دریابد بگزارد و اگر نه قضا کند مسئله اگر همچنین نماز آدینه وقت تنگ
شود و بترسد که اگر با آبدست مشغول شود نماز آدینه از وی فوت شود تیمم کند روا باشد یا نه - روا
نباشد آبدست کند اگر نماز آدینه دریابد بکند و اگر در نیابد نماز پیشین بکند مسئله اگر مسافری
در رخت خود آب فراموش کرد و تیمم کرد و نماز کرد پس یادش آمد که در رخت من آب است بدانکه این مسئله
بر سه وجه هست یا در میانه نمازش یاد آمد یا در تشهد نشسته بود آنگاهش یاد آمد یا بیرون از نماز
یاد آمد اگر در میانه نمازش یاد آمده است نزدیک علمای ما نماز باز گرداند و نزدیک شافعی دو قول است
یک قول آنست که بگرداند و یک قول دیگر آنست که نگرداند اما اگر مقدار تشهد نشسته بود پس یاد آمد پس
نزدیک ابوحنیفه و ابویوسف رح نماز را باز گرداند و نزدیک محمد نگرداند اما اگر بیرون نماز یاد آید نزد
ابوحنیفه و محمد نگرداند و نزدیک ابویوسف بگرداند مسئله طلب کردن آب مر تیمم کننده را شرط است

یا نه نزدیک علمای ما شرط نیست مگر آنگاه که علامتی چون سبزه و یا درختانی و آنچه بدین ماند به بیند و نزدیک
شافعی شرط هست اگرچه علامتی نه بیند یک میل از راست و یک میل از چپ و همچنین از پیش و پس بطلبد
**مسئله** اگر دو رفیق در سفر اند یکی از آن دو رفیق آبی دارد و دیگری ندارد آنکه آب ندارد او را
تیمم کردن روا باشد پیش از آنکه از وی آب طلبد یا نه - روا نباشد تا که از وی آب بطلبد اگر بدهد آبدست
کند و اگر ندهد تیمم کند اما اگر از وی بخواست و او نداد پس به تیمم نماز کرد بعد از آن رفیق دوم آب میدهد
نماز باز گرداند یا نه - نگرداند اما اگر نخواست و تیمم کرد و نماز کرد پس بعد از آن آن رفیق او را آبی دهد
اینجا نماز باز گرداند **باب المسح علی الخفین** مسح موزه فریضه است یا سنت یا جائز -
مسح موزه جائز است بسنت از رسول صلی الله علیه وآله وسلم از هر حدثی که واجب کنندهٔ وضو باشد
نه واجب کنندهٔ غسل چون موزه را بر آبدست کامل پوشیده باشد نه بر آبدست ناقص **مسئله**
آبدست ناقص کدام است و کامل کدام - آبدست کامل آنست که تا مادام که حدث نرسیده باشد بر آن
آبدست نماز بتوان کرد اگرچه پنج وقت نماز بگذرد و آبدست ناقص آنست که دو نماز بر یک آبدست نتواند
کرد چون آبدست مستحاضه و جراحت تازه و چکیدن بول و آنچه بدان ماند **مسئله** مقیم را چند
شبانروز مسح بر موزه روا باشد و مسافر را چند مقیم را یک شبانروز و مسافر را سه شبانروز و مدت
مسح موزه که تمام شود از وقت حدث تا بوقت حدث چنانکه مردی وقت نماز بامداد آبدست کرد پس
چاشتگاه او را حدث رسید دوم روز آن وقت چاشتگاه که حدث رسیده بود مسح او باطل شود
**مسئله** مسح بر ظاهر موزه باید کرد یا بر باطن - نزدیک علمای ما بر ظاهر و نزدیک شافعی بر باطن و هم
بر ظاهر و مسح بچند انگشت باید کشید بسه انگشت که بکم از سه انگشت روا نباشد **مسئله** بر موزهٔ
دریده مسح کردن روا باشد یا نه - اگر این دریدگی مقدار دو انگشت باشد یا کم از سه انگشت روا
باشد و اگر سه انگشت یا بیش از سه انگشت باشد روا نباشد و نزدیک شافعی رح اگرچه سر سوزن
باشد روا نباشد و نزدیک امام مالک تا مادام که موزه پوشیده راه میتواند رفت روا باشد **مسئله**
جنب را مسح موزه روا نباشد **مسئله** مسح موزه را چه شکند - هرچه بشکند آبدست را و سه چیز
دیگر دریدگی موزه و کشیدن موزه و گذشتن مدت **مسئله** مدت چون تمام شود آبدست
از سر گیرد یا همین پایها را بشوید - نزدیک علمای ما اگر آبدست دارد همین پای را بشوید و اگر نه
از سر گیرد و نزدیک امام شافعی اگرچه آبدست دارد یا ندارد از سر گیرد **مسئله** اگر مقیمی مسح کرد پس
مسافر شد مسح چگونه تمام کند اگر یک شبانروز گذشته باشد از سر گیرد و اگر نه بها نزا سه شبانروز تمام کند

**مسئله** اگر مسافرے مسح کرد پس مقیم شد چه کند. نیز همچنان کند اگر یک شبانروز گذشته باشد
از سر گیرد و اگر نه بر آن یک شبانروز تمام کند **مسئله** بر سر موزه مسح کردن روا باشد یا نه. اگر در موزه
نکرده باشد روا باشد و اگر بکرده باشد حاجت نباشد بروی که مسح کند **مسئله** بر جوربها مسح کردن
روا باشد یا نه. این مسئله بر سه وجه است یکے وجه آنست که سخت بافته باشد و جلد و نعل بسته باشد
باتفاق روا باشد و وجه دوم آنست که سخت نبافته باشد و جلد و نعل بسته باشد باتفاق روا نباشد
و وجه سیوم آنست که سخت بافته باشد و جلد یا نعل نبسته باشد نزد ابو حنیفه رح روا نباشد و نزد ابو یوسف
و محمد رح روا باشد **مسئله** مسح کردن بر کلاه و دستار و روی پوش و دستوانه روا باشد یا نه.
روا نباشد **مسئله** مسح کردن بر رکوی که بر جراحت بندند روا باشد یا نه. روا باشد اگرچه بی آبدست
بسته باشد **مسئله** اما اگر آن رکوی جامه از جراحت بیفتد مسح باطل شود یا نه. اگر جراحت به شده باشد
باطل شود و اگر به نشده باشد باطل نشود **مسئله** میان مسح موزه و مسح جبیره چند فرق است. سه
فرق است یکے آنست که مسح موزه را مدتی پیدا است و مسح جبیره را مدت پیدا نیست دوم آنست که اگر
موزه بی آبدست پوشد مسح کردن بر آن موزه روا نباشد و اگر جبیره بی آبدست بندد روا باشد سیوم
آنست که اگر موزه از پای بیفتد مسح باطل شود و اگر جبیره بی به شدگی بیفتد مسح باطل نشود **باب الحیض**
کمترین حیض چند است و بیشترین حیض چند. نزدیک ابو حنیفه و محمد رح کمترین حیض سه شبانروز و بیشترین
ده شبانروز و نزدیک ابو یوسف رح کمترین بیش از دو نیم روز و کم از سه روز و بیشترین ده شبانروز
و نزدیک شافعی کمترین یک شبانروز و بیشترین پانزده شبانروز و نزدیک مالک کمترین یک ساعت و بیشترین را
حدی نیست **مسئله** خون حیض کدام است آنچه زن بیند در حال حیض چون سرخی و تیرگی و زردی همه
از حیض باشد تا سپیدی خالص بیند چون سپیدی خالص دید پاک شد **مسئله** تیرگی از حیض است
یا نه نزدیک ابو حنیفه و محمد رح اول و آخر آن تیرگی از حیض است و نزدیک ابو یوسف اگر در اول روزها بیند
حیض نباشد و اگر در آخر روزها بیند حیض باشد **مسئله** اگر در پنج روز اول بیند حیض نباشد و اگر
در پنج روز آخر بیند حیض باشد **مسئله** احکام حیض چند است. هشت است یکی آنکه نماز را بیفگند
دوم آنکه روزه را حرام کند اما نماز را قضا نکند و روزه را قضا کند سیوم آنکه شوی با وی نزدیکی نکند
چهارم خانهٔ کعبه را طواف نتواند کرد پنجم در مسجدی در نیاید ششم قرآن نخواند هفتم مصحف را در کنار نگیرد
بے غلاف هشتم اگر شوی پیش طلاق دهد پس سه روز عدت او بگذرد **مسئله** حائض را و جنب را قرآن
خواندن روا باشد یا نه. روا نباشد **مسئله** محدث را مصحف در کنار گرفتن روا باشد یا نه. روا

نگردد غلاف یا علاقه روی بگیرد مسئله اگر زنی کمتر از ده شبانروز خون حیض بیند روا باشد که شوی با وی
نزدیکی کند یا نه - روا نباشد تا وقت نمازی بر وی نگذرد یا غسل نکند مسئله اگر بده روز بریده شود
روا باشد مر شوی را که پیش از آنکه غسل کند یا وقت نمازی بر وی بگذرد که با وی نزدیکی کند یا نه - روا باشد
بمذهب علمای ثلثه و نزدیک امام شافعی رح روا نباشد تا غسل نکند مسئله پاکی که در میان دو خون افتد
در مدت حیض حکم آن چه باشد - بنگریم اگر این پاکی همچند خون باشد یا کم از خون حکم او همچون حکم خون
روان باشد و اگر پاکی بیش از خون باشد بنگریم اگر بجانب او حیض تواند نهاد حیض باشد و اگر نه استحاضه
اما صورت این مسئله آنست که اگر زنی یکروز خون دید و یکروز پاکی دید باز یکروز خون دید این هر سه روز
حیض باشد و همچنین اگر یکروز خون دید و دو روز پاکی دید باز یکروز خون دید این نیز از حیض باشد زیرا که
در اول پاکی کم از خون است و در دوم پاکی همچند خون و گفتیم پاکی چون کم از خون و یا بیش از خون باشد
حکم او همچون حکم خون روان باشد اما اگر سه روز خون دید و پنج روز پاکی دید باز یکروز خون دید اول
سه روز آن حیض باشد و آن پنج روز پاکی باشد و آن یکروز که بعد از آن خون دیده است آن استحاضه باشد
مسئله کمترین پاکی چنداست و بیشترین چند کمترین پاکی پانزده شبانروز و بیشترین را حدی نیست
مسئله خون مستحاضه چنداست پنج است هرچه پیش از نه سالگی بیند یا کم از سه روز بیند یا بیش از
ده روز بیند یا در حال حمل بیند یا زیاده از چهل روز بیند حکم او همچون خون مستحاضه باشد نماز را باز
ندارد و روزه را باز ندارد و شوی با وی دخول کند مسئله اگر زنی زیاده از ده روز خون بیند
اگر این زن را عادت معروفه هست بدان عادت معروفه باز گردد و اگر ندارد ده روز از او را حیض باشد
باقی استحاضه باشد مسئله اگر زنی ببلاغت رسید و با بلاغت هم خون روان شد که هیچ وقت باز نه ایستد حکم او
چه باشد از هر ماهی ده روز او را حیض باشد و باقی استحاضه باشد مسئله زنی که مستحاضه باشد یا مردیکه
بول او چکان باشد و یا خون بینی روان باشد چه کند - هر وقت نمازی آبدست کند نزدیک علمای ما و نزدیک
شافعی رح بهر فرض نمازی آبدستش باید کرد مسئله صاحب عذر بیک آبدست فرض و نفل چندانکه خواهند
بتوانند کرد یا نه - نزدیک علمای ما رح فرض و نفل چندانکه خواهند توانند کرد تا وقت باقی است و نزدیک
شافعی فرض یکی و نفل چندانکه خواهد بتواند کرد و نزدیک مالک فرض یکی و نفل یکی مسئله آبدست صاحب عذر
کی باطل شود نزدیک ابو حنیفه و محمد بخروج وقت و نزدیک ابو یوسف هم بدخول و هم بخروج و نزدیک زفر
بدخول نه بخروج اما فائده این مسئله آنجا ظاهر گردد که اگر صاحب عذر نماز بامداد را آبدست کرد نماز چاشت هم
بدان آبدست تواند کرد یا نه - نزدیک علمای ما نتواند کرد زیرا که بخروج وقت آبدست او تباه شده است و نزدیک زفر

بتواند کرد زیرا که نزدیک زفر دخول وقت آبدست او تباه شود و دخول نیافت پس بتواند و همچنین اگر صاحب
عذری نماز چاشت را آبدست کرد نماز پیشین را هم بدان آبدست تواند کرد یا نه - نزدیک ابو حنیفه و محمد رح تواند
کرد و نزدیک زفر نتواند کرد و ابو یوسف نیز قول زفر دارد **مسئله** خون نفاس کدام است - هر خونی
که پس از زادن فرزند بیند اما آنچه در حال زادن بیند یا پیش از زادن بیند آن خون مستحاضه باشد
**مسئله** کمترین نفاس چند است و بیشترین چند - کمترین را حدی نیست و بیشترین را چهل روز نزد
علمای ما رح و نزدیک شافعی رح کمترین را نیز حدی نیست و بیشتر شصت روز و نزدیک مالک هفتاد روز
**مسئله** اگر زنی بیک شکم دو فرزند آرد خون نفاس از فرزند اول باشد یا از آخر - نزدیک ابو حنیفه
و ابو یوسف از اولین فرزند و نزدیک محمد و زفر از فرزند دوم باشد

## باب الانجاس

نماز کننده را
چند چیز پاک باید - سه چیز یکی تن پاک دوم جامه پاک سیوم جای پاک **مسئله** پاک کردن نجاست
از کدام آب روا باشد از آب مطلق یا مقید - از آب مطلق باجماع روا باشد اما از آب مقید نزد ابو حنیفه
و ابو یوسف رح روا باشد و نزدیک محمد و زفر و شافعی رح روا نباشد **مسئله** اگر بر موزه نجاستی رسید
بمالیدن پاک شود یا بشستن - نزدیک ابو حنیفه اگر تر باشد بشستن و اگر خشک باشد بمالیدن و
نزدیک محمد تر و خشک بشستن پاک شود **مسئله** آب منی پاک است یا پلید - نزدیک علمای ما پلید است
اگر تر باشد باید شست و اگر خشک باشد باید مالید بدست تا پاک شود و نزدیک محمد و زفر و شافعی رح
تا نشوید پاک نشود **مسئله** اگر نجاستی بر آیینه یا شمشیر رسد بمالیدن پاک شود یا بشستن - نزدیک
ابو حنیفه و ابو یوسف رح بمالیدن و نزدیک محمد و شافعی بشستن **مسئله** اگر بر زمینی نجاستی رسد
پس بآفتاب خشک شود چنانکه اثر نجاست پیدا نباشد نماز و تیمم بدان زمین روا باشد یا نه - نزدیک
علمای ثلثه رح نماز کردن روا باشد و تیمم روا نباشد و نزدیک زفر و شافعی هر دو چیز روا نباشد و نزدیک
مالک هر دو چیز روا باشد **مسئله** اگر نجاستی مغلظه رسد چون خون و ریم و خمر و آنچه بدان ماند چه مقدار
باید که روائی نماز را باز دارد اگر مقدار درمی باشد یا کم از آن روائی نماز را باز ندارد و اگر بیش از
درمی باشد روا نباشد که با آن جامه نماز گذارد و نزدیک شافعی اگر چند سر سوزنی باشد روا نباشد
**مسئله** و اگر نجاست مخففه رسد چون بول ستورانی که گوشت ایشان حلال است اگر بر جامه رسد
چه مقدار باید که مانع نماز آید نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف رح اگر کم از ربعی از جامه تر باشد مانع نماز
نباشد و اگر ربعی باشد مانع نماز آید و نزدیک محمد اگر چه تمامی جامه تر شود روا باشد **مسئله** پاک
کردن بر چند وجه است بر دو وجه است یکی آنست که عین آن دیده شود چنانکه خون یا خمر دوم آنکه

عین آن دیده نشود چنانکه بول یا آب که مستعمل باشد اما آنکه عین او دیده شود می باید شست تا نشان
او دور شود مگر که بدشواری داغی بماند دوم آنکه نشان آن دیده نشود باید شست تا دل شوینده قرار
گیرد که پاک شد **مسئله** استنجا چیست - سنت مؤکده است و استنجا از چه روا باشد - از سنگ و
کلوخ و آنچه بدان ماند **مسئله** حد استنجا تا کجاست - تا پاکی پس اگر نجاست بگذرد از مخرج آن روا نباشد
مگر بآب و این قول محمدست و نزد ابو حنیفه و ابو یوسف روا باشد بجمله مائعات که زائل توان کرد بآن
نجاست **مسئله** شمار سنگها در استنجا شرطست یا نه - نزدیک علمای ما شرط نیست و نزدیک شافعی
شرطست **مسئله** استنجا بر چند وجه است شش وجه است یکی فریضه دوم واجب سیوم سنت چهارم
مستحب پنجم کراهت ششم بدعت اما فریضه چون بیش از درمی باشد و واجب چون درمی باشد و
سنت چون کم از درمی شود و مستحب پاک کردن و بآب شستن و کراهت بدست راست یا بطعام چنانکه
بنمک پاک کردن باشد و بدعت بی آلایش شستن **کتاب الصلوة باب اوقات**
**الصلوة** اول وقت نماز بامداد کدام ست - چون صبح صادق بدمد و آخر وقت چون آفتاب برآید
**مسئله** و اول وقت نماز پیشین کدام ست چون آفتاب بگردد و آخر وقت کدام است - چون سایهٔ
هر چیزی دو چندان شود جز سایهٔ اصلی و نزدیک ابو یوسف و محمد چون سایهٔ هر چیزی یک چندان شود
جز سایهٔ اصلی **مسئله** اول وقت نماز دیگر کدام ست و آخر وقت کدام اول وقت چون بیرون رود
نماز پیشین بر هر دو قول و آخر وقت چون آفتاب فرو شود **مسئله** اول وقت نماز شام کدام ست
و آخر وقت کدام - اول وقت چون آفتاب فرو شود و آخر وقت چون شفق غائب شود **مسئله**
و شفق کدام ست - نزدیک ابو حنیفه سپیدی که بعد از سرخی بر آید و بقول صاحبین همان سرخی **مسئله**
اول وقت نماز خفتن کدام ست و آخر وقت کدام - اول وقت چون شفق غائب شود و آخر وقت تا آن
صبح صادق بدمد **مسئله** وقت وتر کدام ست - نزد ابو حنیفه وقت وتر با وقت نماز خفتن یکجا
در آید اما از جهت فضیلت را نخست فریضه کنند پس سنت پس وتر و نزدیک ابو یوسف و محمد وقت وتر
در نیاید تا اول نماز خفتن نگزارند و فائدهٔ این مسئله کجا پیدا آید - جائی که مردی نماز خفتن را بگزارد و
وتر را تا خیر دارد پس باخر وقت شب وتر بگزارد و پس معلومش شد که نماز خفتن بی آبدست گزارده است
نزد ابو حنیفه همان نماز خفتن باز گرداند و نزدیک ابو یوسف و محمد هم وتر را باز گرداند و هم نماز خفتن را
**مسئله** آخر وقت وتر کدام ست - چون صبح صادق بدمد **مسئله** مستحب در نماز بامداد چیست
آنکه در روشنائی گزارد اما بنزدیک شافعی آنست که در تاریکی گزارد و همچنین در نماز پیشین نیز مستحب است که در

تابستان تاخیر کند و در زمستان تعجیل کند و در نماز دیگر تاخیر کردن تا آفتاب زرد شود و در نماز شام
تعجیل کردن و در نماز خفتن نیز تاخیر کردن تا بیش از سه یکی بگذرد **مسئله** مستحب در وتر چیست
آنکه کسی دوست دارد آخر شب نماز کردن تا آخر شب کند و آنکس که استوار نباشد بر بیدار شدن اول
نماز وتر کند و بخسپد **باب الاذان** بانگ نماز چیست سنت ست مر پنج نماز را و نماز آدینه را
و برای هرچه جز این باشد سنت نباشد چون نماز جنازه و نماز عیدها و گرفتن آفتاب و ماهتاب **مسئله**
صفت بانگ نماز چیست - معروفست چنانکه گوید الله اکبر الله اکبر تا آخر **مسئله** در بانگ نماز
ترجیع هست یا نه - نزدیک علمای ما ترجیع نیست و نزدیک شافعی ترجیع هست و ترجیع چه باشد - آنکه
شهادتین را مکرر کند چنانکه هر کلمه را چهار بار گفته شود **مسئله** در نمازهای دیگر زیاده ازین نگوید که
صفت کردیم مگر در بانگ نماز بامداد بعد از حی علی الصلوة و حی علی الفلاح الصلوة خیر من النوم دو بار گوید
**مسئله** صفت اقامت همچون صفت بانگ نمازست یا نه - صفت اقامت همچون صفت بانگ نمازست
مگر در اقامت بعد از حی علی الفلاح قد قامت الصلوة دو بار بگوید و بانگ نماز را کشیده گوید و کلمه کلمه
جدا جدا گوید و اقامت پست گوید و پیوسته گوید و چون بانگ نماز خواهد گفت روی سوی قبله کند چون
بحی علی الصلوة رسد روی بدست راست کند و چون بحی علی الفلاح رسد روی بسوی دست چپ کند
و پای را بگرداند یا نه - نه مگر آنکه جای بلند باشد چون مناره **مسئله** اگر مردی را نماز فوت شده و
میخواهد که قضا کند بانگ نماز و اقامت گوید یا نه - هم بانگ نماز گوید و هم اقامت گوید اما اگر نماز های بسیار فوت
شده است اولین نماز را هم بانگ نماز گوید و هم اقامت گوید و نماز های دیگر را بخیار باشد خواهد بانگ نماز گوید
و خواهد با اقامت بسنده کند **مسئله** بانگ نماز و اقامت بی آبدست گفتن روا باشد یا نه - بانگ نماز
بغیر آبدست روا باشد بی کراهت و اقامت گفتن روا باشد با کراهت **مسئله** جنب را بانگ نماز و
اقامت گفتن روا باشد یا نه - بانگ نماز روا باشد با کراهت و اقامت روا نباشد **مسئله** بانگ نماز
پیشین پیش از وقت گفتن روا باشد یا نه - روا نباشد مگر بانگ نماز بامداد نزدیک ابو یوسف و شافعی
و مالک و بقول اهل مدینه پیش از صبح اگر بگوید روا باشد و نزدیک ابو حنیفه و محمد روا نباشد تا وقت
نماز بامداد در نیاید **باب شروط الصلوة** احکام نماز چندست - شش چیزست یکی آنکه آبدست
کند از حدثها دوم پاکی از نجاستها سوم پوشیدن عورت چهارم روی بقبله آوردن پنجم وقت نماز ششم
نیت **مسئله** عورت مرد از کجاست تا کجا - از زیر ناف تا زیر زانو اما ناف از عورت هست یا نه -
در مذهب علمای ما عورت نیست و نزدیک شافعی عورتست **مسئله** عورت زن از کجاست تا کجا

غیر روی و دو کف دست و قدم دیگر همه عورتست و عورت کنیزک از کجاست تا کجا۔ همچنانکه مرد را
عورتست او را نیز همانست و دو چیز دیگرست و آن پشت و شکم است و هرچه جز اینست عورت
نیست **مسئله** مردی جامه با نجاست دارد و آب ندارد که آنرا بشوید و جامه دیگر ندارد بدان جامه
نماز کردن روا باشد یا نه۔ نزدیک ابوحنیفه و ابویوسف رح او بخیار است خواهد برهنه نماز کند باشا
خواهد هم بدان جامه کند و نزدیک محمد روا نباشد مگر هم بدان جامه **مسئله** اما اگر مردی جامه ندارد
و برهنه است نماز ایستاده کند یا نشسته۔ نزدیک ابوحنیفه و ابویوسف رح او بخیارست اگر خواهد
ایستاده کند و اگر خواهد نشسته و نزدیک محمد رح روا نباشد مگر نشسته **مسئله** اگر میان نیت و میان
تکبیر کاری کند روا باشد یا نه۔ روا نباشد **مسئله** روی بقبله آوردن فریضه است یا نه۔ فریضه
است مگر که بیم باشد که روی بقبله نتواند آورد در هر سوی که خواهد بکند و نماز گزارد **مسئله** اگر مردی را
قبله مشکل شده است و نمیداند که بکدام جانب ست چه کند دل برگمارد تا هر سوی که گمان برد که قبله
بدین طرف باشد روی بدانطرف کند و نماز گزارد **مسئله** و اگر نماز گزارد دلیس معلوم شد که قبله
برآنطرف نبود که او نماز کرده است چه کند۔ اگر بیرون از نماز یادش آمد نماز باز نگرداند و اگر در میان
نماز یادش آمد روی را بگرداند و باقی نماز بکند هم بران بنا و کرده را باز نگرداند

## باب صفة الصلوة

ارکان نماز چندست۔ شش چیزست یکے قیام دوم قرایت سوم رکوع چهارم سجود پنجم تشهد
ششم بیرون آمدن از نماز بفعل نماز کننده این هم فریضه است نزدیک امام ابوحنیفه و نزدیک
ابویوسف و محمد فریضه نیست و همچنین از رکوع راست ایستادن نزدیک ابویوسف فریضه است
و نزدیک ابوحنیفه و محمد فریضه نیست **مسئله** تکبیر اول از نفس نماز هست یا نه۔ نزدیک ابوحنیفه و
ابویوسف از نفس نماز نیست و نزدیک محمد از نفس نماز ست **مسئله** چون مرد در نماز درآید چه کند
اول دست برآرد برابر نرمه گوش و تکبیر کند **مسئله** اگر بدل تکبیر الله اعظم یا الله اجل یا الرحمن اکبر گوید
روا باشد یا نه۔ نزدیک ابوحنیفه و محمد رح روا باشد و نزدیک ابویوسف رح روا نباشد مگر الله اکبر یا الله الاکبر یا الله
الکبیر گوید و نزد شافعی رح روا نباشد مگر که گوید الله اکبر یا الله الاکبر و نزدیک مالک رح روا نباشد مگر آنکه
گوید الله اکبر **مسئله** چون تکبیر اول گفت چه کند اول دست راست بر دست چپ زیر ناف نهد
نزدیک علمای ما و نزدیک شافعی زیر ناف ننهد و بر سینه نهد پس بگوید سبحانک اللهم و بحمدک الی آخره پس از آن
بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم آهسته و فاتحه بخواند و سورتی که داند بخواند یا
آن هم یا سه آیت از هر جا که خواهد بخواند **مسئله** چون امام الحمد بخواند تا آخر ولا الضالین بگوید مقتدیان

بگویند آمین ولیکن آہستہ گویند پس تکبیر کند و برکوع فرو رود و دست را بر زانو نہد و انگشتان کشادہ دارد و پشت را گسترانند و سر را برابر بالا ندارد و در فرو نیز ندارد برابر دارد و در رکوع سہ بار سبحان ربی العظیم بگوید و این کمتر ست و اگر بیشتر گوید نیکوتر باشد پس سر از رکوع بردارد و سمع اللہ لمن حمدہ بگوید اگر تنہا بود و اگر مقتدی بود ربنا لک الحمد بگوید روا باشد یا نہ۔ نزدیک علمای ما روا باشد و نزدیک شافعی روا نباشد پس چون از رکوع راست بایستد نیز تکبیر گوید و بسجدہ فرو رود و دو دست خود را بر زمین نہد و روی خود را میان دو کف دست خود نہد و پیشانی را و بینی را بر زمین نہد تا سجدہ تمام کردہ باشد و در سجدہ نیز بگوید سبحان ربی الاعلی سہ چندان بار کہ در رکوع گفتیم مسئلہ اگر پیشانی بر زمین می نہد و بینی نمی نہد روا باشد یا نہ۔ نزدیک علمای ما روا باشد با کراہیت و اگر بینی نہد و پیشانی ننہد نزدیک ابوحنیفہ روا باشد با کراہیت و نزدیک ابو یوسف روا نباشد مگر بعذری مسئلہ اگر مردی سجدہ کند بر پیچ دستار یا بر زیادتی جامہ روا باشد یا نہ۔ روا باشد با کراہیت مسئلہ بغلہا را در نماز کشادہ دارد یا نہ۔ کشادہ دارد و شکم از دو ران خود نہ بدارد و انگشتان پای را سوی قبلہ دارد و از سجود سر برآرد و تکبیر گوید و بیارامد و سجدۂ دوم بکند پس سر برآرد از سجدۂ دوم و تکبیر گوید و راست بایستد و در حال ایستادن قوت بر سینہ و دو پای خود کند و دست بر زمین ننہد و بر دست قوت نکند و در رکعت دوم نیز ہمچنان کند کہ در رکعت اول کردہ باشد مگر آنکہ سبحانک اللہم و بحمدک نگوید و اعوذ نگوید و دو دست برنیارد مگر در تکبیر اول پس چون سر برآرد از سجدۂ دوم در رکعت دوم پای چپ بگسترانند و بر وی بنشیند و پای راست را بایستانند و انگشتان پای را سوی قبلہ کند و دو دست خود را بر زانو نہد و انگشتان را کشادہ دارد و تشہد بخواند و تشہد آنست کہ التحیات للہ بخواند تا اینجا کہ اشہد ان لا الہ الا اللہ و اشہد ان محمدا عبدہ و رسولہ بگوید و در رکعتین اخریین فاتحہ بخواند تنہا و در آخر نماز ہمچنان بنشیند چنانکہ در قعدۂ اول بدو رکعت نشستہ بود و از پنجا تشہد بخواند و بر پیغمبر علیہ السلام درود فرستد پس دعای کہ الفاظ قرآن را ماند بخواند و دعائی نگوید کہ بسخن مردمان ماند پس سلام گوید از دست راست خود کہ السلام علیکم و رحمۃ اللہ و بدست چپ خود نیز ہمچنین بگوید و در دادن سلام راست نیت کند کہ سلام میکنم بر مومنان و بر فرشتگانی کہ در دست راست من اند و در دادن سلام چپ ہمچنین نیت کند اما نزدیک محمد نخست نیت فرشتگان کند پس نیت مومنان و نزدیک ابوحنیفہ و ابو یوسف نخست نیت مومنان کند پس نیت فرشتگان اما اگر مقتدی بجانب راست امام باشد در سلام اول نیت مومنان و فرشتگان کند و اگر بجانب چپ امام باشد در سلام اول نیت امام کند و نیت مومنان و نیت فرشتگان

و در سلام دوم نیت مومنان و فرشتگان و اگر برابر امام باشد در هر دو سلام نیت امام و نیت مومنان و
فرشتگان **مسئله** چند نماز ست که بلند خوانند - سه نماز ست یکی نماز بامداد دوم نماز شام سوم نماز خفتن
**مسئله** و اگر تنها نماز گزارد او بخیار ست خواهد چنان خواند که نفس خویش را بشنواند و خواهد آهسته خواند
**مسئله** وتر چند رکعت ست - نزدیک علمای ما سه رکعت ست و نزدیک شافعی او بخیار ست خواهد یک
رکعت کند خواهد سه خواهد هفت خواهد نه و همچنین چندان که خواهد طاق طاق کند **مسئله** وتر پیوسته
کند یا بریده نزدیک علمای ما پیوسته و نزدیک شافعی بریده همچنان طاق طاق **مسئله** دعای
قنوت در تمامی سال خواند یا در بعضی سال - نزدیک علمای ما در تمامی سال و نزدیک شافعی در پانزده آخرین
ماه رمضان بخواند **مسئله** بیرون نماز وتر در نماز های قنوت بخوانند یا نه - نزدیک علمای ما نخوانند و
نزدیک شافعی در نماز بامداد پس از رکوع بخوانند **مسئله** چون خواهد که دعای قنوت خواند چه کند - دستها را
بردارد و تکبیر کند و دعای قنوت بخواند **مسئله** هیچ نماز هست که در و قراءة معین خوانند یا نه - کراهیت
باشد اگر یک سوره معین بخواند هرچه بر زبان از قرآن بیاید بخواند مگر آنکه مردی باشد که یک سوره بیش نداند
او را روا باشد که همان یک سوره بخواند چون سوره دیگر نداند **مسئله** کمترین قراءتی که نماز بدان روا
باشد چیست - نزدیک امام ابو حنیفه آنچه اسم قراءة بر آن افتد چنانکه ثم نظر و یا مدهامتان و نزدیک
ابو یوسف و محمد روا نباشد تا سه آیت کوتاه و یا یک آیت دراز نخواند چنانکه آیة الکرسی و آیة دین **مسئله**
مقتدی را با امام قرآن خواندن روا باشد یا نه - نزدیک علمای ما روا نباشد و نزدیک شافعی روا باشد فاتحه
خواندن **مسئله** امام را چند نیت باید کرد و مقتدی را چند - امام را یک نیت باید کرد و مقتدی را دو نیت
یکی نیت خود دوم نیت امام که اقتدا کردم بدین امام **مسئله** جماعت چیست - سنت موکده است
**مسئله** اولیترین از مردمان بامامت که باشد - آنکه فقیه ترین از همه باشد و اگر همه فقیه باشند آنکس اولیتر
که قرآن نیکوتر خواند و اگر همه قرآن نیکو خوانند آنکه او پرهیزگارتر باشد اما اگر همه پرهیزگار باشند آنکه پیرترین
ایشان باشد و اگر همه پیر باشند آنکه در حسن صورت زیاده از همه باشد **مسئله** اعرابی را و نابینا را و
فاسق را و فرزند زانی را امامت کردن روا باشد یا نه روا باشد اما با کراهیت **مسئله** بر امام مستحب ست
در نماز - آنکه نماز بر قوم دراز نکند **مسئله** اگر زنان تنها در خانه نماز بجماعت کنند روا باشد یا نه -
روا باشد با کراهیت اما آن زن که امامت خواهد کرد او را در میانه صف اول بایستانند و پیش نفرستند
**مسئله** اگر یکی امام باشد و یکی مقتدی کجا ایستد - مقتدی بر دست راست امام ایستد و اگر دو کس
باشند پس امام ایستند و نماز کنند **مسئله** مردان از زنان اقتدا روا نباشد **مسئله** و اگر در مسجد کرد انه

وزنان وکودکان وکسانیکه خنثی باشند جمع شوند بجهت نماز کردن بجماعت صفها چگونه ایستند چون امام
پیش رود اول صف مردان ایستد پس کودکان پس خنثی پس زنان مسئله اگر زنی در پهلوی
مردی در نماز ایستد نماز که تباه شود - نماز مرد تباه شود نماز زن تباه نشود زیرا که زن اهل شهوت
باشد و در حدیثی نیز از پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمده است که اگر زنی در پهلوی مردی بیگانه در نماز بایستد
و هر دو شریک باشند در یک نماز نماز مرد تباه شود مسئله زنان را بجماعت حاضر آمدن روا باشد
یا نی - زنان جوان را باتفاق روا نباشد اما زنان زال را نزدیک امام ابوحنیفه رح در سه نماز حاضر آمدن روا
باشد یکی نماز بامداد دوم نماز شام سوم نماز خفتن و نزدیک ابو یوسف و محمد در همه نمازی روا باشد
مسئله کسانیکه صاحب عذر نباشند و تندرست باشند بصاحب عذر یعنی بکسی که او را بول چکان
باشد بدو اقتدا کردن روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله وهمچنین زنان پاک را پس زن مستحاضه
اقتدا کردن روا نباشد وهمچنین پوشیده را پس برهنه اقتدا کردن روا نباشد و کسی را که نماز نفل
میگزارد نماز فرض بدو اقتدا کردن روا نباشد اما اگر مردی نماز فرض میکند نماز نفل پس او اقتدا
کردن روا باشد مسئله اگر مردی با امی نماز بجماعت گزارد پس معلوم شد که امام بی طهارت بود نیز
نماز باز گرداند یا نه - نزدیک علمای ما باز گرداند و نزدیک شافعی باز نگرداند مسئله اگر متوضی پس کسی که
متیمم است اقتدا کند روا باشد یا نه - نزدیک ابوحنیفه وابو یوسف روا باشد و نزدیک محمد رح روا نباشد
مسئله اگر ماسح یعنی کسیکه بر موزه مسح کشیده است مر کسی را که او پای شسته دارد امامت کند
روا باشد یا نه - باتفاق روا باشد مسئله اگر نشسته مر ایستاده گان را امامت کند روا باشد یا نه - نزدیک
ابوحنیفه وابو یوسف رح روا باشد و نزدیک محمد رح روا نباشد مسئله اگر قاری پس امی اقتدا کند روا باشد یا نه
روا نباشد و قاری کسی را گویند که قرآن بداند و امی کسی را گویند که قرآن نداند مسئله اگر مردی که نماز
را با رکوع و سجود نمیتواند کرد و باشارت میکند چون امامت کند مر کسانی را که نماز برکوع و سجود و قیام
میتوانند کرد روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله اگر مردی نماز فرضی میکند فرض دیگر را پس او اقتدا
کردن روا باشد یا نه - چنانکه مردی چهار رکعت فرض نماز دیگر میکند و مردی دیگر بیاید و چهار رکعت
فرض نماز پیشین بدو اقتدا کند روا نباشد مسئله نماز نفل پس نماز نفل کردن روا باشد یا نه -
روا باشد مسئله نماز کننده را در نماز چند چیز کراهیت است سیزده چیز کراهیت است اول با تن بازی
کردن دوم با جامه بازی کردن سوم سنگریزه از جای نماز گردانیدن مگر آنکه بر جای سجده باشد که
سجده بران نتواند کرد یکبار بباید گردانید چهارم انگشتان را شکستن پنجم دست بر تهیگاه نهادن ششم

جامه فرو هشتن هفتم در نماز مربع نشستن مگر بعذری هشتم در قعده سگ وار نشستن نهم در نماز جواب
سلام دادن مر کسی را دهم موی سر بسته بگره نماز کردن یازدهم جامه را بر چیدن دوازدهم طعام
یا شراب خوردن اما در نماز اگر چیزی بخورد یا بیاشامد نماز تباه شود سیزدهم جیب راست نگریستن
در نماز این همه کراهیت باشد مسئله اگر مردی را در نماز حدث رسد چه باید کرد ـ اگر امام باشد خلیفه
گیرد و خود برود و آبدست کند باز آید هم بر آن بنا نماز تمام کند فاضلتر آن باشد که از سر گیرد مسئله
اما اگر پس از تشهد حدث رسد آبدست کند و سلام گوید مسئله اما اگر مردی در نماز بخفت پس حتلام شد
افتاد یا در نماز و تر دیوانه شد یا بیهوش شد یا خنده قهقهه بخندید چکند چون خواهد که همان بکند از سر
باید گرفت مسئله اما اگر مردی در نماز بعمداً سخن گفت یا بفراموشی نماز وی باطل شود یا نه ـ باطل شود
نزدیک علمای ما و نزدیک شافعی اگر بنسیان سخن کرد باطل نشود و اگر عمداً گوید باطل شود مسئله اما اگر
مردی مقدار تشهد بنشست پس عمداً حدث کرد یا سخن گفت یا کاری که بدان نماز تباه شود حکم او چه شود
نماز تباه نشود مگر در صورت حدث آبدست تباه نشود مسئله اگر متیممی میان نماز آب دید تیمم او
باطل شود یا نه ـ باطل شود نزدیک علمای ما و شافعی را دو قول ست بیک قول باطل شود و بیک قول
دیگر باطل نشود مسئله اگر مرد متیمم مقدار تشهد بنشست پس آب بدید یا مسح موزه کرده بود و مدت مسح
تمام شد یا موزه از پای عمداً اندکی بکشید یا امی بود سورتی بیاموخت یا برهنه بود جامه یافت یا اشارت
کننده بود توانا شد بر رکوع و سجود کردن یا نماز گذشته یاد آمد یا امام قاری را حدثی رسید امی را
خلیفه کرد یا در نماز بامداد آفتاب بر آمد یا مسح جبیره کرده بود جبیره از بهبودگی بیفتاد یا زن مستحاضه
بود و وقت نماز بیرون شد یا در نماز آدینه وقت نماز دیگر در آمد حکم این چه باشد نزدیک ابو حنیفه رحمه
در این همه دوازده مسئله نماز او باطل شود و نزدیک ابو یوسف و محمد نماز او باطل نشود یعنی نماز تمام باشد

## باب قضاء الفوایت

اگر مردی نمازی فوت شده است و وقت نماز دیگر در آمده است
نخست کدام نماز کند نخست نمازی کند که وقت او باشد چون وقت تنگ شده باشد اما اگر وقت
فراخ باشد نخست آن نماز قضا کند که گذشته باشد و بعد از آن نماز وقت کند مسئله ترتیب نماز بچند چیز
ساقط شود ـ بسه چیز یکی بفراموشی دوم تنگی وقت سوم حد کثرت و حد کثرت را بیان خواهم
کرد انشاء الله تعالی اما نسیان آن بود که مردی نماز پیشین کرد پس یادش آمد که نماز بامداد نکرده است
چه کند همان نماز بامداد را بکند و نماز پیشین را باز نگرداند این را فراموشی گویند و تنگی وقت آن بود که
مردی نماز خفتن را نکرد پس در نماز بامداد یادش آمد و وقت نماز بامداد تنگ ست در آبدست چه کند اگر

چنان باشد که شش رکعت نماز نتواند کرد و هنوز وقت باقی باشد اوّل نماز خفتن کند که آن تنگی وقت
نباشد و بعد از آن نماز بامداد و اگر وقت چندان باشد که شش رکعت نماز نتواند کرد نخست نماز بامداد
کند پس نماز خفتن و این را تنگی وقت گویند اما حد کثرت آن بود که مرد را شش نماز قضا دارد و هر چه کم از
شش نماز باشد آنرا همچنانکه فوت شده با ترتیب بکند اما اگر از شش نماز زیاده باشد ترتیب ساقط شود
هر کدام که خواهد اوّل آنرا کند و اینقول ابوحنیفه و ابویوسف است و نزدیک محمد کثرت تا پنج نماز ست
و هر چه از پنج نماز فوت شود ترتیب بیفتد اما نزدیکی فر حد کثرت یکماه است و هر چه زیاده از یکماه شود
ترتیب ساقط شود و نزدیک شافعی اصلاً ترتیب شرط نیست و ابن ابی لیلی را درین دو قول است
یکی قول آنست که تا یکسال ترتیب ساقط نشود و چون یکسال شود ترتیب ساقط شود و بقول دویم ترتیب
نیفتد **باب الاوقات التی یکره فیها الصلوٰة** چند وقت ست که نماز کردن در آن وقت روا نبا
شد و آن سه وقت ست یکی وقت بر آمدن آفتاب دوم وقت راست ایستادن آفتاب سیوم وقت فرو شدن آفتاب
مگر نماز دیگر آن روز بعینه اگر بکند روا باشد و درین هر سه وقت سجده تلاوت و نماز جنازه و نمازی که
قضا شده باشد اگر بکند روا نباشد اینوقتها منهی ست اما وقتهای مکروه شش وقت ست یکی پیش از نماز
بامداد بعد از صبح صادق هیچ نماز نفل نباید کرد مگر دو رکعت سنت نماز بامداد و دویم بعد از نماز بامداد
تا آفتاب بر نیاید سوم بعد از نماز دیگر تا آفتاب فرو نشود چهارم بعد از فرو شدن آفتاب و پیش از وقت
نماز شام پنجم در وقت خطبه خواندن خطیب در روز جمعه ششم در روز عید بنمازگاه عید پیش از نماز عید
درین هر سه وقت نماز نفل کراهیت باشد اما اگر نمازی که قضا دارد درین وقتها بکند باکی نباشد **باب
النوافل والسنة** در هر نمازی چند رکعت سنت ست بدانکه در نماز بامداد دو رکعت سنت ست
پیش از فریضه و چهار رکعت پیش از فریضه نماز پیشین و دو رکعت بعد از فریضه نماز پیشین و چهار
پیش از نماز دیگر و اگر خواهد دو رکعت کند و دو رکعت پس از فرض نماز شام و چهار رکعت پیش از نماز
خفتن و چهار رکعت بعد از نماز خفتن و اگر خواهد دو رکعت کند بعد از نماز فرض خفتن این چهارگانی
**مسئله** نماز نفل روز و شب چندگانی کند نزدیک ابوحنیفه ره روز و شب چهارگانی کند و نزدیک ابویوسف
و محمد در شب دوگانی کند و در روز چهارگانی کند و نزدیک شافعی دوگانی کند **مسئله** اما اگر مردی
بشب نماز تطوع کند هشت رکعت بیک سلام روا باشد یانه نزدیک ابوحنیفه ره روا باشد و نزدیک ابویوسف
و محمد روا نباشد مگر بر هر دو رکعت سلام گوید **مسئله** قرآن خواندن در نماز فرض در چند رکعت واجب است
نزدیک علما ما در دو رکعت واجب است و در باقی او مخیر باشد خواهد فاتحه خواند و خواهد تسبیح گوید و خواهد خاموش

باشد و نزدیک شافعی در هر چهار رکعت و نزدیک مالک در سه رکعت و نزدیک حسن بصری در یک رکعت و
نزدیک ابوبکر اصم و ابن علیه قراءة خواندن فریضه نیست مسئله قراءة خواندن در نماز نفل در چند رکعت
واجب آید. در همه رکعتها که نفل باشد مسئله اگر مردی در نماز نفل درآمد پس تباه کرد چه کند قضای آن
دو رکعت کند همچنین اگر چهار رکعت نماز نفل شروع کرد پس در قعدهٔ اولین بنشست پس تباه کرد نیز دو رکعت
واجب آید که بکند باتفاق مسئله اگر مردی نماز نفل نشسته میگزارد و توانائی ایستادن دارد روا باشد
یا نه. روا باشد و نزدیک شافعی روا نباشد مسئله اگر مردے نماز نفل را ایستاده شروع کرد پس نشسته تمام میکند
روا باشد یا نه. روا باشد نزدیک ابوحنیفه رح و نزدیک ابویوسف و محمد اگر عذر دارد روا باشد و اگر نه روا
نباشد مسئله اگر مردی مسافرست در بیابانی وقت نماز درآمده ست و نمیتواند که از ستور فرود آید
نماز چگونه کند. فریضه را تاخیر دارد اما اگر نفل باشد اول روی سوی قبله کند و تکبیر گوید بعد ازان او نماز را
بر پشت ستور باشارت بکند و ستور هر طرفی که خواهد میرود و اگر فرود می تواند آمد فرود آید بکند والله اعلم

باب سجود السهو سجدهٔ سهو بر نماز کننده کے واجب آید. وقتیکه از نماز چیزی نقصان کند
و یا در نماز چیزے زیادت کند یا آنکه جای بلند خواندنی باشد آهسته خواند یا جائی که آهسته خواندنی باشد
بلند خواند آنگاه واجب آید که سجدهٔ سهو بکند مسئله سجدهٔ سهو چگونه کند چون در قعدهٔ اخیره مقدار
تشهد بنشیند یکطرف سلام بدهد و دو سجدهٔ سهو بکند و بعد ازان تشهد بخواند و سلام نماز بدهد مسئله
سجدهٔ سهو چون بر امام واجب آید بر مقتدیان نیز واجب آید یا نه. واجب بباید اما اگر امام سجدهٔ سهو بجا
می آرد بر مقتدیان نیز واجب آید که بیارند. و اگر امام بجا نیارد بر مقتدیان نیز واجب نباید مسئله
اگر کسے در نماز سهو کند و در قعدهٔ اولی نه نشیند بعد ازان هم در نماز یادش آید که در قعدهٔ اولے
نشسته بازگردد و بنشیند یا نه. ببینیم درینحالت که او را یاد آمده است بنشستن نزدیکترست یا بایستادن
اگر بنشستن نزدیکترست بازگردد و بنشیند و اگر بایستادن نزدیکترست بایستد و نماز بگزارد و بعد از
نماز سجدهٔ سهو بجا آرد مسئله اما اگر کسے سهو کند و در قعدهٔ آخر ننشیند پس برکعت پنجم برخیزد پس یادش
آمد بازگردد و بنشیند یا نه. اگر این رکعت پنجم بسجده مقید کرده است ننشیند و یک رکعت دیگر بکند تا شش
رکعت شود و این نماز نفل گردد و فرض نباشد و اگر این رکعت پنجم را بسجده مقید نکرده است بازگردد و
بنشیند و سجدهٔ سهو بجا آرد نماز وی تمام باشد و اگر در رکعت چهارم در قعدهٔ اخیره بنشست و سلام
نداد پس برخاست و گمان برد که این قعدهٔ اولی ست پس درین رکعت پنجم یادش آمد که این قعدهٔ اخیر بود
بازگردد و بنشیند تا مادام که رکعت پنجم را بسجده مقید نکرده و سلام نماز بدهد و اگر رکعت پنجم را بسجده مقید

کرده باشد یک رکعت دیگر را با آن بکند تا شش رکعت شود پس سلام دهد نماز تمام باشد چهار رکعت از فرض
باشد و آن دو رکعت نفل گردد **مسئله** اگر کسے را در نماز شک افتد و نداند که سه رکعت گزارده است یا دو چکند
اگر این شک اول بار باشد نماز باز گرداند و اگر این شک بسیار بار افتاده است بنا بر گمان غالب کند و اگر
هیچ گمانی نیست بنا بر یقین کند یعنی آنچه اندک تر باشد آنرا گیرد و نماز تمام کند

## باب صلوة المریض

اگر مردی بیمار است که نماز را ایستاده نمیتواند کرد چگونه کند نماز نشسته کند برکوع و سجود **مسئله** اگر رکوع
و سجود نیز نتواند کرد چگونه کند. باشارت کند اما در وقت رکوع سر فرود آرد و در وقت سجود از آن فروتر
دارد تا فرق باشد میان رکوع و سجود و در پیش روے چیزی نرم ننهد که تا بدان سجده کند همچنین باشارت
باید کرد که گفتیم **مسئله** اگر نشستن نیز نتواند چگونه کند. بر پشت راست افتد و پایها را سوے قبله کند و اگر نماز را
باشارت کردن نیز نتواند کرد تاخیر دارد نماز را و اشارت بچشم و بابرو و بدل نباید کرد **مسئله** اما اگر
مردی قادرست برایستادن و قادر نیست برکوع و سجود کردن نماز چگونه کند. نزدیک امام ابوحنیفه و ابو یوسف
قیام لازم نیاید و نزدیک محمد رح قیام لازم آید **مسئله** اگر تندرستے بعضے نماز ایستاده کرد پس هم در نماز
بیمار شد چه کند نماز را نشسته تمام کند اما برکوع و سجود و اگر رکوع و سجود نیز نتواند کرد بر پشت افتاده کند
باشارت چنانکه گفته شده است **مسئله** و اگر همچنین بیمار نشسته بعضے نماز بکرد و هم در نماز توانا شد برایستادن
چگونه کند نیز هم بر آن بنا تواند کرد یا نه بنگر هم اگر رکوع و سجود میکرد در حالتیکه بیمار بود نزدیک ابوحنیفه و
ابو یوسف رح هم بر آن بنا تمام کند و اگر اشارت میکرد از سر گیرد **مسئله** اگر مردے بیهوش شد و در بیهوشی
شد و در بیهوشی نمازها از دو فوت شد قضا واجب آید یا نه. ببینیم اگر پنج نماز فوت شده است یا کم از پنج نماز
قضا واجب آید و اگر بیش از پنج نماز فوت شده است قضا واجب نیاید که بکند

## باب سجدة التلاوة

در قرآن سجده چند جا است. چهارده جا یکے آخر سورهٔ اعراف دوم در سوره رعد سیوم در سوره نحل
چهارم در سوره بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم در سوره حج سجده که در اول است هفتم در سورهٔ فرقان
هشتم در سورهٔ نمل نهم در سوره الم تنزیل دهم در سوره صاد یازدهم در سورة السجدة دوازدهم در سوره
والنجم سیزدهم در سوره اذا السماء انشقت چهاردهم در سوره اقرأ باسم **مسئله** سجدهٔ تلاوت چیست
نزدیک علمائے ما واجبست و نزدیک شافعی سنت و نزدیک مالک یازده سجده است در تمامهٔ قرآن و سجده
آخرین نیست و النجم و اذا السماء انشقت و اقرأ **مسئله** سجدهٔ تلاوت برکه واجب آید. برخواننده و بر شنونده
اگرچه شنونده قصد شنیدن قرآن دارد یا ندارد **مسئله** اما اگر امامی آیه سجدهٔ تلاوت بخواند بر امام و
مقتدی واجب آید که سجده کنند. واجب آید اما اگر امام بجا آرد مقتدیان نیز بجا آرند و اگر امام نیارد

مقتدیان بیارند واگر مقتدی آیۃ سجدہ را بخواند نہ بر مقتدی واجب آید ونہ بر امام **مسئلہ** اگر مردے بیرون
از نماز آیۃ سجدہ را بخواند وطائفۂ کہ در نماز بودند شنیدند بر ایشان سجدہ واجب آید یانہ- باتفاق بر
ایشان واجب آید اما بیرون از نماز سجدہ بجا آرند ودرون نماز سجدہ نکنند **مسئلہ** اما اگر در نماز سجدہ
آرند روا باشد یانہ- نزدیک ابوحنیفہ وابویوسفؒ نماز روا باشد وآن سجدہ محسوب نباشد ونزدیک محمدؒ
سجدہ محسوب باشد اما نماز باطل شود **مسئلہ** اگر مردی آیۃ سجدہ را مکرر میخواند ہر باری کہ بخواند سجدہ
کند یانہ- یک سجدہ واجب آید اگرچہ بسیار بار بخواند وہمچنین اگر مردے بیرون از نماز آیۃ سجدہ را بخواند
پس برخاست ودر نماز ایستاد وباز ہمان آیۃ سجدہ را بخواند ویک سجدہ کرد روا باشد یانہ- ہمین یک سجدہ
بسندہ باشد در ہر دو خواندن واما اگر بیرون از نماز آیۃ سجدہ را بخواند وسجدہ کرد پس ساعتے دیگر در نماز
ایستاد وہمان آیت سجدہ را بخواند بار دیگر سجدہ باید کرد وآن یک سجدہ کہ پیش ازین کردہ است درین
دوم بسندہ نباشد **مسئلہ** اگر مردے خواہد کہ سجدۂ تلاوت بجا آرد چہ کند- تکبیر گوید ودست بر نیارد و
سجدہ کند وتکبیر گوید وسر بردارد ونہ نشیند بتشہد وسلام نگوید ودر سجدہ دعائی کہ آمدہ است بخواند

## باب صلوۃ المسافر

سفر یکہ احکام شرع در وے دیگرگون گردد کدامست- آنست کہ مردے
قصد کند برفتن جائی کہ از شہر او تا آنجا کہ بخواہد رفت سہ شبانہ روزہ راہ باشد یا بیشتر برفتار اشتر بارکردہ
یا پیادہ میانہ رو ودر رفتن کشتی حکم نکنند بآب **مسئلہ** فرض مسافر چندست- از چہار دوگانی وزیادت
از دوگانی کردن روا نباشد اما اگر چہار رکعت کرد بنگریم اگر در قعدۂ اول نشستہ باشد دو فرض بود ودو نفل
باشد نزدیک علمای ما ونزدیک شافعی ہر چہار رکعت فرض باشد واگر در قعدۂ اول نہ نشستہ باشد نزدیک امام
ابوحنیفہ وابویوسف رح ہر چہار رکعت نفل باشد ونزدیک محمد باطل باشد **مسئلہ** مسافر دوگانی کے آغاز
کند- چون از آبادانی شہر جدا شود **مسئلہ** مسافر مقیم بچند چیز شود- بسہ چیز یکے آنکہ نیت کند در
شہرے کہ درینجا پانزدہ شبانہ روز خواہم بود دوم آنکہ پس امام مقیم اقتدا کند سوم آنکہ چون در شہر خود درآید
مقیم شود بے آنکہ نیت اقامت پانزدہ روز کند درین ہر سہ جا نماز چہارگانی باید کرد واگر کم از پانزدہ روز در
شہرے نیت اقامت کند مقیم نگردد **مسئلہ** اگر مسافرے در شہری درآید نیت اقامت پانزدہ روزہ
نمیکند میگوید امروز روم یا فردا وسالہا بماند نماز چگونہ کند- نماز دوگانی کند اگرچہ سالہا بماند **مسئلہ**
اما اگر لشکر اسلام در دار حرب رفت ونیت اقامت آورد پانزدہ شبانہ روز مقیم شوند یانہ- نزدیک
ابوحنیفہ ومحمدؒ مقیم نشوند ونزدیک ابویوسفؒ اگر در خیمہ وخرگاہ فرود آیند نیت اقامت درست نیاید و
اگر در پناہہا فرود آیند درست باشد ونزدیک زفر اگر قوتی وشوکتی باشد مر لشکر اسلام را چہارگانی کنند

واگرنه دوگانی کنند مسئله اگر مقیمی در نماز مسافر در آید و بدو اقتدا کند روا باشد یا نه روا باشد اما چون
مسافری مقیمان را امامت کند چون دو رکعت بکند سلام خود بدهد و مستحب آن باشد که مر قوم را بگوید که نماز خود
تمام کنید که من مسافر بودم تا ایشان نماز خود تمام کنند مسئله اما اگر مقیمی مر مسافران را امامت کند مسافران
نماز چندگانی کنند امام مقیم چهارگانی کند و مسافران نیز بر متابعت امام چهارگانی کنند مسئله اما اگر مردی را
در شهری خانه بود پس از آن شهر نقل کرد و در شهری دیگر رفت و مقیم شد پس ازین شهر دوم مسافر شد و در آن
شهر اول که خانهٔ او بود در آنجا نه رسید او مقیم شود یا نه۔ نشود او نماز را دوگانی کند تا مادام که در شهر خود با
نرسد مسئله اگر مسافری نیت کند بمکه و منا که پانزده روز بباشم نماز چندگانی کند۔ نماز دوگانی کند که
نیت اقامت درست نباشد مگر که نیت کند که پانزده شبانروز یکجا خواهد بود مسئله اگر مردی را در شهر خود
نمازها فوت شده باشد در سفر خواهد که قضا کند چندگانی کند چهارگانی و همچنان در سفر نیز نمازها فوت شده
باشد در حضر دوگانی کند مسئله عاصی و مطیع در سفر در رخصت یکسان هست یا نه۔ نزدیک علمای ما یکسان
است یعنی هر دو را نماز دوگانی باید کرد و عاصی آن باشد که راهزنی کند و زیان کردن مسلمانان رود و مطیع
آن باشد که بتجارت یا بسفر قبله رود مسئله جمع کردن میان دو نماز روا باشد یا نه فعلاً روا باشد و وقتاً
روا نباشد فعلاً چگونه باشد۔ چنانکه نماز پیشین آخر وقت کند و نماز دیگر اول وقت کند و هر دو را
یکجا جمع کند و وقتاً آن باشد که در وقت نماز پیشین نماز دیگر را کند روا نباشد مگر بعرفات و مزدلفه
که در عرفات نماز دیگر را بوقت نماز پیشین کنند آنجا روا باشد مسئله نماز کردن در کشتی نشسته روا باشد
یا نه۔ نزدیک ابوحنیفه رح روا باشد اگر چه قدرت بر ایستادن دارد و نزدیک ابویوسف و محمد روا نباشد
مگر بعذری **باب صلوة الجمعة** نماز آدینه بچند شرط واجب آید۔ به پنج شرط واجب آید یکی
آنکه شهر جامع بباید دوم سلطان فرمان ده بباید سیوم جماعت بباید چهارم خطبه بباید پنجم وقت ظهر
بباید اما خطیبی که خطبه کند باید که دو خطبه کند میان هر دو خطبه جدایی آرد به نشستن مسئله خطبه
کند یا ایستاده۔ ایستاده کند با طهارت مسئله واگر خطیب بذکر خدای تعالی بسنده کند روا باشد
یا نی۔ نزدیک ابوحنیفه رح روا باشد و نزدیک ابویوسف و محمد رح روا نباشد تا خطبهٔ دراز نخواند که مردمان
آنرا در عرف خطبه گویند مسئله اگر خطیب خطبه کند اگر نشسته کند یا بی طهارت کند روا باشد یا نه۔
روا باشد اما کراهیت باشد مسئله جماعت بجهة نماز آدینه چند کس باید نزدیک امام ابوحنیفه رح کمترین جماعت
بجهة نماز جمعه را سه تن باید بی امام و نزدیک ابویوسف و محمد دو کس باید با امام مسئله در نماز جمعه قراءة
بلند خواند یا آهسته و سوره معین خواند یا هر کدام که خواهد۔ در قراءة بلند خواند و سورتی معین نخواند

هر چه خواهد از قرآن بخواند **مسئله** بر مسافران و بر بندگان و بر بیماران و بر زنان نماز جمعه واجب
یا نه - بر اینها نماز جمعه واجب نیست و اما اگر حاضر شوند و با مردمان بگزارند فرض وقت از ایشان
ساقط باشد **مسئله** اگر مسافری یا بیماری یا بنده در روز جمعه امامت کند روا باشد یا نه - روا باشد
**مسئله** و اگر مردی در روز جمعه نماز پیشین را پیش از جمعه در خانه بگزارد پس او را اتفاق افتاد که نماز
جمعه بکند حکم نماز پیشین او چه باشد - نزدیک ابو حنیفه هر وقتی که سوی مسجد جامع روان شود بمجرد رفتن
نماز پیشین او تباه شود اگر جمعه یابد یا نیابد و نزدیک ابو یوسف و محمد نماز پیشین او باطل نشود تا
ما دام که در نماز جمعه بپیوندد و کراهیت باشد مر معذوران را که نماز پیشین را در روز جمعه بجماعت کنند یعنی
مر زندانیان را جماعت کردن کراهیت باید که هر کس نماز خود تنها کند **مسئله** اگر کسی امام را در روز جمعه
بنماز جمعه دریابد چه کند - نماز با او بگزارد آنچه دریابد و نماز آدینه تمام کند دوگانی و اگر در تشهد یا در سجده
دریابد باقی نماز تنها کند دوگانی نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف و نزدیک محمد اگر با امام یک رکعت دریابد
و یا بیشتر نماز آدینه کند و اگر نه چهارگانی کند نماز پیشین همبران تحریمهٔ امام و مردمان را باید که چون بانگ نماز
اول روز آدینه بشنوند خرید و فروخت را ترک گیرند و روی بنماز جمعه آرند **مسئله** چون خطیب در
روز جمعه بیرون آید برای خطبه مردمان چه کنند مردمان را باید که خاموش باشند و نماز نکنند تا خطیب از خطبه
فارغ شود و چون خطیب بر منبر رود موذنان را باید که پیش او بانگ نماز گویند و چون از خطبه فارغ شود
قامت کنند و بعد از آن نماز آدینه را بکنند **باب العیدین** مردانرا مستحب در عید فطر چیست
آنکه بامداد چیزی بخورند پیش از آنکه بنمازگاه حاضر شوند و غسل کنند و بوی خوش کنند و جامهٔ نیکو بپوشند
اگر باشد و بعد از آن روی بنمازگاه آرند **مسئله** در روز عید فطر در راه نمازگاه تکبیر گویند یا نه - نزدیک امام
ابو حنیفه رح تکبیر نگویند و نزدیک ابو یوسف و محمد و شافعی تکبیر گویند **مسئله** پیش از نماز عید در نمازگاه عید
نفل کردن روا باشد یا نه - نزدیک علمای ما روا نباشد و نزدیک شافعی روا باشد **مسئله** وقت نماز
عید کی در آید چون آفتاب برآید وقت نماز عید کی بیرون شود - چون آفتاب بگردد **مسئله** در روز
عید چند رکعت نماز باید کرد - دو رکعت نماز کنند و امام امامت کند و در هر دو رکعت فاتحه و سورتی
که خواهد بلند بخواند **مسئله** امام در نماز عید چند تکبیر گوید - بقول عبد الله بن مسعود نه تکبیر گوید پنج
در رکعت اول و چهار در رکعت آخر و چون امام خواهد که نماز عید بکند باید که اول تکبیر احرام بگوید و سه
تکبیر دیگر بعد از آن بگوید و بعد از آن قرآن خواند و چون قرآن خواند تکبیر گوید و در رکوع رود تا در
رکعت اول با تکبیر رکوع هم پنج تکبیر باشد و چون یک رکعت بکرد رکعت دوم را آغاز کند و قرآن بخواند

و چون قرآن بخواند سه تکبیر بگوید و تکبیر چهارمی بگوید و در رکوع رود چنانکه رکعت دوم با تکبیر رکوع
هم چهار تکبیر باشد و در هر دو رکعتی نه تکبیر باشد و این قول ابوحنیفه است و مر عبدالله بن عباس را
سه قول ست یک قول آنست که دوازده تکبیر گوید هفت در رکعت اول و پنج در رکعت آخر و قول
دوم آنست که سیزده تکبیر گوید هفت در اول شش در آخر و قول سیوم آنست که پانزده تکبیر گوید هشت
در اول و هفت در آخر و در هر رکعتی شش تکبیر زیاده باشد و قول امیر المومنین علی رض آنست که در عید
فطر یازده تکبیر گوید شش در اول و پنج در آخر در هر رکعتی چهار زیادتی و در عید اضحی پنج تکبیر گوید سه در اول
و دو در آخر در هر رکعتی یکی زیادتی باشد مسئله نخست تکبیر گوید یا قرآن خواند قول عبدالله بن مسعود
آنست که در رکعت اول نخست تکبیر گوید پس قرآن خواند و در رکعت دوم نخست قرآن خواند پس تکبیر گوید
و این را توالی بین القراءتین خوانند و قول امیر المومنین علی رض آنست که نخست در هر دو رکعت قرآن خواند
پس تکبیر گوید و این را توالی بین التکبیر و القراءة خوانند و قول عبدالله بن عباس رض آنست که در هر دو رکعت
نخست تکبیر گوید پس قرآن خواند و آنرا توالی بین القراءة والتکبیر گویند مسئله نخست تکبیر گوید یا
سبحانک اللهم و بحمدک گوید نخست سبحانک اللهم و بحمدک بگوید پس تکبیر گوید و پس اعوذ گوید پس قرآن
خواند و اعوذ پس از تکبیرات و پیش از قراءة گوید در قول ابویوسف نخست سبحانک اللهم و بحمدک و اعوذ
بگوید پس تکبیرات بگوید پس قرآن خواند و در قول اوزاعی نخست تکبیرات گوید پس سبحانک اللهم و بحمدک گوید
پس اعوذ گوید پس قرآن خواند مسئله خطبه پس از نماز کند یا پیش از نماز. پس از نماز کند و دو خطبه کند
مردانرا بدادن صدقهٔ فطر و احکام آن بیاموزند مسئله اگر مردیرا نماز عید فوت شد و از نماز مردمان
فارغ شد پس او بر سبیل قضا کند یا نه. نزد ابوحنیفه و ابویوسف رح قضا واجب نیاید و نزدیک محمد و
شافعی رح قضا واجب آید مسئله اگر ماه بر مردمان پوشیده شد و ماه را ندیدند و پس از زوال گواهی
دادند بعضی گفته‌اند که آخر روز نماز عید کنند یا نه. آخر روز نکنند و دوم روز بکنند اما اگر دوم روز عذر افتد چنانکه
باران متواتر شود یا خوفی حادث شود سوم روز آن بکنند یا نه. نکنند مسئله اما مستحب مردمانرا
در روز اضحی چیست. آنکه غسل کنند و بوی خوش کنند و جامهٔ نو پوشند و خوردنی را تاخیر کنند تا از نماز
فارغ شوند و در دی بنمازگاه آرند مسئله در راه نمازگاه عید اضحی مردمان تکبیر گویان روند یا نه.
باتفاق همه علما تکبیر گویان روند مسئله در عید اضحی چند رکعت نماز کنند همچون نماز عید فطر و پس از
نماز دو خطبه کنند و خطیب باید که مردمانرا قربانی کردن بیاموزد و تکبیرات تشریق بیاموزد اما
اگر در روز عید اضحی عذری افتد که آنروز نتوانند کرد دوم روز کنند و اگر دوم روز نیز عذری افتد

سوم روز نکنند و اگر سیوم روز نیز عذری افتد چهارم روز نکنند **مسئله** تکبیرات تشریق کدام روز
آغاز کنند و کدام روز ختم کنند - بران اتفاق کرده اند صحابه رض چون امیر المومنین عمر و عثمان و علی و
عبد الله بن مسعود که از نماز بامداد روز عرفه آغاز کنند اما در ختم خلاف کرده اند قول عبد الله
ابن مسعود رض آنست که در هشت نماز باید که بگویند و در روز عید بنماز دیگر ختم کنند که آن هشت نماز باشد
و این قول امام اعظم ابو حنیفه است رح و در قول امیر المومنین علی رض بنماز دیگر در آخیر روز از ایام تشریق
ختم کنند و این بیست و سه نماز باشد و این قول ابو یوسف و محمد رح گرفته اند و امیر المومنین عمر رض را دو قول
است بیک قول بیست و دو نماز است و بقول دیگر بیست و سه نماز است و امیر المومنین عثمان رض را در ختم
قولی نیست و جوانان صحابه چون عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و زید بن ثابت و عائشه رض
آنست که در نماز پیشین روز عید آغاز کنند اما در ختم نیز خلاف کرده اند - بقول عبد الله بن عباس رض
فجر آخر ایام تشریق ختم تمام کنند و آن پانزده نماز باشد و بقول عبد الله بن عمر رض در نماز پیشین آخر ایام
تشریق ختم کنند و آن شانزده نماز باشد و بقول زید بن ثابت در نماز دیگر آخر ایام تشریق ختم کنند و
آن هفده نماز باشد و عائشه رض را در ختم قولی نیست و این قول امام ابو اللیث سمرقندی ست رح
و قول حاکم شهید بخلاف این ست که عائشه رض را دو روایت است و زید بن ثابت رض را در ختم قولی نیست
**مسئله** و تکبیرات چگونه گوید - بگوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد **مسئله**
تکبیرات تشریق بچند شرط واجب آید - بقول امام ابو حنیفه رح پنج شرط بباید یکی مقیم دوم شهر جامع سیوم
جماعت چهارم جماعت مستحب بباید پنجم نماز فرض بباید و نفل نباید و تطوع و نماز قضا نباید اما بیان
جماعت مستحب آنست که جماعت مردان باید نه جماعت زنان و نزدیک ابو یوسف و محمد هر که نماز
بکند بر وی واجب آید که تکبیرات بگوید

## باب صلوة الکسوف

در گرفتن آفتاب نماز
چگونه کنند - امام امامت کند و دو رکعت نماز کند همچون نماز نفل نزدیک علمای ما رح در هر رکعتی یک رکوع
کند همچنانکه نمازهای دیگر را و نزدیک شافعی رح در هر رکعتی دو رکوع کند چنانکه اول رکوع کند پس راست
بایستد و بار دیگر نیز قرآن خواند پس رکوع کند **مسئله** در نماز گرفتن آفتاب قرآن بلند خواند یا آهسته
نزدیک امام ابو حنیفه رح آهسته خواند و نزد ابو یوسف و محمد و شافعی رح بلند خواند **مسئله** قرآن بسیار خواند
یا اندک - باتفاق بسیار خواند و چون از نماز فارغ شود دعائی گوید تا آفتاب بگشاید **مسئله** امامت
که کند در گرفتن آفتاب - آنکه روز آدینه امامت کند یعنی خطیب **مسئله** در گرفتن ماه جماعت هست
یا نه - در گرفتن ماه جماعت نیست هر کس تنها نماز کند و در گرفتن آفتاب خطبه نیست

## باب الاستسقاء

درخواستن باران نماز هست یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه رح نماز نیست دعا گویند و استغفار کنند و اگر
تنها نماز کنند روا باشد بی جماعت و نزدیک ابو یوسف نماز بجماعت کنند و امام امامت کند و دو رکعت
نماز کند و قراءة خواند پس خطبه کند و روی بقبله آرد و دعا گوید **مسئله** و امام در دعا گفتن ردا بگرداند
یا نه - نزدیک علمای ما امام ردا بگرداند و قوم ردا نگردانند و اهل ذمه در استسقا حاضر نشوند

**باب قیام شهر رمضان** بدانکه در ماه رمضان مردانرا مستحب آنست که جمع شوند بعد از نماز
خفتن و امام با ایشان ترویحات بگزارد و در هر دو ترویحه سلام بدهد و بنشینند میان هر دو ترویحه
مقدار یک ترویحه بعد از آن وتر گزارد با ایشان بجماعت و وتر بجماعت جز ماه رمضان نباید گزارد

**باب صلوة الخوف** بدانکه چون مردمان و مددار حرب باشند و نیک ترس باشند و وقت
نماز در آید امام مر طائفه را دو گروه کند یک گروه را سوی دشمن فرستد و یک گروه اقتدا با امام کنند و
با امام یکرکعت و دو سجده بکنند پس سر از سجده دوم برآرند و بروند و برروی دشمن بایستند و پس آن
طائفه دیگر که پیش دشمن ایستاده بودند بیایند و اقتدا با امام کنند و ایشان نیز با امام یکرکعت و دو
سجده باید کرد و بتشهد با امام هم بنشینند و امام سلام نماز بدهد و ایشان ندهند پس برخیزند و برروی
دشمن بروند و بایستند پس آن گروه که یکرکعت گزارده اند باز آیند و یکرکعت و دو سجده تنها بکنند بی
قراءة و بتشهد بنشینند و سلام نماز بدهند و بروند و برروی دشمن بایستند پس آن طائفه دیگر باز آیند و
یکرکعت و دو سجده بکنند اما با قراءة و بتشهد بنشینند و سلام نماز بدهند **مسئله** اگر امام مقیم باشد و
مقتدیان مسافر باشند نماز چگونه کنند - امام بطائفه اول همچنین دو رکعت کند و با طائفه دوم نیز دو رکعت
کند **مسئله** اگر نماز شام باشد چگونه کنند - طائفه اول دو رکعت بکنند و طائفه دوم یک رکعت
کنند **مسئله** درین نماز کسانی که برروی دشمن ایستاده باشند اگر دشمن برسد کارزار کنند یا نکنند و اگر بکنند
نماز تباه شود و اما اگر بیم سخت باشد سواران نماز کنند هر سو که اسپ میگردد ایشان رکوع و سجود می کنند
باشارت

**باب الجنائز** چون مرد را وفات نزدیک رسد چکنند - رویش بقبله آرند و بر پهلوی
راستش بخسپانند و شهادتش تلقین کنند چون وفات یابد زنخ او ببندند چون خواهند که او را بشویند
او را بر تخته بخوابانند و بر عورت او رکوه پاره بنهند و جامها از وی جدا کنند و آبدستش بدهند اما
آب در دهن و بینی و نکنند پس آب برروی وی ریزند و تخته او را بوی خوش کنند طاق طاق و آب
برگ کنار یا اشنان بجوشانند و اگر برگ کنار و اشنان نیابند بر آب پاک اختصار کنند و سر و محاسن
او را ببرگ خیر و بشویند و پس بر پهلوی چپ بخسپانند و ببرگ کنار بشویندش تا آب بزیر تخت او رسد

پس بر پهلوی راستش بخسپانند و همچنان بشویند تا آب زیر تخت او برسد پس بنشانند و تکیه کنانند
و شکم او را نرم بمالند اگر چیزی از وی بیرون آید همان موضع را بشویند و غسل از سر نگیرند بمذهب علمای ما
و نزدیک شافعی از سر گیرند و بر کوه پاره اندام او را نشف کنند و در کفن بنهند و حنوط در سر و کفن و
محاسن او بنهند نزدیک علمای ثلثه و نزدیک زفر کافور در سجده جایهای او بنهند یعنی بر زانو و دست و پای
**مسئله** سنت در کفن مرد چیست - سنت در کفن مرد آنست که مرد را در سه جامه بپیچند ازاری و
پیرهنی و لفافهٔ و اگر بر دو جامه بسنده کنند بازاری و پیرهنی روا باشد **مسئله** جامه چگونه بپیچند -
نخست از جانب چپ جامه در آرند چنانکه زنده میازر را پوشد پس از جانب راست بران ضم کنند اگر
بترسند که کفن پراگنده شود گره زنند **مسئله** زن را در چند جامه کفن کنند - در پنج جامه ازاری و پیرهنی
و دامنی و خرقه که بدان شیر دان بندد و لفافه **مسئله** درازی این چه مقدار باید ازار از سر تا پای
و پیراهن از کتف تا زیر زانو و لفافه درازتر از ازار باید و اگر زن را نیز بر سه جامه بسنده کنند روا باشد
و دامنی را زیر پیراهن و زیر لفافه بنهند و موی او بر سینهٔ او نهند و موی مرده را شانه نکنند و محاسن مرده را
نیز شانه نکنند و ناخن کم نکنند و موی سبلت کم نکنند و کفن را بوی خوش کنند پیش از ان که در وی بپیچانند میت
چون از کفن فارغ شوند آنگاه نماز کنند **مسئله** اولیترین مردان بامامت مرده که باشد نخست سلطان
اگر حاضر آید و اگر حاضر نیاید آنگاه امام حی بعد از و ولی **مسئله** و اگر سلطان و ولی حاضر نبودند نماز
کردند پس اگر ولی حاضر شود نماز نگردانند تواند یا نه - تواند او را روا باشد و اما اگر ولی کرد پس از وی کسی
روا نباشد که باز گرداند **مسئله** و اگر مرده را دفن کردند و نماز نکردند چه کنند - بر گور او نماز کنند تا سه
روز **مسئله** نماز جنازه چگونه کنند - امام امامت کند چهار تکبیر بگوید در تکبیر اول حمد و ثنا گوید و در
تکبیر دوم درود بر پیغمبر گوید و در تکبیر سوم دعا گوید مر مرده را و مر جمیع مسلمانان را و در تکبیر چهارم
سلام بدهد **مسئله** نماز جنازه در مسجدی که در و نماز بجماعت کنند کردن روا باشد یا نه - کراهیت
باشد قضا باید کرد **مسئله** جنازه را چگونه بردارند - نزدیک علمای ما چهار گوشه جنازه بگیرند و بردارند
و پس جنازه باید که بیرون نروند اما تعجیل کنند [illegible] **مسئله** چون بر سر گور رسند
نخست چکنند - نخست مرده را از سر فرود آرند [illegible] **مسئله** [illegible] پیش از ان نشستن کراهیت باشد
پس گور را لحد کنند [illegible] مرده را در آرند [illegible] و روی او سوی قبله کنند و آنکس که او را در گور نهد بگوید
بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله و در گور مرده را روی قبله کنند و گره ها او بگشاید و خشت راست نهند
**مسئله** خشت پخته و چوب نهادن روا باشد یا نه - کراهیت [illegible] اما نهادن کراهیت نباشد **مسئله**

گور را چگونه بر آرند - خریشته بر آورند مسئله اگر بچه بزاد و بمرد او را بشویند و نماز کنند یا نه - اگر
پس از زادن بانگی کرده باشد نامش بنهند و بشویند و نماز کنند و اگر پس از زادن بانگ نکرده باشد نام ننهند
و نشویند در خرقه بپیچند و دفن کنند **باب الشهید** شهید کیست - آنکه او را مشرکان بکشند و یا در
جنگی کشته یابند و نشان کشتگی بر و باشد و یا مسلمانان او را بظلم بکشند که بکشتن او نه قصاص
واجب آید و نه دیت مسئله شهید را بشویند و نماز کنند یا نه - نزدیک علمای ما نشویند اما نماز کنند
و نزدیک شافعی نه بشویند و نه نماز کنند و نزدیک حسن بصری هم بشویند و هم نماز کنند مسئله و اگر
جنبی شهید شود او را بشویند یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه رح بشویند و نزدیک ابو یوسف و محمد نشویند
مسئله اگر کودکی یا حائضی شهید شود ایشان را بشویند یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه بشویند و نزدیک
ابو یوسف و محمد رح نشویند مسئله خون شهید شویند یا نه - نشویند و همچنین پوستین و یرا باز کنند
و سلاح از وی بکشند و اگر مرتث شود او را شویند یا نه - بشویند و مرتث آن باشد که از پس رسیدن
زخم چیزی بخورد یا بیاشامد و یا دارو کرده شود یا از جنگگاه زنده بخانه رسد یا آنکه زنده چندانی
بماند که وقت نمازی بر وی بگذرد مسئله اگر مردی در حد یا قصاص کشته شود او را بشویند یا نه - بشویند
و نماز نیز بکنند مسئله اگر مردی از راهزنان یا باغیان کشته شود او را بشویند و نماز کنند یا نه - نشویند
و نماز نیز نکنند **باب الصلوة فی الکعبة** نماز کردن در خانه کعبه روا باشد یا نه -
نزدیک علمای ما فرض و نفل روا باشد و نزدیک شافعی رح فرض روا باشد و نفل روا نباشد و نزدیک
مالک رح نفل روا باشد و فرض روا نباشد مسئله اگر امامی درون خانه کعبه امامت کند روا باشد یا نه
روا باشد و هر که روی او با پشت او جانب پشت امام باشد نماز او روا باشد و هر که پشت او یا روی
او سوی روی امام باشد نماز او روا نباشد مسئله اگر در مسجد حرام امام امامت کند روا باشد یا نه - روا باشد
حلقه کنند گرداگرد خانه کعبه بایستند هر کدام از ایشان که نزدیکتر باشد سوی کعبه روا باشد چون جانب
امام نباشد مسئله بر بام کعبه نماز کردن روا باشد یا نه - در مذهب علمای ما رح روا باشد و نزدیک شافعی رح
روا نباشد **کتاب الزکوة** زکوة بر که واجب آید - بر آزاد و بر مسلمان و بر بالغ و بر عاقل
و چون مالک نصاب باشد ملکی تمام باشد و سال بروی بگذرد زکوة واجب آید مسئله بر کودک و
دیوانه و مکاتب زکوة واجب آید یا نه - نزدیک علمای ما رح واجب نیاید و نزدیک شافعی رح واجب آید
مسئله اگر مردی مال دارد و وام دارد زکوة واجب آید یا نه - این مسئله بر دو وجه است یکی وجه آنست
که زکوة واجب نیاید چنانکه هزار درم دارد و یا هزار و صد درم وام دارد و هزار درم بر گردن باشد اینجا زکوة واجب نیاید

و اما اگر مال او هزار و دویست درم باشد و وام هزار درم باشد هزار بهزار درم برود باقی دویست درم را
پنج درم واجب آید **مسئله** خانهٔ بودنی و جامهٔ پوشیدنی و ستور برنشستنی و بندهٔ خدمتی و سلاح
کاربستنی زکوة واجب آید یا نه - نزدیک علمای ما رح زکوة واجب نیاید و نزدیک مالک زکوة واجب آید
**مسئله** زکوة بی نیت روا باشد یا نه - روا نباشد نیت از دو وقت بیک وقت بباید یا در وقت جدا کردن
زکوة از مال خود که نیت کند که این مال را بجهت زکوة می ستانم دوم آن وقت که بدرویشان دهد نیت کند
که زکوة مال خود میدهم **مسئله** اما اگر مردی تمامت مال خود صدقه کرد و نیت زکوة نکرد از صدقه دادن او
زکوة بیفتد یا نه - نزدیک علمای ما رح بیفتد و نزدیک شافعی رح نیفتد **باب زکوة الابل** نصاب
اشتران چند است - پنج است اگر کم از پنج باشد زکوة واجب نیاید و چون پنج اشتر باشند و سائم
باشند و سال بر آن بگذرد یک گوسفند واجب آید چون ده شوند دو گوسفند واجب آید تا چهارده
همین دو گوسفند واجب آید و چون پانزده شوند سه گوسفند واجب آید تا نوزده و چون بیست
شوند چهار گوسفند لازم آید تا بیست و چهار و چون بیست و پنج شوند بنت مخاض واجب آید یعنی
اشتر بچهٔ یکساله که پای در سال دوم نهاده باشد تا سی و پنج و چون سی و شش شوند بنت لبون واجب آید
یعنی شتر بچهٔ دو ساله که پای در سال سوم نهاده باشد تا چهل و پنج و چون چهل و شش شوند حقه واجب آید
یعنی شتر بچهٔ سه ساله که پای در چهارم نهاده باشد تا شصت و چون شصت و یک شد جذعه واجب آید
یعنی شتر بچهٔ چهار ساله که پای در پنجم نهاده باشد تا هفتاد و پنج و چون هفتاد و شش باشد دو بنت لبون
واجب آید یعنی دو اشتر بچهٔ دو ساله که پای در سوم نهاده باشد تا نود و چون نود و یک شود دو حقه
واجب آید یعنی دو شتر بچهٔ سه ساله که پای در چهارم نهاده باشد تا صد و بیست آنگاه حساب از سر باید
گرفت چون پنج زیادت شود بدان یک گوسفند واجب آید و دو حقه و همچنین در ده دو گوسفند و دو
حقه واجب آید و در پانزده سه گوسفند و دو حقه واجب آید و در بیست چهار گوسفند و دو حقه واجب آید
و در بیست و پنج بنت مخاض و دو حقه واجب آید تا صد و پنجاه چون صد و پنجاه شد آنگاه سه حقه واجب آید
پس حساب از سر گیرد در پنج یک گوسفند و سه حقه و در ده دو گوسفند و سه حقه و در پانزده سه گوسفند و
سه حقه و در بیست و پنج بنت مخاض و سه حقه و در سی و شش بنت لبون و سه حقه پس در هر پنجاهی حقه باشد
پس باز حساب از سر گیرند پس در هر پنجاه اشتری که زیادت شوند چنانکه پس از صد و پنجاه از سر گرفته شد
**مسئله** در زکوة دادن اشتر بختی و اشتر اعرابی یکسانست یا نه - یکسانست هر آنکه در اشتر بختی واجب آید در
اشتر اعرابی واجب آید **باب زکوة البقر** نصاب گاوان چند است - سی هر چه کم از سی گاو باشد در ایشان

زکوة واجب نباید وچون سی باشند وچرائی باشند وسال برایشان بگذرد آنگاه تبیعهٔ واجب آید یعنی گوساله
یکساله که پای در دوم نهاده باشد تا چهل شود ودر چهل مسنّهٔ واجب آید یعنی گوسالهٔ دوساله که پای در سوم نهاده
باشد وچون از چهل بگذرد امام ابوحنیفه رح را سه قول ست یک قول آنست که هیچ واجب نباید تا پنجاه شود وچون
پنجاه شد آنگاه در چهل مسنّه بدهد ودر ده ثلث تبیعهٔ دهد یا ربع مسنّهٔ دهد وقول دیگر آنست که هیچ واجب نباید
تا چهل ویک وچون چهل ویک شد آنگاه در چهل مسنّهٔ واجب آید ودر یکی ربع عشر مسنّهٔ واجب آید وچون
چهل ودو شد باز در چهل مسنّهٔ ودر دو ضعف ربع عشر مسنّهٔ واجب آید وهمچنین در چهل وسه مسنّه وسه
ربع عشر مسنّهٔ واجب آید ودر چهل وچهار مسنّه وعشر مسنّه واجب آید برین حساب میدهند وقول سوم
آنست که هیچ واجب نباید تا شصت نشود وچون شصت شد دو تبیعه واجب آید تا هفتاد وچون هفتاد
شد مسنّه وتبیعهٔ واجب آید تا هشتاد وچون هشتاد شد دو مسنّه واجب آید تا نود وچون نود شد سه تبیعه
واجب آید تا صد وچون صد شد دو تبیعه ویک مسنّه واجب آید هم بدین حساب باید داد هر سی را تبیعه و
هر چهل را مسنّه وگاو وگاومیش در دادن زکوة یکسانست **باب صدقة الغنم** نصاب گوسفندان
چندست هر چه کم از چهل باشند در ایشان زکوة واجب نباید وچون چهل باشند وچرائی باشند وسال برایشان
بگذرد گوسفندی واجب آید تا صد وبیست همین باید داد وچون صد وبیست ویک شود آنگاه دو گوسفند
واجب آید تا دویست وچون دویست ویک شود سه گوسفند واجب آید تا چهارصد وچون چهارصد شد
چهار گوسفند واجب آید ودر پانصد پنج گوسفند واجب آید پس در هر صدی یک گوسفند واجب آید ودرین
نیز گوسفند میش وگوسفند بز در زکوة دادن یکسانست **باب زکوة الخیل** یعنی زکوة از اسپان
واجب آید یا نه - این مسئله بر سه وجه ست یکوجه آنست که واجب آید ویکوجه آنست که واجب نباید ویکوجه
آنست که خلافست اما آنوجه که واجب آید اسپانی باشند بجهت تجارت درین باتفاق واجب آید و
آنوجه که واجب نباید اسپانی که نر باشند همه ویا نشستنی باشند باتفاق واجب نباید وآنوجه که خلافست
آنست که نر وماده آمیخته باشند نزدیک ابوحنیفه واجب آید خواهد بجهته هر اسپی دیناری بدهد وخواهد اسپان را
قیمت کند پس هر دویست درم را پنج درم بباید داد ونزدیک ابو یوسف ومحمد زکوة واجب نباید مسئله
اگر مردی اسپانی دارد که همه ماده باشند وهیچ نر نباشد زکوة واجب آید یا نه - بدانکه ابوحنیفه رح را درین
دو قولست یک قول بروایت طحاوی آنست که واجب نباید وآن بقول ابوالحسن کرخی ست وبقول
دوم بروایت جعفر هندوانی آنست که واجب آید اما حکم خر واستر در زکوة یکسانست ونزد ابویوسف
ومحمد چون اسپ در خر واستر زکوة نیست مگر آنکه از برای بازرگانی باشند آنگه واجب آید مسئله

در اشتر بچگان و گوسفند بچگان و گوسالگان زکوة واجب آید یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه رح واجب نیاید مگر آنکه در میان ایشان بزرگ باشند یکی یا دو چندان باشند آنگاه واجب آید و نزدیک زفر بقدر آنکه بزرگان باشند زکوة بدهند چنانکه اگر ماده لاغر او دندی یکے بر قدر آن لاغر واجب آمدی و ابو یوسف رح را سه قول است یک قول آنست که واجب نیاید تا آنگاه که بقدری نرسد که اگر بزرگ بودندی یکے واجب آمدی و آن بیست و پنج است پس واجب نیاید تا آنکه بشماری برسد که در وا از بزرگان دو واجب آمدی و آن هفتاد و شش است پس واجب نیاید تا آنکه بشماری رسد که در بزرگان سه واجب آمدی و آن صد و چهل و پنج است آنگاه واجب آید سه اشتر بچه و در روایت حسن بن زیاد از ابو یوسف آنست که در پنج قیمت گوسفندی یا قیمت فصیل آنچه کمتر باشد یعنی قیمت اشتر بچه که از شیر خوارگی بیرون آمده باشد و در ده قیمت دو گوسفند و یا قیمت فصیل آنچه کمتر باشد و در پانزده همچنین قیمت سه گوسفند یا قیمت فصیل آنچه کمترست و در بیست چهار گوسفند یا قیمت فصیل آنچه کمترست و در بیست و پنج یک فصیل یعنی اشتر بچه روایت هشام بن عبد الله از ابو یوسف رح آنست که در پنج پنجم بخش فصیل **مسئله** اگر مردی مسنه بر و واجب شده باشد و مسنه ندارد و چنانکه اگر تبیعه دارد تبیعه بدهد و آنچه زیادتی باشد از قیمت مسنه نیز بدهد و یا تبیعه واجب شده باشد مسنه بدهد و زیادتی بستاند و مسنه وقتی دهد که تبیعه ندارد **مسئله** مصدق در ستدن مال زکوة کدام مال ستاند میانه یعنی نه گزیده ستاند نه فرومایه و مصدق کسے باشد که از مردمان زکوة بستاند و یکجا جمع کند و پس بدرویشان دهد **مسئله** زکوة بقیمت دادن روا باشد یا نه - نزدیک علمای ما روا باشد و نزدیک شافعی روا نباشد هم از عین آن واجب آید **مسئله** زکوة در ستورانی که کار کنند در خانه خصم و در ستورانیکه علف از خانه خورند واجب آید یا نه - نزدیک علمای ما رح واجب نیاید و نزدیک مالک واجب آید **مسئله** اگر مردی نصابی داشت در اول سال پس میانه سال زیاده شد یکجا کند زکوة دهد یا نه - نزدیک علمای ما رح ضم کند و زکوة دهد چون از جنس مال باشد چنانکه گاو داشت و گاو زیادت شد و یا گوسفند داشت گوسفند زیادت شد و یا اشتر داشت اشتر زیادت شد و اما اگر گاو داشت گوسفند زیادت شد و یا آنرا یافت در میان سال اینجا ضم نکند و نزدیک شافعی رح در همه احوال ضم نکند **مسئله** ستور سائمه کدام ست - آنکه بیشتر سال بیرون چریده باشد و اگر نیمه سال در خانه چریده باشد زکوة واجب نیاید **مسئله** زکوة در نصاب است یا در عفو - نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف رح در نصاب و نزدیک محمد رح هم در نصاب و هم در عفو چنانکه اگر مردی هشتاد گوسفند داشت پس سال بر ایشان بگذشت و پیش از آنکه زکوة بدهد چهل هلاک شد و در چهل نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف رح گوسفندی واجب آید و نزدیک محمد نیمه گوسفند واجب آید

همچنین اگر مردی صد و بیست گوسفند داشت پس هشتاد هلاک شد و چهل ماند نزدیک ابوحنیفه و ابو یوسف رح
گوسفندی تمام واجب آید و نزدیک محمد رح سوم حصه گوسفند واجب آید **مسئله** اما اگر مردی مالی نصاب تمام
داشت و سالی بر آن بگذشت پس پیش از آن که زکوة بدهد آن تمام مال هلاک شد زکوة از وی ساقط شود
یا نه- نزدیک علمای ما رح ساقط شود و نزدیک شافعی رح زکوة در گردن او باشد **مسئله** اگر مردی پیش از تمام
شدن سال زکوة مال دهد روا باشد نزدیک علمای ما و نزدیک شافعی روا نباشد **باب زکوة الفضة**
نصاب نقره چندست- دویست درم سنگ اگر کم از آن باشد زکوة واجب نیاید و چون دویست درم
سنگ باشد و سال بر آن بگذرد پنج درم سنگ واجب آید و چون زیاده از دویست درم سنگ شد نزدیک
امام ابوحنیفه رح هیچ واجب نیاید تا چهل درم سنگ نشود پس در هر چهل درم سنگ درمی واجب آید و نزدیک
ابو یوسف و محمد رح هر چه زیادت شود بحساب آن واجب آید **مسئله** اگر غالب در سیم نقره باشد حکم آن
چه باشد- حکم آن حکم نقره باشد همچنانکه در دینار اگر غالب زر باشد حکم او حکم زر باشد و اگر غالب غش باشد
حکم او حکم عروض باشد چون از برای بازرگانی باشد قیمت او چون بنصاب برسد آنگاه زکوة واجب آید
**باب زکوة الذهب** نصاب زر چندست- بیست مثقال اگر کم از بیست مثقال باشد زکوة
واجب نیاید و چون بیست مثقال باشد و سال بر وی بگذرد آنگاه زکوة آن نیم مثقال زر واجب آید و در
زیادت از بیست مثقال واجب نیاید بنزدیک ابوحنیفه رح تا چهار مثقال زیادت نشود و چون بیست و چهار
مثقال شد آنگاه دو قیراط واجب آید پس در هر چهار که زیادت میشود دو قیراط واجب آید و نزدیک
ابو یوسف و محمد رح در هر اندک و بسیار آنچه زیاده شود بحساب آن واجب آید که بدهد **مسئله** در زر زده
و نقره زده زکوة واجب آید یا نه- نزدیک علمای ما در زر زده یعنی در زریکه از آن پیرایه ساخته باشند و در
زر نازده در هر دو واجب آید و در قول شافعی رح در نازده واجب آید و در پیرایه زنان واجب نیاید **باب
زکوة العروض** در عروض زکوة واجب آید یا نه- هر عروضی یعنی کالائی که از برای بازرگان باشد و قیمت
آن کالا بنصاب برسد زکوة در و واجب آید **مسئله** قیمت کالا از چه چیز کنند یعنی قیمت او از زر کنند یا
از سیم- نزدیک علمای ما آنچه درویشان را سودمند باشد و نزدیک شافعی آنچه مالک را سودمند باشد **مسئله**
اگر مردی را اول سال نصاب تمام باشد و در میانه سال نقصان شود باز در آخر سال نصاب تمام شود زکوة
واجب آید یا نه- نزدیک علمای ما واجب آید و نزدیک شافعی واجب نیاید و آن چنان باشد که مردی را اول
سال دویست درم باشد پس در میانه سال صد و پنجاه شود باز در آخر سال دویست درم تمام شود در نزدیک
علمای ما زکوة واجب و نزدیک شافعی واجب نیست **مسئله** اگر مردی بعضی کالا دارد و بعضی زر و نقره و

هیچکدام نصاب تمام ندارد و بضم کردن یک چیز را نصاب میشود ضم کند و زکوة بدهد یا نه - نزدیک ابوحنیفه
بقیمت ضم کند و نزدیک ابو یوسف و محمد باجزاء و صورت این مسئله چنین بود که مردی هشت مثقال
زر دارد و صد درم نقره دارد و قیمت هشت مثقال زر بصد درم نقره میرسد نزدیک ابوحنیفه ضم کند
زکوة دهد و نزدیک ابو یوسف و محمد ضم نکند اما اگر مردی پنجاه درم نقره دارد و پانزده مثقال زر دارد
و یا صد و پنجاه درم نقره دارد و پنج مثقال زر دارد نزدیک ابو یوسف و محمد ضم کند و زکوة دهد و نزدیک ابوحنیفه
نیز اگر قیمت یکدیگر برسد که نصاب تمام شود زکوة واجب آید و گرنه واجب نیاید **باب زکوة
الزروع والثمار** عشر در چه واجب آید - نزدیک امام ابوحنیفه رح هرچه از زمین برآید خواه اندک
باشد خواه بسیار خواه سال بسال ماند خواه نماند خواه سیلاب داده باشد خواه باران در همه نزدیک او
یکسان است تا آنکه در سه چیز واجب نیاید یکی در هیزم دوم در کاه سوم در نی و نزدیک ابو یوسف و محمد
واجب نیاید مگر که میوه باشد که سال بسال ماند و پنج وسق برسد هر وسقی شصت صاع باشد و هر صاعی
چهار من باشد انجمله هزار و دویست من باشد مسئله در سبزیها عشر واجب آید یا نه - نزدیک ابوحنیفه رح
عشر واجب آید و نزدیک ابو یوسف و محمد عشر واجب نیاید اما چیزی که بدلو آب داده باشد در آن
باتفاق همه علما نیم عشر واجب آید مسئله اما آنچه در پیمانه نیاید چون زعفران و پنبه و انگبین در وی
عشر واجب آید نزدیک امام ابوحنیفه رح در اندک و بسیار او واجب آید و نزدیک ابو یوسف واجب نیاید
تا قیمت وی به پنج وسق نرسد از کمترین حبوبی که در وسق درآید و نزدیک محمد رح واجب نیاید تا
پنج شمار نرسد مثل اگر پنبه باشد به پنج تنگ و اگر زعفران باشد به پنج من اما در انگبین عشر واجب آید یا نه -
نزدیک ابوحنیفه رح در اندک و بسیار واجب آید و نزدیک ابو یوسف تا پنج خیک نشود واجب نیاید و
نزدیک محمد تا پنج فرق نشود و فرق هژده من باشد جمله نود من باشد و خیک مشکی را گویند از بچه
خرد باشد مسئله در زمین خراجی عشر واجب آید یا نه - واجب نیاید **باب من یجوز دفع
الصدقة الیه ومن لا یجوز** کسانی که دادن زکوة بدیشان روا باشد چند گروه اند -
هشت گروه که خداوند تعالی در قرآن بیان میفرماید إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا
وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ - این
هشت گروه بودند اما یک گروه از ایشان ساقط شده است آن مؤلفة قلوبهم است و مؤلفة قلوب آنها
اند که در ابتدای اسلام پیغمبر صلی الله علیه وسلم از جنگها یاری داده اند و ایشان کافران بوده اند اما
درین وقت ایشان ساقط شدند زیرا که اسلام را حق تعالی اعز گردانید و بدیشان حاجت نیست الا آن هفت دیگر

یکی فقیرست دوم مسکین سوم عاملان چهارم مکاتبان پنجم غارمان ششم غازیان هفتم راه‌گذریان اما فقیر کسی باشد که او را هیچ چیز نباشد و مسکین
آنست که او را چیزی باشد اما کم از نصاب باشد و عاملان کسانی باشند که ایشان زکوة‌ها از مردمان گرد کنند و ایشان گماشتهٔ سلطان باشند
و سلطان بر اندازهٔ کار ایشان چیزی بدهد و مکاتبان آن باشند که خویشتن را از خواجهٔ خود باز خریده باشند و بهای خویش در گردن گرفته
باشند و غارم آن باشد که وام دار باشد و غازیان آنها اند که از غزا مانده باشند از بی سلاحی و بی اسپی و راه گذریان کسانی اند که پیاده
در سفر باشند و در سفر ایشان چیزی نباشد اگرچه در خانه مال بسیار دارند و اینها همه مالک مختار باشد خواهد هر هفت گروه
را دهد خواهد بیک گروه اقتصار کند و از شافعی دو قولست یکی آنکه از هر طایفه سه تن بباید تا زکوة روا باشد و قول
دوم همان قول علمای ماست مسئله زکوة دادن ذمی را و از زکوة مسجد بنا کردن و مرده را کفن ساختن روا باشد یا نه - روا
نباشد و ذمی کافر را گویند که خراج گذار باشد مسئله اگر از مال زکوة بندهٔ خود را آزاد کند روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله
زکوة دادن مر پدر را و جد و فرزند را و فرزندان فرزند را روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله اگر زن مر شوی را
زکوة دهد نزدیک امام ابوحنیفه روا نباشد و نزدیک ابی یوسف و محمد روا باشد مسئله اگر مرد مکاتب خویش را زکوة دهد یا
بندهٔ خود را یا بندهٔ توانگری را یا فرزند توانگری را که صغیر باشد روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله اگر فرزند هاشمی را دهد
روا باشد یا نه - روا نباشد و فرزندان هاشم کدام اند - آل علی و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل و آل حارث بن عبدالمطلب و موالی
ایشان مسئله اگر مردی زکوة مال را بمردی داد بگمان آنکه او درویش است پس پیدا آمد که او توانگرست یا هاشمی است و یا کافر
و یا در تاریکی بداد پس پیدا شد که پدر اوست یا پسر اوست این زکوة روا باشد و از گردن ساقط شود یا نه - نزد ابوحنیفه
و محمد روا باشد و از گردن ساقط شود و نزدیک ابی یوسف روا نباشد مسئله اگر زکوة داد پس مکاتب او پیدا آمد یا بندهٔ او پیدا
آمد روا باشد یا نه - روا نباشد در جمله قولها و زکوة دادن روا نباشد بکسی که او مالک نصاب باشد از هر کدام مالی که هست
و اگر کم از نصاب باشد کسی آنکس را زکوة دادن روا باشد که بدهند مسئله اگر مردی کم از نصاب دارد اما صحیح است و تندرست است
او را زکوة دادن روا باشد یا نه - باشد اگرچه کاسب و تندرست است مسئله نقل کردن زکوة از شهری بشهری روا
باشد یا نه - روا نباشد مگر آنکه اهل آن شهر محتاج تر باشند از کسانیکه در آن شهر اند یا درویشان شهر او را قرابتی ضعیف
باشد آنگاه روا باشد والله اعلم باب صدقة الفطر صدقهٔ فطر بر که واجب آید - بر آزاد و مسلمان
چون مالک مقدار نصاب باشد و این نصاب زیادت باشد از خانهٔ بودنی و جامهٔ پوشیدنی و متاع و سلاح
از آن نفس خود آنگاه صدقهٔ فطر بدهد از آن خود و از آن اولاد صغار مسئله صدقهٔ فطر از آن اولاد کبار بدهد تا
آید یا نه - واجب نیاید اگرچه اولاد کبار در نفقهٔ او باشد مسئله صدقهٔ فطر از آن مکاتب و از آن بندهٔ تجارتی واجب آید یا نه - واجب
نیاید مسئله اگر بنده میان دو شریک باشد صدقهٔ فطر بر که واجب آید - نزد علمای ما بر هیچکدام از ایشان واجب نیاید و نزدیک شافعی بر هر دو
واجب آید مسئله اگر مسلمان بندهٔ کافر دارد صدقهٔ فطر بروی واجب آید یا نه - نزدیک علمای ما واجب آید و نزدیک شافعی واجب نیاید مسئله

صدقهٔ فطر چه باید داد و چند باید داد - دو من گندم یا چهار من جو یا چهار من خرما مسئله صدقهٔ فطر
کدام وقت واجب گردد - چون صبح صادق بدمد اما اگر پیش از صبح بمیرد صدقه واجب نیاید مسئله
اگر مردی اسلام آرد یا فرزندی بزاید در روز عید فطر صدقه واجب آید یا نه - اگر پیش از صبح باشد واجب
آید و اگر بعد از صبح باشد واجب نیاید مسئله مستحب در صدقهٔ فطر چیست - آنکه نخست بدهند پس
بنماز گاه بروند مسئله اما اگر صدقهٔ فطر را مقدم دارد پیش از روز عید بدهد روا باشد یا نه - بمذهب
علمای ما روا باشد اگرچه دو سال پیش از آن بدهد و نزدیک شافعی نه تقدم روا باشد نه تاخر روا باشد

**کتاب الصوم** روزه بر چند وجه است - بر دو وجه است یکی فریضه دوم نفل اما فریضه نیز
بر دو وجه است یکی آنکه تعلق دارد بزمان و دیگر آنکه تعلق ندارد بزمان اما آنکه تعلق بزمان دارد چون
روزهٔ ماه رمضان است و یا روزهٔ نذر معین آنرا نیت بشب باید کرد و اگر در شب نکرد در روز تا بدانگاه
که آفتاب نگشته است اگر نیت بکند روا باشد اما آنکه تعلق ندارد بزمان چون نذر غیر معین و کفارهٔ ظهار
نیت این جز در شب روا نباشد و اگر نیت نکرد تا صبح صادق نیت او روا نباشد مسئله مردمان را
واجب آید که بیست و نهم از شعبان ماه رمضان را طلب کنند یا نه - واجب آید اگر ببینند روزه دارند
و اگر نه ببینند سی روز از ماه شعبان تمام کنند و پس روزهٔ ماه رمضان آغاز کنند مسئله اگر مردی ماه رمضان
تنها بیند او را روزه داشتن روا باشد یا نه - روا باشد اگرچه قاضی گواهی او بدین ماه نشنود مسئله
در دیدن ماه رمضان قاضی گواهی چند کس شنود - گواهی یک کس بسنده باشد اگر در آسمان ابری
یا گردی یا غباری باشد آنکس آزاده باشد خواه بنده مرد باشد یا زن و اگر در آسمان هیچ ابری و علتی
و یا غباری نباشد گواهی او نشنوند تا جمع انبوه گواهی ندهند که از گواهی ایشان اهل شهر را تمامی خبر شود
مسئله وقت روزه از کی تا کی باشد - از وقت صبح صادق تا فرو شدن آفتاب مسئله حد روزه
چیست - حد روزه آنست که روزه دار باز ایستد از خوردن و آشامیدن و مجامعت کردن در روز
چون نیت روزه کرده باشد مسئله اگر مردی روزه دار بفراموشی چیزی بخورد یا بیاشامد یا مجامعت کند
در روز روزهٔ او تباه شود یا نشود - تباه نشود مسئله پس اگر روزه داری بخفت پس او را احتلام
افتاد یا در زنی بشهوت نگریست آب از وی فرود آمد یا از روغن سر چرب کرد و یا حجامت کرد یا در
چشم سرمه کرد یا قبله داد روزهٔ او تباه شود یا نه - تباه نشود مسئله اگر بقبله دادن آب منی فرود آید
قضا واجب آید یا کفارت - قضا واجب آید و کفارت واجب نیاید مسئله روزه دار را قبله دادن
روا باشد یا نه - اگر بر نفس خود ایمن باشد روا باشد و اگر بر نفس خود ایمن نباشد یعنی بداند که اگر بوسه

بخواهم وا دا زمن آب جدا خواهد شد کراهت باشد و اگر بداند که ازین بوسه از من آب منی رها نخواهد شد روا
باشد مسئله اگر روزه داری قی کند روزهٔ او تباه شود یا نه - اگر به پری دهن باشد تباه شود و اگر
کم از پری دهن باشد تباه نشود مسئله اگر روزه داری سنگریزهٔ یا آهن ریزهٔ فرو برد روزهٔ او تباه
شود یا نه - روزهٔ او تباه شود اما قضا واجب آید و کفارت واجب نیاید مسئله اگر مردی روزه دار
مجامعت کند در یکی از دو راه یا بخورد یا بیاشامد بعمداً چیزی را که مر غذا را شاید یا دارو را شاید چه
آید - هم قضا واجب آید و هم کفارة واجب آید مسئله کفاره روزه چیست - آنچه کفارهٔ ظهار است
یعنی که کفارهٔ ظهار آنست که بردهٔ آزاد کند و یا شصت درویش را طعام دهد هر کسی را دو من طعام کفارت
روزه نیز همین است مسئله اگر روزه داری دون الفرج مجامعت کند و آب منی فرود آیدش قضا و کفارت
واجب آید یا نه - قضا واجب آید و کفارت واجب نیاید مسئله اگر روزه داری بیرون از ماه رمضان
روزه را تباه کند چه واجب آید - قضا واجب آید و کفارت واجب نیاید و کفارهٔ روزه در هیچ جا
واجب نیاید مگر در تباه کردن روزهٔ ماه رمضان مسئله اگر روزه داری حقنه گیرد یا در بینی چیزی چکاند
و یا در گوش چیزی چکاند و یا داروی کند که در شکم وی برسد و یا بدماغش رسد روزهٔ او تباه شود یا نه
بقول ابوحنیفه تباه شود و بقول ابویوسف و محمد تباه نشود مسئله اگر روزه داری در ذکر خود چیزی
بچکاند روزهٔ او تباه شود یا نه - نزدیک ابوحنیفه و محمد تباه نشود و نزدیک ابویوسف تباه شود مسئله
اگر روزه داری بسر زبان چیزی بچشید روزهٔ او تباه شود یا نه - روزه تباه نشود اما کراهیت باشد
اگر زنی روزه داری برای بچهٔ خود طعام بخاید روا باشد یا نه - اگر کسی دیگر باشد کراهیت باشد و اگر نباشد
کراهیت نباشد مسئله اگر روزه داری علک کند و خاید روزهٔ او تباه شود یا نه - روزه تباه نشود اما
کراهیت باشد مسئله اگر مردی در ماه رمضان بیمار شود روزه بگشاید یا نه - اگر داند که از روزه داشتن
بیماری او زیادت میشود بگشاید روا باشد و بعد از آن نیکو شود قضا کند مسئله مسافر را روزه داشتن
روا باشد یا نه - نزدیک علمائی ما اگر بتواند فاضلتر آن باشد که روزه دارد و اگر نه بگشاید نیز روا باشد
و نزدیک شافعی گشادن فاضلتر باشد و نزدیک مالک روزه داشتن در سفر روا نباشد مسئله اگر بیماری در
حال بیماری یا در حال سفر بمیرد قضا واجب آید یا نه - قضا واجب نیاید مسئله اگر بیمار به شد یا مسافری
مقیم شد پس بمیرد قضا واجب آید یا نه - قضا واجب آید بقدر صحت و اقامت مسئله قضای ماه رمضان
پراگنده واجب آید یا پیوسته - نزدیک علمای ما او مختار است خواهد پراگنده دارد و خواهد پیوسته و نزدیک
شافعی پیوسته دارد مسئله اگر مردی را قضای ماه رمضان بود و روزه نداشت تا ماه رمضان دیگر در آمد

باواز بلند وبرداشته واگر بجز این کند که گفته شد روا نباشد وباید که لبیک بسیار گوید هر باری که شتر بر
بلندی برود ویا بر وادی فرو رود ویا اشتر سواری را ببیند ووقت سحرگاه مسئله چون در مکه در رود جهد
کند- ابتدا کند از مسجد حرام چون خانه کعبه را معاینه کند تکبیر گوید وتهلیل گوید پس ابتدا کند بحجر اسود وروی
بدو آرد وتکبیر گوید ودستها بردارد واستلام آرد بحجر اسود ورا ببوسد اگر تواند بی آنکه رنج رسد
بمسلمانی پس طواف آغاز کند از جانب راست واما اضطباع آنکه چادر را از زیر بغل راست برآرد وبر دوش
چپ افکند وطواف خانه کعبه هفت گشت بکند ودوگانی در طواف در آرد وسه گشت نخست بپویه
رود وچهار دیگر برفتار خود رود وهر بار که بحجر اسود رود استلام بکند وختم طواف نیز باستلام حجر اسود
کند چون از طواف فارغ شود بمقام ابراهیم آید آنجا دو رکعت نماز بکند واگر آنجا بزحمت باشد که
نتواند کرد در مسجد حرام دو رکعت نماز کند واین طواف قدوم سنت ست واجب نیست
وبر اهل مکه طواف قدوم واجب نباید وچون از طواف فارغ شود از باب صفا بیرون آید وبر کوه
صفا برود وروی بقبله آرد وتکبیر گوید وتهلیل گوید وبر پیغمبر علیه السلام درود فرستد وهر حاجتی که خواهد
بخواهد پس از آنجا فرود آید وبمروه رود وبرفتار خود رود تا ببطن وادی رسد چون ببطن وادی رسد در میان
دو میل بسعی بپوید تا بکوه مروه رسد پس چون بکوه مروه رسد همان بجا آرد که بر کوه صفا بجا آورده
باشد واین یک گشت است وهفت گشت همچنین بکند از صفا آغاز کند وبمروه ختم کند پس چون بمکه ساکن شود
هر بار که در خانه رود وطواف بکند پیش از ترویه بیکروز وآن روز هفتم ذی الحجه باشد امام بیرون آید
وخطبه بکند ودر خطبه مردمان را بیرون آمدن از منا ونماز عرفات ووقوف عرفات بیاموزد پس نماز بامداد
روز ترویه هشتم ذوالحجه بمکه بکند پس بمنا رود وشب در منا باشد ونماز بامداد روز عرفه در منا بکند پس
روی بعرفات آرد آنجا بباشد تا آفتاب بگردد وچون آفتاب بگشت امام خطبه کند ودر خطبه مردمان را
وقوف عرفات ووقوف مزدلفه ورمی جمار وطواف زیارت وقربان کردن بیاموزد وچون از خطبه
فارغ شود امامت کند نماز پیشین ونماز دیگر بیک بانگ نماز ویک قامت مسئله اگر مردی در رخت
خود نماز کند اورا جمع کردن روا باشد یانه- نزدیک امام ابو حنیفه رح جمع کردن روا نباشد مگر هر نماز را
بوقت خود کند نماز پیشین را در وقت نماز پیشین کند ونماز دیگر را بوقت نماز دیگر ونزدیک ابو یوسف
ومحمد اگر چه تنها در رخت خود خواهد کرد جمع کردن روا باشد وچون از نماز فارغ شود روی بموقف عرفات
آرد ونزدیک کوه بایستد ودر عرفات هر جا که بایستد روا باشد مگر ببطن عرنه که نام جائیست آنجا نشاید
ایستاد ومستحب مر امام را آنست که غسل کند پیش از وقوف عرفات وبر راحله ایستد بر جای بلند تر ومردمان را

مناسک حج بیاموزد و جهر در دعا گفتن کند و دعا گوید تا آفتاب فرو شود امام و قوم از عرفات بازگردند
و بر رفتار خود میروند تا بمزدلفه رسند و شب در مزدلفه کنند و مستحب آنست که بنزدیک کوه فرود آیند
که بران میقده است و او را قزح گویند پس امام امامت کند نماز شام و نماز خفتن را بیک بانگ نماز و یک اقامت
بگزارند مسئله اما اگر مردی نماز شام در راه مزدلفه کند روا باشد یا نه ـ نزدیک امام ابوحنیفه رح روا نباشد
و نزدیک ابویوسف و محمد روا باشد و چون صبح بدمد در غلس امامت کند پس چون از نماز فارغ شوند
در مزدلفه وقوف آرند و در مزدلفه هر جا که بنشینند روا باشد مگر در محسّر که نام جائی ست پیش از آنکه آفتاب
بر آید امام و مردمان بازگردند و بمنا روند و رمی جمار آغاز کنند هفت سنگ در جمرهٔ عقبه بیندازند پس
انگشتان و با هر سنگی تکبیر گویند و با ولین سنگ که انداختن آغاز کنند لبیک قطع کنند پس چون فارغ شوند
ذبح کنند پس حلق کنند یا قصر کنند و حلق کردن فاضلتر پس همه چیز بر و حلال شود مگر زنان پس هم از روز
یا دوم روز یا سوم روز بمکه آیند و طواف خانه کعبه هفت گشت بکنند و این طواف را طواف زیارت
گویند و این طواف فریضه است در حج اگر در طواف قدوم سعی آورده نباشد درین طواف سعی
بیارد و زنان نیز بر و حلال شوند و اگر این طواف را تاخیر کند کراهیت باشد و دمی لازم آید نزدیک
ابوحنیفه رح و نزدیک ابویوسف و محمد واجب نیاید و چون از طواف فارغ گردد بمنا رود و شب آنجا باشد
دو روز عید چون آفتاب بگردد سه بار سنگ اندازد بیست و یک سنگ باشد هفت در جمرهٔ اولین
و آنجا بایستد و دعا گوید و هفت در جمرهٔ عقبه و آنجا نه ایستد و دستها بردارد پس در هر رمی و جمله هفتاد
سنگ بیندازد هفت در جمرهٔ عقبه بیندازد روز اول و بیست یکان در سه روز دیگر هر روز بیست و یک
سنگ مسئله اگر سوم روز پیش از زوال سنگ بیندازد روا باشد یا نه ـ نزدیک امام ابوحنیفه پس از
صبح صادق روا باشد و نزدیک ابویوسف و محمد روا نباشد مسئله اگر پیش از آنکه بیندازد بمکه نقل
کند روا باشد یا نه ـ کراهیت باشد اما چون بمکه رسد مستحب آنست که بمحصّب که جائیست آنجا فرود آید
و طواف خانه کعبه هفت گشت بکند و سعی و رمل نیارد و این طواف را طواف صدر گویند و طواف صدر
واجب نگر بر اهل مکه و بر اهل مکه نه طواف قدوم ست و نه طواف صدر چون از طواف صدر فارغ
آید بخانه بازگردد و اگر محرمی در مکه نیاید و روی بعرفات آرد و وقوف آرد طواف قدوم را بروی چیزی
واجب نیاید مسئله وقت حج از کی تا کی ست پس از زوال روز عرفه تا صبح صادق روز عید مسئله
اگر مردی از عرفات بگذشت و او خفته یا بیهوش بود و یا ندانست که عرفات ست از وقوف محسوب باشد
یا نه محسوب باشد ـ حکم زن در حج همچون حکم مرد هست یا نه ـ همچون حکم مرد ست مگر آنکه سر را برهنه

اما روی را برهنه کند و بآواز بلند لبیک نگوید و سعی رمی نیارد و حلق نکند و قصر کند **باب القران**
قران فاضلترست یا افراد یا تمتع - نزدیک امام ابوحنیفه رح نخست قران پس افراد پس تمتع و نزدیک
ابویوسف و محمد نخست قران پس تمتع پس افراد و نزدیک شافعی نخست افراد پس تمتع پس قران **مسئله**
صفت قران چیست - آنکه دو رکعت نماز کند پس لبیک گوید از برای حج و عمره از میقات جای و پس
از نماز بگوید بار خدایا من میخواهم که حج و عمره کنم آسان کن بر من و بپذیرفته گردان از من پس چون بمکه در آید
آغاز کند طواف خانه کعبه هفت گشت بکند و در گشت نخست بپوید و در چهار دیگر برفتار خود برود پس
سعی میان صفا و مروه بیارد چنانکه مفرد آرد پس چون روز عید باشد بجمرهٔ عقبه سنگ بیندازد پس چون
فارغ شود ذبح کند گاو یا گوسفند یا اشتر و یا هفت بخش از گاو و یا هفت بخش از شتر و این را دم قران
گویند و اگر دم قران ندارد ده روز روزه دارد سه در حج یکروز پیش از ترویه و یکروز ترویه و روز عرفه
و هفت دیگر چون از مکه باز گردد و بسوی خانه رود روزه دارد و اما اگر پس از فراغ حج هم در مکه روزه دارد
روا باشد و اما اگر سه روز فوت شود از وی یا روز عید نحر بگذشت پس روز محسوب نباشد **مسئله**
اما اگر قارنے بمکه در نیاید و روی بعرفات آرد رافض عمره شود یا نه - رافض عمره شود بوقت عرفات
دم قران از گردن وی بیفتد و دمی واجب آید از برای گذاشتنے عمره را و قضای عمره واجب آید

**باب التمتع** تمتع فاضلترست یا افراد - نزدیک امام ابوحنیفه افراد فاضلترست از تمتع و نزدیک ابویوسف
و محمد تمتع از افراد فاضلترست **مسئله** تمتع بر چند وجه است - بر دو وجه است یکی آنکه هدی راند دوم آنکه
هدی نراند **مسئله** صفت متمتع چیست - آنکه احرام گیرد از میقات جای برای عمره تا در مکه در آید و طواف
خانه کعبه بکند و سعی بیارد میان صفا و مروه و حلق کند یا قصر کند و از عمره حلال شود و لبیک پس از آن
نگوید و در مکه مقیم شود حلال تا روز ترویه و چون روز ترویه باشد احرام گیرد از برای حج از مسجد عائشه رض
نخست افراد کند همچنانکه حاجیان مفرد کنند بروز رمی واجب آید از برای تمتع را و اگر دم تمتع ندارد ده روز روزه
دارد سه در حج و هفت آنوقت که باز خواهد گشت چنانکه از برای دم قران را گفتیم و این صفت متمتع بود
**مسئله** اگر متمتعی خواهد که هدی راند چگونه راند - نخست هدی راند یا احرام گیرد نخست احرام گیرد پس
هدی راند و اگر هدی او اشتر باشد در گردن او مشکیزهٔ کهن یا نعلین کهنه ببندد **مسئله** کوهان اشتر نشگافند
یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه رح نشگافند و نزدیک ابویوسف و محمد بشگافند کوهان او را از جانب راست **مسئله**
چون در خانه کعبه در آید چه کند - طواف کند و سعی آرد و حلال نشود تا احرام نگیرد از برای حج روز ترویه **مسئله**
اگر پیش از ترویه احرام گیرد روا باشد یا نه - روا باشد اما رمی واجب آید از برای تمتع **مسئله** متمتع کی حلال شود -

چون حلق کند از برای هر دو احرام حلال شود و اهل مکه تمتع و قران نکنند ایشانرا افراد است خاصه **مسئله**
اگر متمتع بخانه باز گردد از فراغ عمره و هدی رانده باشد تمتع او باطل شود یا نه - این مسئله بر سه وجه است یکوجه
آنست که باتفاق باطل شود و وجه دیگر آنست که باتفاق باطل نشود و وجه سیوم خلاف است اما وجه باطل آنست
که اگر بخانه خود باز گردد باتفاق باطل شود و اگر در مکه مقیم شود باتفاق باطل نشود اما وجه خلاف آنست که اگر
در شهری دیگر رود بجز شهر خود نزدیک امام ابوحنیفه رح تمتع او باطل شود و نزدیک ابو یوسف و محمد تمتع او باطل نشود
**مسئله** اگر مردی احرام گیرد از برای عمره پیش از ماههای حج او متمتع باشد یا نه - اگر سه گشت پیش از ماه شوال
کرده باشد و چهار گشت در ماه شوال آرد او متمتع باشد و اگر چهار گشت پیش از ماه شوال آورده باشد و سه
در ماه شوال آرد متمتع نباشد **مسئله** ماههای حج چند است شوال و ذوالقعده و ذوالحجه **مسئله** اگر پیش از
ماههای حج احرام گیرد روا باشد یا نه - روا باشد و حج او درست باشد **مسئله** اگر زنی حائض شود نزدیک احرام
گرفتن چکند غسل و احرام گیرد و بکند همچنانکه حاجیان دیگر کنند مگر آنکه طواف خانه کعبه نکند تا پاک نشود
**مسئله** اگر بعد از وقوف عرفه و پس از طواف زیارت برسد حائض چکند باز گردد از مکه و بخانه رود
بترک طواف صدر بر وی چیزی واجب نیاید

## کتاب الجنایات

اگر محرمی بوی خوش کند بر وی
چه واجب آید - اگر عضوی کامل و یا زیادت از عضوی باشد دمی واجب آید اما اگر کم از عضوی باشد
که بوی خوش کند صدقه واجب آید **مسئله** اگر جامه دوخته پوشد یا سر را روزی کامل بپوشد چه واجب آید
دمی واجب آید اما اگر کم از روزی پوشیده بود صدقه واجب آید **مسئله** و اگر جای حجامت را حلق
کند چه واجب آید - نزدیک امام ابوحنیفه دمی واجب آید و نزدیک ابو یوسف و محمد صدقه واجب آید
اگر ناخن دست و ناخن پای تمام کم کند دمی واجب آید و اگر پنج ناخن متفرق کم کند نزدیک امام ابوحنیفه و ابو یوسف
صدقه واجب آید و نزدیک محمد دمی واجب آید **مسئله** اگر محرمی بوی خوش کند و یا موی سر حلق کند و یا جامه
دوخته پوشد باوی چه باید کرد - او بخیار باشد خواهد گوسفندی قربان کند خواهد صدقه دهد بر شش مسکین
بسه صاع طعام و یا خواهد سه روزه دارد **مسئله** اگر محرمی مجامعت کند یکی از دو راه چه واجب آید اگر
پیش از وقوف عرفات باشد حج او تباه شود و بر وی گوسفندی واجب آید و آن سال حج بکند همچنانکه حاجیان
دیگر کنند که حج ایشان تباه نشده باشد و سال دیگر قضا واجب آید و چون بدان مکان رسد که صحبت کرده بود
اگر زن در قضا با او باشد روا باشد نزدیک علمای ما روا باشد و نزدیک شافعی روا نباشد **مسئله** اما اگر پس
از وقوف عرفات مجامعت کند حج او تباه نشود اما بر وی بدنه واجب آید **مسئله** اما اگر پس از حلق مجامعت
کند بر وی چه آید - اشتری و یا گوسفندی واجب آید **مسئله** اگر در افعال عمره مجامعت کند عمره او تباه شود

یا نه - اگر بیش از سه گشت مجامعت کند عمرهٔ او تباه شود و عمرهٔ تباه شده را تمام کند پس بار دیگر قضا کند و دمی
بوی واجب آید مسئله اگر محرمی بنسیان مجامعت کند حکم او چه باشد - همچنان باشد که بعمد کرده باشد
مسئله اگر محدثی طواف قدوم کند بروی چه واجب آید - بروی هیچ واجب نیاید مسئله اگر محدثی طواف
زیارت کند بروی چه واجب آید - بروی گوسفندی واجب آید و اگر جنب باشد بروی بدنه واجب آید و
فاضلتر آنست که طواف بگرداند مادام که بمکه باشد و چون طواف بگرداند ذبح از گردن وی بیفکند مسئله اگر
طواف صدر محدثی کند چه واجب آید - همچنین صدقه و اگر جنب کند گوسفندی واجب آید مسئله اگر طواف
زیارت سه گشت آرد و یا یک گشت چه واجب آید - گوسفندی واجب آید و اگر چهار گشت آرد محرم بماند
تا طواف کند مسئله اگر از طواف صدر سه گشت بگذارد بروی چه واجب آید - صدقه واجب آید و اگر چهار
گشت بگذارد گوسفندی واجب آید مسئله و اگر سعی را بگذارد چه واجب آید - گوسفندی واجب آید
و حج او تمام باشد مسئله و اگر پیش از امام از زمین عرفات بیرون آید بروی چه واجب آید - دمی واجب آید
مسئله اگر رمی جمار بگذارد هیچ روزی سنگ نیندازد نیز دمی واجب آید و اگر یکروز بگذارد نیز دمی واجب
آید مسئله و اگر در هر روزی که در آن بیست و یک سنگ بیندازد از آن هفت یا چهارده بگذارد صدقه واجب
آید مسئله اگر در جمرهٔ عقبه روز عید سنگ نیندازد چه واجب آید - نزدیک ابوحنیفه دمی واجب آید مسئله
اگر محرمی شکاری بکشد یا راهنمونی کند مر کسی را بکشتن او چه واجب آید - جزا واجب آید عمد و نسیان وی
یکسان باشد مسئله جزا چیست - نزدیک امام ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله جزا اینست که این شکار را
قیمت کنند آنجا که بکشته باشد و اگر آنجا ویران باشد در آبادانی که از آنجا نزدیک باشد قیمت کنند آنگاه
او بختیار باشد اگر قیمت او بهدی رسد بخرد و ذبح کند و اگر قیمت او بهدی نرسد طعام دهد هر مسکینی را گندم
دو من و یا خرما یا چهار من و یا جو چهار من و اگر طعام ندارد برای هر نیم صاع گندم را روزه دارد و هر صاعی جو
روزه دارد اما اگر از طعام یک منی فاضل آید چنانکه یازده من گندم باشد از برای یک من زیادتی را او
بختیار باشد اگر خواهد یکروز روزه دارد و اگر خواهد صدقه بدهد همان یکمن و نزدیک محمد اگر این شکار مثلی
باشد مثل واجب آید پس اگر آهو را کشد گوسفندی واجب آید و در کفتار گوسفندی واجب آید و در
خرگوش بزغاله واجب آید و در شتر مرغ اشتری واجب آید مسئله اگر محرمی شکاری را جراحت کند
و یا موی بکند و یا اندام وی ببرد ضمان نقصان واجب آید و اگر پر پرنده را بکند و یا پایهای وی را ببرد چنانکه
از حد و پریدن بماند قیمت کامل واجب آید مسئله اگر بیضه شکاری بشکند قیمت بیضه واجب آید و
اگر از بیضه چوزه مرده بیرون آید قیمت کامل واجب آید مسئله اگر محرمی زاغ یا غلیواژ و یا گرگ و یا مار و یا

کژدم یا موش یا کلب عقور را بکشد هیچ واجب نیاید **مسئله** اگر ملخی را بکشد صدقہ کند ہر انچہ خواہد و اگر
خرما بعوض ملخ دہد روا باشد **مسئله** اگر سپشی را بکشد چہ واجب آید۔ صدقہ کند ہر انچہ خواہد و اگر
پشہ یا کیکے یا کنہ را بکشد ہیچ واجب نیاید **مسئله** و اما اگر محرمی جانورانی بکشد کہ گوشت ایشان
نخورند چون ددگان جزا واجب آید اما جزا از قیمت گوسفندی در نگذرد **مسئله** اگر محرمی بیچارہ
گردد بخوردن گوشت پس شکار را بکشد جزا واجب آید **مسئله** اگر محرمی گاوی یا گوسفندی را و یا
ماکیانی را و یا بط اہلی و کسکری را بکشد روا باشد یا نہ۔ روا باشد **مسئله** و اگر محرمی کبوتر مسرول را بکشد
یا آہو برہ خانگی را بکشد بروی جزا واجب آید **مسئله** اگر گیاہ حرم را ببرد یا درختی را کہ ملک کسی نباشد
و کسی نہال نکردہ باشد بروے قیمت آید **مسئله** اگر قارنی جنایت کند بروی چہ آید۔ بہر جنایتی کہ بر مفرد دمے
واجب آید بروی دو دم واجب آید یک دم از برای حج و یک دم از برای عمرہ مگر اگر از میقات بی احرام
بگذرد مفرد و قارن درین جنایت یکسان باشند بر قارن ہمان دمی واجب آید کہ بر مفرد آید **مسئله**
اگر دو محرم شریک باشند بکشتن شکاری بر ہر یکے جزای کامل واجب آید **مسئله** اگر دو حلال شریک شوند
بکشتن شکاری بر ہر دو شریک یک جزا واجب آید **مسئله** اگر محرمی شکاری بخرد و یا بفروشد بیع او باطل
باشد **باب الاحصار** محصر کے شود۔ چون محرم در راہ حج بیمار شود و یا راہ حج گرفتہ شود بدشمن
کہ نتواند رفت محصر شود و حلال شدن او را روا نباشد تا آنکہ گوسفندی در حرم برای قربان بدست کسی
بفرستد و وعدہ کند روزی معین را کہ فلان روز ذبح کند چون آن روز برسد او را حلال شدن درست باشد
**مسئله** اگر قارن باشد دو دم بفرستد و ذبح دم احصار روا نباشد مگر در حرم و اگر پیش از روز عید ذبح کند
نزدیک ابو حنیفہؒ روا باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد روا نباشد مگر در روز عید و اگر از برای عمرہ احرام گرفتہ
باشد پس محصر شود ہر وقت کہ خواہد ذبح کند روا باشد اما بیرون از حرم روا نباشد و چون محصر حج حلال شود
سال دیگر قضا بروی واجب آید یک حج و عمرہ و بر محصر بعمرہ قضای عمرہ است و بر قارن یک حج و دو عمرہ
**مسئله** اگر قارن محصر ہدی فرستاد و وعدہ کرد کہ فلان روز معین قربان کنند پس احصار از وی زائل شد
بنگریم اگر حج و ہدی ہر دو در یابد روا نباشد حلال شدن او و اما اگر توانا نباشد بر دریافتن حج و لیکن توانا باشد بر
دریافتن ہدی آنگاہ حلال شدن روا باشد او را و اما اگر حج را دریابد و ہدی را در نیابد یعنی قربان کردہ شدہ است
قیاس آنست کہ حلال نشود و استحسان آنست کہ حلال شود **مسئله** اگر مردی در مکہ محصر شود اگر وقوف و طواف
نکردہ باشد محصر باشد و اگر وقوف یا طواف نکرد محصر نباشد **مسئله** وقت حج از کی تا کی باشد۔ از
زوال روز عرفہ تا صبح صادق روز عید ہر کہ دریافت دریافت و ہر کہ در نیابد بافعال عمرہ بیرون آید از احرام

یعنی طواف وسعی بیارد و حلال شود و حج در سال دیگر قضا کند و دم از گردن وی بیفتد وعمره در تمامی
سال بتواند کرد مگر در پنج روز کراهیت باشد روز عرفه و روز عید و ایام تشریق مسئله عمره چیست۔
سنت سنت و افعال عمره چند سنت۔ سه است احرام و طواف و سعی **باب الهدی** کمترین هدی
چیست۔ گوسفندی و هدی از چند چیز روا باشد۔ از سه چیز گاو و گوسفند و شتر و چند ساله روا باشد۔
ثنی روا باشد و ثنی چند ساله باشد۔ از گوسفند یکساله که پای در دوم نهاده باشد واز گاو دوساله که
پای در سوم نهاده باشد یعنی گوساله دوساله واز شتر چهار ساله که پای در پنجم نهاده باشد یعنی شتر پنج
پنجساله مگر از میش ششماهه روا باشد مسئله وهدی دم بریده و گوش بریده روا باشد یا نه۔ اگر بیشتر
مانده باشد روا باشد واگر بیشتر بریده باشد روا نباشد و نیز کور و لاغر روا نباشد و لنگی که بمنسک برسد
روا باشد مسئله در همه جنایات گوسفند روا باشد یا نه۔ روا باشد مگر در دو جنایت یکی از طواف زیارت
که جنب کند دوم آنکه بعد الوقوف مجامعت کند درین هر دو جنایت روا نباشد مگر اشتر و گاو مسئله
گاو و اشتر از چند کس محسوب باشد۔ از هفت کس محسوب باشد چون هر هفت کس نیت قربان دارند
کرا اگر یکی از ایشان نیت گوشت کند روا نباشد یعنی از هیچکس محسوب نباشد مسئله چند قربان است
که خوردن آن روا باشد و چند است که خوردن آن روا نباشد۔ چهار آنست که خوردن آن روا باشد هدی
تمتع و قران و اضحیه و تطوعی که بمحل رسد و چهار دیگر آنست که خوردن ایشان روا نباشد یکی دم نذر
دوم کفارتها سوم دم احصار چهارم تطوعی که بمحل نرسد مسئله و ذبح هدی تطوع و تمتع و قران روا نباشد
مگر در روز عید و باقی هدایا هر وقت که بدهد روا باشد مسئله ذبح کردن هدیها بیرون از حرم روا باشد
یا نه۔ روا نباشد مگر در حرم مسئله تعریف در وقت ذبح هدایا واجب آید یا نه۔ واجب نباشد مسئله
صدقه کردن به مساکین حرم و جز ایشان روا باشد یا نه۔ روا باشد مسئله در شتر و گاو و گوسفند
فاضلتر آنست که خود ذبح کند اگر داند و جل و مهار را صدقه کند و مزد قصاب از آن ندهد مسئله اگر محرمی
بدنه از برای ذبح راند پس بیچاره شد به برنشستن اگر برنشیند روا باشد یا نه۔ اگر دیگری دارد روا نباشد
که برنشیند واگر دیگری ندارد روا باشد که برنشیند مسئله اما اگر شیردار باشد شیر او را دوشیدن
روا نباشد پستان او را آب سرد بشویند تا شیر منقطع شود مسئله اگر محرمی هدی براند پس هلاک شد
اگر از برای تطوع باشد دیگری واجب نباید واگر از برای تطوع نباشد واجبست که دیگری بخرد و بجای او
بایستاند اما اگر عیبی بزرگ رسد نیز دیگری بخرد و بجای او بایستاند و بدین معیب هرچه خواهد بکند
مسئله واگر بدنه در میانه راه هلاک شود اگر از برای تطوع باشد سینه او را بشگافند و نعلهای او را رنگ

کنند و شتی خون بر روی او زنند داو را و توانگرا نرانشاید خوردن ازان واگر آن برای واجب بود روا باشد
که دیگری بخرد و بجای او قائم کند و بدین هلاک گشته هرچه خواهد کند روا باشد **مسئله** چند هدی ست که آنرا
قلاده بندند سه تمتع و تطوع و قران و دم احصار را و دم جنایت را قلاده نه بندند **کتاب البیوع**
بیع بچه پیوندد - به ایجاب و قبول چون هردو لفظ ماضی باشد اما اگر یکی ماضی باشد و یکی مستقبل روا نباشد
یا هردو لفظ ماضی نباشد و ماضی لفظ گذشته را گویند و مستقبل لفظ آینده را گویند یعنی که بگویند که بخواهم فروخت
این لفظ مستقبل ست و بلفظ مستقبل روا نیست و باید که هردو کس چنان گویند که ماضی باشد چنانکه بائع
گوید که فروختم و مشتری گوید که من خریدم آنگاه روا باشد و بیع به پیوندد **مسئله** اگر ایجاب حاصل آید و
قبول نیاید مشتری بخیار باشد خواهد قبول کند خواهد رد کند **مسئله** اگر ایجاب و قبول حاصل آید پس پیش
هیچکسی را خیار نباشد مگر بعیبی و یا آنکه کالا نادیده خریده باشد چون بیند بخیار عیب و بخیار رویت یعنی
بخیار دیدن اگر خواهد قبول کند و اگر خواهد رد کند **مسئله** بیع اعواض مشار الیه روا باشد یا نه - روا باشد اگرچه
قدر و صفت نداند و بیع اعواض مشار الیه چنان باشد که مردی گوید که این تنگ شکر و یا آن تنگ جامه
بدست تو بده درم فروختم و مشتری گوید که بده درم خریدم اگرچه بائع نداند که درین تنگ چند ست و یا
چگونه هست بیع روا باشد **مسئله** بیع با ثمان مطلقه روا باشد یا نه - روا نباشد تا قدر و صفت نگوید و بیع
با ثمان مطلقه آنچنان بود که بائع بگوید که این کالا بدست تو فروختم بدانچه ارزد این بیع روا نباشد تا معین
نگوید که قدر و صفت چنانکه بباید گفت بصد درم یا بدویست درم یا بهزار درم اینقدر ست و اما صفت
آنست که بگوید بچند سلطانی یا تاجری یا علاء الدین یا بچیل شمس الدین آنگاه روا باشد و اصل آنست که
اگر قدر و صفت نداند چون کالا حاضر باشد اشارت کند بفروشد روا باشد و اما اگر ثمن را قدر و صفت
نداند روا نباشد تا معین نکند و این ثمن چند ست یعنی که بباید ش دانست که چند ست این بها که میدهم
**مسئله** بیع بنقد و نسیه روا باشد یا نه - بنقد روا باشد اما بنسیه اگر مهلت پیدا باشد روا باشد و اگر
مهلت پیدا نباشد بیع فاسد باشد **مسئله** اگر مردی بها را مطلق کند که فروختم بصد درم یا بدویست درم
و صفت نکرد که بکدام درم این بیع روا باشد یا نه - بیع روا باشد اما بر سیم روان شهر افتد یعنی که ببیند
که در شهر بکدام سیم خرید و فروخت میکنند بران سیم افتد و اما اگر در شهر سیم بسیار نوع روان باشد
این بیع فاسد باشد مگر آنکه یک سیم را معین کند آنگاه روا باشد **مسئله** در بیع طعام حبوب بگزاف فروختند
یا بوزن سنگی معین بهر کدام که بفروشد روا باشد خواه کیل کند بفروشد خواهد گزاف فروشد **مسئله** و اگر
باوند معین میفروشد و نمیداند که در و چند می گنجد بیع روا باشد یا نه - روا باشد چون معین باشد اگرچه نداند

مسئله اگر مردی انبار گندم بفروشد هر قفیزی یعنی پیمانهٔ بدرمی روا باشد یا نه۔ نزدیک امام ابوحنیفه رح
بر یک پیمانه روا باشد و در دیگر فاسد باشد مگر آنکه در تمامت نام برد چنانکه بگوید صد قفیز ست بصد درم
هر قفیزی بدرمی آنگاه روا باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد در جمله روا باشد اگرچه نام قفیزها نبرد
مسئله اگر مردی رمهٔ گوسفند بفروشد هر گوسفندی بدرمی نزدیک ابوحنیفه رح در کل فاسد باشد و نزدیک
صاحبیه در کل جائز باشد اگر مردی کرباسی را بفروشد هر گزی بدرمی نزدیک ابوحنیفه رح روا نباشد
و نزدیک ابو یوسف و محمد در کل روا باشد مسئله واگر مردی انبار گندم را بخرید برانکه صد قفیز ست
بصد درم پس چون معلوم کرد نود قفیز آمد و یا صد و ده آنجا که نود آید مشتری بخیار باشد خواه نود قفیز
بنود درم بستاند و خواهد رد کند واما آنجا که صد و ده قفیز حاصل آید آن ده مر بائع را باشد مسئله
اگر مردی جامه خرید برانکه ده گز ست بده درم و یا زمینی خرید برانکه ده گز ست بصد درم پس نقصان
یافت یا زیادت یافت اگر نقصان یابد مشتری بخیار باشد خواهد بتمامی بها بستاند خواهد رد کند واگر
زیادت یابد آن زیادت مر مشتری را باشد مسئله اگر مردی جامهٔ بفروشد برانکه صد گز ست هر گزی
بدرمی پس نقصان یافت یا زیادت یافت اگر نقصان یابد مشتری بخیار باشد خواه بحسب ثمن بستاند
و خواهد رد کند واگر زیادت آید مشتری نیز بخیار باشد خواهد زیادتی را نیز بدان حساب هر گزی بدرمی
بستاند و خواهد رد کند مسئله اگر مردی سرائی را بفروشد بنای آن سرای در بیع در آید اگرچه در وقت
بیع نام نبرده باشد مسئله اگر مردی زمینی را بفروشد آنچه در آن زمین کشته است این کشته نیز در
بیع آید یا نه۔ نیاید تا مادام که در بیع نام آن نبرد مسئله اما اگر زمینی فروشد که در آن زمین درخت خرما
یا دیگر درختان باشند در بیع در آیند یا نه۔ در آیند اگرچه نام نبرد مسئله اگر مردی درختی فروشد
که بر آن درخت میوه باشد میوهٔ آن درخت در بیع در آید یا نه۔ در نیاید مگر آنکه شرط کرده باشد در
وقت بیع واگر شرط نکرده باشند بائع را گویند که میوه در حال فرود آرد و درخت تسلیم کند
مسئله بیع میوهٔ خام و پخته روا باشد یا نه۔ روا باشد و بر مشتری واجب آید که در حال فرود آرد واگر
شرط کند که چون پخته شود پس فرود آرد این بیع فاسد باشد مسئله اگر مردی میوه را بر سر درخت فروشد
و استثنا کند منی چند چنانکه گوید فروختم این میوه که بر سر درخت ست مگر بیست من یا سی من یا چندانکه
گوید بیع روا باشد یا نه۔ روا نباشد بخلاف آنکه میوه بریده باشد وانروی استثنا کند این روا باشد
مسئله بیع گندم در خوشه و باقلی در پوست روا باشد یا نه۔ روا باشد مسئله اگر مردی سرای را
بفروشد کلید و قفل آن در بیع در آید یا نه۔ هر قفلی که پیوسته در باشد در آید مسئله مزدوری کیال

ومزدوری صراف که بها را سره کند بر که واجب آید - بر بائع واجب آید **مسئله** مزد بر کننده بها بر که واجب آید - بر مشتری واجب آید **مسئله** اگر مردی کالائی بخرد چکند اول کالا را قبض کند پس بها تسلیم کند یا اول ثمن تسلیم کند پس کالا را قبض کند - نخست ثمن تسلیم کند پس مبیع را قبض کند **مسئله** اگر ثمن بثمن فروشد و یا مبیع بمبیع فروشد نخست چه تسلیم کند - برابر هر دو کس تسلیم کنند **مسئله**

## باب خیار الشرط

خیار شرط در بیع روا باشد یا نه - روا باشد هم بائع را و هم مشتری را **مسئله** خیار شرط بچند روز روا باشد - نزدیک ابوحنیفه رح سه روز یا کم از سه روز روا باشد و زیاده از سه روز روا نباشد و نزدیک ابویوسف و محمد چندان مهلت که معین کند روا باشد اگرچه زیاده از سه روز کنند مهلت را و نزدیک شافعی بیع موقوف نباشد بهیچ حال **مسئله** اگر خیار مر بائع را باشد کالائی که بدو خیار کرده آن کالا از دست بائع بیرون آید یعنی مشتری قبض کند یا نه - باتفاق بیرون نیاید و مشتری قبض نکند تا مادام که بائع بدو تسلیم نکند **مسئله** اما اگر مشتری این کالا را قبض کرد پس بدست مشتری هلاک شد چه واجب آید - قیمت کالا بر مشتری واجب آید **مسئله** واگر خیار مشتری را باشد کالا از ملک بائع بیرون آید یا نه - کالا از ملک بائع بیرون آید باتفاق و اما در ملک مشتری در نیاید نزد ابوحنیفه رح و نزدیک صاحبین در ملک مشتری در آید **مسئله** واما اگر درین فصل که خیار مشتری را بود مشتری کالا را قبض کرد و بدست او هلاک شد بر مشتری چه واجب آید - ثمن بر مشتری واجب آید **مسئله** واگر مردی کالائی خرید بجهت شرط خیار در مدت خیار قبول و رد تواند کرد یا نه - نزدیک ابوحنیفه و محمد رح اجازت تواند کرد اگرچه خصم حاضر نباشد اما فسخ نتواند کرد تا مادام که خصم حاضر نباشد و نزدیک ابویوسف هم اجازت تواند کرد و هم فسخ و نزدیک زفر نه اجابت تواند کرد و نه فسخ تا خصم حاضر نباشد **مسئله** اگر مردی خیار شرط نهد پس بمیرد آن خیار او بورثهٔ او نقل شود یا نه نقل نشود خیار باطل شود **مسئله** اگر مردی بندهٔ را بفروشد بدان شرط که او درزی است پس بعد از بیع پیدا شد که او درزی نبود حکم او چه باشد - مشتری بخیار باشد اگر خواهد بتمامی بها بستاند و اگر خواهد ترک گیرد

## باب خیار الرؤیة

اگر کسے چیزی بخرد که آنچیز را ندیده باشد این بیع روا باشد یا نه - بیع روا باشد اما مشتری بخیار باشد چون ببیند اگر خواهد قبول کند و اگر خواهد رد کند **مسئله** و همچنین اگر مردی چیزی بفروشد که آنچیز را ندیده باشد حکم او چه باشد - بیع روا باشد و او را خیار نباشد بدیدن آن **مسئله** اگر مردی برده و کنیزک بدید یا بسوی راس غلام بدید یا ظاهر جامهٔ پیچیده بدید یا روی ستور یا سرین ستور بدید پس از ینها یکی را بخرید حکم او چه باشد - بیع در ایشان روا باشد و مر خرنده را خیار نباشد چون باز ببیند آنرا **مسئله** اگر مردی

صحن سرای را ببیند و خانها و حجرهای آنرا ندید پس ازان سرای را خرید اکنون چون حجره و خانهای آنرا ببیند مر
خرنده را خیار باشد یا نه - نباشد مر خرنده را که رد کند مسئله خریدن و فروختن نابینا روا باشد یا نه
روا باشد اما چون بخرد بخیار باشد مسئله خیار نابینا بچه ساقط شود - ببینیم که آنچیز را که او خریده است
کدام چیز ست - اگر آنرا بویدنی خریده است چنانکه کافور یا عنبر یا انگزه ببویدنی خیار ساقط شود از و
واگر چیزی مالیدنی خریده است چنانکه جامه و کرباس یا کتان یا حریر یا اطلس درین خیار او بمالیدن ساقط
شود واگر چیزی چشیدنی خریده است چنانکه شربت یا سرکه یا فقاع درین خیار او بچشیدن ساقط شود
واگر چیزی خریده است که نه آن بوییدنی ست و نه مالیدنی و نه چشیدنی چنانکه خانه یا زمینی یا جائی درین
خیار او وقتی ساقط شود که اینها را پیش او صفت کنند مسئله اگر مردی چیزی ملک دیگری بفروشد
بیع آن روا باشد یا نه - بیع موقوف باشد باجازت خصم اگر آن خصم که مالک این کالا ست اجازت
دهد بفروختن بیع روا باشد واگر اجازت ندهد بیع باطل باشد و مر او را اجازت باشد چون این مبیع برقرار
باشد و هر دو بیع کننده برقرار باشند بحال مسئله اگر مردی از دو جامه یکی را ببیند پس هر دو جامه
را بخرید پس آن جامه را که ندیده بود یعنی نادیده بخریده بود پس آنرا ببیند تواند که رد کند یا نتواند تواند که رد کند
هر دو را مسئله اگر مردی چیزی را دیده بود وقتی و بعد از مدتی آنچیز را بخرید او را خیار رویت باشد یا نه -
اگر همچنان که دیده بود اینساعت نیز می بیند یعنی هم بر آن صفت می بیند خیارش نباشد واگر از آن صفت
که دیده بود دگرگون می بیند اینجا خیارش باشد تواند رد کند والله اعلم

## باب خیار العیب

اگر مردی کالائی خرید پس در آن کالا عیبی دید او را خیار باشد یا نه - خیار باشد خواهد بتمامی ثمن بستاند
خواهد رد کند و اما مر او را نباید که کالا را نگهدارد و نقصان عیب بطلبد مسئله نقصان ثمن کدام است
آنکه در عادت بازرگانان عیب دارند یعنی عیبی که آن عیب نقصانی باشد که بدان عیب از بها
چیزی نقصان شود چنانکه انگشتی کژ باشد اما کار نتواند کرد بدان انگشت یا چشمی شترین کاژ باشد
که از آن چشم نیز نتواند دید و آنچه مانند این باشد مسئله اگر گریزپائی و در بستر بول کننده بودن
و دزدی کردن عیبست یا نه - در صغیر عیبست تا مادام که بالغ شد عیب نباشد مگر آنکه بعد از بلوغ هنوز این
عیبها در و باشد آنگاه عیب باشد مسئله بوی دهن و بوی بغل یعنی گند دهن و گند بغل عیبست
یا نه - در کنیزک عیب باشد و در غلام عیب نباشد مگر که از درد (بیماری) باشد و علت زنا در فرزند عیبست
یا نه - در کنیزک عیب ست و در غلام نیست مگر آنکه در غلام عادت آن بسیار باشد آنگاه عیب باشد
مسئله اگر مردی کالائی خرید پس بر دست او عیبی پیدا شد آن خرنده را معلوم شد که این عیب پیش از این

درخانهٔ فروشنده هم بود اکنون رد تواند کرد یا نه- رد نتواند کرد مگر آنکه فروشنده بخواست خود
قبول کند با این عیب **مسئله** اگر مردی جامه را بخرید پس آنجامه را برید و دوخت و یا بیست را بخرید
و در روغن آمیخت پس دانا شد بر عیبی حکم این چه باشد- مشتری تواند که نقصان آن عیب طلبد
و مر بائع را نرسد که بگوید که کالا بمن تسلیم کن و بها از من بستان **مسئله** اگر مردی بنده را خرید و آن
بنده را آزاد کرد یا آن بنده بمرد پس مشتری را روشن گشت که این بنده را عیبی بود چکند نیز بنقصان
عیب مشتری بر بائع بازگردد **مسئله** اما اگر بنده را بخرید پس آن بنده را بکشت یا طعامی را بخرید پس
آن طعام را بخورد پس دانا شد بر عیبی یعنی دانست که این بنده را یا این طعام را عیبی بوده بنقصان عیب
نیز بازگردد یا نه- نزدیک امام ابوحنیفه رح بازنگردد و نزدیک صاحبیه بازگردد **مسئله** و اگر مردی چیزی را
بخرید پس از آن چیزی بخورد پس مطلع شد بر عیبی یعنی دانا شد بر عیبی که در خانهٔ بائع بود رجوع تواند کرد یا نه
نزدیک امام ابوحنیفه رح هیچ رجوع نتواند کرد نه خورده را و نه باقی را و نزدیک صاحبیه خورده را نقصان تواند
کرد و باقی را رد تواند کرد **مسئله** اگر مردی بنده را بخرید پس آن بنده را بجای دیگر بفروخت پس مشتری دوم
رد کرد بر خرنده اوّل یعنی اکنون این مشتری اول بر بائع خود رد تواند کرد یا نه- اگر مشتری دوم بقضای
قاضی رد کرده باشد مشتری اول بر بائع نیز رد تواند کرد و اگر مشتری دوم بی قضای قاضی رد کرده باشد
مشتری اول بر بائع خود رد نتواند کرد **مسئله** اگر مردی کالائی را خرید و شرط کرد که از همه عیبها بیزار شدم
از بائع پس اگر عیبی پیدا شود رد تواند کرد بر بائع یا نه- رد نتواند کرد اگرچه عیبها را نشمرده یعنی تمامی عیبها
نام نبرده باشد

## باب البیع الفاسد

بیع بر چند وجه ست- بر سه وجهست یکی جائز و دوم فاسد
و سوم باطل جائز آنکه ثمن و مثمن هر دو حلال باشند یعنی هم بها حلال باشد و هم کالا حلال باشد و باطل
آنکه هر دو حرام باشند و یا مثمن حرام باشد یعنی آنچیز را که میخرد حرام باشد و فاسد آنکه ثمن حرام باشد
و مثمن حلال یعنی بها حرام باشد و کالا حلال اما بیع که جائز باشد آنست که ثمن و مثمن هر دو حلال باشد
چنان باشد که گندم بدهی و خرما بستانی پس گندم بها آمد و خرما مبیع و هر دو حلال اند و این بیع روا باشد
اما بیعی که فاسد باشد این که ثمن حرام باشد و مثمن حلال چنانکه خمر بدهد و غله بستاند خمر بها باشد و غله
مبیع پس بها حرام باشد زیرا که خمر حرام ست و مبیع حلال آمد زیرا چه غله حلال ست پس این بیع فاسد باشد
اما بیعی که حرام ست که ثمن و مثمن هر دو حرام اند و آن چنانست که خمر بدهد و خوک بستاند و همچنین بیع آزاد
و ام ولد و مدبر و مکاتب این بیع باطل باشد **مسئله** بیع ماهی در آب و بیع پرنده در هوا و بیع صید در دشت
روا نباشد **مسئله** بیع حمل و نتاج روا باشد یا نه- روا نباشد حمل یا در زنان [illegible]

کہ این کنیزک در شکم بچہ دارد آن بچہ را در شکم فروختن روا نباشد و نتاج حمل استور را گویند اگر حمل
استور را در شکم استور فروشد پیش از آنکہ بیرون آید نیز روا نباشد مسئلہ بیع شیر در پستان و
پشم بر پشت گوسفندان و گزی از جامہ و تیری از آسیان روا نباشد مسئلہ بیع مزابنہ روا باشد یا نہ۔
روا نباشد و بیع مزابنہ آن باشد کہ خرما بر سر درخت بخرمای بریدہ بفروشد مسئلہ بیع القای حجر روا باشد
یا نہ۔ روا نباشد و آن چنان بود کہ مردی سنگی بستاند و بر درخت میوہ دار اندازد و مشتری را گوید کہ
ہر میوہ کہ این سنگ برسد آن میوہ را بدست تو فروختم این روا نباشد مسئلہ بیع جامہ از دو جامہ
روا باشد یا نہ چنانکہ بائع گوید کہ این دو جامہ یکے فروختم این بیع روا باشد یا نہ۔ روا نباشد تا معین
نگوید کہ کدام جامہ مسئلہ اگر مردی بندہ را بفروشد بشرط آنکہ مشتری آن بندہ را آزاد کند یا مکاتب
کند یا ام ولد کند یا مدبر کند یا بندہ را بفروشد بشرط آنکہ مشتری او را وامی دہد و یا ہدیہ دہد یا آنکہ کنیزکے
بفروشد مگر حمل این کنیزک و یا مشتری جامہ خود بشرط آنکہ بائع آنرا بدوزد و پیرہنی یا قبائی یا نعلینی بخرد
بشرط آنکہ بائع بند آنرا سخت کند و یا پارہ چرم دیگر برین نعلین بدوزد و پس تسلیم کند این ہمہ بیعہا
فاسد باشد مسئلہ اگر مردی کالائی بخرد بشرط آنکہ بہا بنوروز دہد یا بمہرجان دہد یا بروز یکہ عید
جہودان باشد آن روز دہد این بیع روا باشد یا نہ۔ روا نباشد مگر کہ آن روز را بائع و مشتری بدانند آنگاہ
روا باشد مسئلہ واگر بدان شرط فروشد کہ بسیم روز درویدن گندم دہد و یا بروز انگور چیدن دہد و یا
روز یکہ قافلہ حاجیان بیاید آن روز دہد روا باشد یا نہ۔ روا نباشد مگر آنکہ پیش ازین مہلتہای مجہول ثمن بدہد
و بائع قبض کند آنگاہ روا باشد مسئلہ واگر مشتری کالا را در بیع فاسد قبض کند بامر بائع و در عقد
دو عوض باشد کہ ہر یکے از آن مال باشد ملک شود مشتری را یا نہ۔ ملک مشتری شود و بر مشتری قیمت
واجب آید واگر جائی دیگر بفروشد بیع او جائز باشد و یا کالا بر حال باشد اگر عقد فسخ کند روا باشد مسئلہ
اگر مردی آزادی و بندہ را بایک بیع بفروشد روا باشد یا نہ۔ این مسئلہ بر سہ وجہ است یکوجہ آنست کہ
باتفاق در بندہ روا باشد و وجہ دیگر آنست کہ باتفاق روا نباشد و وجہ دیگر آنست کہ اختلافست اما آنکہ
کہ باتفاق در بندہ روا باشد آنست کہ گوید کہ ہر دو را بفروختم بہزار درم یا بانصد این را و بانصد آنرا باتفاق در
بندہ روا باشد اما آنوجہ کہ باتفاق روا نباشد آنست کہ گوید ہر دو را بفروختم بہزار درم و ہیچ معین نکند
کہ این را چند و آنرا چند این باتفاق باطل باشد و اما آنوجہ کہ خلافست آنست کہ گوید ہر دو را فروختم بہزار درم
ہر یکے را بانصد نزدیک امام ابو حنیفہ رح روا نباشد و نزدیک ابو یوسف و محمد در بندہ روا باشد و اما در آزاد
بہیچ حالے روا نباشد مسئلہ اما اگر گوشت گوسفند یا گوشت مردار بفروشد نیز ہم برین خلاف باشد کہ گفتیم مسئلہ

اگر بندهٔ اجنبی را یا کالای اجنبی را بفروشد بی دستوری او روا باشد یا نه - بیع موقوف باشد باجازت مالک اگر مالک اجازت دهد بیع روا باشد واگر اجازت ندهد بیع روا نباشد **مسئله** بیع نجش و سوم روا باشد یا نه کراهیت باشد نجش چیست نجش برافزودن قیمت کالا باشد بی ارادهٔ خریدن یعنی اگر مردی کالائی را میخرد دیگری بیاید وبهای آن کالا را برو زیاده کند این نشاید کرد و سوم خریداری کردن است بر خریداری دیگران واین نیز روا نباشد **مسئله** پیش رفتن کاروان بجهت خریدن وبردیه گرانی کردن کراهیت باشد یا نه - کراهیت باشد وهمچنین اگر اہل شہر محتاج باشند بدست اہل روستا فروختن کراهیت باشد **مسئله** در روز آدینه و در وقت بانگ نماز آدینه خریدن و فروختن روا باشد یا نه - چون وقت نماز آدینه در آید کراهیت باشد **مسئله** اگر مردی دو برده دارد و ہر دو ذو رحم محرم باشند اگر جدا کند و بفروشد روا باشد یا نه - اگر ہر دو صغیر باشند باتفاق روا نباشد یعنی کراهیت باشد واگر ہر دو کبیر باشند باتفاق کراهیت نباشد اما اگر یکے کبیر باشد ویکے صغیر نزدیک ابوحنیفه رح کراهیت باشد ونزدیک ابویوسف ومحمد کراهیت نباشد **باب الاقالة** اقاله در بیع روا باشد یا نه - روا باشد بمثل ثمن اول واگر شرط کند زیادت یا نقصان آن شرط باطل باشد **مسئله** وصورت اقاله آنست که مردی کالائی بفروشد ومردی دیگر بخرد وبعد ازان ہر دو کس یعنی بائع ومشتری باخواست یکدیگر باز ستانند مشتری بها باز ستاند وبائع کالا باز ستاند این را اقاله گویند **مسئله** اقاله چیست - فسخ ست در حق بائع ومشتری وبیع ست در حق جز ایشان چون شفیع وفائدهٔ اینمسئله آنجا پیدا شود که مردی خانه را بفروشد وشفیع خانه شفعه را کند پس باز فروشنده وخرنده بیع را اقاله کنند اکنون در اقاله کردن بیع شفیع آ را اندکه اینخانه را بستاند اگرچه اول بار شفعه رها کرده بود زیرا چه اقاله در حق دیگری ہمان ویران بیع وشفیع غیر بائع ومشتریست پس در حق او بیع دانستی که باز بیع میکند وہمچنین اگر مردی مر یکے را چیزی بخشد وآنکس که او را بخشیده اند این بخش را بفروشد حق رجوع مر بخشنده را برافتد واگر ایشان بیع را اقاله کنند مر بخشنده را رسد که بر بخشیدهٔ خود رجوع کند یعنی باز ستاند یا نه - نتواند زیرا چه گفته ایم که اقاله در حق غیرے بیع ست ہمچنانستے که آنکس این را بخریده ست وچه بخریده باشد بخشش او نمانده باشد پس رجوع نتواند **مسئله** اگر ثمن ہلاک شود اقاله بتوانند کرد یا نه - بتوانند کرد واگر مبیع ہلاک شود نزدیک امام ابوحنیفه وابویوسف اقاله نتوانند کرد ونزدیک محمد وشافعی توانند کرد **باب المرابحة والتولیة** مرابحه چیست وتولیه چیست - مرابحه نقل کردن ملک ست بعقد اول بازیادتی سود وتولیه نقل کردن ملک ست بعقد اول بثمن اول بے زیادتی سود یعنی در مرابحه چنانست که مردے کالائی را بفروشد بهم

بدان مقدار که خود خریده باشد بازیادتی سودی معین و تولیه فروختن کالاست هم بدان مقدار که خریده باشد جز سودی زیادتی و مرابحه و تولیه درست نباید مگر در کالائی که عوض او را مثلی باشد چون درم و دینار و مکیل و موزون مسئله اگر مزد قصار را یا مزد صباغ را یا مزد علم گر را یا مزد ریش بافتن را با خریده خود یکجا بگوید روا باشد چنانکه کرباسی بده درم خریده باشد و دو درم از جهة شستن آن بدهد چون آنرا بمرابحه یا تولیه بفروشد نباید گفت که بدوازده چیتل خریده ام بباید گفت که دوازده چیتل بداده است و اگر بگوید که بدوازده چیتل خریده ام روا نباشد مسئله اگر مشتری مطلع شود بخیانت در تولیه یا در مرابحه آن زیادتی را رجوع تواند کرد یا نه - یعنی خرنده را روشن شد که فروشنده که بمرابحه یا تولیه بفروخته است در بها دروغ گفته است یعنی بها بسیار گفته نزدیک ابوحنیفه اینجا که در مرابحه معلوم کرده است او بخیار باشد خواهد بتمامی ثمن بستاند خواهد رد کند و اینجا که در تولیه است زیادتی باز نستاند و نزدیک ابویوسف هر دو جا زیادتی باز ستاند و نزدیک محمد هر دو جا باز نستاند و اگر مردی کالای نقلی خریده است چون اسپ یا جامه یا غله اکنون اگر پیش از آنکه قبض کند جای دیگر میفروشد فروختنی روا باشد یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه و ابویوسف روا باشد اگرچه قبض نکرده است که بفروشد و نزدیک محمد روا نباشد تا قبض نکند مسئله همچنین اگر مردی خانه پیش از قبض بفروشد نیز نزدیک ابوحنیفه و محمد رح روا نباشد مسئله اگر مردی کالائی خریده کیلی یا وزنی یعنی پیمودنی چنانکه غله یا برکشیدنی چنانکه زعفران یا نقره پیش از آنکه خود آنرا برکشد یا بپیماید جای دیگر فروختن روا باشد یا نه - روا نباشد تا خود کیل و وزن نکند مسئله تصرف کردن در ثمن پیش از قبض روا باشد یا نه - روا باشد مسئله تصرف کردن در مبیع پیش از قبض روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله مر مشتری را روا باشد که در ثمن مر بائع را چیزی زیادت کند یا نه - روا باشد و همچنین بائع را نیز روا باشد که در مبیع مر مشتری را زیادت کند و اگر از ثمن کم کند نیز روا باشد چنانکه مردی کالائی خرد بهزار درم و در وقت تسلیم بها هزار و صد درم داد اگر این بیع اقالت شود مشتری بچند باز گردد بتمامی آنچه داده است و یا مردی هزار من گندم و یا هزار من جو بخرید پس در وقت تسلیم بائع هزار و صد من گندم یا جو داد باز اگر این بیع اقالت کند بائع بجمیع باز گردد یعنی تمام هزار و صد من گندم یا جو باز طلبد و اصل درین آنست که آن زیادتی در اصل مبیع و در اصل ثمن می پیوندد مسئله اگر مردی کالائی را بفروخت بهای حال پس از آن مهلت افتاد مهلت پذیرد یا نه - مهلت پذیرد مگر آنکه وام از وامی درست نباید باب الربوا ربو چیست - حرام ست ربوا در چه رود - در کیل و موزون یعنی در پیمودنی و در برکشیدنی از جنس بجنس هر دو شد متفاضل علت در ربا چیست - کیل جنس

یاوزن باجنس نزدیک علمای ما و نزدیک شافعی طعم باجنس چنانکه اگر آهک بآهک فروشد نزدیک علمای ما رحمهم
زیادتی روا نباشد و نزدیک شافعی روا باشد زیراکه طعام نیست **مسئله** اگر کیلی بکیلی باشد و جنس یا جنس
و طعام باشند مثلاً گندم بگندم که کیلی ست و هر دو از یک جنس ست و طعام ست اگر یکی بدو فروشد
باتفاق روا نباشد **مسئله** بیع نیک ببد و در آنچه ربا رود بزیادتی روا باشد یا نه - روا نباشد یعنی اگر گندم
گنده را بگندم تازه بفروشد بزیادت روا نباشد **مسئله** واذا عدم الوصفان الجنس والمعنی المضموم الیه
چه باشد - آنکه نیست شود صفت جنس و معنی ضم کرده و این بر سه وجه ست یکوجه آنست که هم زیادت
روا باشد و هم نسیه و وجه دیگر آنست که نه زیادت روا باشد و نه نسیه و وجه سیوم آنست که زیادت
روا باشد و نسیه روا نباشد و آن وجه که نه زیادت روا باشد و نه نسیه آنست که مردی گندم را بگندم
بفروشد یا جو را بجو نه زیادت روا باشد و نه نسیه و آن وجه که هم زیادت روا باشد و هم نسیه آنست که اگر
مردی نقره میدهد گندم مے ستاند هم زیادت روا باشد و هم نسیه و آن وجه که زیادت روا باشد و نسیه
روا نباشد آنست که مردی گندم بدهد و جو ستاند در وی زیادت روا باشد و نسیه روا نباشد یعنی روا
باشد که یک من گندم بدهد و دو من جو بستاند اما قبض کردن شرط ست در حال و مهلت دادن روا نباشد
**مسئله** کیلی چه چیز ست و وزنی چه چیز - هر چیزیکه پیغمبر علیه السلام بگفته ست که زیادتی آن در کیلیات حرام ست
آن کیلی ست پیوسته اگرچه مردمان آنرا از کیل ترک آورده باشند چنانکه گندم یا جو یا میوه یا نمک و هر چیز که
بدین ماند و بر هر چیزیکه پیغمبر علیه السلام نصی گفته است بر صراحی زیادت ستاندن از ان بوزن وزنی ست
پیوسته اگرچه مردمان آنرا از وزن ترک گیرند چنانکه زر یا نقره و آنچه بدین ماند و هر چیزیکه در آن چیز
نصی نیست آن محمول ست بر عادت مردمان یعنی اگر مردمان آنرا بکیل فروشند کیلی باشد و اگر بوزن
فروشند وزنی باشد **مسئله** عقد صرف چیست - آنکه واقع باشد بر جنس بها و در و معتبر ست قبض کردن
هر دو عوض در مجلس و هر چه جز انیست از آنچه در وی ربا رود در و معتبر معین کردن ست و قبض
کردن در و معتبر نیست **مسئله** فروختن گندم بآرد روا باشد یا نه - روا نباشد نه بزیادتی و نه بمساوی
**مسئله** فروختن گوشت بحیوان روا باشد یا نه - نزدیک ابوحنیفه و ابویوسف رح روا باشد و نزدیک محمد
روا نباشد **مسئله** فروختن خرمای تر بخرمای خشک مثل بمثل روا باشد یا نه - روا باشد و همچنین انگور را
بمویز فروختن روا باشد **مسئله** فروختن زیتون بزیت و کنجد بروغن کنجد روا باشد یا نه - روا نباشد
تا زیت و روغن کنجد بیشتر از زیتون و کنجد نباشد تا روغن مقابل روغن باشد و زیادتی بمقابله کنجاره
**مسئله** فروختن گوشتهای مختلفه بایکدیگر چنانکه گوشت گاو بگوشت گوسفند و یا همچنین شیرهای مختلف

چنانکه شیر اشتر را بشیر گوسفند فروشد روا باشد یا نه - روا باشد **مسئله** فروختن نان بگندم یا بآرد بتفاضل روا باشد یا نه - نزدیک ابوحنیفه رح روا باشد و نزدیک صاحبین روا نباشد **مسئله** اگر میان بنده و میان مولی میان مسلمان و کافر حربی در خرید و فروخت ربا رود این را ربا خوانند یا نه - این ربا نباشد روا باشد که چون حربی در دار حرب باشد و بنده در ملک مولی باشد و اگر حربی از دار حرب بدار اسلام آمده یا بنده از ملک مولی بیرون آمد باشد روا نباشد **باب السلم** سلم در چه چیز روا باشد - در کیلیات و وزنیات و عددیات و مذروعات اما کیلیات چنانکه گندم و جو و نمک و وزنیات چنانکه زعفران و ابریشم و عددیات چنانکه جوز یا بیضه مرغ و مذروعات چنانکه جامه و گلیم **مسئله** در حیوان و اطراف حیوان سلم بستن روا باشد یا نه یعنی در آهو یا در ستور و در اطراف اندام ایشان - روا نباشد و همچنین در پوستهای شمرده و در هیزم حزمه بسته و در گیاه رشته بسته نیز روا نباشد مگر آنکه بوزن سلم بندد **مسئله** سلم در کدام کالا بستن روا باشد - در کالائی که موجود باشد از وقت عقد تا وقت مهلت **مسئله** سلم بی مهلت روا باشد یا نه - روا نباشد و همچنین اگر مهلت مجهول باشد نیز روا نباشد مهلت باید که معلوم باشد روزهای شمرده و ماههای شمرده **مسئله** سلم پیمودن مردی معین یا در طعام دیهی معین یا میوهٔ درختی معین روا باشد یا نه - روا نباشد **مسئله** سلم بچند شرط روا باشد - نزدیک ابوحنیفه رح بهفت شرط یکے جنس چنانکه از جنس غله یا از جنس جامه یا از جنس آهن دوم نوع چنانکه گندم یا جو یا ماش سوم صفت چنانکه گندم سفید یا رنگین و جو تازه یا گنده چهارم مقدار چنانکه ده من یا بیست من یا چندانکه بندد پنجم اجل معلوم یعنی مهلت دادن ماه یا دو سال ششم معرفت مقدار راس مال یعنی دانستن سرمایه که بچند چیتل سلم می بندد صد چیتل یا دویست چیتل هفتم جای تسلیم یعنی جای معین کند که بر آنکس که سلم بسته است یکجا تسلیم کند آنچیز را که در وسلم بسته است و نزدیک ابویوسف و محمد پنج شرط است یعنی دو چیز از این شرط نیست یکے معرفت مقدار این مال یعنی اگر پارهٔ نقره یا پارهٔ زر سلم می بندد روا باشد اگر چه نمیداند که این زر و نقره چندست و دوم جایگاه تسلیم معین کردن نیز شرط نیست یعنی همانجا که عقد کرده اند همانجا تسلیم کند **مسئله** سلم پیش از آنکه راس مال در مجلس عقد قبض کند روا باشد یا نه - روا نباشد تا در مجلس عقد قبض نکند **مسئله** تصرف کردن در راس مال و در آن چیزی که سلم بسته اند پیش از قبض روا باشد یا نه - روا نباشد تا قبض نکند **مسئله** شرکت و تولیه در مسلم فیه یعنی در آنکه سلم بسته باشد روا باشد یا نه - روا نباشد **مسئله** سلم در جامه روا باشد یا نه - روا نباشد تا درازی جامه و پهنائی جامه و رکوه پیدا نکند و چون پیدا کند روا باشد **مسئله** سلم در

ربا نوعی از بیع است بمعنی زیادتی آن چیزی نیست ... یعنی از بیمار ... ازین چیز بیعت ... قرعه ... قرائة

کوزہا و مہرہا روا باشد یانہ - روا نباشد مسئلہ سلم در خشت خام وپختہ روا باشد یانہ - روا نباشد تا کالبد معین
کند مسئلہ اصل در سلم چیست - اصل در وی آنست کہ در کالائی کہ صفت آنرا نتوان شناخت و معرفت
او را ضبط نتوان کرد در وسلم روا نباشد مسئلہ بیع سگ آموختہ و یوز و ددگان روا باشد یانہ - اگر
آموختہ باشد روا باشد و اگر نہ روا نباشد مسئلہ بیع خمر وخوک روا باشد یانہ - روا نباشد مسئلہ
بیع کرم پیلہ روا باشد یانہ - روا نباشد مگر آنکہ با پیلہ باشد مسئلہ بیع زنبور انگبین بے خانۂ او روا باشد
یانہ - روا نباشد مگر با خانہ یکجا مسئلہ اہل ذمہ در خرید وفروخت ہمچون مسلمانان ہستند یانہ ہمچون
مسلمانانند مگر در خمر وخوک زیرا کہ عقد ایشان در خمر ہمچون عقد مسلمانانست در شیرہ وعقد خوک ایشان
ایشانرا چون عقد مسلمانانست در گوسفند واللہ اعلم کتاب الصرف صرف چیست - بیعی
چون ہر یکی از دو عوض جنس بہا باشد اگر زر با زر فروشند یا نقرہ بنقرہ فروشند روا باشد یانہ - روا
نباشد مگر مثل بمثل اگرچہ یکے در عیار بہ از دیگری باشد وقبض ہر دو عوض در مجلس شرط باشد پیش
از آنکہ از مجلس پراگندہ شوند مسئلہ اگر زر بنقرہ فروشد متفاضل روا باشد یانہ - تفاضل روا باشد
ونسیہ روا نباشد وقبض ہر دو در مجلس شرط باشد مسئلہ اگر پراگندہ شوند پیش از آنکہ ہر دو عوض را
قبض کنند ویا یکی قبض کند ودیگری قبض نکند عقد باطل شود یانہ - عقد باطل شود مسئلہ اگر مردے
شمشیر پیرایہ دار فروخت بصد درم پس پنجاہ درم از بہائے آن قبض کرد وپنجاہ نکرد پس متفرق شدند بیع روا
باشد یانہ - ببینیم کہ اگر این نقرہ کہ درین شمشیر ست پنجاہ درم باشد این پنجاہ درم در حصۂ نقرہ باید نہاد و
بیع شمشیر ونسیہ باید گرفت تا بیع روا باشد و اگر ہیچ قبض نکردند پس پراگندہ شدند حکم چہ باشد اگر این
نقرہ ازین شمشیر بے زحمت دور میتوان کرد بیع در شمشیر روا باشد ودر نقرہ باطل و اگر جدا نتوانند کرد در
ہر دو بیع باطل باشد مسئلہ اما اگر مردی آوند نقرہ را بفروخت پس بعضی از ثمن آن قبض کرد وبعضی نکرد
تا از مجلس پراگندہ شدند حکم آن چہ باشد در آنچہ قبض کردہ است بدان مقدار روا باشد ودر آنچہ قبض نکردہ
است در ان باطل باشد پس این آوند مشترک شود میان بائع ومشتری و اگر مستحقی پیدا آید در بعضی این آوند
مشتری بخیار باشد خواہد باقی را بحصہ بستاند وخواہد رد کند مسئلہ و اگر مردی پارۂ نقرہ بخرید پس
در بعضے مستحق پیدا آمد اینجا باقی را بحصہ بستاند ور دنتواند کرد مسئلہ اگر مردی دو درم ویکدینار را
بدو دینار ویکدرم بفروشد روا باشد یانہ - روا باشد جنس ہر یکے بدل جنس دیگر باید نہاد دو درم بیک
دینار ودو دینار بیکدرم مسئلہ اگر یازدہ درم را بدہ درم ویکدینار بفروشد روا باشد دہ درم بمقابلہ
دہ درم باشد ودیناری بدرمی باشد مسئلہ اگر دو درم سرہ را بدو درم قلب فروشد روا باشد یانہ

روا باشد وہمچنین بیع یکدرم صحیح ودو درم شکستہ بدو درم صحیح ویکدرم شکستہ روا باشد مسئلہ اگر در درم غالب نقرہ باشد حکم او چہ باشد حکم آن ہمہ نقرہ باشد وہمچنین اگر در دینار غالب زر باشد حکم آن ہمہ زر باشد اما اگر بتفاضل فروشد روا نباشد وتمامی احکام ربا درو داخل شود مسئلہ اما اگر غالب در ہر دو مس باشد حکم او چون عروض باشد یعنی حکم کالا باشد وحکم درم ودینار نباشد اگر بتفاضل بفروشد روا باشد اما نسیہ روا نباشد مسئلہ اگر مردی بسیم معین کالائی بخرید پس پیش از انکہ آن سیم را بایع تسلیم کند کاسد شد یعنی برافتاد ومردمان دست از معاملت آن سیم برداشتند حکم او چہ باشد۔ نزدیک ابوحنیفہ رح بیع باطل شود ونزدیک ابویوسف بیع روا باشد قیمت روز بیع واجب آید ونزدیک محمد روز کاسد کہ معاملہ کنند مردمان آن واجب آید مسئلہ بیع بفلوس روا باشد یانہ۔ اگر فلوس روان ست روا باشد واگر روان نیست روا نباشد تا معین نکند مسئلہ اگر بفلوس روان چیزی بفروخت پس کاسد شد نزدیک امام ابوحنیفہ رح بیع باطل گردد مسئلہ اگر مردی کالائی بخرید بنیم فلوس روا باشد یانہ۔ روا باشد وبر بائع واجب آید کہ ہم بدان نیمدرم بفروشد بردست دی چیزے مسئلہ اگر مردی صرافی را درمی دہد کہ نیمدرم را فلوس دہ ونصفی درم را نصفیہ کم حبہ آن بیع روا باشد یانہ۔ نزدیک امام ابوحنیفہ رح در کل باطل شود ونزدیک صاحبیہ در فلوس روا باشد کتاب الرھن گرو بچہ منعقد شود۔ بایجاب وقبول چنانکہ بگوید این چیز را بچندین گرو کردم قبول آنکہ گوید این چیز را بچندین بگرو ستدم مسئلہ تمام بچہ شود بقبض کردن ومیوہ را بر سر درخت گرو نکنند فارغ کردہ باید یعنی فرود آوردہ باید تا آن گرو بشرکت کسی نباشد وپیدا کردہ باید تا چنانکہ اگر مردی را غلامان باشند پس یکے ازیشان نامعین کردہ گرو کند درست نباید تا پیدا نباید مسئلہ تا مرتہن یعنی این گرو ستانندہ او را قبض نکردہ باشد راہن کہ گرو می دہد تواند کہ رجوع کند یانہ۔ تواند اگر خواہد بمرتہن تسلیم کند واگر خواہد رجوع یعنی تسلیم نکند وفسخ کند اما چون مرتہن قبض کرد در ضمان مرتہن درآید راہن را دست نباشد مگر آنکہ وام بدہد وگرو بستاند مسئلہ ولا یصح الرھن الا بدین مضمون چہ باشد یعنی گرو درست نباید مگر بوامی تا وام دارکنندہ کدام وام ست کہ تا وان دار کند۔ ہمہ واماتا وان دارکنندہ است پس ہمہ وامہا مضمون است واین نیز بر دو وجہ ست مضمون بنفسہ ومضمون بغیرہ مضمون بنفسہ گرو درست باشد چون ثمن مبیع وبدل قرض وآنچہ بدین ماند ومضمون بغیرہ گرو درو درست نباید چون بدل بیع وبدل مال خلع معین وآنچہ بدین ماند وہو مضمون بالاقل من قیمتہ ومن الدین چہ باشد۔ این مسئلہ بر سہ وجہ ست یا قیمت گرو ووام ہر دو برابر باشند یا قیمت گرو

عہ در نصفیہ روا باشد

بیش از وام باشد یا وام بیش از قیمت گرو باشد اگر هر دو برابر باشند چنانکه وام هزار درم باشد و قیمت
گرو نیز هزار درم باشد چون گرو هلاک شود کالا از آن راهن و دو سیم از آن مرتهن اما اگر قیمت گرو بیش
از وام باشد نیز همچنین از قیمت گرو بمقدار وام ساقط شود و آن زیادتی چون امانتی هلاک شده باشد
اما اگر وام بیشتر از قیمت گرو است اینجا آنقدر که وام است بمقابل گرو باشد آنمقدار ساقط شود باقی را از راهن
بطلبد مسئله گرو مشاع درست باشد یا نه - درست نباشد یعنی چیزیکه میان دو شریک باشد یک شریک
آنرا گرو نتواند کرد مسئله گرو کردن میوه بر سر درخت روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله اگر راهن گروی را
که بدست مرتهن است بدست مردی فروشد بیع روا باشد یا نه - بیع موقوف باشد بر اجازت مرتهن اگر
اجازت دهد روا باشد و اگر نه روا نباشد مگر آنکه راهن وام او را بدهد و گرو بستاند آنگاه روا باشد مسئله اگر راهن
بنده مرهون را یعنی آن بنده را که گرو کرده است آزاد کند حکم آن چه شود - بنده آزاد شود اما وام اگر مهلت او
بسر آمده باشد در حال از وی بستاند و اگر مهلت وام باقی باشد از راهن قیمت غلام بستاند و بجای غلام بر وجه
گرو دارد تا مهلت بسر آید مسئله و اگر راهن درویش باشد مرتهن چکند - بنده را کار فرماید بدانچه کمتر باشد
و اگر وام کمتر باشد از قیمت مقدار وام کار فرماید و اگر قیمت او کمتر باشد از وام مقدار قیمت خود کار کند
و اگر راهن بنده مرهون را هلاک کند نیز همین حکم باشد مسئله اما اگر اجنبی یعنی بیگانه هلاک کند خصم در تاوان او کردن
که باشد - مرتهن را باید که قیمت از وی بستاند و نگاهدارد بجای آن بنده بر گرو وام خود تا مهلت بسر آید بعد از آن قیمت
بنده براهن دهد و وام خود از وی بستاند مسئله اگر مردی بنده را گرو کرد پس همین گروکننده که راهن است دست این
بنده را ببرید یا چشم وی بکشید تاوان دار گردد یا نه - تاوان دار گردد و مرتهن را آید که تاوان جنایت بستاند
و با راهن هم با گرو هم نگاهدارد مسئله و اگر مرتهن دست بنده مرهون ببرید یا چشم او را بکشید حکم چه بود
بمقدار جنایت از وام او ساقط شود مسئله وجنایة الرهن علی الراهن وعلی المرتهن وعلی مالهما هدر معنی این
باشد که جنایت کردن گرو بر راهن یا بر مرتهن هدر باشد و هدر آن باشد که هیچ تاوانی واجب نیاید بر وی چنانکه
مردی بنده را گرو کرد پس این بنده دست راهن یا مرتهن ببرید و یا مال ایشانرا هلاک کرد نزدیک امام ابوحنیفه رح
هدر باشد و نزدیک ابویوسف و محمد در حق راهن هدر باشد و در حق مرتهن بنگریم اگر وام هزار درم باشد و قیمت
گرو نیز هزار درم باشد هر دو هدر باشد اما اگر قیمت دو هزار باشد معتبر باشد بحصه رجوع کند از راهن بستاند
مسئله اجرت خانه که در وی گرو را نگاه دارند بر که واجب آید - بر مرتهن واجب آید مسئله مزد شبان گرو و نفقه
بر که واجب آید - بر راهن واجب آید مسئله نمای رهن چون پشم و شیر و میوه درخت و فرزند کنیزک
که اینها را گرو باشد مر کرا باشد - مر راهن را باشد اما آن هم تا اصل یکجا گرو باشد اگر هلاک شود بی چیزی هلاک شده باشد

یعنی هیچ واجب نیاید مسئله واما اگر اصل گرو هلاک شده ونمای آن گرو باقی ماند حکم این چه باشد - وام را
قسمت کنند بر قیمت اصل روز گرو و بر قیمت نمای روز کشادن پس هرچه بمقابلهٔ قیمت اصل شود بیفتد
و هرچه حصهٔ نما باشد راهن بدهد. ونما را بستاند وآن چنان باشد که مردی ستوری را گرو کرد بدویست درم
وقیمت این ستور صد درم هست پس ازین نمائی حاصل شد چنانکه ماده گاوی بود که گوساله بزاد پس اصل
آن ستور هلاک شد وقیمت گوساله اینساعت که رها میکنانند صد درم ست صد درم بدهد بکشاید و صد درم
دیگر در مقابلهٔ اصل بود ساقط شود مسئله زیادت کردن در رهن یا در دین روا باشد یا نه - نزدیک ابوحنیفه
ومحمد زیادت کردن در رهن روا باشد و در دین روا نباشد و نزدیک ابویوسف هم در رهن روا باشد
هم در دین روا باشد و نزدیک زفر نه در رهن روا باشد و نه در دین مسئله اگر مردی بندهٔ را بدست دو تن
گرو کند ازین دو تن کدام کس نگاه دارد - این گرو علیحده بر هر یکی باشد یعنی هر دو نگاه دارند تا وام بدهد
مسئله اگر مردی بندهٔ را بفروشد برانچه مشتری مر ویرا در عوض ثمن گرو دهد ومعین کند گرو را پس مشتری بعد
از بیع امتناع می آرد از دادن گرو قاضی جبر نکند بدادن گرو مر مشتری را و بائع را اختیار باشد خواهد راضی
شود بترک رهن و بنده را بدو تسلیم کند واگر خواهد بیع را فسخ کند مگر آنکه مشتری بها را در حال بدهد و یا در مقابل
آن گروی معین گروی دیگر بدهد مسئله نگاه داشتن گرو بر که واجب آید - مر مرتهن بنفس خود نگاهدارد یا
آنکس که در نفقهٔ او باشد واگر بکسی نگاهداشتن دهد که در نفقهٔ او نباشد پس هلاک شود تاوان دار باشد
مسئله اگر مرتهن در رهن تعدی کند چنانکه جامه باشد پس آنرا بپوشد یا ستوری باشد بروی بنشیند پس
درین هلاک شود ضمان واجب آید یا نه - ضمان غصب واجب آید مسئله اگر مرتهن رهن را عاریت دهد
بلکه ضامن باشد واگر مر راهن را عاریت دهد از ضمان مرتهن بیرون آید که اگر بدست راهن هلاک شود
بی چیزی هلاک شده باشد و مرتهن را آید که گرو را باز طلبد و چون قبض کند باز در ضمان مرتهن در آید
مسئله اگر مردی کالائی را گرو کند پس آن مرد بمیرد حکم آن گرو چه باشد - اگر این مرده را وصی باشد این وصی
این کالا را بفروشد وسیم بمرتهن تسلیم کند واگر وصی نباشد قاضی امینی را بفرماید تا آن گرو را بفروشد
وسیم بمرتهن تسلیم کند واگر چیزی فاضل آید بورثهٔ راهن تسلیم کند کتاب الحجر اسبابهائی که آن حجر
کننده حجر بوده است چندست - سه چیزست صغر و بندگی و دیوانگی مسئله اگر بندهٔ یا کودکی یا دیوانهٔ
کالا بفروشد بیع روا باشد یا نه - روا باشد اما ولی ایشان بخیار باشد خواهد اجازت کند و خواهد فسخ کند
مسئله این سه صفت یعنی صغر و بندگی و دیوانگی قول را حجر کند یا فعل را - قول را حجر کند نه فعل را مسئله
اگر کودکی یا دیوانهٔ عقد کند یا اقرار کند یا طلاق دهد درست باشد یا نه - درست نباشد این قول لغو دانا

زیراکه

اگر مال کسی را تلف کند تاوان واجب آید زیرا که این فعل بود مسئله اقرار بنده نافذ باشد یا نه - نافذ باشد
اما در حق او نه در حق مولیٰ او و اگر اقرار کند بمالی در حال بندگی واجب نیاید و در حال آزادی واجب آید مسئله
و اما اگر اقرار کند بحدی که لازم آید در حال لازم آید مسئله و اگر بقصاص اقرار کند نیز در حال واجب آید و اگر
زن خود را طلاق دهد طلاق واقع شود مسئله سفیه را حجر کردن روا باشد یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه رح
اگر این سفیه آزاد و عاقل باشد حجر کردن روا نباشد و تصرف او درست باشد اگرچه مال خود تلف کند در
چیزیکه او را در آنچیز غرض و مصلحت نباشد حجر کردن او روا نباشد مگر آنکه بالغ شود و رشید نباشد یعنی نیکو
باخرد و آداب نباشد و براه راست نباشد مال بدو تسلیم نکنند تا بیست و پنجساله نباشد و اگر پیش ازین تصرف
کرده باشد آن نافذ باشد چون به بیست و پنجسال برسد مال او را بدو تسلیم کنند اگرچه در وی رشدی پیدا نیامده باشد
و نزدیک ابویوسف و محمد سفیه را حجر کردن روا باشد و تصرف او روا نباشد و اگر بیع کند درست نباشد
مگر آنکه قاضی در وی مصلحت بیند آن بیع را جائز کند و اگر بنده را آزاد کند آزادی او درست باشد و اما
بر بنده واجب آید که مقدار قیمت خود کار کند برای او و اگر سفیه زنی کند نکاح او درست باشد و اما اگر مهر او
زیاده از مهر مثل او کرده باشد آن زیادتی ساقط شود و مهر مثل واجب آید و نزدیک صاحبین مال بدو تسلیم نکنند
تا در وی رشدی پیدا نیاید اگرچه سی سال یا چهل سال بگذرد و یا تمام عمر او بگذرد تصرف او درست نباشد مسئله
زکوة در مال سفیه واجب آید یا نه - واجب آید مسئله اگر سفیهی خواهد که حج کند او را منع کنند یا نه - منع نکنند
اما نفقه بدو تسلیم نکنند و بدست امینی از حاجیان بدهند تا در راه حج بر وی نفقه کند و اگر سفیهی وصیت کند
چون وصیتهای خیر چون پل و رباط و بنای مسجد و آنچه بدین مانند باشد روا باشد یا نه - از ثلث مال او روا باشد
مسئله بلوغ کودک از چند چیز باشد - از سه چیز یکی از دیدن احتلام دوم فرود آمدن آب در وقت جماع سیوم
آنکه از دخول کردن وی زنی بار گیرد اما اگر ازین سه چیز هیچکدام نباشد بلوغ وی بسال باشد نزدیک ابوحنیفه رح
بلوغ پسر بهژده سال باشد و بلوغ دختر نیز بعلامت سه چیز باشد یکی احتلام دوم بحمل گرفتن سیوم بحیض آمدن
و اما اگر او را نیز ازینها که گفتیم نباشد آنگاه بلوغ او بسال باشد چون بهفده سال برسد بالغه شود و نزدیک ابویوسف
و محمد هم پسر و هم دختر را مدت بلوغ پانزده سال است و چون پانزده سال بگذرد حکم او چون حکم بالغان باشد
مسئله اگر کودکی یا دختری ببلوغ رسد و مشکل شود و ندانند که بالغ شده اند یا نه و ایشان میگویند که بالغ
شده ایم قول قول ایشان باشد و احکام ایشان احکام بالغان باشد مسئله حجر کردن مرد را بجهت دین
روا باشد یا نه - ابوحنیفه رح میگوید که حجر نیست در دین اگر واجب شود و اما بر یکی و غرمای او حبس او طلبند
من حجر نکنم و اگر او را مالی باشد حاکم در آن مال او تصرف نکند جز آنکه حبس کند او را پیوسته و همیشه تا آن

مال را بفروشد و وام داران بدهد مسئله و اگر او را دراهم باشد و دین او نیز دراهم باشد چکند ـ بدهد قاضی
بی فرمان او مر وام داران او را آن دراهم و اگر دین او دراهم باشد و مال دنانیر یا برضد آن فروشد قاضی و
وام او و بدهد و نزدیک ابو یوسف و محمد چون وام داران حجر کنند قاضی را روا باشد که حجر کند و از بیع و
تصرف او را باز دارد و از اقرار نیز بر دارد تا وام داران را زیان ندارد اگر از فروختن مال امتناع آرد قاضی
مال او را بفروشد و میان وام داران وی اندازهٔ مال ایشان قسمت کند و اگر در حال حجر اقرار کند در حال لازم
نیاید پس از گزاردن این وامهای واجب لازم آید مسئله نفقه کردن بر سفیه از مال او روا باشد یا نه ـ
روا باشد نفقه کردن از مال او بر او و زن او و بر کسی که نفقهٔ آنکس بر او واجب باشد نفقه کنند مسئله
اگر مفلس را مالی پیدا آید و وام داران او طلبند قاضی را روا باشد که او را حبس کند یا نه ـ بر وامی که بدل عقدی
شده باشد چون مهر و میانجی آن برای این را حبس کنند و هر وامی که بجز این مذکور در ذمهٔ وی ثابت
شود و یا بدل ارش جنایت حبس مکنند مگر که بینه اقامت کند که ویرا مالی ست آنگاه حبس کنند و چون در حبس
دو ماه یا سه ماه برآید از حال وی بپرسند اگر درویشی وی ظاهر شود از حبس بیرون آرند اما میان او و
میان وام داران او جدائی نیفگنند و وام داران او را آید که او را لازم کنند و اما از تصرف و سفر باز ندارند
و هر چه از کسب او زیاده آید قسمت کنند و وام داران بحصت بستانند و نزدیک صاحبیه چون قاضی
با فلاس او حکم کرد میان او و میان وامداران جدائی افگند مگر که اقامت بینه کنند که ویرا مالی حاصل آید
مسئله فاسق را حجر کردن روا باشد یا نه ـ اگر مصلح مال خود باشد حجر روا نباشد مسئله فاسق طاری و
فاسق اصلی یکسان ست یا نه ـ یکسان ست فاسق طاری کدام ست ـ آنکه گاه گاه مفسق شود و
فاسق اصلی آنکه اوّل تا آخر فاسق باشد مسئله اگر مردی مفلس شد و متاعی عین دارد از آنکسی که از وی
بخریده است و ثمن تسلیم نکرده است چه باشد حکم این ـ آن متاع را بفروشد و بوام داران بدهد تا صاحب
متاع و وام داران دیگر یکسان باشند و نزدیک شافعی صاحب متاع اولیتر باشد والله اعلم کتاب الاقرار
اقرار که درست باشد ـ اقرار آزاد و بالغ و عاقل چون اقرار کند بحقی لازم آید اگر چه این اقرار مجهول باشد
یا معلوم مسئله اقرار مجهول چگونه باشد که مردی اقرار کند که فلان را بر من چیزیست این مجهول باشد لازم
آید بر وی که چیز پیدا کند که آنچیز را قیمت باشد اگر چه اندک گوید یا بسیار و قول قول وی باشد
با سوگند بهم اگر چه مقرله بغیر آنکس که او را اقرار کرده است پیش ازین دعوی کند مسئله اگر مردی اقرار کند که
فلان را بر منست چه واجب آید ـ بازگشت به بیان او باشد یعنی هر چه بیان کند همان کند و قول وی قبول
کند در اندک و بسیار مسئله اگر گوید فلان را بر من مالی عظیم ست چند واجب آید ـ دویست درم و چه آید

کم از دویست درم او را تصدیق ندارند نزدیک ابو یوسف و محمد و نزدیک امام ابو حنیفه آنچه قاضی حکم کند آن بود یعنی بر هر مالی که قاضی حکم کند آن مال عظیم بود مسئله اگر گوید که فلانرا است بر من سیم بسیار چند واجب آید - ده درم واجب آید کم از ده درم تصدیق نکنند مسئله اگر گوید فلانرا است بر من سیم درم‌هاست چند واجب آید سه درم مگر این اقرار کننده بیش از سه درم بیان کند مسئله اگر گوید فلانرا است بر من کذا کذا یعنی چندین چندین چند واجب آید - یازده درم واجب آید مسئله اگر گوید فلانرا است بر من آنچه باشد - این اقرار باشد بوامی واگر گوید نزدیک منست این اقرار باشد با مانت مسئله اگر مردی مردیرا گوید که مرا بر تو هزار درم ست پس آنکس گوید که بر کش یا سره کن یا مهلتی بده و یا گوید گزارده ام ترا اینهمه اقرار باشد و بر وی واجب آید مسئله اگر مردی اقرار کند بوام موجل پس مقر له یعنی آنکس را که اقرار کرده است وام را تصدیق دارد و مهلت را دروغ دارد قول قول که باشد - قول مقر له باشد با سوگند بهم و مال در حال لازم آید مسئله اگر مردی اقرار کند و استثنا کند پیوسته آن روا باشد یا نه - روا باشد خواه استثنا اندک باشد و خواه بسیار اندک چنانکه گوید فلانرا است بر من ده درم مگر یکی نه درم واجب آید و بسیار چنانکه گوید فلانرا است بر من صد درم مگر نود درم لازم آید مسئله واگر اقرار کند پس تمامه را استثنا کند درست باشد یا نه - درست نباشد تمامه لازم آید مسئله واما اگر گوید فلانرا بر من صد درم ست مگر دیناری یا گوید مگر قفیزی گندم و صد درم لازم آید مگر دیناری قیمت قفیز گندم مسئله واگر گوید فلانرا است بر من صدی و جامهٔ چه واجب آید - جامه واجب آید و بیان آن صد بر وی باشد اگر جامه بیان کند جامه واجب آید واگر سیم بیان کند سیم واجب آید مسئله واگر مردی اقرار کند و ان شاء الله نیز متصل آن بگوید چه واجب آید - هیچ واجب نیاید مسئله اگر مردی اقرار کند و در اقرار شرط خیار کند چه لازم آید - مالی که اقرار کرده است لازم آید و شرط باطل باشد چنانکه گوید که فلانرا است بر من صد درم یا هزار درم مرا خیار ست این روا نباشد و مال لازم آید مسئله واگر گوید این سرای مر زید راست و بنای این مرا ست روا باشد یا نه - روا نباشد سرای با بنا مر زید را باشد مسئله واگر گوید بنای این سرای مرا ست و صحن مر زید راست این را چه حکم باشد - همچنان باشد که بنای این سرای او را باشد و صحن مر آن مقر له را و همچنین اگر مردی بگوید که زید راست بر من خرما در زنبیل هر دو واجب آید مسئله اگر مردی اقرار کند که زید راست بر من ستور در ستورگاه چه واجب آید - ستور واجب آید و ستورگاه واجب نیاید مسئله واگر گوید جامه را غصب کردم در دستار چه واجب آید - جامه با دستار واجب آید مسئله واگر گوید فلانرا است بر من جامه در جامه نیز هر دو واجب آید مسئله واگر گوید فلانرا است بر من

درم‌ها -

جامه در ده جامه چند واجب آید۔ نزدیک ابو یوسف یک جامه آید و نزدیک محمد یازده جامه لازم آید مسئله
واگر گوید جامهٔ فلان غصب کرده ام و آنجامه معیب است یعنی کهنه است او را تصدیق کنند یا نه۔ تصدیق
کنند و قول این معتبر باشد و همانجامهٔ معیب واجب آید مسئله واگر اقرار کند بسیم و بعد از آن گوید
که من از بن زیوف خواسته ام یعنی قلب میگویم نیز همین حکم دارد زیوف لازم آید مسئله اگر گوید
فلانرا بر من پنج در پنج چند واجب آید۔ اگر مراد او ضرب باشد پنجدرم واجب آید اگر گوید پنج با
پنج خواسته ام ده درم لازم آید مسئله واگر گوید فلانراست بر من هزار درم از بهای بنده که ازو
خریده ام اما بنده را قبض نکرده ام اگر بنده معین کرده باشد مقرله را گوید که بنده تسلیم کن و هزار درم
بستان واگر نه هیچ واجب نیاید واگر بنده را معین نکرد هزار درم لازم آید مسئله اگر گوید فلانراست
بر من هزار درم از بهای خمر یا خوک چه آید۔ هزار درم واجب آید بیان او در خمر و خوک نشنوند
مسئله اگر گوید فلانراست بر من درمی تا ده چه واجب آید۔ نزدیک ابو حنیفه نه درم لازم آید و نزد
صاحبین ده درم لازم آید و نزد زفر هشت درم لازم آید مسئله واگر گوید فلانراست بر من
هزار درم از بهای متاع و آن زیوف است و مقرله دعوی کند که جیاد است یعنی او گوید که هزار درم قلب است
و آنکس گوید سره است زیوف لازم آید یا جیاد۔ نزدیک امام ابو حنیفه رح جیاد یعنی سره واجب آید
و نزدیک صاحبین زیوف مسئله اگر اقرار کند که فلانراست بر من انگشتری چه واجب آید۔ انگشتری
و نگینه نیز لازم آید و واجب آید که نگینه او هم از مین او باشد مسئله واگر اقرار کند که فلانراست بر من
شمشیری چه واجب آید۔ شمشیر با دوال و نیام واجب آید مسئله اگر اقرار کند که فلانراست بر من حجله
چه واجب آید۔ هر چه در حجله تواند بود چنانکه چوبهای آن و جامهای پوشیدنی آن واجب آید مسئله
اگر مردی مر مردی را اقرار کند بحمل کنیزک و یا حمل گوسفندی این اقرار درست باشد یا نه۔ درست باشد
و لازم آید مسئله اگر مردی اقرار کند مر کودکی را که در شکم مادر بود بمالی اقرار او درست باشد یا نه
اگر بسبب وصیت باشد که کسی گفته باشد یا بسبب میراثی باشد اقرار او درست باشد واگر
بسبب بیع و شرا گوید باتفاق درست نباشد واگر هیچ معین نکند و اقرار مبهم کند نزدیک ابو حنیفه رح
واجب نیاید و نزدیک صاحبین واجب آید مسئله اگر مردی اقرار کند در بیماری مرگ بوامی که بر وی
بیش از بن وامهای دیگر بوده باشد در حال صحت و وامی دیگر بعد ازین بیماری بر و لازم شده باشد
باسباب معلوم لازم شده باشد آنرا مقدم دارند از وام اقرار اگر از آن وام چیزی باقی ماند آنگاه
اقراری که در بیماری کرده باشد آنرا دهند واما اگر بر وی وامهای دیگر نباشد پس این مقرله اولیتر باشد از وارثان

مسئله اگر مردی اقرار کند در بیماری مرگ مر وارثی را اقرار درست باشد یا نه - درست نباشد مگر وارثان
دیگر تصدیق دارند مسئله اگر مردی اقرار کند مر کودکی بیگانه پس گوید که او پسر من است حکم او چه باشد
نسب ثابت شود و اقرار باطل باشد مسئله اگر مردی اقرار کند در حق زنی بیگانه بالغ پس او را نفی کند
اقرار او باطل شود یا نه - اقرار او باطل نشود مسئله اگر مردی اقرار کند مر زن خویش را در بیماری مرگ بطلاق
و پس آن اقرار کند بوامی پس پیش از آنکه عدت این بگذرد مرد بمرد چه واجب آید - بنگریم اگر میراث از
اقرار او کمتر است میراث واجب آید و اگر این اقرار کمتر است از میراث اقرار واجب آید مسئله و اگر مردی
اقرار کند مر کودکی را که این پسر منست و این کودک نسب مجهول دارد یعنی کسی او را نمیداند که او پسر کیست
نسب ثابت شود یا نه - بنگریم اگر صورت بندد که اینچنین کودکی از وی زاید و این کودک تصدیق کند
او را بپدری نسب ثابت شود و اگر این مرد بیمار شود وارثان دیگر نیز شریک باشد مسئله اقرار مرد در
حق چند کس درست باشد - در حق پنج کس درست باشد یکی مادر دوم پدر سیوم فرزند چهارم زن
پنجم مولی مسئله اقرار زن در حق چند کس روا باشد - در حق چهار کس یکی مادر دوم پدر سوم شوی
چهارم مولی و در حق فرزند او اقرار درست نباشد تا شوی اقرار کند و او را تصدیق ندارد مسئله
اگر مردی اقرار کند برادری یا عمی اقرار او درست باشد یا نه - تا دام که از وارثی باشد او را درست
نباشد و چون وارثان نباشند آنگاه مقر او لیتر باشد مسئله اگر مردی اقرار کند پس از وفات
پدر بکسی که این برادر منست نسب ثابت شود یا نه - نسب ثابت نشود اما او شریک شود در میراث
در آنچه حصه او باشد **کتاب الاجارة** اجاره چیست - عقد منفعتی است بعوضی و درست
نباید تا منفعت و اجرت معلوم نباشد مسئله اجرت در اجارت از چه روا باشد - از چیزی که از آنچه
ثمن مبیع باشد مسئله منفعت بچند چیز معلوم شود - بسه چیز یکی بمدت چنانکه اجاره ستاند
سرائی از برای ساکن بودن یا زمینی را از آن از برای کشت کردن مدتی معلوم کند تا شش ماه یا یکسال
یا چندانکه خواهد دوم آنکه مردی بنفس اجارت بگیرد چنانکه مردی را اجارت گیرد از برای رنگ کردن
جامه یا دوختن جامه و یا ستوری را کرائی گیرد مقدار بارش معلوم کند که بارش صد من خواهد کرد
یا دویست من و مسافت را نیز پیدا کند ده فرسنگ خواهد رفت یا بیست فرسنگ و یا چندانکه پیدا کند
سیم بتعین و اشارت چنانکه مردی را کرائی کند از برای نقل طعام از جائی بجائی مسئله اجارت
ستاندن دکانی و سرائی از برای ساکن بودن روا باشد یا نه - روا باشد اگر چه پیدا نکند که در وی چه
پیشه خواهد کرد هر چه بکند روا باشد مگر سه چیز یکی آهنگری دوم خراسی سیم قصاری مسئله اجارت

ستدن زمینی از برای کشت روا باشد یا نه - روا باشد اما نتواند کشت مگر چیزیرا که معین کرده باشد و یا آنکه مطلق باشد آنگاه هر چه خواهد بکارد روا باشد مسئله اجارت ستدن زمینی از برای بنا کردن و یا درخت بجهت نهال کردن روا باشد یا نه - روا باشد اما چون مدت اجارت تمام شود لازم آید بر مستاجر که درخت را و بنا را قلع کند و زمین فارغ کرده بمالک تسلیم کند مگر که مالک زمین اختیار کند که قیمت مقلوعه از آن زمین بدر و عمارتست و از ان نهال باید و یا آنکه رضا دهد بگذاشتن آن بمبران زمین تا زمین مر او را باشد و بنا و نهال مر مستاجر را باشد مسئله اجارت ستدن ستور از برای بار کردن و بر نشستن روا باشد یا نه - اگر مطلق کرده باشد که هر کرا خواهد بر نشاند روا باشد و حکم جامه نیز همین باشد مسئله و اگر معین کند که زید بر نشیند پس عمرو را بر نشاند پس ستور هلاک شود تاوان واجب آید یا نه - تاوان واجب آید و هر چه تفاوت کند بکار بستن کالایی بر دیگری همین حکم باشد و آنچه تفاوت نکند بکار بستن یکی بدیگری چون آوندی و متاعی اگر کسی دیگر کار بندد اگر هلاک شود تاوان دار باشد مسئله اگر مردی ستوری را کری گرفت از برای بر نشستن خود را پس کسی دیگر را با خود بهم بر نشاند اگر آن ستور هلاک شود بر وی چه واجب آید نیمه قیمت ستور واجب آید اگرچه آن مرد گرانتر باشد یا سبکتر مسئله اگر مردی ستوری را کری گرفت بر آنکه ده قفیز گندم بار کند پس زیاده از ده قفیز بار کرد پس آن ستور هلاک شد چه واجب آید - بر اندازه زیادتی که بار کرده باشد تاوان دار باشد مسئله اگر مردی ستوری کری گرفته بود پس بلگام افکارش کرد یا بتازیانه زد و ستور هلاک شد حکم این چه باشد - نزدیک ابو حنیفه تاوان واجب آید و نزدیک ابو یوسف و محمد تاوان واجب نباید مسئله همه مزدوران برچند وجه اند بر دو وجه یکی مزدور مشترک و دیگر مزدور خاص مشترک آنست که مستحق مزد نشود تا کار نکند چون رنگ رز و گازر اما متاع بر دست وی امانت باشد و اگر هلاک شود نزدیک ابو حنیفه رح تاوان واجب نباید و نزدیک ابو یوسف و محمد واجب آید مسئله آنچه تلف شود بعمل او چنانکه قصار جامه را بکوفتن پاره کند یا حمال بشکند و یا رشته مکاری بگسلد و یا رشته کشتی بگسلد از کشیدن همه ضامن باشد مگر در نفس فرزندان آدم اگر کشتی غرق شود از کسی یا از ستور در آب افتد تاوان دار نشوند مسئله اگر فصادی فصد کند یعنی رگ را بکشاید و بیطار را نیز تاوان واجب آید یا نه - اگر ایشان از موضع میعاد گذشته باشند تاوان واجب آید و اگر نه تاوان واجب نباید مسئله اجیر خاص کدامست - آنکه مستحق مزد شود بتسلیم نفس خود چنانکه مردی مردی را مزدور گیرد از برای خدمت کردن را یا چرانیدن گوسفند را هر وقت که نفس را تسلیم کند مستحق اجرت باشد و اما اگر اجیر خاص یعنی مزدور خاص متاع را هلاک کند تاوان واجب آید

واجب نیاید اگرچه بغیر فعل او هلاک شده باشد مسئله اجاره را کدام شرط باطل کند۔ هر شرطیکه بیع را فاسد کند اجاره را نیز فاسد کند مسئله اگر مردی بنده را باجارت گیرد از برای خدمت را سفر بردن او را روا باشد یا نه۔ روا نباشد مگر آنکه شرط کرده باشند که در سفر و حضر با من باشد و خدمت کند مسئله اگر مردی اشتری را کری گیرد از برای بار کردن محمل را اگر دو تن بر نشینند روا باشد یا نه۔ روا باشد و بر وی واجب آید که محمل را معتاد بار کند و مستحب آنست که محمل را بجمّال بنماید مسئله اگر مردی تو بکری گیرد از برای بار کردن توشه را این بعضے توشه در راه بخورد روا باشد که بعوض آنچه که خورده باشد بر وی بار کند یا نه۔ روا باشد مسئله اجرت بنفس عقد اجارت بر واجب آید یا نه۔ واجب نیاید مگر از سه چیز یا شرط تعجیل کرده باشد یا استیفای معقود علیه یا شرط بے تعجیل اما شرط تعجیل چنین باشد که درزی شرط کرده که جامه راند و زر تا مزد ستانم و استیفای معقود علیه چنین باشد که چون کار تمام شود مستحق اجرت باشد و تعجیل بے شرط چنین باشد که بیش از آنکه کار کند بخواست خویش اجرتش بدهند مسئله اگر مردی اجاره ستاند سرائی را مر اجاره دهنده را آید که بگذشتن هر روز اجرت هر روزه طلب کند۔ آید که طلب کند مگر آنکه وقت استحقاق پیدا کرده باشند هم عقد اجارت مسئله اگر ستوری را کری گرفت تا مکه جمّال را آید که اجرت هر مرحله بطلبد یا نه۔ آید مگر آنکه اینجا نیز وقتی پیدا کرده باشد مسئله مر درزی و گازر را آید که اجرت طلب کنند بیش از آنکه کار کنند۔ نیاید مگر آنکه شرط تعجیل کرده باشند مسئله اگر مردی مر مردی را مزدور گرفت از برای نان پختن را مستحق اجرت کی شود چون نان از تنور بر آید مسئله اگر مردی طباخی را مزدور گرفت از برای پختن دیگ را مستحق اجرت کی شود۔ چون از دیگ شوربا و پختنی را بکاسه کند مسئله اگر مردی خشت زن را مزدور گیرد تا بجهت او خشت زند مستحق اجرت کی شود۔ نزدیک امام ابوحنیفه رح چون بایستاند و نزدیک صاحبیه چون خره کند مسئله اگر مردی بر درزی شرط کند که اینجامه را اگر پارسی دوزی درمے اگر رومی دوزی دو درم کدام شرط روا باشد۔ هر دو شرط روا باشد اگر رومی دوزد دو درم واجب آید و اگر پارسی دوزد یکدرم واجب آید مسئله و اگر شرط کند که امروز دوزی درمی و اگر فردا دوزی نیم درم چه واجب آید۔ اگر امروز دوزد یکدرم واجب آید و اما اگر فردا دوزد نزدیک ابوحنیفه رح مزد مثل واجب آید اما از مسماے نیم درم نگذرد و نزدیک صاحبیه مزد مثل واجب آید اگرچه از مسمے بگذرد مسئله اگر مردی دکانی را کری ستاند و شرط کند که اگر درین دکان عطاری کنم درمی و اگر آهنگری کنم دو درم چه واجب آید نزدیک امام ابوحنیفه رح هر دو شرط روا باشد و نزدیک صاحبیه این اجارت فاسد باشد مسئله اگر مردی

سرای را باجارت استاد برآنچه هرماهی درمی بدهد این درست باشد یانه - دریکماه درست باشد مگر
که جمله ماهها را بپیدا کند واگر در ماه دوم ساعتی ساکن بود آنماه تمام بروی واجب آید مگر بنشیند و
باجارت دهنده را نیاید که او را به کند تا آنماه تمام بگذرد و حکم هر ماهی همچنین باشد که حکم ماه نخستین
مسئله اگر مردی سرای را باجارت ستاند سالی بده درم روا باشد یانه - روا باشد اگرچه حصهٔ هر
ماهی بپیدا نکند مسئله اجارت گرفتن گرمابه وحجام روا باشد یانه - روا باشد مسئله اجارت ستدن
کسی جهانیدن ستور روا باشد یانه - روا نباشد مسئله اگر کسی مؤذن را یا نوحه گر را یا سرود گوی را
مزدوری گیرد روا باشد یانه - بمذهب علمای ما در طاعت ومعصیت درست نباشد ونزدیک شافعی
در طاعت درست باشد ودر معصیت روا نباشد مسئله اجارت مشاع درست باشد یانه چنانکه
خانه ایست میان دوتن پس یکی حصهٔ خود را اجاره دهد - روا نباشد بنزدیک ابوحنیفه رح مگر آنکه بهان
شریک خود را اجاره دهد ونزدیک صاحبیه هرکرا اجاره دهد روا باشد مسئله اجاره گرفتن دایه را از
برای شیر دادن مر بچه را روا باشد یانه - روا باشد چون اجرت معلوم کند یا آنکه نان و جامهٔ دایه بر
خود قبول کند مسئله مستاجر را نباید که شوی این دایه را منع کند از دخول کردن اما اگر بار گیرد این دایه
و شیر او کودک را زیان دارد رسد که اجاره را فسخ کند ونگاهداشت طعام واجب آید مسئله اگر در
مدت اجاره این دایه مر کودک را شیر گوسفندی دهد مزدوری او باطل شود یانه - باطل شود
مسئله مر مزدور را آید که کالا را نگاهدارد یعنی باز دارد از برای اجرت یانه - آید مسئله هر مزدوری
که عمل او در عین کالا پیدا باشد آید که باز دارد تا مزد خویش بستاند چون رنگ رز وگاذر واما آنچه اثر او
در عین کالا پیدا نباشد چون ملاح وحمال نباید که حبس کند مسئله اگر مردی بر کاری شرط کند که بنفس خود
کار کند اگر کسی دیگر را فرماید روا باشد یانه - روا نباشد چون بنفس خود شرط کرده باشد واگر این کار را
مطلق گفته باشد آنگاه اگر کسی دیگر را مزدور گیرد روا باشد مسئله اگر درزی ومالک را اختلاف افتد
درزی گوید که مرا قبا فرمودی ومالک جامه گوید پیراهن فرموده ام قول قول که باشد - قول قول
مالک جامه باشد با سوگند هم ونزدیک امام ابوحنیفه رح چون سوگند بخورد آنگاه درزی را تاوان دار
کند مسئله اگر صاحب جامه گوید درزی را که جامه را بی مزد دوختهٔ ودرزی گوید که بمزد دوخته ام قول
قول که باشد - نزدیک امام ابوحنیفه رح قول قول مالک باشد با سوگند هم ونزدیک ابویوسف اگر
حریف باشد مزد واجب آید واگر نباشد مزد واجب نیاید ونزدیک محمد اگر این کار معروف باشد بمزد
ستدن مزد واجب آید واگر نه واجب نیاید مسئله واجب در اجارهٔ فاسد چیست - مزد مثلی

که از مسیح نگذرد مسئله اگر مردی مستاجر سرای قبض کرد اما ساکن نبود اجرت واجب آید یا نه۔
واجب آید اگرچه ساکن نباشد مسئله اگر غاصبی از وی این را غصب کند اجارت از وی تمام شود
یا نه۔ تمام شود مسئله واگر درین سرای عیبی یافت که بودن را زیان دارد تواند که اجارت را فسخ کند
یا نه۔ تواند مسئله اگر مستاجر بمرد اجارت فسخ شود یا نه۔ اگر از برای دیگری اجارت ستده باشد
فسخ نشود مسئله شرط خیار در اجارت آید یا نه۔ درست آید مسئله اجارت بعذرها فسخ شود
یا نه۔ فسخ شود و عذر آن باشد که مردی دکانی را در بازار باجارت دهد مرکسی را پس از آن اجارت دهنده
مفلس شود و وام بسیار بر و برآید و برگزاردن وامها قادر نباشد مگر بهای این دکان قاضی اجارت
را فسخ کند و آن دکان را بفروشد بوام داران تسلیم کند و یا مردی دکانرا باجارت ستاند یا در
بازرگانی کند پس مال آن مرد هلاک شود و هیچ چیزش نماند که بازرگانی کند اینجا نیز اجارت فسخ شود مسئله
اگر مردی ستوری را کری گرفت تا بسفر بموضعی برود پس این کرای دهنده را رای بدل شد یعنی
امتناع می آرد از رفتن سفر قاضی جبر کند برو تا سفر رود یا نه۔ جبر کند قاضی و بسفرش فرستد تا آنکس
که بکری گرفته است واما این کری گیرنده را رای بدل شد که بسفر نمی رود اینجا قاضی جبر نتواند کرد والله اعلم

## کتاب الشفعة

شفعه کرا واجب آید۔ نخست شریک نفس مبیع را پس شریکی که در حق مبیع باشد
پس همسایه را و شریک حق مبیع را نباید تا شریک در نفس مبیع ست دست باز ندارد چون او دست
باز دارد آنگاه شفعه مر یکی که در حق مبیع ست او را باشد و چون شریک حق مبیع نیز تسلیم کند آنگاه
همسایه را باشد بعد از آن مسئله شریک نفس مبیع که باشد۔ آنکه انباز باشد در خانه چنانکه خانه باشد
میان دو شریک پس یک شریک حصهٔ خود را بفروشد شفیع او آن شریک او باشد این را خلیط فی
نفس المبیع گویند اما شریک در حق مبیع چنان باشد که در خانهٔ باشد که گذر هر دو خانه یکی باشد یا در
هر دو خانه یکی باشد یا گذر آب هر دو خانه یکی باشد پس یکی از این دو خانه را بفروشد شفیع خصم
آن خانهٔ دوم باشد و این را خلیط فی حق المبیع گویند واما همسایه آنچنان باشد که خانهٔ این بخانهٔ
همسایه مقابل باشد و دیوار این هر دو خانه پیوسته باشد چون از هر شفیع مقدم که گفتم دست از شفعه
باز دارند آنگاه شفعه مر همسایه را رسد مسئله شفعه بچه واجب شود۔ به بیع کردن خانه مسئله
شفعه بچه قرار گیرد۔ بگواه گرفتن مسئله ملک بچه شود۔ بقبض کردن چون قاضی قضا کند یا مشتری
تسلیم کند مسئله در طلبیدن شفعه گواه کی گیرد۔ چون معلوم شود او را که در جوار خانه فروختند
همدران مجلس در حال گواه گیرد پس بر بائع رود و اگر خانه بدست مشتری باشد آنجا بر مشتری رود و

واینجا نیز در حال گواه گیرد واگر بس دور آید نزدیک خانه نشیند و مردمان را گواه گیرد که شفعه این مراست
و من میطلبم چون مراین جمله بکرد آنگاه شفعه او قرار گیرد مسئله واگر شفیع بطلب شفعه گواه گرفت
و در مجلس قاضی نرفت و دعوی را تاخیر کرد بتاخیر کردن شفعه او باطل شود یا نه۔ نزدیک امام ابو حنیفه
بتاخیر باطل نشود و نزدیک ابو یوسف چون یک مجلس قاضی را تاخیر کرد شفعه او باطل شود و نزدیک
محمد اگر یک ماه تاخیر کند شفعه او باطل شود و در کم از یکماه شفعه باطل نشود مسئله شفعه در چه واجب
آید۔ در خانه و در زمین اگرچه جمله آن باشد که قسمت بپذیرد چون چاه و گرمابه و آنچه بدین ماند
مسئله شفعه در عروض و کشتی واجب آید یا نه۔ واجب نیاید مسئله مسلمانان و ذمیان در
شفعه خواستن یکسان هستند یا نه۔ یکسانند و بدانکه اصل در وجوب شفعه آنست که اگر مالک شود
عقاری را که از عوض مال باشد شفیع را شفعه واجب آید و اگر مالک شود در زمین بعوضی که این مال نباشد
چون بدل مهر زن باشد یا بدل خلع زن یا صلح کند بر بنده چنانکه زنی را بزنی کند و مهر او را سرائی کند
یا آنکه زنی خلع طلبد از شوی خود و در مقابله طلاق خانه بدهد که این بستان و مرا طلاق ده و یا
مردی بر مردی دعوی بندگی کند و بنده دعوی حری کند پس گوید مر مدعی را که بدل این دعوی
خانه بستان و آن صلح کرد درینهمه شفیع را شفعه واجب نیاید زیرا که اینهمه مال نیست مسئله
اگر صلح کند با قرار چنانکه مردی دعوی بر مردی بر هزار درم کرد و آن مرد که مدعا علیه است اقرار کند که دادنی
دارم و او را هیچ سیم نباشد مگر که خانه اگر مردمان درمیان آیند و آن وام دار او را برانخانه صلح کنند
شفیع این خانه را شفعه واجب آید درانخانه مسئله اگر مردی بر همسایه خود دعوی کند در مجلس قاضی
که زید خانه خریده است مرا دران خانه شفعه مے آید قاضی مدعی علیه را بپرسد که او را در جوار تو خانه است
که بدان شفعه می طلبد اگر او اقرار کند بملک خانه و یا تصدیق کند او را شفعه ثابت شود و اگر مدعا علیه
گوید بینه اقامت کن یعنی گواه بیار بر ملک خانه خود که تو ازوی شفعه میطلبی اگر گواه تواند آورد حق خود
بآن شفعه ثابت شود و اگر نتواند آورد مدعی علیه را سوگند دهد که ترا معلوم نیست ملکیت خانه او که بدو
او شفعه میطلبد اگر سوگند بخورد در رفت مگر آنکه مدعی باز بینه اقامت کند و اگر از سوگند نکول آرد یعنی
خاموش باشد تا مدعی بینه را اقامت کند حق جوار ثابت شود آنگاه مدعی علیه را بپرسند که تو در
جوار او خانه خریده یا نه اگر اقرار کند شفعه ثابت شود و اگر منکر شود مدعی را تکلیف کنند که بینه اقامت
کن که او آنجا خانه خریده است و اگر بینه را قائم کرد باز شفعه ثابت شود و اگر نتواند کرد مدعا علیه را
سوگند دهد که بخدای که تو آنجا خانه نخریده و او مستحق آن شفیع نیست از آن وجه که او یاد میکند و اگر او نکول آرد

یا شفیع بینه اقامت کند شفعهٔ او ثابت شود مسئله منازعت کردن در شفعه بی آنکه ثمن را حاضر
نکند در مجلس قاضی روا باشد یا نه - روا باشد اگرچه ثمن حاضر نکند اما چون قاضی قضا کرد بشفعه لازم
آید بر شفیع که ثمن را حاضر کند مسئله شفیع را روا باشد که خانه را بخیار عیب یا بخیار رویت رد کند یا نه
روا باشد که رد کند مسئله اگر شفیع بائع را در مجلس قاضی حاضر کند بجهت طلب شفعه را و مبیع بدست
بائع باشد روا باشد که او خصومت کند یا نه - روا باشد اما قاضی حکم نکند تا مشتری حاضر نشود چون
مشتری حاضر شود آنگاه در حضور مشتری بیع را فسخ کند و قضا کند بشفعه بر بائع و عهدهٔ آن بر
بائع باشد مسئله اگر شفیع را معلوم شد در مجمعی نشسته که در جوار وی خانهٔ که او را شفعه رسد فروختند
و این شفیع آنجا گواه نگرفت تا آنجا قادر بود بر گواه گرفتن شفعهٔ او باطل شود یا نه - شفعهٔ او باطل شود
و همچنین اگر در مجلسی گواه نگیرد یا در خانهٔ او گواه نگیرد یا نزدیک بائع یا مشتری گواه نگیرد شفعه باطل
شود مسئله اگر مردی صلح کند آن شفعه باطل شود و آن عوض را اگر تسلیم کرده باشد باز ستاند
مسئله اگر مشتری بمیرد شفعه باطل شود یا نه - باطل نشود واگر شفیع بمیرد شفعه باطل شود اگر شفیع
خانهٔ خود را بفروشد پیش از آنکه قاضی قضا کند بشفعه مر او را شفعهٔ او باطل شود یا نه - شفعهٔ او باطل
شود زیرا چه شفعه حق جوار است چون جوار منقطع شد شفعه واجب نیاید مسئله اگر بائع مر شفیع را
وکیل کند بفروختن خانه و شفیع بوکالت خانه را بفروشد شفعه باطل شود یا نه - شفعه باطل شود زیرا
که شفعه را طلبد مسئله اگر مشتری شفیع را وکیل کند بخریدن خانه و شفیع بوکالت او خانه را بخرد شفعه
باطل شود یا نه - باطل شود زیرا که مبیع نخست در ملک وکیل در آید پس در ملک موکل مگر وکیل خانه بموکل
تسلیم کند آنگاه شفعهٔ او باطل شود مسئله اگر مردی بشرط خیار خانه را بفروخت شفیع را شفعه واجب
آید یا نه - واجب نیاید زیرا که خانه از ملک بائع بیرون نیامده باشد و اگر خیار مر مشتری را باشد شفیع را
شفعه واجب آید زیرا که اینجا خانه از ملک بائع بیرون آید لاجرم شفعه واجب آید اما اگر بائع خیار را
ترک گیرد یعنی بیع را واگذارد آنگاه شفیع را شفعه واجب آید مسئله اگر مردی به بیع فاسد خانه را
بفروخت شفیع را شفعه واجب آید یا نه - واجب نیاید مگر که شرط فاسد بیفگند آنگاه واجب آید مسئله
اگر ذمی خانهٔ بخرید بخمر یا بخوک شفیع بشفعه بر دهد بنگریم اگر شفیع ذمی باشد مثل خمر و قیمت خوک
بستاند و اگر شفیع مسلمان باشد قیمت خمر و خوک بدهد و خانه بشفعه ببرد مسئله اگر مردی مر کسی را
خانه بخشید شفیع را شفعه واجب آید یا نه - واجب نیاید مگر آنکه بشرط عوض بخشیده باشد زیرا که
شفعه آنگاه واجب آید که بدل مال باشد مسئله اگر اختلاف افتد در میان شفیع و مشتری در بها و خانه

شفیع گوید که بهزار درم خریده ام و مشتری گوید که بدو هزار درم قول قول کی باشد - قول قول مشتری باشد
مگر که شفیع بینه اقامت کند مسئله و اگر هر دو بینه را اقامت کردند بینه که اولیتر باشد - نزدیک ابو حنیفه
بینهٔ شفیع اولیتر باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد بینهٔ مشتری اولیتر باشد مسئله اما اگر مشتری گوید که
بهزار درم خریده ام و بائع گوید که بپانصد فروخته ام قول قول کدام باشد - بنگریم اگر بائع ثمن قبض
کرده باشد قول قول مشتری باشد و بقول بائع التفات نکنند و اگر بائع ثمن قبض نکرده باشد
قول قول بائع باشد و زیادتی از مشتری ساقط شود مسئله اگر بائع مر مشتری را بعضے از ثمن رها کند
از شفیع نیز رها شود یا نه - اگر بعضے رها کند در حق شفیع نیز ساقط شود و اگر تمامهٔ بها رها کند از شفیع
ساقط نشود مسئله اگر مشتری بعد از بیع مر بائع را بها زیاده میکند بر شفیع آن زیادتی لازم آید یا نه -
لازم نباید شفیع هم بدان ثمن اصل شفعه برد مسئله اگر شفیعان جمع شوند شفعه بعدد رؤس برند یا
باعتبار ملک - بعدد رؤس برند حکم مر ملک را نباشد اگر چه خانهٔ یکے صد گز باشد و خانهٔ دیگری ده گز
مسئله اگر مردی خانهٔ بخرید بعوضی شفیع شفعه بچه برد - بقیمت آن عوض مسئله اگر مردے خانه بفروخت
بمکیل یا بموزون چون گندم یا پنبه یا آهن شفیع شفعه بچه برد - بمثل آنچه فروخته اند مسئله اگر خانه
بخانه فروشد شفعه بچه برد - بقیمت خانه که آنخانه بوجه بها باشد اگر هر دو خانه را شفیعان باشند هر دو
برین نوع بقیمت آن خانهٔ دیگر ببرند اگر شفیع را خبر شد که در جوار او خانهٔ بهزار درم بفروختند پس
شفیع شفعه رها کرد پس بعد از آن معلوم شد که کم از هزار درم فروخته اند یا بگندم یا بجو که قیمت آن
هزار درم ست یا بیش از آن بر آن خریده ست آن تسلیم بر قرار باشد یا نه - تسلیم باطل شود و شفیع را
شفعه برسد اگر بطلبد مسئله اگر بعد از آن معلوم شود که بدینار فروخته اند که قیمت آن دینار هزار درم
اینجا شفعه باطل شود چون بشنید خبر را تسلیم کرده بود یا نه - اینجا باطل شود شفعهٔ او زیرا که دینار نیز
از جنس اثمان است مسئله اگر شفیع را معلوم شد که در جوار او خانهٔ بفروختند و آنخانه را زید خریده است
شفیع شفعه رها کرد پس معلوم شد که زید نخرید است عمرو خریده است تسلیم او باطل شود یا نه - باطل
نشود آید که شفعه را بطلبد مسئله اگر مردی خانه را بوکالت بخرید وکیل خصم باشد در شفعه یا نه خصم باشد
مگر خانه بموکل تسلیم کند آنگاه خصم موکل باشد مسئله اگر مردی خانه را فروخت یک گز از درازی
خانه شفیع رها کرد شفیع را شفعه آید یا نه نباید مسئله اگر بفروخت یک گز از جانب خانهٔ شفیع بمبلغے بفروخت
پس باقی را بفروخت شفیع از جمیع خانه شفعه برد یا از آن اولین سهم از سهم اوّل نه از جمیع خانه مسئله
اگر مردی خانهٔ بفروخت بسیم نقد پس مشتری بدل سیم خانه داد شفیع شفعه برد بسیم نه بخانه مسئله

مسئله حیلت کردن در افکندن شفعه یعنی در ساقط کردن شفعه روا باشد یانه ـ نزدیک ابو یوسف روا باشد و نزدیک محمد کراهیت باشد مسئله اگر مردی خانه بخرید پس در انخانه بنا کرد یا درختی نهال کرد پس قاضی شفیع را بالشفعه حکم کرد مشتری را چه واجب آید ـ شفیع بخیار باشد خواهد قیمت خانه و درخت و نهال مقلوعه بدهد خواهد بر مشتری تکلیف کند بقلع کردن بنا و درخت و نهال مسئله اگر قاضی قضا کرد شفیع را بالشفعه پس شفیع خانه را بنا کرد یا درخت نهال کرد پس مستحق برد بنا و درخت باطل شود یا از بائع بطلبد قیمت بنا و نهال باطل شود بر بائع ثمن باز گردد مسئله اگر مردی خانه را یا باغی را بخرید پس خانه فرو افتاد یا باغ خشک شد بی فعل کسی شفیع شفعه بخیار باشد خواهد بهمان بها بتمامی بستاند خواهد دست از شفعه بدارد و شفعه را رها کند مسئله اگر مشتری بفعل خود بنا فرو آرد پس قاضی قضا کرد بالشفعه شفیع را اختیار باشد یانه ـ شفیع را اختیار باشد خواه زمین را بحصه آن بستاند خواه دست باز دارد و مراد و را نباید که مشتری را تاوان دار کند بقیمت شکستگی مسئله اگر مردی زمینی که درآن زمین درخت خرما بود بخرید پس مشتری آن درخت خرما را فرو آورد پس قاضی قضا کرد شفیع را بالشفعه مقدار ثمن درخت خرما بیفتد یانه ـ بیفتد بحصه باقی را برد مسئله شفیع را اختیار عیب و خیار رویت باشد یانه شفیع را اختیار عیب و خیار رویت نباشد مشتری بشرط براری عیبها خریده باشد مسئله اگر مردی خانه خرید ببهای مؤجل حال شفیع چه باشد ـ شفیع بخیار باشد خواهد ببهای نقد بستاند خواهد صبر کند تا مهلت تمام شود مسئله اگر شریکان خانه خود را قسمت کنند شفیع را بقیمت کردن خانه شفعه واجب آید یانه ـ شفعه واجب نیاید مسئله اگر مردی خانه را بخرید پس شفیع آن خانه شفعه را رها کرد پس مشتری آنخانه را بخیار عیب یا بخیار رویت رد میکند بقضای قاضی شفعه واجب آید یانه واجب نیاید و اگر رد کند بی قضای قاضی و یا آن بیع را اقالت کنند شفیع را شفعه واجب آید

## کتاب الشرکة

شرکت بر چند وجه است ـ بر دو وجه است یکی شرکت املاک دوم شرکت عقود شرکت املاک آنست که دو تن را متاعی بمیراث رسد یا دو تن متاعی خریدند بشرکت یکی روا باشد از ایشان که در رخت دیگری تصرف کنند یانه ـ روا نباشد و هر یکی از ایشان در حق دیگری همچون بیگانه باشد مسئله شرکت عقود بر چند وجه است ـ بر چهار وجه مفاوضه و عنان و شرکت صنائع و شرکت وجوه اما شرکت مفاوضه آن باشد که دو تن شریک شوند و هر دو در مال و تصرف و در دین یکسان باشند و هر دو آزاد و عاقل و بالغ و مسلمان باشند مسئله اگر یکی آزاد باشد و یکی بنده و یکی کودک باشد و دیگری بالغ و یکی کافر باشد و دیگری مسلمان میان ایشان شرکت درست باشد یانه ـ درست نباشد

و وکیل و کفیل یکدیگر نباشند و هرچه بخرند همه بشرکت باشد مگر طعامی و کسوتی که از برای خانه بخرند مسئله
اگر بر یکے دینی لازم آید بر دیگری نیز لازم آید یا نه - اگر مالی باشد که دران شرکت درست آید یعنی درم و
دینار بر دیگرے واجب آید و اگر ملکے یا میراثی رسد یا هبهٔ یابد اگر مالی باشد که بدان شرکت درست باشد
این شرکت مفاوضه باطل شود و شرکت عنان شود مسئله شرکت بچه منعقد شود - بدرم و دینار و
فلوس روان و بزر و نقره نیز روا باشد اگر مردمان در معامله باشند مسئله اگر دو کس کالایی دارند
و هیچ درم و دینار ندارند و میخواهند که هر دو شرکت بندند چگونه بندند - هر یکے نیمهٔ مال خود به نیمهٔ مال دیگری
بفروشند و شرکت بندند روا باشد چنانکه یکے را ده عدد کرباس باشد و دیگر را ده عدد دستار باشد
صاحب دستار نیمهٔ دستار به نیمهٔ کرباس با همین بفروشد پس شرکت بندد درست باشد مسئله در
شرکت عنان وکیل و کفیل یکدیگر باشند یا نه - وکیل باشند اما کفیل نباشند یعنی اگر یک شریک را
بر کسی از مال شرکت چیزی یافت باشد شریک دوم را رسد که از وی آنمال را بطلبد و این وکیل باشد
اما اگر شریک را مالی دادنی باشد مر کسی را آنکس را نرسد که از شریک دیگر آنمال را بطلبد زیراکه ایشان
وکیل یکدیگر اند و کفیل نیند که اگر کفیل بودندی روا بودی که از یکدیگر طلب کردندی مسئله اگر یکے
ازین شریکان عنان را مالی زیادتی باشد روا باشد یا نه - روا باشد که مال یکے از مال دیگری زیادت باشد
و مال هر دو برابر باشد و اگر سود تفاضل باشد و بهر بهری که حصه نهند بهمه وجه روا باشد مسئله در
شرکت عنان از بعضے مال شرکت بندد و بعضے ذخیره کند روا باشد یا نه - روا باشد مسئله شرکت عنان
بکدام مال درست آید - بهر مالی که شرکت مفاوضه درست آید یعنی بدرهم و دینار مسئله اگر در شرکت
عنان یک شریک کالائی بخرد بشرط یکدیگر طلبیدن ثمن روا باشد یا نه - روا نباشد هم از ان شریکے
مشتری بطلبد چون آن شریک بدهد آنگاه نیمهٔ بها بر مشتری رجوع کند بحصه مسئله اگر پیش از آنکه
بمال شرکت کالائی خرند تمامی مال هلاک شود یا بعضے مال هلاک شود شرکت باطل شود یا نه - باطل شود
مسئله در شرکت عنان اگر یک شریک کافر باشد و دیگری مسلمان یکے آزاد باشد و دیگری بنده
یا یکی صغیر باشد و دیگرے بالغ روا باشد یا نه - روا باشد بخلاف شرکت مفاوضه یعنی در شرکت
مفاوضه روا نباشد و در شرکت عنان روا باشد مسئله اگر یک شریک کالائی خرید پس مال دیگرے
هلاک شد پیش از انکه کالا بخرد حکم این چه باشد - آنچه هلاک شده از ان هر دو هلاک شده و آنچه خریده اند
میان هر دو شریک باشد و آن شریک بحصه ثمن باز گردد مسئله اگر در شرکت مال بیامیزند روا باشد
یا نه - روا باشد هر دو شرکت هم در شرکت مفاوضه و هم در شرکت عنان مسئله اگر در شرکت یک شریک را

سیم معین کنند روا باشد یا نه - مثلاً اگر سه تن شریک شوند پس هر یکے را از شریکان بگویند که هر چه سود
شود ترا بیست درم بر سیم باقی مارا باشد این روا نباشد **مسئله** در شرکت مفاوضه و در شرکت عنان
اگر مال را بضاعت فرستند یا بمضاربه دهد روا باشد یا نه - روا باشد که بمضاربه دهد یا بضاعت فرستد
یا کسی را وکیل کند بجهت تصرف کردن اما دست وکیل درین مال دست امانت باشد **مسئله** شرکت صنائع
کدام ست آنکه دو کارگر شریک شوند چون دو درزی یا دو رنگرز یا دو آهنگر شریک شوند بر آنکه کاری
از کسی قبول کنند و کسب میان ایشان باشد و هر یکے از ایشان که کاری قبول کند بر دیگری نیز واجب
آید که کار کند اما اگر یکے کار کرد و دیگرے کار نکرد آن کسب میان هر دو باشد همیران شرکت که حصه
نهاده باشند **مسئله** شرکت وجوه کدام ست - آنکه دو مرد شریک شوند که هر دو را مال نباشد بر آنچه
یکدیگر چیزے بخرند و بفروشند و هر یکے از ایشان وکیل دیگری باشد در آنچه خریده است **مسئله**
اگر دو شریک شرط کنند که مال میان ایشان مناصفه باشد سود چگونه باشد - سود نیز مناصفه باشد و تفاضل
روا نباشد و اگر شرط کنند که خرید میان ایشان اثلاث باشد سود نیز همچنان اثلاث باشد **مسئله**
شرکت در هیزم چیدن و شکار کردن روا باشد یا نه - روا نباشد هر که هیزم چیند یا شکار کند او را باشد
و دیگر را نباشد **مسئله** اگر دو تن شریک شوند بآب دادن نیکے راستور باشد و دیگر را مشک باشد
شرکت میان ایشان روا باشد یا نه - روا نباشد و کسبیکه ایشان را حاصل شود آن کسب مر کسی را
باشد که آب دهد و مر صاحب ستور را مزد مثل واجب آید اگر آب دهنده صاحب ستور باشد مر صاحب
مشک را مزد مثل مشک واجب آید **مسئله** در شرکت فاسد سود را چگونه قسمت کنند - بر اندازهٔ مال
و شرطیکه زیادت کرده باشند باطل شود **مسئله** اگر یکے از دو شریک بمرد یا نعوذ بالله مرتد شود
و بدار حرب پیوندد شرکت میان ایشان باطل شود یا نه - باطل شود **مسئله** هر یک شریکے را روا
باشد که بے فرمان شریک دیگر زکوة مال بدهد یا نه - روا نباشد مگر بدستوری شریک دیگر **مسئله**
اگر هر دو شریک هر یک دیگر را اجازت کنند بدادن زکوة پس هر یکے ازین شریکان زکوة مال خود و از آن
شریک دیگر بداد ضامن باشد یا نه - بنگریم اگر همه مع داده اند یا پس یکدیگر داده اند اگر پس یکدیگر
داده اند شریک دوم تاوان دار شود نزدیک امام ابوحنیفه رح و نزدیک ابویوسف تاوان واجب
نیاید و اما اگر همه مع داده اند ضامن شود هر یک از ایشان مر صاحب خود را آنچه ادا کرده و اگر ادا کی از ایشان
پیش از دیگری پس دیگر ضامن اوست داند

## کتاب المضاربة

مضاربت چیست - عقد شرکت
بمال از دو شریک **مسئله** مضاربت بکدام مال درست باشد - بهر مالی که شرکت درست باشد

مسئله شرط صحت مضاربت چیست - آنکه سود میان ایشان مشاع باشد قسیم سود معین نکنند
و مال بمضارب تسلیم کرده باشد که صاحب مال را دران هیچ دستی نباشد مسئله چون مضاربه
درست آید مضارب را روا باشد که بخرد و بفروشد مطلقا یا نه - روا باشد که بخرد و بفروشد و سفر رود
و بضاعت بفرستد و وکیل کند اما بکسی دیگر بمضاربه ندهد مگر بدستور رب المال و اگر رب المال بر
مضارب مخصوص کند که فلان شهر تصرف کند یا کالائی را معین کند بخریدن ازان شرط مر مضارب را
گذشتن روا باشد یا نه - روا نباشد بهدران شهر که رب المال گفته باشد ازان نگذرد و آن کالا را که معین
کرده باشد بجز آن نخرد و اگر بخلاف این کند تاوان دار باشد مسئله در مضاربه اگر وقت را
پیدا کند روا باشد یا نه - روا باشد چون آن وقت تمام شود مضاربه باطل شود مسئله مضارب
را روا باشد که پدر صاحب مال را بخرد و یا پسر صاحب مال را بخرد و یا کسی را که بر و آزاد شود یا نه - روا نباشد
اما چون بخرد از ترکه خود خریده باشد از مال مضاربه نباشد مسئله و اگر کسی را که بر و آزاد شود بخرد روا
باشد یا نه - بنگریم اگر در مال سود حاصل شده باشد روا نباشد که بخرد و اگر بخرد تاوان دار باشد و اما اگر
در مال سود حاصل نشده باشد روا باشد و اما اگر بخرید و قیمت او زیادت شد آزاد شود و رب المال
را بر مضارب چیزی واجب نباید و اما این آزاد شده مقدار قیمت خود کار کند صورت مسئله
چنان بود که مضاربی پدر خود بخرید بهزار درم و در مال سود نبود پس قیمت هزار و پانصد شد و سود مناصفه
شرط کرده بودند دویست و پنجاه درم که حصه مضارب بود از سود آزاد شود و باقی هزار دویست
پنجاه درم رب المال را کار کند بدهد مسئله اگر مضارب مال بمضاربه داد و رب المال دستوری نداده
بود بمجرد تاوان دار نشود و مضارب دوم نیز تاوان دار نشود تا سود نکنند چون مضارب سود کرد
آنگاه مضارب اول را رب المال تاوان دار کند مسئله اگر رب المال بر مضارب شرط کند که سود میان
ایشان بمناصفه باشد و دستوری داد که مضاربه دهد این مضارب اول بکسی دیگر بمضاربه داد
بر آنچه سود میان ایشان اثلاث باشد چگونه قسمت کنند - بنگریم اگر رب مال گفته باشد که هرچه
خدای عز و جل روزی کند میان ما مناصفه باشد مثلا شش درم حاصل شد نصفی رب المال را باشد
و ثلثی مضارب دوم را و سدسی مر مضارب اول را اما اگر صاحب مال شرط کرده باشد بر آنچه هرچه
خدای عز و جل ترا روزی کند میان ما مناصفه باشد اینجا مضارب دوم را ثلثی باشد و آنچه باقی
ماند میان مضارب اول و میان صاحب مال مناصفه باشد و اگر صاحب مال شرط کرده باشد که هرچه
خدای عز و جل روزی کند نیمه مرا باشد پس مضارب اول بر مضارب دوم نیمه شرط کرد چون

سود شود نیمه مر رب مال را باشد و نیمه مر مضارب دوم را باشد و مضارب اول را هیچ نباشد و اگر مضارب
اول بر مضارب دوم بثلث شرط کرده باشد اینجا مضارب اول را مضارب ثانی بثلث تاوان دار
کند مسئله اگر رب مال یا مضارب بمیرد مضاربه باطل شود یا نه. باطل شود همچنین اگر مرتد شود و
بدار حرب پیوندد مضاربه باطل شود مسئله اگر خداوند مال مضارب را معزول کرد و خبر معزول کردن
بمضارب نرسیده باشد بیع و شرا کردن او را روا باشد یا نه. روا باشد اما چون خبر معزولی بدو رسید
و مال کالا شد فروختن روا باشد یا نه. روا باشد که بفروشد و معزولی مانع نیاید در فروختن عروض
یعنی بفروختن کالا اما چون نقد کرد پس از آن روا نباشد که کالای دیگر بخرد اما اگر خبر عزل بدو رسید
درینحال درم و دینار داشت تصرف میکند روا باشد یا نه. روا نباشد اگر عقد مضاربه را فسخ کردند
و در مال وامها بود قبض کردن بر که واجب آید بنگریم اگر مضارب سود کرده است قاضی او را جبر
کند تا وامها قبض کند و برب مال بگذارد و اما اگر سود نکرده است بر مضارب لازم نیاید و رب مال را ازان
وکیل کند بر قبض کردن وام مسئله مالیکه از مضاربه هلاک شود از اصل مال گیرند یا از سود.
از سود گیرند اما اگر سود هزار درم بود و هزار و صد درم هلاک شد زیادتی را مضارب تاوان دار باشد
یا نه. تاوان دار نباشد مسئله اگر سود را قسمت کردند و عقد شرکت مضاربه برقرار بود پس مال
هلاک شد آن سود را که قسمت کرده باشند باز آرند و برجای هلاک نهند یا نه. باز آرند تا سرمایه
برقرار باشد و آن هلاک سود شده باشد اما اگر آنکه سود را با سرمایه ضم میکنند تمام نمیشود بر مضارب
تاوان واجب آید یا نه. تاوان واجب نیاید مثلاً اگر هزار و صد درم سرمایه بود پانصد درم سود شد
و ششصد درم هلاک شد پانصد بپانصد آمد باقی صد درم بجهت این صد درم مضارب تاوان دار
نشود مسئله اگر سود قسمت کردند و مضاربه را فسخ کردند پس بار دیگر عقد شرکت کردند پس درین
عقد دوم مال هلاک شد آن سود را که در قسمت اول برده بودند باز آرند یا نه. باز نیارند مسئله
مر مضارب را روا باشد که بنقد و نسیه بفروشد یا نه. روا باشد مسئله اگر مضارب بجهت بنده
زن خواهد یا کنیزک را بشوی دهد از مال مضاربه مروا باشد یا نه. روا نباشد والله اعلم کتاب الوکالة
در همه عقدها وکیل کردن روا باشد یا نه. هر عقدی را که خود بتواند بست دیگری را وکیل کند روا باشد و
هر عقدی را که خود نتواند بست دیگری را وکیل کند روا نباشد چون عقد خمر یعنی بیع خمر و خوک و آنچه بدین ماند
اگر کسی دیگری را وکیل کند بخریدن خوک روا نباشد مسئله وکیل کردن بخصومت در همه حقها روا باشد یا
نه. در ایفا روا باشد یعنی در دادن حقها اگر وکیل کند روا باشد و در استیفا نیز روا باشد یعنی در

طلب کردن عقبهای موکل از مردمان مگر در حد او در قصاص چون موکل از مجلس غائب باشد روا نباشد

مسئلہ وکیل کردن در خصومت بی رضای خصم روا باشد یا نہ۔ نزدیک امام ابو حنیفہ رح روا نباشد

مگر این موکل بیمار باشد یا غائب باشد سہ شبانروزہ راہ نزدیک ابو یوسف و محمد روا باشد بے

رضای خصم مسئلہ شرط صحت وکالت چیست۔ آنکہ موکل مالک تصرف باشد و لازم کنندہ احکام

بخلاف صغیر و دیوانہ مسئلہ اگر آزاد و یا بالغ یا بندہ ماذون مر بندہ خود را وکیل کند روا باشد یا نہ

روا باشد اما صغیر را و یا بندہ محجور را وکیل کند کہ بیع و شرا می توانند کرد روا باشد یا نہ۔ روا باشد اما حقوق

ایشان راجع بموکل باشد مسئلہ وکیل بر چند وجہ چند یکے آنکہ عہدہ آن راجع بوکیل ست چون بیع و

شرا و اجارت اگر کالائی بفروختہ باشد تسلیم آن مبیع بر وکیل واجب آید و ثمن را او قبض کند و اگر

کالائی بخرید باشد ثمن از وی طلبند و مبیع را او قبض کند و در عیبہا او خصومت کند و دیگر آنکہ عہدہ

آن بموکل باشد چون نکاح و طلاق و خلع و صلح از دم عمد حقوق آن راجع بموکل باشد یعنی از وکیل

مہر نطلبند چون از جانب مرد باشد و اگر وکیل از جانب زن باشد بر آن وکیل تسلیم زن و جہیز

نباید مسئلہ اگر مردی مر مردیرا وکیل کند بفروختن کالا پس وکیل آن کالا را بفروخت موکل را روا

باشد کہ از مشتری سیم طلبد یا نہ۔ نروا باشد کہ بطلبد مسئلہ اگر مشتری از دادن سیم امتناع آرد

روا باشد یا نہ۔ روا باشد اما اگر مشتری سیم بر موکل تسلیم کرد وکیل را نرسد کہ بار دیگر سیم از وی بطلبد

مسئلہ اگر مردی مر مردی را وکیل کند بخریدن کالا و جنس کالا معلوم نکند و مبلغ ثمن معین نکند روا

باشد یا نہ۔ روا نباشد تا مبلغ ثمن و صفت جنس معین نکند مگر آنکہ وکیل عام کردہ باشد کہ ہر چہ بینی بخر

مسئلہ اگر وکیل جامہ بخرید پس قبض کرد پس مطلع شد بر عیبی روا باشد کہ جامہ را رد کند یا نہ۔ مادام

کہ بموکل تسلیم نکردہ باشد رد تواند کرد اما اگر بموکل تسلیم کرد پس رد نتواند کرد مگر بدستوری او

مسئلہ وکیل کردن در عقد صرف و سلم روا باشد یا نہ۔ اگر وکیل از مجلس عقد پیش عقد پراگندہ شود

عقد باطل شود و اگر موکل پراگندہ شود باکے نباشد مسئلہ اگر مردی مردیرا وکیل کند کہ از سیم خود

بجہت من کالائی را بخر روا باشد یا نہ۔ روا باشد اما چون کالا بخرد آید کہ بر موکل بجہت ثمن رجوع کند

اما اگر بدست وکیل پیش از انکہ حبس کند ہلاک شدہ آید وکیل را کہ از موکل بہای آن بطلبد یا نہ۔ آید

کہ بطلبد اما اگر بجہت بہا باز داشت پس ہلاک شد وکیل تاوان دار باشد ضمان کرد بنزدیک ابو یوسف

و نزدیک محمد ضمان مبیع یعنی ثمن ساقط شود و نزدیک زفر ضمان غصب یعنی جمیع قیمت واجب

آید مسئلہ اگر مردی دو تن را وکیل کرد یکے را بے دیگرے تصرف کردن روا باشد یا نہ۔ نزدیک امام

ابوحنیفہ و محمد روا نباشد مگر کہ وکیل شان کردہ باشد بدادن طلاق بے عوض و یا آزاد کردن بندہ بی عوضی یا بتسلیم ودیعت یا گزاردن وام مسئلہ مر وکیل را روا باشد کہ کسی دیگر را وکیل کند در آنچہ او را وکیل کردہ باشد یا نہ۔ روا نباشد مگر بدستوری موکل یا آنکہ موکل گفتہ باشد کہ برای خود کار کن مسئلہ اگر بے دستوری وکیل تصرف کند بوا باشد یا نہ۔ روا نباشد مگر در حضور وکیل اول یا باجازت او مسئلہ موکل را جائز باشد کہ وکیل را از وکالت معزول کند یا نہ۔ روا باشد مسئلہ اگر وکیل تصرف میکرد پس موکل او را از وکالت معزول کرد تصرف کردن مر وکیل را بعد ازان روا باشد یا نہ۔ اگر خبر معزولی بدو نرسیدہ باشد روا باشد واما اگر خبر معزولی بدو رسید روا نباشد کہ بعد ازان تصرف کند مسئلہ وکالت بچند چیز باطل شود بہشت چیز یکے آنکہ موکل بمیرد یا دیوانہ شود یا مرتد شود و بدار حرب پیوندد و یا مکاتب باشد پس عاجز شود و یا بندہ ماذون باشد پس محجور شود یا دو شریک باشند عقد شرکت را فسخ کنند یا وکیل بمیرد یا مرتد شود یا آنکہ موکل بنفس خود کار کند در آنچہ وکیل کردہ باشد درین ہمہ وجہہا وکالت باطل شود مسئلہ وکیل را روا باشد کہ بجہت موکل بیع برادر و یا پدر و یا برادر و یا جد و یا فرزند و یا بر زن و یا بامکاتب خود یا بر بندہ خرید و فروخت کند روا باشد یا نہ۔ نزدیک امام ابوحنیفہ رح روا نباشد و نزدیک صاحبیہ روا باشد مگر برادر و پدر و مکاتب و بندہ مسئلہ اگر وکیل باشد بفروختن چیزی اندک و یا بسیار بتواند فروخت یا نہ نزدیک امام ابوحنیفہ رح روا باشد و نزدیک صاحبیہ روا نباشد مگر بعیبی کہ در میان مردمان رود مسئلہ اگر وکیل شراء باشد باندک و بسیار بخود روا باشد یا نہ۔ روا نباشد مگر بمثل قیمت و غبنی کہ بمیان مردمان رود و این غبن را خیار باشد کہ در میان دو مقوم بر رود مثل یکے ہزار قیمت کند و دوم ہزار و پنجاہ درم و یا ہزار و صد درم قیمت کند اینقدر روا باشد مسئلہ اگر وکیل بیع میان شود بثمن مر مشتری را روا باشد یا نہ۔ روا نباشد اگر مردے مر یکے را وکیل کند بفروختن بندہ پس وکیل نیمہ بندہ بفروشد روا باشد یا نہ۔ نزدیک امام ابوحنیفہ رح روا باشد و نزدیک صاحبیہ روا نباشد مسئلہ و اگر وکیل کند بخریدن بندہ پس نیمہ بندہ بخرد روا باشد یا نہ۔ نزدیک امام ابوحنیفہ رح روا باشد و نزدیک صاحبیہ روا نباشد یعنی این بیع موقوف باشد اگر نیمہ دیگر نیز بخرد بر موکل لازم آید و اگر نہ لازم نیاید مسئلہ اگر مردی مر یکے را وکیل کرد بخریدن دہ رطل گوشت بدرمی پس وکیل بیست رطل گوشت خرید بدرم نزدیک امام ابوحنیفہ رح موکل را آید کہ دہ رطل گوشت و نیم درم از وکیل بستاند و دہ رطل گوشت و نیم درم وکیل را باشد و نزدیک ابویوسف و محمد ہر بیست مر موکل

مر موکل را باشد مسئله اگر مردی وکیل کرد مر مردیرا بخریدن چیزی معین اگر وکیل از برای نفس خود بخرید روا باشد یا نه ـ روا نباشد مگر که وکیل کرده باشد و معین نکرده باشد آنگاه از برای خود بخرد روا باشد مگر آنکه از مال موکل خریده باشد و یا بوقت خریدن نیت موکل کرده باشد مسئله وکیل در خصومت کردن وکیل بقبض حق باشد یا نه ـ نزدیک امام ابوحنیفه رحـ هر دو جا وکیل باشد و نزدیک صاحبین وکیل خصومت وکیل قبض باشد اما وکیل قبض وکیل خصومت نباشد مسئله اما اگر مدعی علیه وکیل کرد مر مردیرا تا خصومت کند و منکر شود لیکن این وکیل بر این موکل خود اقرار میکند اقرار او معتبر باشد یا نه ـ بنگریم اگر این اقرار در مجلس قاضی کرده است یا در غیر اگر در مجلس قاضی اقرار کرده است روا باشد و اگر در غیر مجلس قاضی اقرار کرده است روا نباشد مسئله اگر مردی دعوی کند بر یکی که وکیل فلان غائبم از جهت قبض کردن وام را و غریم تصدیق کرد قاضی حکم کند بر ادای دین بر غریم یا نه قاضی مر این وام دار را فرماید که وام بدین تسلیم کن اگر غائب حاضر شود و تصدیق کند غریم بیزار باشد و اگر تصدیق نکند غریم تاوان دار باشد وام را بدین مدعی تسلیم کند و بدان وکیل رجوع کند بدانچه داده باشد و اگر بدست و قائم باشد مسئله اگر مردی دعوی کند بر یکی که من وکیل فلانم بقبض کردن ودیعت خود این مودع او را تصدیق کند قاضی بفرماید که ودیعت را بدو تسلیم کند یا نه قاضی جبر نکند و نفرماید بتسلیم کردن ودیعت

## کتاب الکفالة

میانجی بر چند وجه است ـ بر دو وجه است میانجی نفس و میانجی مال ـ در میانجی نفس واجب آید که نفس را تسلیم کند چون مکفول بطلبد و در میانجی مال واجب آید که مال را جواب گوید چون اجل بسر آید مسئله کفالت بکدام عقد منعقد شود ـ بدین لفظها که بگوید که میانجی شدم بنفس فلان یا بگردن او یا بجان او یا بتن او یا بسر او یا بنیمه او یا بثلث او یا گوید میانجی شدم او را یا گوید بر من ست یا سوی من ست یا گوید که من میانجی ویم یا پذیرفتار ویم مسئله اما اگر شرط کند بر کفالت بتسلیم مکفول به در وقتی معین چون آن وقت تمام شود لازم آید بر وی که حاضر کند یا نه ـ لازم آید مسئله اگر حاضر نکند چه واجب بود ـ قاضی او را حبس کند تا حاضر کند مسئله اما چون حاضر کند و تسلیم کند از کفالت بیزار شود یا نه ـ بنگریم اگر جائی تسلیم کرد که قادر باشد خصم بر لازم کردن او بیزار شود و اگر جائی تسلیم کند که قادر نباشد بر لازم کردن او چنانکه در دشتی تسلیم کند آنجا بیزار نشود مسئله و اما اگر کفیل شده است بدانچه در مجلس قاضی تسلیم کند پس در بازار تسلیم میکند یا در دشت بیزار شود یا نه ـ اگر در دشت تسلیم کند بیزار نشود و اگر در بازار تسلیم میکند بیزار شود مسئله اگر مکفول عنه بمیرد یعنی از آنکس که میانجی شده است

او بمیرد کفیل بیزار شود یا نه ـ اگر میانجی بنفس شده باشد بیزار شود و اگر بر آن شرط میانجی شده باشد
که اگر نفس او را حاضر نتواند کرد آنچه بر ویست ضامن باشم اینجا چون او را حاضر نتواند کرد مال
لازم آید و از برای نفس او را بیزار نشود مسئله کفالت بنفس در حد و قصاص روا باشد یا نه ـ
نزدیک امام ابو حنیفه رح روا نباشد و نزدیک ابو یوسف و محمد روا باشد بجهت حاضر کردن مسئله
کفالت بمال روا باشد یا نه ـ روا باشد اگرچه مال معلوم باشد یا مجهول چون دین صحیح باشد اما معلوم
چنانکه گوید کفیل شدم بهزار درم و مجهول چنانکه گوید که میانجی شدم بدانچه مرترا بر ویست یا آنچه
مرترا واجب خواهد بود بفروختن این کالا بروی مسئله مکفول له یعنی برای اینکس که میانجی شده است
او مال را از خصم طلبد یا از کفیل او بمختار باشد خواهد از خصم طلبد خواهد از کفیل مسئله تعلیق کفالت
بشرط روا باشد یا نه ـ روا باشد چنانکه گوید که هر کالایی که زید از تو بخرد بسیم آن بر من یا هرچه او
از تو غصب کند بر من مسئله اگر گوید میانجی شدم بدانچه مرتراست بروی پس مدعی بینه اقامت
کرد بهزار درم چه لازم آید ـ هزار درم لازم آید اما اگر بینه اقامت نتواند کرد قول قول کفیل باشد
با سوگند بهم اگر مکفول عنه بیش ازان اعتراف کرد که کفیل کرده بود لازم آید یا نه ـ واجب نیاید
مگر آنکه مقدار کفیل خود اعتراف کرده باشد مسئله کفالت بی دستوری مکفول عنه روا باشد یا نه ـ
روا باشد بدستوری و بغیر دستوری اما فرق میان ایشان آن باشد که اگر بدستوری کفیل شده باشد
هرچه این کفیل بسبب کفالت بدهد بر مکفول عنه رجوع کند و اما اگر بے دستوری مکفول عنه میانجی شده
باشد هرچه بدهد نباید که بر مکفول عنه باز گردد زیرا چه این تبرع کرده باشد مسئله کفیل را روا باشد که
مال کفالت از مکفول عنه بطلبد یا نه ـ اگر مال را بگزارده باشد روا باشد که بعد از گزاردن بطلبد و اگر
نگزارده باشد روا نباشد چون بگزارد آنگاه بطلبد مسئله اما اگر صاحب مال کفیل را محبوس کرد
کفیل را نیز روا باشد که مکفول عنه را حبس کند تا او را از حبس بیرون آرد مسئله اگر کفیل را بیزار
کند تا وام از وام دار قبض کند کفیل بیزار شود یا نه ـ بیزار شود مسئله تعلیق بیزاری از کفالت
بشرط روا باشد یا نه ـ روا نباشد چنانکه گوید اگر فلان از سفر باز آید تو بیزاری یا فلان بیمار از بیماری
به شود تو بیزاری این روا نباشد مسئله اگر ثمن را میانجی شود روا باشد یا نه ـ روا باشد اما اگر مبیع را
میانجی شود روا نباشد زیرا که ثمن بدل باشد و مبیع بدل نباشد مسئله اگر مردی ستوری بکری
گیرد از برای بار کردن پس بکاری میانجی شود از برای ستور روا باشد یا نه ـ اگر ستوری معین
باشد میانجی شود روا نباشد و اگر ستور نامعین باشد روا باشد مسئله میانجی بے قبول مکفول له

روا باشد یانه - روا نباشد مگر در یک جای در آنچه بیماری مرد ارث تا نرا گوید میانجی شوید بدان مالی که مراد ادنی است
مر فلانکس را درین روا باشد اگرچه در غیبت آن فلانکس است **مسئله** اگر مردی را بر دو تن مال
یا فتنی باشد و هر یکی از ایشان میانجی دیگری باشد اگر یکی از ایشان ازین وام چیزی بگزارد بحصه
بر شریک دیگر باز تواند گشت یانه - بنگریم اگر نیمه گزارده است هرچه بعد ازین بگزارد بر شریک باز گردد
واگر نیمه مال نگزارده است بهیچ چیز بر شریک رجوع نتواند کرد و صورت اینمسئله آنچنان باشد که دو
تن را هزار درم دادنی باشد بر هر یکی پانصد درم باشد پس چون پانصد بحصت یک کس باشد آنرا
بگزارد و هرچه از حصه دیگری بگزارد آنگاه برو رجوع کند و آن وقتی بود که زیادت از پانصد درم
بگزارد پانصد در نصیب او باشد زیادت در نصیب دیگرے **مسئله** اما اگر دو تن میانجی شدند از
یکی پس این هر دو میانجی بر یکدیگر کفیل شدند اینجا هرچه چیزی ازین میانجی بگزارد نیمه دیگری بر
شریک دیگر باز گردد خواه اندک باشد خواه بسیار **مسئله** میانجی شدن بمال کتابت روا
باشد یانه - روا نباشد اگرچه بنده میانجی شود یا آزاد **مسئله** اگر مردی وفات کرد و بروی مردمانرا
وامها بود و اینمرد بهیچ چیز نگذاشت که وام داران ازاد هند پس مردی بجهت وامها او را از خلق
میانجی بشود روا باشد یانه - نزدیک ابوحنیفه رح روا نباشد و نزدیک ابویوسف و محمد رح روا باشد
که میانجی شود بدادن وامها **کتاب الحوالة** حواله در وامها روا باشد یانه - روا باشد برضا
سه کس محیل و محتال و محتال علیه یعنی حواله کننده و حواله شونده و حواله کرده شده **مسئله**
چون حواله تمام شود محیل بیزار شود یانه - محیل بیزار شود و محتال بر محیل باز نگردد مگر آنکه حق وی
باطل شود **مسئله** حق وی بچه باطل شود - نزدیک امام ابوحنیفه رح بدو چیز یا آنکس که بدو حواله
کرده اند او منکر شود از حواله و سوگند بخورد و این حواله شونده را گواه نباشد و یا آنکه مفلس شود
و نزدیک صاحبین سه چیز دو همین و یکی دیگر و آن آنست که قاضی حکم کند بافلاس او در حال حیوة او
**مسئله** واگر محتال علیه مال را از محیل بطلبد بگوید مالیکه بحواله کردن تو براده ام آن مال بده پس
محیل که حواله کننده است گوید که مرا بر تو وامی بود و آن حواله کرده ام قول قول که باشد - قول قول
محتال علیه باشد و بر محیل واجب آید که بچند آن مال که حواله کرده باشد ادا بدهد **مسئله** اما اگر محیل از
محتال مال حواله بطلبد یعنی اگر حواله کننده از حواله شونده مالیکه حواله کرده باشد بطلبد و محتال یعنی
این حواله شونده از حواله کرده شده گوید که مرا بر تو وامی بود آن وام را حواله کرده بودی قول قول که باشد
قول قول محیل باشد با سوگند خود و واجب آید که از محتال باز طلبد و بستاند **مسئله** سفاتج ستدن روا

باشد یانه - کراهیت باشد وسفتجه آن باشد که تقریر مردی بود در شهری وشخصے سوداگر در آن شهر بیاید
پس آنشخص مال از بیم راه بنیمرد دهد وانیمرد گوید که در شهر تو مرا مالی هست بدست فلانکس از وبستان
اگر اینچنین کند روا باشد بکراهیت **کتاب الصلح** صلح بر چند وجهست - بر سه وجه صلحیست باقرار
وصلحیست بسکوت که نه اقرار کند ونه منکر شود وصلحی بانکار از ین هر سه صلح کردن روا باشد
**مسئله** صلحیکه از اقرار باشد حکم او چه باشد - حکم او از بیع باشد اگر مالی بمالی باشد واگر مالے
بمنافعی باشد حکم او چون اجارت باشد **مسئله** صلحیکه از سکوت وانکار باشد حکم او چه باشد
در حق مدعی علیه فدای سوگند باشد وقطع خصومت ودر حق مدعی بمعنے عوض باشد **مسئله**
اما اگر صلح کند از سرائی شفیع را شفعه واجب آید یانه - واجب نیاید واما اگر بر آ صلح کند شفعه واجب آید
**مسئله** اما اگر از اقرار صلح کردند پس در مصالح علیه یعنی در آنچیز که صلح کرده اند مستحقے
پیدا آمد مدعی را آید که رجوع کند یانه - آید که رجوع کند عوض دیگر بحصه آن بستاند **مسئله** اما اگر از سکوت
یا انکار صلح کردند پس در متنازع فیه مستحقے پیدا آمد بر مدعی واجب آید که عوض باز دهد وخصومت
باز گردد یانه - آید **مسئله** اما اگر مردے دعوی کند در سرائی که مرا درین سرای حقی ست وهیچ پیدا
نکند این دعوی او درست باشد یانه - درست باشد **مسئله** اما اگر برین صلح کردند بر عوضی پس
در بعضی از سرای مستحقے پیدا آمد آید مر این صلح کننده را که ازین عوض چیزی باز طلبد یانه - نباید
که عوض را باز طلبد زیرا که روا باشد که آن حق که او دعوی میکند در باقی این سرای باشد **مسئله**
صلح از دعوی مال ومنفعت وجنایت عمداً وخطاً روا باشد یانه - روا باشد اما از دعوی حد و
قصاص روا نباشد **مسئله** اگر مردی دعوی کند بر زنی که این زن منست وزن منکر شود پس اگر
این دعوی را بر مالی صلح کند روا باشد یانه - روا باشد واین در حق زن معین خلع باشد اما اگر
زنی بر مردی دعوی کند که این شوی منست پس این شوی منکر شود اگر صلح کند برین دعوی روا
نباشد **مسئله** اما اگر مردے دعوی کند بر یکے که این بندهٔ منست ومدعی علیه منکر شود برین دعوی
صلح کردن روا باشد یانه - روا باشد واین صلح در معنی آزادی شود بر مالی **مسئله** صلح که از وام کنند
آنرا بر چه حمل کنند بر عوض حمل کنند یانه - بر عوض حمل نکنند بر آن حمل کنند که بعضی حق خود بستد
وبعضے را رها کرد چنانکه مردی را بر مردے هزار درم سره باشد پس بر پانصد قلب صلح کنند چنانستے
که بعضی حق رها کرد **مسئله** اما اگر مردی بر یکے هزار درم حال یافتنی باشد پس بر سالی مهلت کردند
روا باشد یانه - روا باشد چنانستی که نفس حق را اجل داده باشد یعنی مهلت داده باشد اما اگر هزار

درم حال یا فتنی باشد پس بر صد دینار صلح کرد مهلت آن بر ماهی روا باشد **مسئله** اگر هزار درم
قلب بر یکی داشت پس بر پانصد درم صلح کردند روا باشد یا نه - روا نباشد **مسئله** اگر مردی وکیل
کرد مر یکی را بر صلح کردن پس این وکیل صلح کرد مالی بر که لازم آید - بر موکل نه بر وکیل **مسئله**
اما اگر مردی بی دستوری مدعا علیه صلح کرد درست باشد یا نه - این بر چهار وجه است سه وجه
آنست که درست باشد چهارم آنست که موقوف باشد اما آن سه وجه که درست باشد آنست که صلح کند
و میانجی شود و یا صلح کند بر مال معین و یا صلح کننده مال را بخودی خود تسلیم کند اما اگر گوید صلح
کردم بهزار درم و میانجی نشود و معین نشود و تسلیم نیز نکنند این موقوف باشد اگر مدعی علیه
قبول کند لازم آید که مال را بگزارد و اگر اجازت نکند روا نباشد **مسئله** و اگر دو تن را بر مردی وامی
باشد پس یکی صلح کند از نصیب خویش بر جامه شریک دوم را چه واجب آید - شریک دوم مختار
باشد خواهد رجوع کند از غریم و حصه خود بستاند خواهد نیمه جامه از شریک بستاند و باقی میان
هر دو تن باشد مگر آنکه شریک ربع وام بدو دهد **مسئله** اما اگر یک شریک نصیب خود نقد بستد
شریک دوم را آید که حصه خود را ازو بستاند یا نه - آید که نیمه آنچه ستده شده است ازو بستاند
پس هر دو تن آن باقی را نیز بستانند **مسئله** اگر یکی شریک نصیب خویش را کالائی خریده شریک دوم
را آید که برو رجوع کند یا نه - آید که آن شریک بحصه ربعی تاوان بستاند **مسئله** اما اگر دو تن بشرکت
بیع سلم بسته باشند پس یکی بحصه خود را برأس مال صلح کند روا باشد یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه رح
روا نباشد و نزدیک ابو یوسف رح روا باشد **مسئله** اگر ترکه ایست میان وارثان و پس یکی وارث
صلح میکند بر دیگران بر چیزی که او را بدهند روا باشد یا نه - اگر ترکه عقار باشد یا عروض باشد
و یا زر یا نقره بهر چه صلح کند از اندک و بسیار روا باشد و اگر ترکه هم زر باشد و هم نقره پس صلح
میکنند بزر و یا نقره روا نباشد تا آنگاهی که از جنس چندانی بدهند که از هر دو جنس نصیب کامل باشد
مثلاً اگر زر باشد و نقره باشد پس صلح کند بزر آن قدر که در حصت او زر بیاید آن قدر بدهند
و زیادتی نیز بدهند تا در مقابل زر باشد و زیادتی مقابل نقره باشد که اگر زر کم از نصیب او دهند
روا نباشد **مسئله** اگر ترکه یافتنی باشد بر مردمان پس یک وارث بر دیگران صلح کند بر مالی بدانچه دین
مر ایشان را باشد روا باشد یا نه - روا نباشد مگر که غرما را بیزار کند و نصیب مر وارثان دیگر را باشد

**کتاب الهبة** هبه بچه منعقد شود - بایجاب و قبول و تمام بچه شود بقبض کردن و هبه بخشش را گویند
اگر موهوب له یعنی آنکه که او را بخشیده اند بی دستوری واهب یعنی بی دستوری بخشنده قبض

کنند روا باشد یانه - اگر هم در ان مجلس که بخشیده اند همانجا قبض کنند روا باشد و اگر در مجلس دیگر ست روا نباشد
مگر بدستوری واهب **مسئله** هبه بکدام لفظ باشد بدین لفظ که بگوید وَهَبْتُ وَنَحَلْتُ وَاَعْطَيْتُ
وَاَطْعَمْتُكَ هٰذَا الطَّعَامَ وَجَعَلْتُ هٰذَا الثَّوْبَ لَكَ وَاَعْمَرْتُكَ هٰذَا الشَّيْئَ درینهمه لفظها هبه باشد مگر در لفظ
حَمَلْتُكَ عَلٰى هٰذِهِ الدَّابَّةِ اینجا اگر نیت هبه باشد هبه شود و اگر نه عاریت باشد **مسئله** بخشش مشاع روا
باشد یانه - در آنچیز که قسمت پذیر باشد روا نباشد مگر آنکه محوز باشد و مقسوم باشد و در آنچه قسمت
پذیر نباشد و مشاع باشد روا باشد **مسئله** اگر بعضے از خانه قسمت ناکرده باشد بخشند روا باشد یا
فاسد باشد اگر قسمت کنند و تسلیم کنند روا باشد **مسئله** اگر آرد را در گندم بخشید یا روغن را در
کنجد بخشید روا باشد یانه - این نیز فاسد باشد و اگر گندم را آش کند و بعد از و تسلیم کند روا باشد و
کنجد را نیز همچنین بود **مسئله** اگر عین بخشیده در دست موهوب له باشد بمجرد بخشیدن ملک شود یا
مثلا اگر کالای زید بدست عمرو باشد پس زید کالا را هم درحالیکه بدست عمرو ست بخشید اینجا بمجرد بخشیدن
عمرو مالک میشود و بتجدید قبض حاجت نباشد همچنین اگر پدر مر پسر صغیر را کالائی بخشید هم بخشیدن
این پسر بعقد هبه مالک شود و بتجدید قبض حاجت نباشد **مسئله** اگر اجنبی یعنی بیگانه را کالائی بخشد
که او صغیر باشد پس پدر این صغیر قبض کند روا باشد یانه - روا باشد **مسئله** اگر مرد مر یتیمی را چیزی
بخشید که او صغیر باشد آن هبه را که قبض کند اگر این یتیم در کنار مادر باشد یعنی در پرورش مادر باشد
مادر قبض کند و اگر همین یتیم خود قبض کند نیز روا باشد **مسئله** اگر دو تن مر یک تن را خانه بخشند مشاع
روا باشد یانه - روا باشد اما اگر یک تن مر دو تن را بخشد نزدیک ابوحنیفه رح روا نباشد و نزدیک ابویوسف
روا باشد **مسئله** اگر مر اجنبی را یعنی بیگانه را کالائی بخشد رجوع تواند کرد تا مادام که این بدست موهوب له
باشد و اگر از دست موهوب له بشده باشد یا آنکه در و چیزی زیادتی پیوسته شده باشد چنانکه ستوری
بخشیده باشد پس این ستور بدست موهوب له فربه شده باشد یا هبه از ملک موهوب له بیرون آید چنانکه
بفروشد یا او نیز دیگری را بخشید و یا هلاک شود اینجا رجوع نتواند کرد و اما اگر ذو رحم محرم خویش را چیزی
بخشیده باشد یا شوی مر زن را و یا زن مر شوی را چیزی بخشیده باشد هیچ نوع رجوع نتواند کرد **مسئله**
اگر یکے مر بیگانه را چیزی بخشید پس این موهوب له مر واهب را مقابله آن چیزی عوض بدهد یا بگوید بستان
این از عوض هبه خویش یا گوید بستان این از بدل هبه خویش یا گوید بستان در مقابله هبه خویش پس
واهب آنرا قبض کند رجوع ساقط شود یانه - ساقط شود نتواند که بخشیده را باز ستاند **مسئله** اگر در نیمه
هبه مستحقے پیدا آید نیمه عوض رجوع تواند کرد یانه - تواند کرد و اگر در نیمه عوض مستحقے پیدا آید رجوع

تواند کرد در هبه یا نه - نتواند کرد مگر باقی عوض را رد کند آنگاه از هبه رجوع کند مسئله رجوع از
هبه درست آید یا نه - بدو چیز درست آید یکی بقضای قاضی دوم برضای موهوب له مسئله
اما اگر عین هبه از موهوب له هلاک شد پس در آن هبه مستحقی پیدا آید و این موهوب له را تاوان دار کرد
این موهوب له مر واهب را نیز تاوان دار تواند کردن یا نه - نه مسئله اگر یکی بشرط عوض کالا چیزی بخشید
قبض عوضین شرط باشد یا نه - قبض هر دو عوض شرط باشد چون قبض کنند عقد هبه درست آید
و حکم او چون حکم بیع باشد بخیار عیب و بخیار رویت رد تواند کرد و شفیع را شفعه واجب آید
مسئله عُمری روا باشد یا نه - روا باشد معمر را تا در حیوة باشد و پس از حیوة او مر فرزندان او را
باشد مسئله رقبی روا باشد یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه و محمد باطل باشد و نزدیک ابو یوسف
روا باشد مسئله عمری و رقبی چه باشد - عمری آن باشد که مردی مر کسی را بگوید که تا تو زنده این
چیز تراست و رقبی آن باشد که مردی مر دو تن را بگوید که هر که از شما در از عمر تر است این چیز مر او را
باشد مسئله صدقه همچون هبه باشد یا نه - همچون هبه باشد و درست نباید مگر بقبض و در مشاع که
قسمت پذیر باشد اگر نا مقسوم صدقه کند روا نباشد مسئله اما اگر یکی چیزی معین را بر دو درویش
صدقه کند روا باشد یا نه - روا باشد مسئله رجوع در صدقه درست آید یا نه - درست نیاید مسئله
اگر مردی نذر کرد که مال خود را صدقه کند چه واجب آید - مالی صدقه کردن واجب آید
که در آن مال زکوة واجب آید مسئله اما اگر نذر کند که ملک خود را صدقه کند چه لازم آید -
واجب آید که جمیع مال خود را صدقه کند مگر چندانی نگاه دارد که نفقه کند بر خود و بر عیال خود
تا آنگاه که کسبی کند و چون از کسب مال دیگر حاصل شد آنگاه بقدر آنچه که نفقه نکرده
باشد از مال کسب بدهد مر درویشانرا **کتاب الوقف** ملک واقف از وقف بچه
منقطع شود - نزدیک امام ابو حنیفه رح بدو چیز منقطع میشود یکی بقضای قاضی یعنی چون قاضی
حکم کند بر وقفیت آن دوم بتعلیق وفات چنانکه گوید چون من بمیرم وقف کردم
سرای خود را بر فلان وقف آنچیز شود که نقلی نباشد چون پل و رباط و مسجد
و چاه و آنچه بدین ماند و نزدیک ابو یوسف ملک واقف از وقف بمجرد گفتار او زائل
شود یعنی هر وقتی که بگوید که وقف کردم ملک او زائل شود و نزدیک محمد ملک واقف از
وقف زائل نشود تا آنگاه که بر وقف متولی نکند و تسلیم نکند چون بدین اختلاف علما وقف
درست آید از ملک واقف بیرون آید و در ملک موقوف علیه در نیاید یعنی بر آنکس

که وقف کرده اند واین وقف را فروختن نتواند و بخشیدن و گرو کردن نیز نتواند مسئله وقف مشاع یعنی مشترک روا باشد یا نه - نزدیک ابوحنیفه رح روا باشد و نزدیک محمد روا نباشد مسئله وقف کی تمام شود - نزدیک امام ابوحنیفه و محمد چون بهر جهتی معینی پیدا کند که آن جهت هرگز منقطع نشود چنانکه گوید وقف کردم بر درویشان که این جهتی غیر منقطع ست که درویشان هرگز کم نشوند واگر بجهتی کند که منقطع شود وقف کند چون ایشان نمانند بر درویشان باشد نزدیک ابو یوسف چون یک جهت پیدا کند روا باشد و چون آن جهت نماند بعد ازان هر فقرا را باشد اگرچه پیدا نکند سے مسئله اگر وقف کند زمین را برگاو و بندگان خویش روا باشد یا نه - روا باشد نزدیک امام ابوحنیفه و نزدیک ابو یوسف مسئله وقف کردن ستور و سلاح روا باشد یا نه - نزدیک محمد رح روا باشد اما چون وقف درست آمد بعد ازان فروختن روا نباشد مگر متاع باشد و نزدیک ابو یوسف روا باشد که قسمت کند مسئله واجب در ارتفاع وقف چیست - واجب آنست که نخست در عمارت وقف آغاز کند اگرچه واقف شرط کرده باشد یا نکرده باشد مسئله اگر وقف کند سرائی را بر ساکن بودن پسر و فرزندان روا باشد یا نه - روا باشد مسئله عمارت آن سرای بر که واجب آید - بر آنکس که ساکن شده در وی اما اگر او امتناع آرد و یا درویش شود که قدرت بآوردنش نباشد قاضی آنرا باجارت دهد و از غله وقف عمارت کند چون عمارت کردند باز آن بساکنان تسلیم کنند مسئله اگر از بنای وقف یا از التهای آن چیزی بشکند بچه کار بندند - اگر بعمارت حاجت باشد در وجه عمارت صرف کنند و اگر بعمارت محتاج نباشد را نگاه دارند تا بعمارت محتاج شود و روا نباشد که بمستحقان قسمت کنند مسئله اگر واقف بر نفس خویش وقف کند یا ولایت آن نفس خود را کند روا باشد یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه و محمد روا نباشد و نزدیک ابو یوسف روا باشد مسئله اگر مردی مسجد برا بنا کند از ملک او کی بیرون آید - نزدیک امام ابوحنیفه رح وقتیکه گذر عام کند و دستوری دهد مردمانرا به نماز کردن و بانگ نماز گفتن و نزدیک ابو یوسف اعتبار و نیز بمجرد قول او از ملک او بیرون آید بدین لفظ که گوید مسجد کردم این زمین را مسئله اگر مردی سقایه بنا کند یا رباطی یا سرائی از برای رهگذریان را یا زمینی را وقف کند از جهت مقبره را ملک او کی زائل شود - نزدیک امام ابوحنیفه رح بقضای قاضی و نزدیک ابو یوسف بمجرد گفتن و نزدیک محمد چون از سقایه آب خورند و در رباط ابنای سبیل ساکن شوند و در مقبره کسی را دفن کنند آنگاه ملک او ازان زائل شود کتاب الغصب اگر مردی کالائی را غصب کرد پس بدست او هلاک شد چه واجب آید - اگر این

کالا مثلی باشد مثل واجب آید یعنی مثل آنکه همچون او دیگر باشد چنانکه غله باشد قیمت واجب آید مسئله
بر غاصب چون غصب کند چه واجب آید ـ اگر عین مغصوب یعنی آنچیز که غصب کرده است برقرار باشد
رد عین واجب آید اما اگر غاصب منکر شود و گوید که هلاک شده است قاضی او را حبس کند چندانی که
معلوم شود که اگر بدست وی بودی پیدا کردی پس بدل آن بروی واجب آید مسئله غصب در کدام کالا
درست آید ـ در کالایی که آنرا از جایی بجایی نقل توان کرد و بتوان گردانید چون اسپ و کنیزک
و جامه و آنچه بدین ماند مسئله اگر خانه غصب کند پس هلاک شود تاوان واجب آید یا نه ـ نزدیک
امام ابوحنیفه و ابو یوسف رح تاوان واجب نیاید و نزدیک محمد تاوان واجب آید مسئله اگر مردی
کالای نقلی را غصب کرد پس بدست او هلاک شد بفعل او یا بی فعل او باتفاق تاوان واجب آید و
اگر نقصان شود ضمان نقصان نیز واجب آید مسئله اگر مردی گوسفند یکی را بسمل کرد بی اجازت
مالک ضمان واجب آید یا نه ـ مالک بخیار باشد خواهد قیمت گوسفند زنده از وی بستاند و آن گوسفند
بسمل کرده پس او را کند و خواهد همان گوسفند بسمل کرده را بستاند و نقصان او از و بطلبد و نقصان
آن باشد که گوسفند زنده را قیمت کنند و بسمل کرده را قیمت کنند آنچه بهای بسمل کرده باشد آن
ساقط شود و زیادتی را بطلبد مسئله اگر مردی جامه یکی را پاره کند چه واجب آید ـ اگر چنان پاره کند
که منفعت توان گرفت ضمان نقصان واجب آید اما اگر چنان پاره کند که بدان منفعت نتوان گرفت
یعنی بیشترین از انجامه پاره کرده باشد تمامه قیمت واجب آید مسئله اگر عین مغصوب بدست
غاصب متغیر باشد چنانکه حیوانی را غصب کرده باشد پس آنرا بکشت و بریان کرد یا پخت یا گندم را
غصب کرده بود پس آنرا آرد کرد یا روئین غصب کرده بود از آن آوندی ساخت اینها همه از ملک
مالک منقطع شود و از ملک مالک بیرون آید یعنی مالک را نرسد که عین این کالا را بستاند بل قیمت
آن بر غاصب واجب آید اما غاصب را روا نباشد از آن خوردن تا بدل آن ندهد و اینقول ابوحنیفه
و ابو یوسف است مسئله اگر مردی زر یکی غصب کرد و دینار ساخت و یا نقره را غصب کرد و
از آن درم ساخت یا روئین غصب کرد و از آن آونده ساخت حکم این چه باشد ـ نزدیک ابوحنیفه رح
ملک مالک منقطع نشود و نزدیک ابو یوسف و محمد ملک مالک از آن منقطع شود یعنی نزدیک ابوحنیفه
مالک تواند که همین دینار را که از زر ساخته است بستاند و نزدیک صاحبین نتواند که عین دینار و عین
درم و عین آوند بستاند بلکه بدل آن مثل او بستاند مسئله اما تیر اگر از آن خانه یکی غصب کرده
و بدان تیر پوشش انداخت و بنا کرد ملک مالک از آن تیر منقطع شود یا نه ـ منقطع شود و بر غاصب قیمت آن

واجب آید مسئلہ اما اگر یکے زمین یکے را غصب کرد و در آن زمین نہال و بنا کرد بر غاصب چہ واجب آید
بر غاصب واجب آید کہ درخت و بنا را بر کند و زمین فارغ کردہ بمالک تسلیم کند مسئلہ اما اگر از بریدن
درخت و خراب کردن بنا نقصان پیشود مالک را رسد کہ قیمت درخت و قیمت بنا ر مقلوع امر غاصب را
دہد یا نہ۔ رسد و آن درخت و بنا ملک او شود مسئلہ اگر مردے جامۂ یکے را غصب کرد و آن جامہ را رنگ سرخ کرد
و یا پت یکی را غصب کرد و در روغن آمیخت چہ واجب آید۔ مالک بخیار باشد خواہد قیمت جامۂ سپید
بستاند و آن جامۂ سرخ بدو دہد و خواہد پت بستاند و بہای پت کہ زیادت شدہ است باندازۂ روغن
روغن از بہای روغن بدو دہد و یست روغن آمیختہ بستاند مسئلہ اگر کالائی را غصب کرد و آن کالا
از دست وی غائب شد در قیمت کالا قول قول کہ باشد۔ قول قول غاصب باشد با سوگند ہم مگر آنکہ
مالک بینہ اقامت کند بیش از آن مسئلہ اما اگر عین آن کالا غائب شدہ بود و غاصب باز یافت
و قیمت آن بیشتر از آنست کہ مالک ستدہ است حکم این چہ باشد۔ اگر تاوان بر قول مالک یا بر حکم بینۂ
مالک یا بنکول غاصب از سوگند دادہ باشد کالا مر غاصب را باشد و مالک را ہیچ خیار نباشد و اما
اگر غاصب تاوان بقول خود دادہ باشد اینجا مالک بخیار باشد خواہد ہم بدان بگذارد و خواہد عوضی
کہ ستدہ باشد رد کند و عین کالای خود را باز ستاند مسئلہ اما اگر مردی باغی را غصب کرد پس از آن
باغ ما حاصل شد یعنی میوہ حاصل شد یا گاوی را غصب کرد و از آن گوسالہ حاصل شد یا کنیزکی را
غصب کرد و آن کنیزک بچہ آورد این را نما گویند اکنون این نما کرا باشد۔ این نما امانت باشد در دست
غاصب کہ اگر ہلاک شود تاوان واجب نیاید مگر آنکہ غاصب بستم آن را ہلاک کند یا آنکہ مالک آن را خواستہ
باشد غاصب آن را ندادہ باشد آنگاہ اگر ہلاک شود غاصب تاوان دار باشد مسئلہ اگر مردی کنیزکی را
غصب کرد پس این کنیزک بچہ آورد بسبب بچہ قیمت او کم شد ضمان نقصان بر غاصب واجب آید
یا نہ اگر در فرزند وفا باشد کہ بدان نقصان جبر شود ہیچ ضامن نباشد یعنی مثلاً قیمت او ہزار درم بود
چون بچہ آورد پانصد شد و این بچہ کہ آوردہ است پانصد می ارزد ہیچ واجب نیاید و اگر در فرزند وفا
نباشد کہ نقصان مادر جبر نتواند کرد یعنی پانصد نیرزد بدان مقدار ضامن باشد مسئلہ اگر مسلمانی خمر ذمی را
ہلاک کند یا خوک او را بکشد ضمان واجب آید یا نہ۔ واجب آید اما اگر ذمی از آن مسلمان ہلاک کند یا
مسلمان از آن مسلمان ہلاک کند ضمان واجب نیاید نہ بر ذمی و نہ بر مسلمان کتاب الودیعۃ حکم ودیعت
چیست۔ بدانکہ ودیعت امانتست اگر ودیعت بدست مودع یعنی بدست آنکس کہ ودیعت ست ہلاک
شود ضمان واجب نیاید چون بی فعل او ہلاک شدہ باشد مسئلہ ودیعت را نگاہ دارد۔ او را مودع

و بعد از آن کسانی که در عیال او باشند مسئله اما اگر بجز عیال بدست کسی دیگر دهد تا نگهدارد پس ہلاک شود تاوان واجب آید یا نه - تاوان واجب آید مگر که مودع را عذری باشد چنانکه در خانهٔ مودع آتش گرفته باشد پس در خانهٔ ہمسایه اندازد و یا آنکه مودع در کشتی باشد و آن کشتی غرق شدن گیرد پس در کشتیٔ دیگر اندازد اگر در آن کشتی ہلاک شود ہیچ ضامن نباشد مسئله اگر مردی مال ودیعت را در مال خود آمیخت چنانکه جدا نتواند کرد تاوان دار باشد یا نه - تاوان دار باشد اما اگر مودع را مالک ودیعت بطلبد و مودع امتناع آورد و او قادر شود بر تسلیم کردن پس از آن ودیعت ہلاک شد مودع ضامن باشد یا نه - ضامن باشد مگر آنکه قادر نبوده باشد بر تسلیم کردن آن اگر ہلاک شود ضامن نباشد مسئله اگر مال ودیعت بی فعل مودع در مال مودع آمیخته شد حکم این چه باشد - صاحب ودیعت و مودع ہر دو شریک شوند فائده آن باشد ہر سہمی که قلب برون آید بر اندازهٔ مال حصه کنند اگر مودع بعضے از مال ودیعت را نفقه کرد پس آنمقدار که نفقه کرده بود با آن رد کرد پس مال ودیعت ہلاک شد چه واجب آید - ضمان واجب آید مسئله اگر مودع در ودیعت تعدی کند یعنی ظلم کند چنانکه ستوری باشد بر او بر نشیند و یا جامه باشد بپوشد و یا بنده باشد خدمت فرماید یا آن ودیعت را بر دست دیگری امانت نهاد پس باز بموضع خود نهاد پس ہلاک شد ضامن باشد یا نه - ضامن نباشد اگر صاحب ودیعت ودیعت را بطلبد و مودع منکر شود پس اعتراف کند که ودیعت بود ہلاک شد تصدیق کند او را یا نه - استوار ندارند ضامن باشد مسئله مر امانت دار را روا باشد که امانت را با خود بسفر برد یا نه - اینمسئله بر سه وجهت یکوجه روا باشد و یکوجه روا نباشد و یکوجه خلاف اما آن یکوجه که روا باشد آنست که این ودیعت را ہیچ باری و گرانی نباشد و راه نیز این باشد باتفاق روا باشد که بسفر برد اما آنوجه که روا نباشد آنست که این ودیعت را باری و گرانی باشد چنانکه بے از ستوری نتواند بردن و راه نیز این نباشد روا نباشد که برد اما آنوجه که خلافست آنست که این ودیعت را باری گرانی باشد اما راه این باشد نزدیک امام ابوحنیفه رح روا نباشد که بسفر برد و نزدیک ابو یوسف و محمد روا باشد که بسفر برد مسئله اگر دو تن ودیعت نهادند بدست مردی پس یکے از این دو مرد آمد و ودیعت را میطلبد رسد او را که حصهٔ خود بستاند یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه نرسد تا آنگاه که ہر دو تن حاضر نشوند و نزدیک ابو یوسف و محمد رسد که حصهٔ خود بستاند مسئله اگر مردی بدست دو تن ودیعتی نهاد اگر یک ستوری دیگری نگاهدار در روا باشد یا نه - روا باشد اما اگر ... ودیعت چیزیست که قسمت توان کرد روا نباشد قسمت کنند و نگاه دارند اما اگر چیزیست که

قسمت نتوانند کرد اینجا روا باشد که یکی بدستوری دیگری نگاهدارد مسئله اگر ودیعت دهنده مر
ودیعت ستاننده را گوید که این ودیعت را بدست زن خود بده پس او آنرا بدست زن خود نهاد
پس هلاک شد ضامن باشد یا نه - ضامن نباشد مسئله اما اگر گوید که درین سرا نگاهدار یا درین خانه
نگاهدار پس در سرای دیگر برد ضامن باشد یا نه - اگر از حجره بحجرهٔ دیگر نهاده باشد که این هر دو حجره در یک
خانه باشند ضامن نباشد و اگر در سرای دیگر یا در خانهٔ دیگر برد اگر هلاک شود ضامن باشد کتاب العاریة
عاریت چیست - مذهب علمای مالک منفعت ست بی عوضی مسئله عاریت بکدام لفظ درست
آید بلفظ ماضی چنانکه گوید بخشیدم و عطا دادم و یا گوید برین ستور برنشاندم چون مراد ازین لفظها
بخشش نباشد عاریت باشد و یا آنکه گوید داری لک عمری سکنی و اخدمک هذا العبد معنی آن باشد
که سرای من ترا ساکن باشی و این بنده را در خدمت تو کردم مسئله عاریت دهنده را روا باشد
که از عاریت رجوع کند یا نه - روا باشد هر وقت که خواهد رجوع کند مسئله اما اگر عاریت بدست مستعیر
یعنی بدست عاریت دار هلاک شود ضمان واجب آید یا نه - اگر بی تعدی او هلاک شد ضمان واجب
نباید و اما اگر بتعدی او هلاک شد ضمان واجب آید مسئله مستعیر را روا باشد که مر عاریت را به
اجارت دهد یا نه - اجارت دادن روا نباشد اما عاریت دادن روا باشد چون در نگاهداشتن و
پوشیدن آن مستعیر دوم با مستعیر اول یکسان باشد و تفاوت نباشد مسئله عاریت درم و
دینار و مکیل و موزون درست باشد یا نه - درست نباشد یعنی او را عاریت نگویند آنرا قرض گویند
یعنی وام باشد مسئله اگر مردی زمینی را عاریت ستد پس در آن زمین درخت نهال کرد یا بنائی برآورد
مر معیر را یعنی این زمین اجارت دهنده را روا باشد که از آن عاریت خود رجوع کند یا نه - روا باشد که
زمین خود را باز ستاند و مستعیر را گوید که درخت و بنای خود را از زمین برگیرد اما این وقتی بود که وقت
عاریت پیدا نکرده باشد اما اگر وقت عاریت پیدا کرده باشد اگر پیش از وقت رجوع کند ضمان نقصان
واجب آید مسئله اجرت رد عاریت بر که واجب آید یعنی اگر عاریتی باشد که آنرا باری باشد اکنون
آنرا حمالی باید که بخانهٔ خصم رساند اکنون مزد حمال بر که واجب آید - بر مستعیر یعنی بر عاریت ستاننده
واجب آید مسئله و همچنین اجرت عین اجارت نیز بر آجر یعنی بر کرای ستاننده واجب آید و
همچنین اجرت رد عین مغصوب بر غاصب واجب آید یعنی اگر مردی کالای یکی غصب کرد و بستد
و این کالا باری و گرانی دارد چون این کالا را بمالک باز دهند مزد حمال بر غاصب واجب آید مسئله
اگر مردی ستوری مر ابعاریت بستد پس در ستورگاه عاریت دهنده بست از عاریت بیزار شود

یا نه- بیزار شود یعنی اگر از ان ستورگاه هلاک شود بر عاریت ستاننده هیچ واجب نیاید **مسئله** و
همچنین اگر عین کالا عاریت برده باشد چنانکه طشت و آفتابه و کاسه و آنچه بدین ماند پس بسرای مالک
نهد و بمالک تسلیم کند نیز از عهده فارغ آید **مسئله** اما اگر ودیعت را در سرای مالک برساند و بمالک
تسلیم نکند اگر هلاک شود ضامن باشد بمقدار قیمت آن ودیعت **کتاب اللقطه** حکم لقیط چه باشد
لقیط آزاد باشد و نفقهٔ او بر بیت المال باشد **مسئله** لقیط کرا گویند- کودکی را گویند که مادر و پدر
وی پیدا نباشد و این کودک صغیر باشد **مسئله** اگر یکی لقیطی را از کوچه برگرفته باشد دیگری را آید
که از دست او بستاند یا نه- کسی را نباید که از دست او بستاند **مسئله** اما اگر یکی دعوی کند که این
لقیط پسر منست قول قول او باشد یا نه- قول قول او باشد و نسب ثابت شود **مسئله** اما اگر دو کس
دعوی کنند قول قول که باشد- قول آنکس معتبر باشد که بعلامتی بر تن او نشانی دهد **مسئله** اگر لقیطی را
از شهر مسلمانان یا از دیه مسلمانان یافتند پس ذمی دعوی میکند که پسر منست حکم این چه باشد نسب
ثابت شود یا نه- نسب ثابت شود اما این لقیط مسلمان باشد **مسئله** اگر لقیطی را در دار حرب
یافتند یا در دیهی از دیهای حربیان یا در کنشتگاه گبران یا در کلیسا حکم او چه باشد- او ذمی باشد
حاصل اینمسئله آنست که اگر مسلمان او را در دار الاسلام یابد باتفاق مسلمان باشد و اگر حربی او را در دار حرب
یابد یا حربی را در دار اسلام یابد حکم این چه باشد- روایت کتاب لقیط آنست که عبرت مر مکان را باشد
اگر در دار حرب یابد حربی باشد اگرچه یابنده مسلمان باشد یا حربی و اگر در دار الاسلام یابد مسلمان
باشد اگرچه یابنده حربی باشد یا مسلمان و بروایت محمد سماعت آنست که عبرت مر یابنده را باشد
اگر مسلمان یابد مسلمان باشد اگرچه در دار حرب باشد یا در دار اسلام و اگر حربی یابد حربی باشد اگرچه
در دار الاسلام باشد و در روایت کتاب الدعوی آنست که عبرت مر اسلام را باشد هر کدام که باشد
یا دار یا واجد یعنی یابنده **مسئله** اگر مردی دعوی کند که این لقیط پسر منست نسب ثابت شود
یا نه- نسب ثابت شود **مسئله** و اگر بنده دعوی کند که این لقیط پسر منست نسب ثابت شود
یا نه- ثابت شود و لقیط آزاد باشد **مسئله** اگر مردی دعوی کند که این لقیط بندهٔ منست استوارش
دارند یا نه- استوارش ندارند و گفت وی قبول نکنند **مسئله** اگر با لقیط بهم مالی یابند آنمال مر کرا
باشد- مر لقیط را باشد و ملتقط را یعنی یابنده این لقیط را روا نباشد که در آنمال تصرف کند **مسئله**
ملتقط را روا نباشد که مر لقیط را بزنی دهد یا بجهت لقیط زنی بخواهد یا نه روا نباشد و تصرف کردن
در مال لقیط نیز روا نباشد **مسئله** اگر کسی لقیطی را کالائی بخشد ملتقط را قبض کردن روا باشد یا نه-

روا باشد که آن هبه او را از جهت او قبض کنند و نیز روا باشد که لقیط را پیشه و پیشه وری اندازند تا پیشه آموزد و یا اجارتش دهند یا مزدی ستانند بجهت خویشتن **کتاب اللقطه** لقطه چیست لقطه امانتست و لقطه چیزیست که از کسی افتاده یابد اکنون اینچنین چیزی چون کسی بیابد امانت باشد چون ملتقط گواه گیرد یعنی یابنده اینچنین گواه گیرد که از برای آن بر میگیرم که تا نگاه دارم و بخصمش تسلیم کنم **مسئله** از برای تعریف لقطه را چند روز ندا کند- اگر کم از ده درم بود سه روز بگرداند و بگوید که این از آن کیست تا اگر خصمی پیدا آید و اگر ده درم باشد تا سالی بگرداند و ندا میکند اگر مالک پیدا آید بمالک تسلیم کند و اگر مالک پیدا نیاید صدقه کند **مسئله** اما اگر صدقه کرد پس مالک پیدا آمد حکم آن چه باشد- مالک بخیار باشد خواهد بدان صدقه که او داده است رضا دهد خواهد آن صدقه را قبول نکند مر ملتقط را تاوان دار کند **مسئله** اگر ملتقط بی اجازت قاضی لقطه را نفقه کند چون صاحب لقطه پیدا آید رسد او را که از صاحب لقطه بستاند یا نه- واجب نیاید اما اگر باجازت قاضی نفقه کند هرچه نفقه کرده باشد در ذمه صاحب لقطه دین باشد و از وی بستاند **مسئله** لقطه را باجارت دادن روا باشد یا نه- این را بقاضی باز گویند اگر قاضی مصلحت بیند باجارت دهد و اگر نه داند که قیمت او در نفقه مستغرق خواهد شد بفروشد و بهای آنرا بفرماید تا نگاه دارند و اگر در نفقه دادن مصلحت بیند بفرماید تا نفقه میکنند و آن بر صاحب او دین باشد **مسئله** ملتقط را روا باشد یعنی مر یابنده را روا باشد که لقطه را از برای نفقه حبس کند یعنی باز دارد یا نه- روا باشد که بخصم ندهد تا نفقه نستاند چون نفقه بستاند آنگاه روا نباشد که باز دارد از خصم **مسئله** در زمین حل و در زمین حرم لقطه یکسان باشد یا نه- یکسان باشد هر جا که باشد **مسئله** اما اگر مرد دعوی کند که این لقطه ملک من است بدو دهند یا نه- بدو ندهند تا بینه اقامت نکند که ملک اوست **مسئله** و اگر بینه ندارد اما علامتی میگوید که در نفس او هست ملتقط را جبر کند بتسلیم آن یا نه- حلال باشد که بخصم دهد اما جبر نکند بتسلیم کردن **مسئله** مر ملتقط را منفعت گرفتن از لقطه روا باشد یا نه- اگر توانگر باشد روا نباشد و اگر درویش باشد روا باشد اما اگر ملتقط لقطه را بر پدر یا بر پسر یا بر زن صدقه کند روا باشد یا نه- نیز همچنین اگر توانگر باشند روا نباشد و اگر درویش باشند روا باشد **کتاب الخنثی** خنثی که باشد آنکس باشد که او را هم فرج باشد و هم ذکر او را خنثی گویند **مسئله** حکم خنثی چه باشد یعنی از مردان گیرند یا از زنان اگر بول از جانب مبال مردان کند یعنی از جانب ذکر کند مرد باشد و اگر از جانب مبال زنان کند زن باشد **مسئله** اما اگر بول او از هر دو جانب بیرون می آید حکم او چه باشد- به بینیم که از کدام جانب بیشتر بیرون می آید اگر از جانب فرج

بیشتر باشد حکم او حکم مرد گیرند و اگر از جانب فرج بیشتر میباشد حکم او حکم زن گیرند مسئله اگر از هر دو جانب برابر میباشد امام اعظم ابو حنیفه رح میگوید لا علم لی بذلک یعنی مرا علم نیست درین و بیشتر را اعتبار نیست و ابو یوسف و محمد میگویند معتبر درین بسیاریست یعنی از هر کدام جانب که بسیار تر بیرون می آید حکم آن گیرند مسئله اگر خنثی بالغ شد و محاسن پیدا گرد و دخول میتوان کرد حکم او چه باشد حکم او چون حکم مردان باشد و اگر ثدی یعنی پستان پیدا آمد چون پستان زنان یا شیر از پستان او فرود آمد یا حائض شد یا بار گرفت یا مرد بر و دخول میتواند کرد حکم او همچون حکم زنان باشد مسئله اما اگر ازین علامتها هیچ پیدا نیامد حکم او چه باشد حکم او حکم خنثی باشد چون در صف نماز بایستد پس از مردان و پیش از زنان بایستد و کنیزکی از جهت وی بخرند تا او را ختنه کند اگر مالش باشد و اگر مالش نباشد سلطان از جهت او از بیت المال کنیزکی بخرد تا ختنه کند چون ختنه بکند باز بفروشد و به بیت المال تسلیم کند مسئله اما اگر مردی وفات یافت و از وی یک پسر ماند و یک خنثی ماند میراث میان ایشان چگونه قسمت شود۔ نزدیک امام ابو حنیفه رح حکم خنثی همچون دختر ست در میراث دو سهم مر پسر را دهند و یک سهم مر خنثی را و نزد ابو یوسف و محمد نصف میراث پسر را دهند و نصف میراث دختر را و این قول شعبی ست و اختلاف کرده اند و در قیاس قول ابو یوسف میگویند که مال میان ایشان هفت سهم شود چهار سهم مر پسر را و سه سهم مر خنثی را و محمد میگوید که مال میان ایشان دوازده سهم شود هفت سهم مر پسر را و پنج سهم مر خنثی را حجت ابو یوسف آنست که ترکه میان ایشان بسبب آن هفت سهم میشود که خنثی بوجهی پسر ست و بوجهی دختر و از هیچ طرفی درست نیست پس نیمه میراث به پسر باید داد و نیمه میراث بدختر و آن حساب در کم از هفت نیاید چون هفت تیر باشد جائی که چهار تیر پسر برد خنثی نیز اگر پسر بودی چهار بردی و اگر دختر بودی جائیکه پسر چهار تیر برد دختر دو تیر بردی اکنون چهار پسر برد و نصف چهار که میراث پسر ست دو باشد و این میراث دختر که دو تیر ست نصف آن یکے باشد و آن و یکی این ۳ باشد هر ۳ مر خنثی را باشد و چهار مر پسر را و حجت محمد آنست که ترکه میان ایشان دوازده سهم شود از ان هفت مر پسر را و پنج مر خنثی را از یرا که اگر خنثی پسر بودی از دوازده شش بردی و اگر دختر بودی از دوازده چهار بردی اکنون خنثی بوجهی چهار تیر میبرد و بوجهی شش تیر اکنون این چهار معین ست و در دو مشکلست وجهی میبرد و وجهی نمیبرد مناصفه باید کرد چهار آن و یکی این مر خنثی را دهند و این پنج باشد و پسر نیز همچنین هشت تیر میبرد و وجهی شش و او نیز در شش متیقن ست و در دو مشکل این دو مشکل را نیز مناصفه کنند و شش آن و یکی این هفت باشد این هفت مر پسر را باشد کتاب المفقود اگر مردی غائب ست و نمیدانند که مرده است یا زنده حکم مال او چه باشد۔ قاضی را باید که امینی را نصب کند تا مال او

نگاه دارد و دوامهای که ستدنی باشد قبض کند و برزن و اولاد صغار او نفقه کند ازان مال المیناو
و میان زن او فرقت نیندازد تا صد و بیست سال تمام شود و چون صد و بیست سال تمام شد
از روز ولادت او آنگاه بوفات او حکم کند مر زن او را لیفر باید تا عدت دارد و مالی که باشد میان وارثان
که موجود باشند قسمت کنند و هر که پیش از و مرده باشد میراث نبرد از مال این غائب **کتاب الاباق**
اما اگر مردی بندهٔ گریخته را بمولی رساند مستحق جعل باشد یا نه - یعنی حلالی باشد اما به بینیم اگر سه شبانه روز
راه باشد چهل درم واجب آید و اگر از سه شبانروزه راه باشد بحساب آن او مستحق شود **مسئله**
اما اگر قیمت این بنده همین چهل درم بیش نباشد و یا کم از چهل درم باشد چه واجب آید - تمامه قیمت
بنده واجب آید مگر یک درم یعنی یک درم از قیمت این بنده بمالک باز دهند باقی مر آرندهٔ بنده را باشد
**مسئله** و آخذ را یعنی یابنده مستحب چیست - آنکه چون بخواهد گرفت گواه گیرد که این بنده را
از برای آن میگیرم تا بخصم تسلیم کنم **مسئله** اما اگر بندهٔ مرهون بگریزد یعنی اگر بنده را گرو کرده اند و
این بنده بگریخت و مردی بگرفت و بیاورد جعل بر که واجب آید بر راهن یا بر مرتهن - بر مرتهن واجب
آید که بدین بنده را بستاند و بر خود نگاهدارد و مرتهن کسی را گویند که این بنده را گرو ستده باشد
**باب احیاء الموات** این بابیست که کسی زمین مرده را زنده کند چنانکه از زنده کردن این زمین ملک او
شود **مسئله** زمین مرده کدام ست - هر زمینی که از آن زمین منفعت نتوان گرفت بسبب آنکه در آن
زمین آب نباشد از کمی آب و یا آب بر آن زمین غالب شده باشد چنانکه از بسیاری آب از آن منفعت
نتوان گرفت یعنی کشت نتوان کرد در آن زمین بسبب مانعی اینچنین زمین را مرده گویند و بلفظ تازی
موات گویند **مسئله** زمین موات بر چند وجهست بر دو وجه یکی عادی دوم مملوک عادی زمینی را
گویند که مالک او از عادیان بوده باشد و مملوک آنست که مالک باشد آن زمین را الا آنکه پیدا نباشد که کیست
و این زمین را از آبادانی بدان دوری باشد که اگر کسی بر بلندترجائی بایستد و باواز بلند فریاد کند
بدان شنیده نشود **مسئله** اگر زمینی مرده را خواهد زنده کند دستوری سلطان وقت حاجت باشد یا
نزدیک ابوحنیفه رح حاجت باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد حاجت نباشد فائدہ این مسئله اینجا پیدا
شود که مردی زمین مرده را بی دستوری سلطان زنده کند اکنون نزدیک ابوحنیفه رح این زمین
ملک او نشود و نزدیک ابو یوسف و محمد ملک او شود **مسئله** مسلمان و ذمی در زنده کردن زمین موات
یکسان هستند یا نه - یکسان هستند هر دو **مسئله** اگر مردی زمین موات را در تحجر خود آورد یعنی در
قبض خود آورد و سه سال یا بیشتر آن زمین را عمارت نکرد سلطان روا باشد که آن زمین از وی بستاند

وبکسی دیگر بدهد یا نه - روا باشد که از وی بستاند وبکسی دیگر دهد مسئله اما اگر زمینی باشد نزدیک دیه
زنده کردن آن زمین روا باشد یا نه - روا نباشد از برای چرا زیرا که آن قدر حق چراگاه ستوران باشد
و از جهت در رودن مر اهل دیه را مسئله اگر مردی چاهی بکند در دشتی آنجاه را حریم باشد یا نه -
باشد و چه مقدار باشد حریم آنجاه به بینیم اگر از برای آب دادن اشتر بارکش را باشد شصت گز حریم
او باشد و اگر از برای گاو و گوسفند باشد چهل گز حریم او باشد و اما اگر چشمه باشد سیصد گز حریم
او باشد و حریم زمینی را گویند که گرد بر گرد چاه باشد و یا بر کنارهٔ جوی باشد مسئله اگر کسی خواهد که
در حریم چیزی یا چاهی کند تواند یا نه - نتواند منعش باید کرد و نباید گذاشت مسئله اما اگر فرات
یا دجله از موضع خود نقل کند زنده کردن آن موضع روا باشد یا نه - اگر چنان نقل کرده است که هر سالی آب
باز نمی آید روا باشد که زنده کند چون آب منقطع شده باشد و اگر آب بموضع خود باز می آید روا نباشد
که زنده کند مسئله اما اگر جوئیست در زمین کسی حریم باشد مر این جوی را یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه
نباشد مگر آنکه مدعی بینه اقامت کند بر آن و نزدیک ابویوسف و محمد آب جوی مر صاحب جوی را باشد
تا اگر وقتی جوی کنده شود گل جوی را بر آن آب جوی افکنده طریق باشد او را تا بر سر جوی بگذرد

## کتاب الماذون

ماذون کدام ست و که باشد - ماذون بندهٔ باشد که خواجه او را دستوری
داده باشد بخرید و فروخت هرچه خواهد از سودا بکند و گرو بدهد و گرو بستاند و این دستوری عام ست
مسئله اگر دستوری عام ندهد یعنی در یک نوع دستوری دهد چنانکه بر بزازی یا بقالی و آنچه بدین ماند
ماذون باشد یا نه - ماذون باشد در کل اما در نفس کالای که فلان چیز بخرد ماذون باشد یا نه - ماذون
نباشد مسئله اقرار ماذون در وامها و غصبها روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله اما اگر بندهٔ
ماذون زنی بزنی کند و یا بجهت بنده زنی خواهد یا کنیزکی را بزنی دهد یا بنده را مکاتب کند یا آزاد
کند بر مالی یا هبه کند بعوض یا بغیر عوض روا باشد یا نه - در این همه روا نباشد مگر آنکه کسی را مهمان دارد
که او را مهمان داشته باشد و یا اندکی طعام مر کسی را بر وجهی هدیه بدهد آنگاه روا باشد مسئله
وامهای ماذون بر که واجب آید - بر رقبهٔ او متعلق باشد یعنی بفروشند او را مگر آنکه مولی فدا
دهد از برای او و اگر مولی فدا ندهد غریمان او را بفروشند و بهای او را بحصه بر دارند و اگر چیزی
باقی ماند از وام پس از آنکه آزاد شود از وی بستانند مسئله اگر مردی بندهٔ ماذون را بفروشد روا
باشد یا نه - روا باشد مسئله اگر مردی بندهٔ ماذون را محجور کند محجور نشود تا آنکه اهل بازار را آن
بندهٔ ماذون را خبر نشود مسئله اگر مولی بمیرد یا مرتد شود و بدار حرب بپیوندد ماذون محجور شود یا نه -

محجور شود مسئله اگر مولی بندهٔ ماذون را محجور کرد پس این بنده اقرار میکند بوامی اقرار او درست باشد یا نه- نزدیک امام ابوحنیفه رح آنچه در دست او باشد از مال بدان درست باشد مسئله اگر بندهٔ ماذون را واماما لازم شده هست چنانکه مال او را و رقبهٔ او را محیط شده هست یعنی این وامها مالی را که بدست این بنده هست و بهای این بنده را در گرفته است این بنده ملک مولی باشد یا نه- ملک مولی نباشد مسئله اگر مولے بندهٔ ماذون را آزاد میکند آزاد میشود یا نه- آزاد شود و آنچه در دست او باشد ملک مولی باشد مسئله اما اگر بندهٔ ماذون بدست مولی چیزی بفروشد روا باشد یا نه- اگر بمثل قیمت فروشد و یا زیادت از آن بفروشد روا باشد و اگر بنقصان بفروشد روا نباشد مسئله اگر مولی بدست ماذون خود چیزی بفروشد روا باشد یا نه- روا باشد اگرچه بمثل قیمت فروشد یا بنقصان قیمت مسئله اگر مولے بدست ماذون خود چیزے بفروشد از متاع و پیش از آنکه ثمن قبض کند متاع بماذون تسلیم کرد حکم این چه باشد- این بیع روا باشد و ثمن باطل باشد مولی را مسئله اما اگر بدست ماذون کالا بفروخت و این کالا نگاه دارد از جهت ثمن روا باشد یا نه- روا باشد مسئله اگر مولی بندهٔ ماذون خود را آزاد کرد و بر وی وامی بود آزادی او روا باشد یا نه- روا باشد اما مولی ضامن باشد بقیمت این بنده مر غریمان را و آنچه فاضل آید از وام بر قیمت او لیکن از عتق از بنده بطلبد مسئله اما اگر کنیزکے ماذونه از مولی فرزند آرد باوردن فرزند محجور شود یا نه- محجور شود مسئله اما اگر ولی صبی مر صبی را دستوری دهد بتجارت کردن حکم او چه باشد- حکم او چون حکم بندهٔ ماذون باشد در بیع و شرا کتاب المزارعة یعنی ورکشت کردن عقد مزارعت بستن روا باشد یا نه- نزدیک امام ابوحنیفه رح روا نباشد اگرچه شرط کرده باشد بهیچ و این بر چهار وجهست- و نزدیک ابو یوسف و محمد روا باشد و از این چهار وجه سه وجه آنست که روا باشد و یک وجه آنست که روا نباشد اما آن سه وجه که روا باشد آنست که عقد شرکت مزارعة ببستند که تخم و زمین از آن یک شریک و گاو و کار از طرف شریک دیگر باشد و یا زمین از آن یکی باشد و گاو و تخم و کار از آن دیگرے باشد این هر سه وجه روا باشد اما آن وجه که روا نباشد آنست که زمین و گاو از آن یکے باشد و تخم و کار از آن دیگری باشد اینچنین روا نباشد باطل باشد و نزدیک ابوحنیفه رح گفتیم بهیچ وجهی روا نباشد مسئله مزارعة بمدت روا باشد یا نه- روا نباشد مدتی معلوم باید و غله که حاصل آید قسمت کرده باشد میان ایشان اما اگر شرط کنند که یکی از ایشان بقدر معلوم صد من گندم یا هزار من جو ببرد روا باشد یا نه- روا نباشد مسئله اما چون مزارعة درست آید

حاصل برآن شرط باشد یا نه ـــ حاصل برآن شرط که در عقد مزارعة معین کرده باشد مسئله اما اگر چیزی بیرون نیاید عامل را چیزی واجب آید یا نه ـ عامل را هیچ واجب نیاید مسئله اگر مزارعة فاسد گشت مرکرا باشد ـ کشت مرخداوند تخم را باشد اگر تخم از جانب صاحب زمین باشد عامل را مزد مثل واجب آید که آنمزد مثل از مقدار مشروط نگذرد و نزدیک محمد بالغ مبلغ بدهند یعنی تا آنچه که اجر مثل او باشد تمامه بدهند و اگر تخم از جانب عامل باشد مر صاحب زمین را مزد مثل زمین واجب آید مسئله اگر عقد مزارعة ببستند پس صاحب تخم امتناع می آرد از دادن تخم بروی جبر کنند یا نه ـ جبر نکنند مسئله اگر صاحب عمل از عمل امتناع می آرد جبر کنند یا نه ـ جبر کنند مسئله اما اگر یکے از متعاقدان بمیرد مزارعة باطل شود یا نه ـ باطل شود مسئله اما اگر مدت مزارعة بگذشت و کشت هنوز نرسیده بود بر مزارعة چه واجب آید ـ مزد مثل زمین واجب آید تا بدروند مسئله نفقه کردن در عوارض کشت چنانکه خره کردن و پاک کردن غله و آب دادن در کشت بر که واجب آید ـ بر هردو مزارع بمقدار حصه هر کسی مسئله اما اگر این نفقه عوارض شرط کرده باشد بر عامل روا باشد یا نه ـ روا نباشد این مزارعة باطل باشد کتاب المساقاة اگر مردی مرکسی را شریک بآب دادن بجزوی از میوه روا باشد یا نه نزدیک امام ابوحنیفه رح باطل باشد همچون مزارعة و نزدیک ابو یوسف و محمد روا باشد چون پیدا بمدتی معلوم کنند و نام نهند جزوی از خرما مشاع مسئله مساقاة در درخت خرما و رطب و انگور و بیخ بادنجان روا باشد یا نه ـ هر میوه که بآب دادن زیادت شود دران روا باشد و اما اگر میوه بنهایت رسیده باشد روا نباشد مسئله اگر مساقات فاسد افتد عامل را چه واجب آید ـ مزد مثل واجب آید مسئله مساقاة بموت باطل شود یا نه ـ بموت باطل شود و بعذرها فسخ کنند چنانکه اجارت را بعذری که حادث شده فسخ کنند والله اعلم کتاب النکاح نکاح بچه منعقد شود ـ بایجاب و قبول چون هردو لفظ ماضی باشد و دیگری مستقبل روا باشد یا نه ـ اگر این لفظ مستقبل از جانب مرد باشد و لفظ ماضی از جانب زن روا نباشد چنانکه زن گوید که نفس خود را بتو بزنی دادم و مرد گوید قبول خواهم کرد و اما اگر مرد گوید که نفس خود بمن ده زن گوید دادم روا باشد مسئله نکاح بی گواه منعقد شود یا نه ـ منعقد نشود مگر بحضور دو گواه آزاد و مسلمان و هردو مرد و یا آنکه یک مرد و دو زن باشد آنگاه بحضور ایشان درست باشد مسئله و اگر گواهان فاسق باشند بحضور ایشان عقد نکاح منعقد شود یا نه ـ بمذهب علماے ما رح منعقد شود و نزدیک شافعی منعقد نشود مسئله اگر مسلمانی ذمیه را بزنی آنند که او از اهل الکتاب باشد

پشت

مسئله اما اگر یک لفظ ماضی باشد

بگواہی دو ذمی روا باشد یا نہ۔ نزدیک امام ابوحنیفہ و ابو یوسف روا باشد و نزدیک محمد و شافعی
روا نباشد **مسئلہ** چند زن ست کہ مرد را بزنی کردن روا نباشد چہاردہ زن ہفت نسبی
و ہفت سببی اما ہفت نسبی آنند چنانکہ مادر و خواہر و دختر و عمہ و خالہ و خواہر زادہ و برادر
زادہ و ہفت سببی آنند مادر زن و دختر زن و زن پدر و زن پسر و جمع کردن دو خواہر بنکاح و
بملک یمین و مادر رضاعی و خواہر رضاعی **مسئلہ** جمع کردن میان زن و عمۂ زن و میان زن و
میان خالۂ زن روا باشد یا نہ۔ روا نباشد و جمع کردن میان زن و خواہر زادۂ زن و برادر زادۂ
زن نیز بدینخلاف ست اصل درین آنست کہ جمع کردن میان آن دو زن روا نباشد کہ ازین دو زن
اگر یکے مرد بودی دیگر را خواستن بنکاح روا نبودی میان اینچنین دو زن جمع کردن در نکاح روا
نباشد **مسئلہ** جمع کردن میان زن و میان دختر شوہر زن روا باشد یا نہ۔ نزدیک علمای ثلثہ روا باشد
و نزدیک زفر و ابن ابی لیلے روا نباشد **مسئلہ** اگر مردی بزنی زنا کند مادر این زن و دختر این زن
بروی حرام شوند **مسئلہ** اگر مردی مر زن خود را طلاق داد خواہر این زن را در عدت این زن
خواستن روا باشد یا نہ۔ روا نباشد تا عدت او نگذرد و ہمچنین ہر دو زنی کہ میان ایشان جمع کردن
در نکاح روا نباشد در عدت یکدیگر نیز خواستن روا نباشد **مسئلہ** چند جائیست کہ مرد را زن بزنی
کردن در عدت زنی دیگر روا نباشد۔ چہار جائیست یکے آنکہ مرد را چہار زن باشد پس یکے را ازین
چہار زن طلاق دہد خواہد کہ زنی دیگر در عدت او بخواہد روا نباشد تا عدت این زن مطلقہ نگذرد
دوم جائی کہ مرد مر زن خود را طلاق دہد پس خواہد کہ خواہر آن زن را بخواہد نیز روا نباشد تا عدت زن
او نگذرد سیوم جائیکہ مرد مر زن حرۂ خود را طلاق دہد پس اگر امۃ بزنی کند نیز روا نباشد تا عدت حرہ
نگذرد چہارم جائی کہ مردی مر ام ولد خود را آزاد کند خواہر او را نیز خواستن در عدت او روا نباشد
**مسئلہ** اہل کتاب را بزنی کردن روا باشد یا نہ۔ باتفاق روا باشد **مسئلہ** صابیہ را بزنی کردن
روا باشد یا نہ۔ نزدیک ابوحنیفہ رح روا باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد رح روا نباشد حاصل درین
آنست کہ ابوحنیفہ رح میگوید صابیان قومی اند کہ از کیشی بکیشی شوند یعنی ایشان از کتابی باشد و نزدیک
ابو یوسف و محمد صابیان گروہی اند ستارہ پرست یعنی اہل کتاب نیستند و اہل کتاب کسی باشد
کہ بر ایشان کتابی ازین سہ کتاب باشد یا توریت یا انجیل یا زبور چنانکہ جہودان و ترسا را باشد
**مسئلہ** صابیہ کدام زن را گویند۔ نزدیک ابوحنیفہ رح آنکہ از دینی بدینی گردد اما چون بدینی گردیدہ باشد
دیا بکتابی اقرار کردہ باشد او را بزنی کردن روا باشد و اما اگر ستارہ پرست باشد و مر ایشان را کتابی نباشد

از ایشان بزنی کردن روا نباشد مسئله نکاح بت پرستان و مغان روا باشد یا نه۔ روا نباشد
مسئله اگر مردی مُحرِم با زن مُحرِمه یعنی کسانیکه ایشان بجهت حج احرام بسته باشند در حال احرام نکاح
کنند روا باشد یا نه۔ روا باشد اما نزدیکی نشاید کرد در حلال احرام ایشان را و بقولی خلافست مسئله
نکاح بے ولی روا باشد یا نه۔ اگر این زن عاقله و بالغه باشد نزدیک امام ابوحنیفه و ابویوسف رح
روا باشد و نزدیک محمد و شافعی روا نباشد مسئله جبر کردن بکر بالغه را بر نکاح روا باشد یا نه
نزدیک علمای ما روا نباشد و نزدیک شافعی روا باشد مسئله دستوری بکر در نکاح کردن در
چه باشد۔ بخاموشی یعنی اگر دختر بکر را بزنی دهند چون خبر نکاح بدو رسد چگونه دانند که او راضی
به بینند اگر خاموش میباشد یا بخندد حمل کنند که خاموشی او و خنده او رضاست و اگر نه بدانند که
راضی نیست بنکاح کردن درست نبود مسئله دستوری زن کالمه چه باشد۔ بگفتار زبان
که اگر کالمه در وقت نکاح خاموش میباشد دستوری نباشد تا بزبان دستوری ندهد مسئله
اگر بکارت بکری بجستن یا بجراحت یا بدرازی روز زائل شود او را چون بکران بزنی دهند یا چون
کالمان۔ باتفاق علما چون بکران مسئله اما اگر بکارت بکری بزنا زائل شود او را چون بکران
بزنی دهند یا چون کالمان۔ نزدیک ابوحنیفه رح همچون بکران و نزدیک ابویوسف و محمد چون
کالمان مسئله اگر مردی بر زنی دعوی کند که چون خبر نکاح من بتو رسید تو خاموش بوده
و زن گفت که رد کرده ام اینجا قول قول که باشد۔ باتفاق قول قول زن باشد نزدیک ابویوسف
و محمد با سوگند و نزدیک ابوحنیفه سوگند واجب نیاید مسئله نکاح بچند لفظ درست می آید
به پنج لفظ یکی بنکاح دوم بتزویج سیوم بتملیک چهارم بهبه پنجم بصدقه و بلفظ اجارت و احلال
و اباحت منعقد نشود مسئله اگر مردی دختر صغیره خود را بزنی دهد یا از برای پسر صغیر خود زنی
خواهد روا باشد یا نه۔ روا باشد اگر بکر باشد یا کالمه مسئله اما اگر پدر و جد بزنی دهد صغیره را و یا زنی
خواهند از جهت صغیر چون بالغ شوند ایشان را خیار باشد یا نه۔ نباشد مسئله اما اگر عم یا برادر بزنی
دهد چون بالغ شوند خیار باشد یا نه۔ نزدیک ابوحنیفه و محمد خیار باشد و نزدیک ابویوسف نباشد
دو قولست یکیش آنست که چون بالغ شوند خیار شان باشد یعنی اگر خواهند هم بر آن نکاح بباشند
و اگر خواهند نکاح را فسخ کنند و قول دیگر آنست که خیار شان نباشد یعنی چون بزرگ و بالغ شوند
نتوانند که نکاح را فسخ کنند مسئله صغیر را و بنده را و دیوانه را ولایت باشد یا نه۔ ولایت نباشد
و همچنین کافر را بر مسلمان ولایت نباشد مسئله اگر زنی را ولی نباشد مادر و جده او را بزنی میدهند

روا باشد یا نه۔ نزدیک امام اعظم رح روا باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد روا نباشد مسئلہ اگر زنی را
ولی نباشد مولی او را بزنی میدہد روا باشد یا نہ۔ روا باشد مسئلہ اما اگر زنی را دو ولی باشد
یکی اقرب دوم ابعد چنانکہ یکی برادر مادری پدری ویکی پدری اکنون این دو ولی کدام او را بزنی بدہد برادر یکی
مادری و پدری باشد مگر آنکہ این برادر مادری و پدری غائب باشد کہ این غیبت منقطعہ باشد آنگاہ این
ولی دیگر بزنی دہد روا باشد مسئلہ غیبت منقطعہ کدام ست۔ آنست کہ ازان موضع کاروان در
سالی یکبار بیش نتواند رسید مسئلہ کفویت در نکاح معتبر ہست یا نہ۔ معتبر ست مسئلہ اگر
زنی خود را بمنی دہد بغیر کفو اولیای او را حق فرقت باشد یا نہ۔ اولیای او را رسد کہ میان ایشان فرقت
افگنند مسئلہ کفویت در نکاح از چہ رو نگرند۔ بنسبت و دین و مال و دیگر آنکہ مرد مالک مہر و نفقہ باشد
و حرفت ہر دو یکے باشد مسئلہ اما اگر زنی خود را بزنی دہد بکفوء۔ فاز مہر خود کم کند روا باشد یا نہ۔
نزدیک امام ابو حنیفہ و ابو یوسف نکاح درست باشد در روا باشد اولیائی او را حق اعتراض باشد
و نزدیک محمد نکاح روا نباشد مسئلہ اما اگر مردی صغیرہ را بزنی دہد در مہر او کم کند و یا بجہت صغیر
زن خواہد و در مہر او زیادت کند روا باشد یا نہ۔ نزدیک امام ابو حنیفہ رح روا باشد و اگرچہ اندک باشد
یا بسیار و نزدیک ابو یوسف و محمد روا نباشد مگر آنکہ غبنی باشد کہ میان مردمان برود مسئلہ اما اگر
عم و یا برادر خود را بزنی دہد و در مہر کم کند و یا برادری مر خواہر را بزنی دہد جز پدر و جد روا باشد
یا نہ۔ باتفاق روا نباشد مگر آنکہ غبنی باشد کہ میان مردمان برود مسئلہ نکاح بی مہر مسمی روا باشد
یا نہ۔ روا باشد اگرچہ مہر مسمی کند یا نکند مسئلہ کمترین مہر چند ست۔ دہ درم شرعی اگر کم از دہ
درم شرعی مسمی کند روا باشد یا نہ۔ نزدیک علمای ثلثہ بدہ درم برسانند و نزدیک شافعی ہمان
مسمے باشد و نزدیک زفر بمہر مثل او برسانند مسئلہ مہر بچہ ثابت شود۔ بطلاق یا بمرگ شوی
مسئلہ اما اگر قبل الدخول و قبل الخلوۃ طلاق دہد چہ واجب آید۔ نیمہ مہر واجب آید مسئلہ اگر
مردی مسلمان زنی را بزنی کند بر خمر یا بر خوک نکاح او روا باشد یا نہ۔ نکاح او روا باشد و مہر مثل
واجب آید مسئلہ اگر مردی زنی را بزنی کرد و مہر مسمی نکرد پس رضا دادند بر مہر معین نکاح درست
باشد یا نہ۔ نکاح درست باشد و مر زن را ہمان مسمی واجب آید چون مرد با او دخول کند یا بمیرد
مسئلہ و اگر پیش از دخول طلاق دہد چہ واجب آید۔ متعہ واجب آید متعہ چہ باشد۔ سہ جامہ
واجب آید ازار و پیراہن و دامنی اما این سہ جامہ از جامہائی کہ پوشیدن آن زن را نشاید
مسئلہ اگر مردی زنی را بزنی کرد بہزار درم پس پانصد درم دیگر در مہر او زیادت کرد پس شوی

پیش از دخول او را طلاق داد چه واجب آید - نزدیک ابوحنیفه رح نیمهٔ مهر اصل نه نیمهٔ مهر فرع یعنی در اصل مهر او هزار درم بود پانصد واجب آید و نزدیک ابویوسف نیمهٔ مهری که در حالت یعنی که در حال هزار و پانصد درم ست نیمهٔ آن هزار و پانصد واجب آید و آن هفصد و پنجاه چیتل باشد **مسئله** اگر زنی چیزے از مهر خود بشوی بخشد روا باشد یا نه - روا باشد **مسئله** خلوت صحیحه کدام ست آنکه مرد و زن هر دو تن درست باشند و در حجرهٔ تنها نشسته باشند چنانکه هیچ مانعی نباشد از دخول مر ایشان را چنانکه بیمار نباشند و روزه دار نباشند محرم بحج نباشند و محرم بعمره نباشند و زن حائض نباشد اگر یک چیز ازین موجود باشد خلوت صحیحه نباشد **مسئله** و اگر مجبوب یا خادمی که او را لیست بریده باشد خلوت کند که دران خلوت هیچ مانعی زینهار نباشد خلوت او صحیحه باشد یا نه - خلوت او درست باشد نزدیک امام ابوحنیفه رح و تمامهٔ مهر واجب آید اما نزد ابویوسف و محمد آن خلوت مجبوب صحیح نباشد و نیمهٔ مهر بیش واجب نباشد **مسئله** متعه چیست یعنی واجب یا سنت یا مستحب - مستحب ست در حق هر زنی که شوی او را طلاق دهد مگر در حق آن زن که مردی زنی را بزنی کند و هیچ مهرے نکند پس پیش از دخول شوی او را طلاق دهد او را متعه واجب آید و گفته شده است که متعه سه جامه باشد از کسوت مثل این زن **مسئله** اگر مردی دختر خود را بیکے بزنی دهد بدان شرط که مادر او را نیز دیگر دهد مهر هر یکے از ایشان بضع یکدیگر باشد روا باشد یا نه - نکاح درست باشد نزدیک علمای ما اما هر یکے را مهر مثل واجب آید **مسئله** اگر مردی آزاد زنی حره را بزنی خواست بر خدمت سالی یا بر تعلیم قرآن یعنی که شوی مر این زن را یکسال خدمت کند یا قرآن بیاموزد مهر این زن همین باشد این نکاح روا باشد یا نه - نکاح روا باشد اما مهر مثل واجب آید **مسئله** اگر بندهٔ حرهٔ را بزنی کند بر خدمت سالی باذن مولی روا باشد یا نه - روا باشد **مسئله** اگر زنیست دیوانه و پدری دارد و پسری او لیتر بزنی دادن او که باشد - نزدیک ابوحنیفه و ابویوسف پسر او او لیتر باشد و نزدیک محمد پدر او او لیتر باشد **مسئله** نکاح بنده و پرستار بی دستوری روا باشد یا نه - روا نباشد مگر بدستوری مولے **مسئله** مهر زنیکه بندهٔ بزنی کرده باشد بر که باشد در گردن بنده و از برای مهر او را بفروشد **مسئله** اگر مردی زنی را بزنی کند بهزار درم بر آن شرط که اینجا زنی دیگر بر سر او بزنی نکند و یا بر آنکه ازین شهر او را بیرون نبرد و اگر از شهر بیرون برد مهر او دو هزار باشد و یا اگر زنی بر سر او بزنی کند مهر او دو هزار باشد این شرط درست باشد یا نه - اگر بشرط اول وفا کند هزار درم واجب آید و اگر بشرط دوم وفا کند یعنی از شهرش بیرون برد یا زنی دیگر بر سر او بزنی کند نزدیک

ابوحنیفه رح مهر مثل واجب آید و نزدیک ابویوسف و محمد دو هزار واجب آید حاصل اینکه نزدیک ابوحنیفه
رح شرط اول جائز ست و شرط دوم فاسد و نزدیک ابویوسف و محمد هر دو شرط جائز **مسئله** اگر
مولی کنیزک خود را بمردی بزنی دهد بر مولی واجب آید که در خانهٔ شوی تسلیم کند یا نه ـ واجب نباید
خدمت کند مولی را و شوی وی را بگویند بهر جا که ترا دست دهد شوی دخول کن **مسئله** اگر مردی زنی را بزنی
کند بر جانوری موصوف چون گاو و گوسفند درست باشد یا نه ـ درست باشد اما جانور میانه
واجب آید و شوی بخیار باشد خواهد جانور وسط دهد خواهد قیمت جانور وسط **مسئله** اگر مردی زنی را
بزنی کند بر جامهٔ غیر موصوف نکاح درست باشد یا نه ـ درست باشد اما مهر مثل مر این زن را واجب
آید **مسئله** نکاح متعه و موقت روا باشد یا نه ـ نزدیک علمای ثلثه باطل باشد و نزدیک حسن
زیاد اگر مدتی پیدا کند که در آن مدت صورت نه بندد که از بین برند نکاح روا باشد چون صد و پنجاه سال
و یا بیشتر و آنچه بدین ماند و صورت متعه و موقت آنست که مردی زنی را بگوید که خود را ببن بزنی
ده یکماه و یکسال و یا آنچه بدین ماند چون پیدا کند **مسئله** نکاح غلام و کنیزک بی دستوری مولے
روا باشد یا نه ـ روا نباشد اما اگر بی دستوری مولی نکاح کردند نکاح ایشان موقوف باشد با جازت
مولی اگر مولی اجازت دهد روا باشد و اگر نه روا نباشد **مسئله** اگر مردی زنی بزنی کند بی رضای
آنزن یا زنی شوی کند بی رضای شوی حکم این چه باشد ـ حکم این نکاح این ست که موقوف باشد
بر رضای دیگری اگر اجازت نکاح دهد منعقد شود و الّا باطل شود **مسئله** اگر مردی میخواهد که دختر
عم خود را بخود بزنی دهد بحکم ولایت روا باشد یا نه ـ روا باشد **مسئله** اگر زنی اجازت کند مر مردی را
که مرا بزنی ده پس اینمرد بحضور دو گواه آنزن را بزنی میکند روا باشد یا نه ـ روا باشد **مسئله**
اگر ولی زن میانجی شود بمهر چنانکه مردی دختر خود را بزنی دهد و از برای مهر میانجی شود روا باشد یا نه ـ
روا باشد و آنزن بخیار باشد خواهد از آن طلبد خواهد از ولی بطلبد **مسئله** اما اگر قاضی فرقت
افگند میان زن و شوی در نکاح فاسد پیش از دخول مهر واجب آید یا نه ـ مهر واجب نیاید مگر که
دخول کند آنگاه مهر مثل واجب آید اما از آنچه مسمی کرده شد باشد نگذرد **مسئله** مهر مثل را بکه نگرند بخواهر
و عمه خواهر و بمادر و خاله ننگرند مگر که از یک قبیله باشند **مسئله** اعتبار مهر مثل بچه باشد ـ
بدانچه هر دو زن برابر باشند در ستر و مال و جمال و عقل و دین و شهر و روزگار **مسئله** ترسا را بزنی
کردن روا باشد یا نه ـ روا باشد اگرچه مسلمان باشد یا کتابیه **مسئله** مرد آزاد را چند زن بزنی
کردن روا باشد ـ چهار زن روا باشد و زیاده از چهار زن روا نباشد و پرستار را بملکت یمین چندانکه

خواہد وبندہ را بیش از دو زن روا نباشد و پرستار چندانکہ خواہد مسئلہ اگر مردی چہار زن داشت
پس یکے را طلاق داد پس میخواہد کہ دیگری را بزنی کند در عدت این زن مطلقہ روا باشد یا نہ۔ روا
نباشد تا عدت او بگذرد مسئلہ واما اگر کنیزک خود را بزنی داد پس آزادش کرد این کنیزک را اختیار باشد
خواہد نکاح را اجازت کند و خواہد رد کند اگرچہ شوی او آزاد باشد و یا بندہ و حکم مکاتب ہم برین جملہ
است مسئلہ اما اگر کنیزک بی اجازت مولی شوی کرد پس آزاد شد او را اختیار باشد یا نہ۔ خیار ش
نباشد مسئلہ اگر مردی دو زن را بزنی کند بیک عقد کہ نکاح یکی از ایشان درست نباشد چنانکہ یکی از
ان زن در نکاح شوی دیگر باشد یا در عدت شوی دیگر باشد و مہر مسمی کند ہزار درم میان ایشان چگونہ
باشد۔ نزدیک ابو حنیفہ رح تمامی مہر این زن را باشد کہ نکاح او درست و نزدیک ابو یوسف و
محمد میان ہر دو زن قسمت کنند۔ بر اندازہ مہر مثل ایشان پس آنچہ حصہ آن زن باشد کہ در نکاح او
درست شود از شوی و آنچہ حصہ آن زن کہ نکاح او درست نیست ساقط شود مسئلہ اگر مردی زنی بزنی کند
پس درین زن عیب یا بد عیب دیوانگی بخیار باشد یا نہ۔ نزدیک ابو حنیفہ و ابو یوسف خیارش نباشد و
نزدیک محمد و شافعی خیار باشد مسئلہ اگر شوی را عنینی پیدا آید زن چہ کند۔ بر قاضی مرافعت کند و
قاضی مر شوی او را یکسال مہلت دہد اگر دریکسال این شوی دخول توانست کردن فبہا و اگر نہ میان
ایشان فرقت افگند و این فرقت طلاق بائن باشد و مر این زن را مہر کامل واجب آید چون خلوت کردہ
باشد زن خود را تسلیم کردہ باشد مسئلہ اما اگر مجبوب پیدا آید او را مہلت دہند یا نہ۔ مہلت ندہند
و در حال فرقت افگند اگر زن طلبید اما اگر خصی پیدا آید مہلت دہند ہمچون عنینان مسئلہ اگر
زنی اسلام آورد و شوی کافر ست چہ کنند۔ قاضی بر شوی او اسلام عرضہ کند اگر اسلام آورد زن
زن اوست و اگر اسلام نیاورد فرقت افگند میان ایشان و این فرقت طلاق بائن باشد نزدیک
ابو حنیفہ و محمد رح و نزدیک ابو یوسف فسخ باشد مسئلہ و اگر مردی اسلام آورد و زن او مجوسیہ باشد
قاضی نیز بر او اسلام عرضہ کند اگر اسلام آورد زن زن او باشد و اگر ابا آرد قاضی فرقت افگند میان
ایشان و این فرقت فسخ باشد باتفاق و اگر دخول کردہ باشد مہر تمامی واجب آید و اگر دخول نکردہ
باشد ہیچ واجب نیاید مسئلہ اگر زنی اسلام آرد در دار حرب فرقت افتد میان ایشان یا نہ۔ فرقت افتد
مسئلہ اگر شوی کتابیہ اسلام آرد نکاح میان ایشان قائم باشد یا نہ۔ قائم باشد مسئلہ اگر شوی یا زن
از دار حرب بدار اسلام آید فرقت افتد میان ایشان یا نہ۔ فرقت افتد مسئلہ اما اگر زنی را یا مردی
را بردہ کنند و از دار حرب بدار اسلام آرند میان ایشان فرقت افتد یا نہ۔ فرقت افتد اما اگر ہر دو را

برده کنند فرقت نیفتد مسئله اگر زنی از دار حرب هجرت کرد و بدار اسلام آمد این زن را شوی کردن
روا باشد یا نه - روا باشد و عدت واجب نیاید نزدیک ابو حنیفه رح و نزدیک امام ابو یوسف و محمد رح واجب
آید اما اگر باردار باشد شوی کردن روا نباشد تا آنگاه که بار بنهد مسئله اما اگر شوی با زن از دار اسلام
ردت آرند میان ایشان فرقت افتد یا نه - فرقت افتد اما این فرقت فسخ باشد و طلاق نباشد
مسئله اگر شوی ردت آرد مهر واجب آید یا نه - اگر دخول کرده باشد تمامه مهر واجب آید و اگر نه نیمه
مهر واجب آید اگر زن ردت آرد مهر او ساقط شود یا نه - اگر مدخوله باشد مهر واجب آید و اگر مدخوله نباشد
هیچ واجب نیاید مسئله اگر زن و شوی هر دو ردت آورند باز هر دو اسلام آورند نکاح ایشان
هر دو کس باطل شود یا نه - باطل نشود نکاح برقرار باشد مسئله مرتد را زن مسلمان کردن روا باشد
یا نه - روا نباشد نه کافره و نه مسلمان و نه مرتده و زن مرتده را نیز روا نباشد که شوی کند نه مسلمان
و نه کافر و نه مرتد مسئله اگر مردی مسلمان باشد و زن کافره و یا زن مسلمان باشد و مرد کافر فرزند
تبع که باشد - تبع مسلمان باشد اگر پدر مسلمان باشد تبع پدر و اگر مادر مسلمان باشد تبع مادر باشد
و اگر زن و شوی کافر باشند پس یکی اسلام آرد حکم فرزندان صغیر ایشان چه باشد - همچنین تبع
مسلمان باشد مسئله اما اگر یکی از ایشان کتابی باشد و دیگری مجوسی فرزند تبع که باشد - فرزند تبع
کتابی باشد مسئله اما اگر کافری زنی را بزنی کند بی گواه و یا این زن در عدت دیگری باشد نکاح
روا باشد یا نه - بنگریم اگر در دین ایشان روا میدارند روا باشد و اگر روا نمیدارند روا نباشد
مسئله اگر مجوسی مغی مادر خود یا دختر خود را بزنی کند پس اسلام آرند میان ایشان فرقت افگنند یا نه
میان ایشان فرقت افکنند مسئله اگر مردی دو زن حره بزنی دارد مرد را واجب هست که میان این
هر دو زن عدل کند در قسمت یا نه - بر مرد عدل کردن میان هر دو زن واجب یکشب بیک زن
و یکشب زن دوم را این عدل باشد مسئله بکر و کالمه یکسان هستند یا نه - یکسان هستند اگر چه هر دو
بکر باشند یا یکی بکر باشد و دیگری کالمه مسئله اما اگر یکی بنده باشد و دیگری آزاد قسمت میان ایشان
چگونه باشد - آزاد را دو شب و بنده را یکشب مسئله در حال سفر هیچکس را ازین زنان حق باشد
یا نه - حق نباشد هر کدام زن را که خواهد بسفر برد و مستحب آنست که میان ایشان قرعه زند بنام
هر که قرعه بیرون آید او را برد مگر آنکه این زن قسمت خود بزن دیگر بخشد مسئله اما این زنان که

قسمت بخشیده است رجوع کند تواند یانه - تواند که رجوع کند و خود بسفر رود کتاب الرضاع

چه مقدار است مدت شیرخوارگی که حرمت رضاع بدان ثابت شود - اندک یا بسیار آنچه بخورد حرمت رضاع ثابت شود چون بمدت رضاع شیر خورده باشد اگرچه یک بکیدن بمکد و نزدیک شافعی پنج بکیدن متفرقه بمکد حرمت رضاع ثابت شود مسئله مدت رضاع چند است - نزدیک ابوحنیفه سی ماه یعنے دو نیم سال و نزدیک ابو یوسف و محمد دو سال ست و قول شافعی همین ست و نزد زفر سه سال و بقول عائشه رض پانزده سال و بعضے گفته اند مدت عمر و بعضے گفته اند چهل سال مسئله برضاع چند کس حرام شوند - چندانکه بنسب حرام شوند مگر مادر برادر رضاعی که مادر برادر رضاعی را بزنی کردن روا باشد و مادر برادر نسبی را بزنی کردن روا نباشد صورت اینمسئله چنین باشد که دو بچه بیگانه از شیر یکزن اجنبیه بخورند هر یک از ایشان که از آن شیر خورده باشند تو کر مادر و خواهر یکدیگر را بخواهند مسئله زن پدر رضاعی را روا باشد که بزنی کند یانه - روا نباشد همچنانکه زن پدر نسبی مسئله اگر زنی مر بچه را شیر داد این بچه بر شوی زن و پدر زن و بر پسر زن و بر پدر شوی و بر پسر شوی حرام شود و این شوی مر این بچه را پدر رضاعی باشد یانه - باشد مسئله اگر مردی زن خود را طلاق داد و عدت بگذشت و این زن شوی دیگر کرد و این بچه را شیر داد حرمت رضاع از شوی اوّل ثابت شود یا از شوی دوم - اینمسئله بر سه وجه است یکوجه باتفاق از شوی اول ثابت شود و وجه دیگر آنست که باتفاق از شوی دوم ثابت شود و وجه سیوم خلاف اگر بار گرفت از شوی دوم و بچه آورد باتفاق از شوی دوم ست و اگر بار نگرفته و بچه نیاورده باتفاق از شوی اول باشد و اگر بار گرفت و بچه نیاورد نزدیک امام اعظم رح از شوی اول باشد و نزدیک محمد از هر دو باشد و نزدیک ابو یوسف زیاده شده است از شوی حال و اگر بر حال یا کم شده است از شوی اول مسئله خواهر برادر رضاعی را بزنی کردن روا باشد یانه - روا باشد چنانکه خواهر برادر نسبی را و آن چنان باشد که زنی مر پسر بیگانه را شیر داد و این زن را پسری باشد روا باشد مر پسر این زن را که خواهر آن برادر رضاعی را بخواهد مسئله اگر دو بچه شیر یکزن بخورند روا باشد که یکدیگر را بزنی کنند یانه - روا نباشد زیرا چه هر دو برادر و خواهر رضاعی شده اند مر یکدیگر را مسئله اگر زنی مر بچه را شیر داد پس میخواهد که این بچه را بشوهری قبول کند تواند یانه - روا نباشد زیرا چه پسر رضاعی باشد مر او را همچنین که این پسر را خواستن روا نباشد پسر پسر را نیز خواستن روا نباشد مسئله اگر شیر زنے را در آب بیامیختند و بچه بخورد حرمت رضاع ثابت شود یانه -

بنگریم که شیر غالب است بر آب یا نه - اگر شیر غالب است حرمت رضاع ثابت شود واگر آب غالب است
حرمت رضاع ثابت نشود **مسئله** اگر زنی در طعام شیر بیامیخت پس بچه بخورد حرمت رضاع
ثابت شود یا نه - اگر این طعام وشیر باتش پخته باشند باتفاق حرمت رضاع ثابت نشود
واما اگر این شیر باتش پخته نباشند بنگریم اگر ثریده کرده باشند وشیر غالب است نزدیک ابویوسف
ومحمد حرمت رضاع ثابت شود ونزدیک امام اعظم رح حرمت رضاع ثابت نشود اگرچه شیر
غالب باشد **مسئله** اما اگر زنی وفات یافت وبعد از وفات شیر او را بدوشیدند وبچه را
بدادند واو بخورد حرمت رضاع ثابت شود یا نه - ثابت شود **مسئله** اما اگر شیر زنی با شیر
گوسفندی بیامیختند وکودکی را دادند تا بخورد حرمت رضاع ثابت شود یا نه - اگر شیر گوسفند غالب
باشد بر شیر زن حرمت رضاع ثابت نشود واگر شیر زن غالب باشد بر شیر گوسفند حرمت رضاع ثابت
شود **مسئله** اگر شیر زنی را با شیر زنی دیگر بیامیختند واز آن یکی زن بیش از آنست که از آن دیگری
حرمت رضاع چگونه ثابت شود - نزدیک ابوحنیفه وابویوسف رح آن زن که شیر او بیشتر است
حرمت رضاع او ثابت شود ونزدیک محمد وزفر حرمت رضاع از هر دو زن ثابت شود **مسئله**
اگر دختری بکر را شیر فرود آید وبچه آنرا بخورد حرمت رضاع ثابت شود **مسئله** اما اگر مردی را
شیر فرود آید وبچه آنرا بخورد حرمت رضاع ثابت نشود **مسئله** اگر دو بچه شیر گوسپندی را
بخورند حرمت رضاع میان ایشان ثابت نشود **مسئله** اگر مردی دو زن دارد یکی صغیره ویکی
کبیره پس این کبیره مر این صغیره را شیر داد این زنان هر دو بر شوی حرام شوند مهر واجب آید
یا نه - اگر دخول کرده باشد کبیره را تمامی مهر واجب آید واگر دخول نکرده باشد هیچ واجب نیاید
اما صغیره را نیمه مهر بر شوی واجب آید **مسئله** مر شوی را رسد که آنچه صغیره را داده باشد بر کبیره
رجوع کند یا نه - اگر این کبیره مر صغیره را بعمد شیر داده است یعنی میدانست که بآن شیر دادن من
بر شوی حرام خواهم گردید وبا دانش بداد آید که نیمه مهر بر کبیره رجوع کند واگر این کبیره بنادانست
داده است ونداشت که بدادن شیر من بر شوی حرام خواهد شد هیچ واجب نیاید **مسئله** در
رضاع گواهان که شوند مردان یا زنان - باید که دو مرد گواه باشند ویا یکی مرد باشد ودو زن وتنها
زنان روا نباشد **کتاب الطلاق** طلاق بر چند وجه است - بر سه وجه احسن وبدعی
وسنت طلاق احسن آنست که مردی زنی را یک طلاق دهد در پاکی که در و مجامعت نکرده باشد
پس بگذارد که عدت او بگذرد **مسئله** طلاق سنت کدام است آنست که مردی زن خویش را

سه طلاق بگوید در سه پاکی مدخوله را **مسئله** طلاق بدعت کدامست - طلاق بدعت آنست که مردی
مر زن خویش را سه طلاق دهد بیک لفظ و یا سه طلاق در یک پاکی بدهد چون برین جمله بدهد طلاق واقع
شود و مرد بزه مند شود **مسئله** طلاق سنت بر چند وجه است - بر دو وجه است سنت عدد ست
و سنت وقت ست و سنت وقت مخصوص در حق مدخوله باشد یعنی در پاکی دهد که با او دخول نکرده باشد
و سنت عدد هم در حق مدخوله باشد و هم در حق غیر مدخوله یعنی سه طلاق بیک لفظ ندهد و اگر سه طلاق
بیک لفظ بدهد بدعت باشد خواه مدخوله باشد و خواه غیر مدخوله **مسئله** اما اگر زنی آئسه گشت که حیض
نمی بیند و یا آنکه صغیره است او را میخواهد که طلاق بسنت دهد چگونه دهد - هر ماهی یک طلاق و اگر
دخول میکند در هر ماهی و طلاق میدهد روا باشد اگرچه میان دخول و طلاق جدائی نکند **مسئله**
اگر زنی باردار و شوی او میخواهد که سه طلاق دهد بسنت روا باشد یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه و
ابویوسف رح روا باشد که هر ماهی یک طلاق بدهد تا سه طلاق شود و نزدیک محمد رح طلاق سنت مر
حامله را یکی بیش نباشد **مسئله** اگر مردی زنی را در حال حیض طلاق گوید واقع شود یا نه - واقع شود اما
بزه مند باشد مستحب باشد که مراجعت کند پس چون از حیض پاک شود خواهد طلاق دهد خواهد
نگاه دارد **مسئله** هر شوی که مر زن خود را طلاق دهد طلاق واقع شود چون این شوی عاقل و بالغ
باشد آزاد باشد یا بنده **مسئله** طلاق دیوانه و کودک و خفته واقع شود یا نه - واقع نشود **مسئله**
طلاق بر چند وجه است - بر دو وجه صریح و کنایه صریح آن باشد که گوید انت طالق و مطلقة و
طلقتک برین لفظ طلاق واقع شود و رجعی باشد و یکی باشد اگرچه نیت طلاق نکند و این لفظ
به نیت محتاج نباشد اگرچه گوید نیت طلاق نداشته ام طلاق واقع شود **مسئله** اگر مردی زنی را
گوید انتِ الطلاق و انت طالق الطلاق او انت طالق طلاقاً چند طلاق واقع شود - اگر نیت یک طلاق
دارد یک طلاق رجعی واقع شود و اگر نیت سه کند سه طلاق واقع شود و وجه دوم کنایه است
و از انجمله سه آنست که بدان نیز طلاق رجعی واقع شود و آن این الفاظ ست اعتدّی و استبرئ رحمک
و انتِ واحدة و باقی کنایها چون نیت طلاق کند یک طلاق بائن واقع شود و اگر سه طلاق نیت
کند هر سه واقع شود و اگر دو طلاق نیت کند نزدیک علمای ثلثه یکے باشد و نزدیک شافعی چندانکه کند
هم چندان باشد **مسئله** الفاظ بائن کدام ست - آنست که مردی مر زنی را گوید تو طلاق بائنی یا گوید

انتِ بائنٌ وبتّةٌ وبتلةٌ وحرامٌ وحبلکِ علی غاربکِ والحقی باہلکِ وخلیّةٌ وبریّةٌ ووہبتکِ لاہلکِ وسرّحتکِ وفارقتکِ وانتِ حرّةٌ وتقنّعی وتستّری واعزبی وابتغی الازواج

اعزبی

معنی آن باشد که بگوید تو از من بریدۂ وجدائی ورسن تو در گردن تست وباہل خود پیوند و تو پای کشادۂ وترا بیزاریست وترا باہل تو بخشیدم وترا از خود جدا کردم وتو آزادی ودامنی بپوش و یا گوید خود را بپوش و یا گوید غربت کن وشویان طلب کن اگر نیت طلاق ندارد بدین الفاظ طلاق واقع نشود مگر در حال مذاکرۂ طلاق که آنگاه در قضای قاضی طلاق واقع شود اما میان او ومیان خدای طلاق واقع نشود مگر که نیت باشد مسئلہ اما اگر در یاد کردن طلاق نباشد ودر حال خشم وخصومت باشد طلاق واقع شود یا نہ ـ بہر لفظیکه مراد او دشنام باشد طلاق واقع نشود مگر بہ نیت مسئلہ اما اگر بر طلاق ضربے زیادہ کند یا لفظ شدت یاد کند طلاق باشد یا نہ نزدیک ابوحنیفہ ومحمد طلاق باشد چنانکہ گوید تو طلاقی ہمچون سیندانہ یا ہمچون کوہ ونزدیک ابویوسف اگر لفظ شدت یاد کند بائن باشد چنانکہ گوید تو طلاقی ہمچون کوہ یا ہمچون آہن ونزدیک زفر اگر لفظ بزرگی یاد کند یا خردی بائن واقع شود چنانکہ گوید تو طلاقی ہمچون بزرگی سر سوزن طلاق بائن باشد مسئلہ اگر مردی طلاق را اضافت کرد بجملۂ تن آنچہ حکم جملۂ تن دارد آن که گوید تو طلاقی یا گوید سر تو طلاق یا جان تو طلاق یا فرج تو طلاق یا روی تو طلاق طلاق واقع شود یا نہ ـ واقع شود مسئلہ اگر مردی زنی را گوید تو نیم طلاقی یا ثلثی درین ہر دو مسئلہ یک طلاق واقع شود زیرا که طلاق متجزی نیست مسئلہ طلاق مکرہ یعنی کسیکہ بدشواری دہد وطلاق سکران یعنی مرد مست واقع شود یا نہ چنانکہ مردی را جبر کند وگوید کہ زن خود را طلاق دہ واگرنہ ترا بخواہم کشت ویا دست ترا خواہم برید وا نیم دار بیم آن طلاق بدہد ـ نزدیک علمای ما طلاق واقع شود ونزدیک شافعی واقع نشود مسئلہ اگر مردی زن را بگوید کہ دست تو طلاق و یا پای تو طلاق طلاق واقع شود یا نہ ـ نزدیک علمای ثلثہ واقع نشود ونزدیک زفر وشافعی واقع شود مسئلہ اگر گنگے طلاق دہد واقع شود یا نہ ـ واقع شود وطلاق دادن آن گنگ اشارت باشد مسئلہ اگر مردی اضافت کند طلاق را بنکاح چنانکہ گوید مر زنی را چون ترا بزنی کنم تو طلاق و یا گوید ہر زنی را کہ بزنی کنم طلاق چون این زن را بزنی کند طلاق واقع شود یا نہ ـ نزدیک علمای ما ہم در عقب نکاح طلاق واقع شود ونزدیک شافعی ہیچ واقع نشود اما اگر اضافت کند طلاق را بشرط

چنانکه گوید مر زن خود را که اگر در این سرای در روی تو طلاق چون آن زن در سرای در رود طلاق
واقع شود بائنه - واقع شود طلاق مسئله اضافت طلاق کسے درست آید چون سوگند خورنده
مالک باشد یا اضافت ملکی چنانکه بیان کرده شد و نزدیک شافعی اگر مالک باشد اضافت درست آید
و اگر بملک اضافت کند درست نیاید مسئله اگر مردی مر زن اجنبیه را یعنی مر زن بیگانه را گوید
که اگر تو درین سرائے در روی تو طلاق پس آنزن را بزنی کند بعد ازان آنزن در آنسرای در رود طلاق
واقع شود بائنه - نشود مسئله لفظهاے شرط چند اند هفت اند چنانکه اِن و اذا و اذا ما و
متیٰ و متیما و کلّ و کلّما چنانکه گوید اگر درینسرای در روے و یا گوید چون درینسرای در روے و یا گوید
هر گاه که درین سرائے در روی تو طلاقی چون یکبار طلاق واقع شود بر فتن در آنسرای اگر بار دیگر
در رود طلاق واقع نشود مگر که کلّما شرط کرده باشد چنانکه گوید که هر باری که درین سرای در روی
طلاق هر باریکه در رود طلاق شود تا سه طلاق شود پس ازان چون عدت بگذرد شوی دیگر کند و باز
شوئی اول را بخواهد باز در سرائے در رود طلاق واقع نشود زیرا که ملک تمام زائل گشته بود مسئله
اگر مردی زنی را گوید که اگر درینسرای در روی طلاقی پس پیش ازان که زن در سرای در رود شوی
او را طلاق داد پس عدت او بگذشت پس در سرای در رفت سوگند فرود آید و طلاق واقع شود یا نه
سوگند فرود آید و طلاق واقع نشود زیرا که محل وقوع طلاق نیست از عدت فارغ شده بود اما
فائده آنچه یک سوگند فرود آید و طلاق واقع نشود آنست که اگر او را بزنی کند پس در سرای در آید
طلاق واقع نشود زیرا که سوگند فرود آمده بود اما اگر هم در عدت باشد که در سرای در رود طلاق
واقع شود مسئله اگر زن و شوی اختلاف کنند بر وجود شرط چنانکه مردی زن خود را گفته باشد
که اگر امروز درین سرای در روے تو طلاق پس زن گوید در رفتم و طلاق شدم و مرد گوید در نرفتهٔ
قول قول که باشد - قول قول مرد باشد مگر که زن بیّنه اقامت کند مسئله اما اگر شرط چیزی باشد
که مرد را بدان اطلاع نباشد قول قول که باشد قول قول زن باشد در حق نفس خود چنانکه مردی
مر زن خود را گوید که اگر حائض شوی طلاق پس زن گوید که حائض شدم قول قول زن باشد زیرا که
این شرطیست که مرد را بر آن اطلاع نیست مسئله اگر مردی مر زنی را گوید که چون حائض شوی تو
طلاقی و فلانه نیز با تو بهم طلاق پس این زن گوید که حائض شدم اگر آن را تصدیق کند هر دو زن طلاق
شوند و اگر تصدیق نکند زنی که حیض دیده هست او طلاق شود و آن فلانه نشود مسئله اگر مردی
مر زنی را گوید که چون تو حائض شوی پس تو طلاق پس آنزن خون بدید اکنون بدیدن این خون طلاق

واقع شود یا نه - طلاق واقع نشود تا سه روز نگذرد چون سه روز بگذرد آنگاه از دور دیدن خون باز طلاق واقع شود فائده آن این باشد که این حیض از عدت محسوب باشد مسئله اما اگر مردی مر زن خود را گوید که چون حائض شوی حیضی طلاقی اکنون برین حال بدیدن خون طلاق واقع شود یا نه - از تمام شدن حیض طلاق واقع نشود تا از حیض پاک نشود مسئله طلاق کنیزک چندست دو طلاق خواه شوی او آزاد باشد خواه بنده مسئله طلاق حره چندست - سه طلاق خواه شوی او آزاد باشد خواه بنده مسئله اگر مردی زنی غیر مدخوله را سه طلاق دهد هر سه طلاق واقع شود یا نه - اگر بیک لفظ هر سه گوید هر سه واقع شود و اگر پراگنده گوید یکی بیش واقع نشود مسئله اما اگر مردی زن خود را گوید که یکی پیش از یکی چند واقع شود - یکی واقع شود مسئله اما اگر گوید تو طلاقی یکی پس از آن یکی چند واقع شود - دو واقع شود طلاق مسئله اما اگر مردی زنی را گوید درین سرای در روی تو طلاقی یکی و یکی و پس آن زن در وقت در سرای رود چند واقع شود - نزدیک امام اعظم رح یک طلاق واقع شود و نزدیک ابو یوسف و محمد دو طلاق مسئله اگر مردی زنی را گوید تو طلاقی در مکه طلاق کی واقع شود هر جا که باشد طلاق واقع شود در هر شهر که او باشد مسئله اگر مردی زنی را گوید تو طلاقی کی واقع شود در حال مسئله اما اگر مردی زن را گوید که چون در سرای روی تو طلاقی طلاق کی واقع شود هر وقتیکه در سرای در رود تا مادام که در نرفته است واقع نشود مسئله اما اگر مردی زن را گوید تو طلاقی فردا طلاق کی واقع شود - چون صبح صادق بدمد طلاق واقع شود مسئله اما اگر مردی زن را گوید که اختیار کن خود را و نیت طلاق باشد یا گوید طلاق ده خود را اکنون این زن در مجلس و غیر مجلس طلاق تواند داد یا نه - در مجلس تواند داد و در غیر مجلس نتواند داد مسئله اگر این زن در مجلس خود را طلاق نداد بعمل دیگر مشغول شد و یا از آن مجلس برخاست امر او از دست او بیرون شود یا نه - بیرون شود اما اگر در مجلس گوید اختیار کردم خود را طلاق بائن واقع شود و یک طلاق باشد اگرچه شوی را نیت سه طلاق باشد مسئله اما آنچه گفته بود که طلاق ده خود را این طلاق رجعی باشد مسئله و اگر سه طلاق واد چند واقع شود - اگر شوی سه طلاق نیت کرده باشد هر سه واقع شود مسئله اما اگر مردی مردی را گوید که طلاق ده زن مرا و این لفظ مطلق گفته است و نگفت که اگر خواهی طلاق ده اکنون طلاق کی تواند داد - در مجلس و در غیر مجلس طلاق تواند داد مسئله اما اگر مردی زنی را گوید که طلاق ده نفس خود را هر گاه که خواهی کی طلاق تواند داد - در مجلس تواند داد و در غیر مجلس نتواند داد مسئله اگر مردی مر زنی را بگفت که تو اگر مراد دست داری

یا دشمن داری تو طلاقی پس گوید دوست یا دشمنت دارم طلاق واقعشود یا نہ۔ واقع شود مسئلہ اگر مردی مر زن را گوید در مرض موت خویش کہ تو طلاقی بائن پس ہم در عدت زن این شوی بمرد زن میراث برد یا نہ۔ میراث برد چون در عدت باشد و اگر گذشتہ باشد پس شوی بمیرد میراث نبرد مسئلہ اگر مردی مر زنی را گوید تو طلاقی انشاء اللہ یعنی پیوستہ طلاق انشاء اللہ میگوید طلاق شود یا نہ۔ اگر انشاء اللہ پیوستہ بلفظ طلاق گفتہ باشد طلاق واقع نشود و اگر او لفظ انشاء اللہ جدا گفتہ باشد طلاق واقع شود مسئلہ اگر مردی مر زن را بگوید تو سہ طلاقی مگر یکے چند طلاق شود دو طلاق واقع شود مسئلہ و اگر گوید تو سہ طلاقی مگر دو چند واقعشود۔ یکے واقع شود مسئلہ اگر شوی مر زن را مالک شود و یا زن مر شوی را مالکہ شود یا بعضے را مالک شود میان ایشان فرقت افتد یا نہ۔ فرقت افتد و صورت اینمسئلہ آنچنان باشد کہ مردی کنیزک خود را بہ پسر خود بزنی دہد و یا دختر خود را بغلام خود بزنی دہد پس اینمرد وفات یابد و آن کنیزک بحصہ پسر آید و یا این غلام بحصہ دختر آید میان ایشان فرقت افتد دو وجہ دیگر نیز ہست چنانکہ مردی کنیزک خود را بمردی بزنی داد پس این کنیزک را نیز بدو بخشید اینجا نیز میان ایشان فرقت افتد زیرا چہ شوی مالک شود بر زن خویش پس باید کہ بینہما تفریق افتد و ہمچنین اگر نیمہ کنیزک بدو بخشید یا عشری بدو بخشید نیز ہمین حکم باشد نکاح برخیزد و مالک یمین شود واللہ اعلم **کتاب الرجعۃ**

اما اگر مرد زن خود را طلاق رجعی دہد مراجعت تواند کرد یا نہ۔ تواند کرد یعنی تواند کہ بر زن خود باز گردد اگر رضا دہد زن بباز گشتن او یا ندہد مسئلہ مراجعت چہ باشد۔ مراجعت آن باشد کہ شوی بگوید مر زن خویش را کہ باز گردانیدم ترا و یا با زن مجامعت کند و یا زن را قبلہ زند و یا اندام زن را بشہوت بمالد و یا در فرج زن بشہوت بنگرد اما مر شوی را مستحب آن باشد کہ گواہ گیرد بر رجعت و اگر نگیرد نیز روا باشد مسئلہ اگر مردی دعوی کند پس از گذشتن عدت کہ در حال عدت با تو مراجعت کردہ ام و زن گوید کہ نکردہ قول کہ باشد قول قول زن باشد مسئلہ اما چون قول قول زن باشد بر زن سوگند واجب آید یا نہ۔ نزدیک امام ابو حنیفہ رح سوگند واجب نیاید و نزدیک ابو یوسف و محمد سوگند واجب آید مسئلہ اگر مر زن مطلقہ را گوید کہ با تو رجعت کردم و زن گوید کہ عدت من بگذشت این مراجعت درست آید یا نہ۔ نزدیک امام ابو حنیفہ مراجعت درست نیاید و قول قول زن باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد درست باشد مسئلہ اما اگر شوی کنیزک پس از گذشتن عدت گوید کہ من در حال عدت مراجعت کردہ ام

وکنیزک تکذیب وی کند و مولی کنیزک تصدیق میکند که راست میگوید مراجعت کرده است قول قول که باشد۔ نزدیک امام ابوحنیفہ رح قول قول کنیزک باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد قول قول شوی و مولی باشد یعنی مراجعت درست باشد مسئلہ اگر زن معتدہ از حیض سیم پاک شود کم از ده روز مراجعت بریده شود یا نہ۔ بریده نشود تا غسل نکند و یا وقت نمازی بروی نگذرد و اما اگر ده روز تمام باشد که حیض او بریده شده باشد مراجعت درحال بریده شود پیش ازانکه غسل کند یا وقت نمازی بر وبگذرد مسئلہ اما اگر زنی راکم از ده روز خون بریده شود و این زن آب نیافت تیمم کرد اکنون بنفس تیمم مراجعت بریده شود یا نہ۔ نزدیک ابوحنیفہ و ابو یوسف نہ بریده نشود تا نماز نکند و نزدیک محمد و زفر بنفس تیمم بریده شود مسئلہ اما اگر معتدہ غسل کند و عضوی را فراموش کرده بدان عضو آب نرساند مراجعت بریده شود یا نہ۔ اگر عضوی کامل باشد یا زیاده آن مراجعت بریده نشود اما اگر کم از عضوی باشد مراجعت بریده شود مسئلہ مطلقہ رجعیہ را روا باشد که خود را پیرایه بندد و بیارایدیا نہ۔ روا باشد مسئلہ شوی معتدہ را روا باشد که در آید بی آنکه شوی او یا نہ۔ روا باشد اما مستحب آن باشد که در نیاید تا او دستوری ندهد و اما آواز نعلین خود او را بشنواند آنگاه اندر آید مسئلہ اما اگر مردی مر زن خود را طلاق رجعی داده باشد دخول کردن با این زن روا باشد یا نہ۔ بمذهب علمای ما روا باشد و نزدیک شافعی روا نباشد مسئلہ و اگر مردی مر زن خود را طلاق بائن داده باشد کم از سہ طلاق هم در عدت یا پس از گذشتن عدت او را بزنی تواند کرد یا نہ۔ بزنی تواند کرد مسئلہ اگر مردی مر زن خود را که حره است سہ طلاق داده باشد او را بزنی کردن روا باشد یا نہ۔ روا نباشد تا شوی دیگر بخواهد پس آن شوی با وی دخول کند بنکاح صحیح پس از آن شوی نیز طلاق دهد و یا بمیرد آنگاه شوی اول را روا باشد که آن زن را بخواهد مسئلہ کودکی مراهق یعنی کودکی که بلاغت نزدیک رسیده بود در حلال کردن همچون بالغ است یا نہ۔ همچون بالغ ست مسئلہ اگر کنیزک مطلقہ باشد بہ دو طلاق بدخول مولی بر شوی حلال شود یا نہ۔ حلال نشود مسئلہ اما اگر مردی زنی را بزنی کند بشرط حلالہ روا باشد یا نہ۔ نزدیک امام ابوحنیفہ و زفر روا باشد با کراهت و نزدیک محمد نکاح درست باشد اما بر شوی حلال نشود و نزدیک ابو یوسف نہ نکاح درست باشد و نہ بر شوی حلال شود مسئلہ اگر مردی زن خود را یک طلاق داد و عدت او بگذشت و این زن شوی دیگر کرد پس آن شوی طلاق داد بشوی اول بازگشت اکنون شوی اول بچند طلاق مالک باشد۔ نزدیک ابوحنیفہ و ابو یوسف بسہ طلاق مالک باشد

و نزد محمد آنچه باقی باشد بر آن مالک باشد یعنی اول اگر یک طلاق گفته بود مالک دو باشد و اگر دو طلاق
گفته باشد مالک یک طلاق و اگر سه طلاق گفته باشد مالک سه طلاق باشد مسئله اگر زن مطلقه ثلثه
شوی خود را بگوید که عدت من بگذشت و شوی دیگر کردم و آن شوی نیز طلاق داد و عدت او نیز بگذشت
مرا بزنی کن او را استوار دارند یا نه - اگر این زن نزدیک این شوی راستگوی بوده است و
مدت احتمال آن دارد که این چندین چیز در مدت حاصل بتواند شد استوارش دارند و قول قول زن
باشد و اگر مدت احتمال این ندارد استوار ندارند **کتاب الایلاء** اگر مردی مر زن خود را بگوید
که بخدای که با تو زندگی نکنم و یا گوید که نزدیکی نکنم چهار ماه حکم این چه باشد - حکم این ایلاء باشد
اگر در مدت ایلا که چهار ماه ست دخول کند کفارت سوگند واجب آید و اگر دخول نکند یکطلاق بر
زن بیفتد و ایلاء ساقط شود **مسئله** اما اگر سوگند مرآبد را خورد چنانکه بگوید که بخدای که هرگز با تو
نزدیکی نکنم حکم این چه باشد اگر دخول نکرد تا چهار ماه بگذشت یکطلاق واقع شود و پس اگر او را
بزنی کند همین حکم باشد و اگر دخول کند کفارت سوگند واجب آید و اگر دخول نکند تا چهار ماه دیگر
بگذرد طلاق دیگر واقع شود **مسئله** پس اگر بار دیگر بزنی کند همین حکم باشد یا نه - اگر دخول کند
کفارت سوگند واجب آید و اگر نکند تا چهار ماه دیگر بگذرد طلاق سوم واقع شود و مطلقه ثلثه
شود **مسئله** اما اگر مطلقه ثلثه شد و عدت او بگذشت و شوی دیگر کرد پس آن شوی دیگر با او
دخول کرد پس طلاق کرد و یا بمرد و بشوی اول بازگشت اگر شوی با او دخول کند چه شود کفارت
سوگند واجب آید و اگر دخول نکند تا چهار ماه بگذرد طلاق شود **مسئله** اما اگر سوگند کم از چهار
ماه خورده باشد ایلاء باشد یا نه - نباشد اگر دخول کند کفارت سوگند واجب آید و اگر دخول
نکند طلاق نشود **مسئله** اگر سوگند خورد بحج یا بروزه یا بصدقه یا بعتق یا بطلاق ایلاء باشد یا نه
ایلاء باشد **مسئله** اما اگر مردی زنی را طلاق بائن داده باشد پس بروی ایلا بندد درست باشد
یا نه - درست نباشد **مسئله** اما اگر طلاق رجعی داده باشد پس ایلاء بندد درست باشد یا نه - درست
باشد **مسئله** اما اگر بیماری ایلا بست و قادر نیست بر مجامعت کردن و یا آنکه این زن بیمارست که
ممکن نیست دخول کردن بروی یا مسافتی باشد میان ایشان که در مدت ایلاء نتواند رسید رجعت
اینمرد بیمار آنچه باشد رجعت او بزبان بگوید که فِئْتُ اِلَیْهَا معنی این آن باشد که بازگشتم بدان زن
چون چنین بگوید ایلا برافتد **مسئله** اما اگر هم در مدت ایلاء این مرد نیکو شد هم بدان سخن که فِئْتُ
اِلَیْهَا گفته است راجع باشد یا نه - نی بازگشتن او بجماع باشد چون قادر هست بر جماع کردن مسئله

اما اگر مردی مر زنی را نگوید که تو بر من حرامی حکم این چه شود۔ از نیت اینمرد پرسند اگر گفت دروغ خوسته ام استوارش ندارند و اگر گوید که طلاق خوسته ام طلاق باشد بائن و اگر گوید ظهار خوسته ام ظهار باشد و اگر گوید حرام خوسته ام و یا گوید هیچ نخوسته ام سوگند باشد ایلاء بباشد واللہ اعلم

**کتاب الخلع** مرد را روا باشد که با زن خود خلع کند بر مالی یا نه۔ اگر ایشان را دشوار باشد داشتن نکح و حدود خدای عزوجل پاک نباشد که فدا دہد در ہجر نفس خود را مالی تا خلع کند او را چنان بود خلع باشد و این خلع طلاق بائن باشد و مال بر زن واجب آید **مسئلہ** اگر این ناسازواری از جانب مرد باشد کراہیت باشد که زیادہ از آن بستاند که او را دادہ باشد **مسئلہ** اما اگر زیادت از آن می ستاند کرادہ باشد روا باشد یا نہ۔ در قضای قاضی باشد که بستاند **مسئلہ** اگر مردی زنی را گوید که تو طلاقی بر ہزار درم طلاق واقع شود یا نہ۔ اگر مال قبول کند طلاق واقع شود و مال لازم آید و این طلاق بائن باشد **مسئلہ** اگر مردی زنی را خلع کند بر خمر یا خوک حکم این چه باشد۔ طلاق واقع شود و بر زن خمر و خوک واجب لازم نیاید **مسئلہ** اگر مردی زنی را گوید تو طلاقی بر ہزار من خمر طلاق واقع شود یا نہ۔ رجعی واقع شود و بر زن مال لازم نیاید **مسئلہ** در عوض خلع کدام مال روا باشد ہیچه در عوض مهر روا باشد **مسئلہ** اگر زنی گوید مر شوی خود را که مرا خلع کن بآنچه در دست منست پس او را خلع کرد و در دست او ہیچ نبود چیزی بر زن واجب آید یا نہ۔ ہیچ چیزی بر زن واجب نیاید طلاق واقع شود **مسئلہ** اگر زنے شوی خود را گوید که خلع کن بر آنچه در دست منست از مال پس شوی او را خلع کرد و در دست او ہیچ چیز نبود چه واجب آید۔ مهر یکه از شوی ستدہ باشد باز دہد اما اگر گوید که خلع کن بر آنچه در دست منست از سیم و شوی وی را خلع کرد و بر دست وی چیزی نبود سہ درم واجب آید **مسئلہ** اما اگر زنی مردی را گوید که مرا سہ طلاق دہ ہزار درم پس شوی یک طلاق داد دہ واجب آید۔ ثلث ہزار درم واجب آید باتفاق طلاق بائن واقع شود **مسئلہ** اما اگر گوید سہ طلاق دہ مرا بہزار درم شوی سہ طلاق پراگندہ داد در یک مجلس چند واقع شود۔ نزدیک امام ابوحنیفہ سہ طلاق واقع شود و ہزار درم واجب آید و نزدیک ابو یوسف و محمد و قیاس آنست که یک طلاق واقع شود ثلث ہزار درم بی چیزی و استحسان آنست که ہر سہ واقع شود ہزار درم **مسئلہ** اما اگر مردی زن خود را بگوید که خود را سہ طلاق دہ بہزار درم یا بر ہزار درم پس این زن یک طلاق میدہد طلاق واقع شود یا نہ۔ طلاق واقع شود و مال لازم نیاید **مسئلہ** مبارات ہمچون خلع باشد یا نہ۔ نزدیک امام ابوحنیفہ مبارات و خلع ہر دو برابر ست در حق مہر و باطل شود حق زن از شوی و شوی از زن

مسئله صورت مبارات چیست - صورت مبارات آنست چنانکه گوید بیزار کردم ترا و خلع
چنان که گوید خلعتک خلع کردم ترا نزدیک محمد هر دو جای باطل نشود و نزدیک ابو یوسف در خلع چنانکه
امام ابو حنیفہ گفت و در مبارات چنانکه محمد گفت **کتاب الظهار** اگر مردی زن را گوید که تو
بر من چنانی همچنانکه پشت مادر من حکم این چه باشد - این زن بر وی حرام شود یا نه - حرام شود و
وطی و لمس و قبله روا نباشد تا کفارت ندهد **مسئله** واما اگر پیش از کفارت دخول کند بر وی
چیزی واجب آید یا نه - واجب نیاید مگر استغفار **مسئله** دخول که کفاره بد و واجب آید کدام است
آنست که عزم کند بوطی اول بار پیش از دخول کردن **مسئله** اگر مردی مر زنی را گوید که تو بر من
همچون شکم مادر منی و یا چون ران مادر منی و یا چون فرج ظهار باشد یا نه - ظهار باشد و اصل درین
آنست که هر عضوی که حکم کل دارد چون سر و روی و فرج و گردن و نیمه و ثلث و مانند کند بعضو زنی
از ذوات محارم خویش که آن عضو را دیدن روا نباشد چون مادر و خواهر و خاله و مادر رضاعی **مسئله**
اما اگر مردی مر زن خود را بگوید که تو بر من همچو مادر منی حکم این چه باشد - رجوع کنند به نیت اگر نیت او
گذاشتن زن باشد گذاشته شود و اگر نیت ظهار باشد ظهار باشد و اگر هیچ نیت نباشد هیچ واقع
نشود و اگر گوید هیچ نحو استدام استوارش دارند **مسئله** اگر مولی بر کنیزک خود ظهار میکند ظهار باشد
یا نه - نباشد جز بر زن حره **مسئله** اگر مردی چهار زن دارد ایشانرا گوید شما بر من همچون پشت مادر
منید از همه ظهار باشد یا نه - از همه ظهار باشد و از برای هر یکی کفارهٔ علیحده واجب آید **مسئله**
کفارهٔ ظهار چیست - بردهٔ آزاد کند و اگر بردهٔ ندارد دو ماه پیوسته روزه دارد و اگر دو ماه نیز
پیوسته روزه نتواند داشت شصت مسکین را طعام دهد هر مسکینی را دو من گندم یا چهار من جو
و یا چهار من خرما بدهد و اینهمه پیش از دخول و پیش از لمس و قبله باید داد **مسئله** در کفارهٔ ظهار بندهٔ
کافر و مسلمان دادن یکسان باشد یا نه - روا باشد هر دو یکسان باشد مسلمان و کافر و صغیره
و کبیره و نرینه و مادینه **مسئله** نابینا را در کفارت ظهار آزاد کردن روا باشد یا نه - روا نباشد اما
اگر یکپای و یکدست بریده باشد روا باشد و دیوانه روا نباشد **مسئله** اگر مکاتب را آزاد کند روا
باشد یا نه - روا نباشد و همچنین در کفاره مدبر یا ام ولد را آزاد کردن روا نباشد اما اگر مکاتبی باشد
که از مال کتابت هیچ نگذارده باشد اگر او را از جهت کفارت ظهار آزاد کند روا باشد **مسئله** اما اگر
مردی بر نیت کفاره پدر را و یا پسر را بخرد از ظهار محسوب باشد و همچنین ست هر ذی رحم محرم و اگر
آزاد کرد غلامی مشترک را و ضامن شد باقی او را پس آزاد کرد او را جائز نیست نزدیک ابو حنیفه رحمه

و در کفارت ظهار آزاد کردن غلام مشترک جایز نیست

نزد صاحبین جائز ست واگر آزاد کرد نیمهٔ غلام خود را از کفارت ظهار پس آزاد کرد باقی او را از ان
جائز ست واگر آزاد کرد نصف غلام خود از کفارت ظهار پس مجامعت کرد با آن زن مظاهره پس آزاد
کرد باقی آنرا جائز نیست واگر نیابد مظاهر غلامی را یعنے از آزاد کردن غلام عاجز ست پس کفارت او
اینست که دو ماه روزه دارد بیاپی که در آن دو ماه ماه رمضان و روز عید فطر و روز نحر یعنے عید اضحی
و ایام تشریق نباید مسئله اگر مظاهر بر زنی که ظهار بسته است مجامعت میکند روا باشد یا نه
اینمسئله بر سه وجهست یکوجه آنست که باتفاق روا باشد و روزه از سر بگیرد دیگو جه آنست که باتفاق
روا نباشد و روزه از سر گیرد دیگو جه خلاف اما آنوجه که باتفاق روا نباشد آنست که مظاهر بر زن خود
که مظاهره است در روز بعمد مجامعت کرد باتفاق روزه را از سر گیرد و آنوجه که خلافست آن چنانست
که مظاهر در شب بعمد یا در روز بنسیان مجامعت کرد نزد ابوحنیفه و محمد رح آنهمه روز را از سر گیرد و نزدیک
ابو یوسف از سر نگیرد مسئله اما اگر در روزه بعذر یا بغیر عذر بخورد روزهای گذشته را باز گرداند یا نه
باز گرداند مسئله اگر بندهٔ ظهار بند کفارهٔ او چه باشد کفارت نباشد بهیچ چیز مگر بروزه مسئله
اما اگر مظاهری روزه نتواند داشت چه کند طعام دهد شصت مسکین را هر مسکین را دو من گندم یا
چهار من جو یا چهار من خرما اما اگر در چاشت و شام نان دهد نیز روا باشد اگرچه اندک خوار باشند و یا
بسیار خوار باشند مسئله اما اگر شصت مسکین را یکروز دهد روا باشد یا نه روا باشد مسئله
اما اگر یک تن را بگیرد و طعام دهد روا باشد یا نه از یک روزه محسوب باشد باقی پنجاه و نه روز
بباید شان داد مسئله اگر در میان طعام دادن مجامعت کند نان را از سر گیرد یا نه از سر گیرد مسئله
اما اگر مردی را دو کفارهٔ ظهار واجب آید پس دو بنده را آزاد میکند و هیچ نیت معین نمیکند
که این بنده بجهت فلان ظهار و این بندهٔ دیگر بجهت ظهار دیگر روا باشد یا نه روا باشد اگرچه نیت
نمیکند و همچنین اگر چهار ماه روزه میدارد و یا صد و بیست مسکین را طعام میدهد نیز روا باشد
مسئله اگر یک بنده آزاد میکند و دو ماه پیوسته روزه میدارد روا باشد یا نه روا باشد هر کرا
نیت که میکند محسوب باشد کتاب اللعان اگر مردی زنی را قذف کند و مرد و زن از اهل گواهی
باشند و زن از آنجمله باشد که قاذف او را حد زنند و با این زن فرزندی دارد پس مرد فرزند را
نفے میکند یعنی میگوید که این فرزند از آن من نیست و زن حد قذف بطلبد در چنین صورت
لعان واجب آید اما اگر مرد امتناع آرد قاضی آنرا حبس کند تا لعان کند و یا نفس خود را دروغ کند
مسئله و اگر مرد رجوع کرد یعنی بگوید که دروغ گفته ام چه واجب آید حد واجب آید مسئله اما اگر مردی

لعان کند بر زن نیز واجب آید که لعان کند یا نه - واجب آید که یا لعان کند یا شوی خود را تصدیق کند مسئله اما اگر شوی بنده باشد یا کافر یا محدود قذف پس قذف کند مر زن خود را حد واجب آید یا نه - حد واجب آید مسئله اما اگر مرد از اهل شهادت باشد و زن بنده باشد یا کافر یا محدود بقذف باشد پس شوی او را قذف کند بر مرد حد واجب آید یا نه - حد واجب نیاید مسئله صفت لعان چیست - آنکه نخست مرد چهار بار بگوید که گواهی دهم بخدا که من از جمله راستگویانم در آنچه میگویم که تو زنا کردهٔ و بار پنجم بگوید که لعنت خدای بر آمرد باد اگر از جملهٔ دروغگویانست در آنچه میگوید که تو زنا کردهٔ و هر بار اشارت بزن میکند و میگوید پس از آن زن چهار بار بگوید که گواهی دهم بخدا که تو از جملهٔ دروغ زنانی در آنچه مرا گفتی که زنا کرده ام پس پنجم بار بگوید که خشم خدای بر آن زن باد که اگر تو از جملهٔ راستگویانی در آنچه مرا گفتی که زنا کرده ام پس چون هر دو زن لعان کردند قاضی فرقت افگند میان ایشان مسئله فرقت لعان چیست - نزدیک ابوحنیفه و محمد رح طلاق بائن و نزدیک ابو یوسف حرام ابد که نکاح نپیوندد مسئله اما اگر مردی زن را قذف کند که این فرزند از من نیست حکم این فرزند چه باشد - قاضی این فرزند نفی کند و بمادر پیوندد مسئله اگر شوی باز از دروغ کند گوید که من دروغ گفتم حدش زنند یا نه - حد زنند و اگر این زن با وی نکاح کند نزدیک ابوحنیفه و محمد روا باشد و نزدیک ابو یوسف روا نباشد مسئله همچنین اگر زنی زنا کند پس مردی این زن را حد زنند یا نه - حد زنند اگر بعد از حد همان مرد را شوی کند روا باشد یا نه - روا باشد مسئله اگر مردی زنی صغیره را قذف کند و یا دیوانه را لعان واجب آید یا نه - لعان واجب نیاید و اگر مردی زن خود را گوید که بار تو از من نیست لعان واجب آید یا نه - لعان واجب نیاید مسئله اگر مردی زن خود را گوید که زنا کردی و یا گوید که بار تو از زناست و یا از من نیست حکم این چه باشد - لعان کند مسئله قاضی حمل را نفی کند و بمادر پیوندد یا نه - نفی نکند و بمادر پیوندد مسئله اگر مردی نفی کند فرزند پس از زائیدن نفی او درست باشد یا نه - اگر در مدت نفی نفی میکند نفی او درست باشد و اگر بعد از مدت نفی نفی میکند درست نباشد مسئله مدت نفی تا کی ست - نزدیک ابوحنیفه رح تا وقتیکه آلات ولادت بخرند و تهنیت بکنند بر ولادت و اگر پس از آن نفی کند درست نباید و فرزند از و نفی نشود و نزدیک ابو یوسف و محمد تا مدت نفاس نگذشت نفی او درست باشد و چون مدت نفاس بگذشت نفی نتواند کرد مسئله اگر پس از نفاس فرزند را نفی کند لعان واجب آید یا نه و میان زن و شوی فرقت افگنند یا نه - فرقت افگنند و نسب ثابت شود مسئله زنی دو بچه آرد به یک شکم پس شوی اولین را

نفی کرد و دوم را اقرار کرد نسب ثابت شود یا نہ۔ نسب از ہر دو ثابت شود و شوی را حد بزنند مسئلہ
اگر اولین را اقرار کرد و دوم را نفی کرد نسب از کدام ثابت شود۔ نسب از ہر دو ثابت شود و لعان
واجب آید میان ہر دو کس یعنے زن و شوی مسئلہ اگر مردی زن را طلاق دہد یا فرقت افتد میان
ایشان بی طلاق عدت این زن چند واجب آید۔ اگر این زن حرہ باشد و از اہل حیض باشد عدت او
سہ حیض باشد و اگر نا اہل حیض نباشد عدت او سہ ماہ باشد و اگر این زن حاملہ باشد عدت او
تا آن وقت باشد کہ حمل را بنہد مسئلہ اگر کنیزک مطلقہ باشد عدت او چند باشد۔ نیز اگر این کنیزک از
اہل حیض باشد عدت او دو حیض باشد و اگر از اہل حیض نباشد عدت او یکماہ و نیم باشد مسئلہ
اگر زنی را شوی مردہ باشد عدت وفات او چند باشد اگر حرہ باشد چہار ماہ و دہ روز و اگر امۃ باشد
دو ماہ و پنج روز باشد مسئلہ اگر مطلقہ وارثہ شود یعنی زنی را شوی او در حال مرض طلاق داد و در
حال مرد اکنون برین زن کدام عدت واجب آید۔ عدتی کہ دور تر باشد یعنی اگر چہار ماہ و دہ روز
دور تر باشد ہمان چہار ماہ و دہ روز واجب آید و اگر مدت سہ حیض دور تر باشد این دوم واجب آید
مسئلہ اگر چنانستی کہ امۃ آزاد شد در عدت طلاق رجعی اکنون عدت او بعدت حرائر نقل شود
یا نہ۔ عدت او بعدت زنان حرہ نقل شود مسئلہ اما اگر در طلاق بائن بود عدت او بعدت حرائر
نقل نشود مسئلہ اگر زنی آئسہ عدت بماہ میداشت پس پیش از آنکہ عدت او تمام شود خونی دید
بر آن عدت خود بگذارد یا نہ۔ عدت از سر گیرد بحیض و آنچہ از ماہ داشتہ باطل شود مسئلہ اگر مردی
زنی را بنکاح فاسد بزنی کرد و در دخول آورد یا بزنی بشبہت دخول کرد پس قاضی میان ایشان فرقت
افگند عدت ایشان بچہ باشد۔ عدت ایشان بحیض باشد یا قاضی میان ایشان فرقت افگند یا
بمہر مسئلہ و اگر مردی ام ولد خود را آزاد کرد یا بمرد عدت او بچہ باشد۔ عدت او بسہ حیض باشد یا در
عتق یا در وفات مولی مسئلہ اگر صغیری وفات یافت و او را زنی ماند باردار عدت او بچہ باشد۔
عدت او بوضع حمل باشد مسئلہ اما اگر حمل او پس صبی ظاہر شدہ است عدت او بچہ باشد۔ بچہار ماہ
و دہ روز مسئلہ اگر مردی زنی را طلاق داد در حال حیض آن حیض از عدت او محسوب باشد یا نہ۔
محسوب نباشد مسئلہ اما اگر مردی بر معتدہ بشبہت دخول کرد عدت دیگر واجب آید یا نہ۔
عدت دیگر واجب آید مسئلہ اولین در دو مین تداخل شود یا نہ چنانکہ زنی را یک حیض از عدت او
گذشتہ باشد پس مردی بر وی دخول کرد بشبہت۔ بسہ حیض دیگر واجب آید تکی حیضی کہ گذشتہ است
مخصوص از عدت اوّل و دو حیض دیگر از عدت اول و ہمان دوم و چہارم حیض مخصوص از عدت

ص ۱۱۹ ۲۶ ۱۰ ۱۱ ۵

از عنایہ تبیین

دوم باشد مسئله واگر دو حیض گذشته بود پس مدخوله شد نیز سه حیض واجب آید دو حیض که گذشته است مخصوص از عدت اول بود وسیوم هم از عدت دوم باشد چهارم و پنجم از عدت دوم باشد مسئله اگر عدت اول تمام شده باشد و دوم تمام نشده باشد که مجامعت کرد عدت بار دیگر واجب آید یا نه - از عدت دوم تمام کند و عدت دیگر بروی واجب آید مسئله اگر مردی زن خود را در سفر طلاق داد یا بمرد این زن عدت از کی گیرد - در طلاق پس از طلاق و در وفات پس از وفات مسئله واگر این زن را هیچ معلوم نشد از طلاق و یا از وفات تا آنکه عدت این زن گذشت پس از گذشتن عدت معلوم شد که شوی او را طلاق داده است و یا مرده است اکنون عدت بروی واجب آید یا نه - اگر بخواهد در حال شوی دیگر بتواند کرد مسئله در نکاح فاسد عدت از کی باز گیرند از آن وقت باز که شوی او وطی او ترک گیرد مسئله بر معتده سوگ کی واجب شود - چون از شوی جدا شود بطلاق بائن و سوگ واجب است که برآرد چون بالغه باشد و مسلمان باشد مسئله سوگ چه باشد - آنکه زن بوی خوش نکند و پیرایه نه بندد و بروغن سر را چرب نکند و در چشم سرمه نکند مگر بعذر و رنگ حنا نکند و جامهٔ رنگین نپوشد نه بمعصفر و نه بزعفران مسئله بر کافره و صغیره و کنیزک سوگ واجب آید یا نه - سوگ واجب نباید مگر کنیزکی چون در نکاح دیگری باشد آنگاه در عدت سوگ واجب آید مسئله معتده را خطبه کردن روا باشد یا نه - روا نباشد تعرضی بر خطبه کردن روا باشد مسئله اگر معتده ایست بطلاق بائن یا بطلاق رجعی اگر در مدت عدت از خانه بیرون می آید روا باشد یا نه - روا نباشد واما در عدت وفات تمامی روز بیرون باشد و یا بعضی از شب اما شب بیرون بودن روا نباشد مگر در خانهٔ خویش مسئله معتده عدت کجا دارد - در خانهٔ پدر یا در خانهٔ شوی آنجا دارد که در وقت طلاق در آن بوده باشد مسئله واگر در خانهٔ شوی او را حصه چندان نمیرسد که او ساکن تواند بود و وارثان بیرون میکنند از آن خانه نقل کند یا نه - نقل کند و در خانهٔ دیگر عدت دارد روا باشد مسئله اگر مردی مر زن خود را طلاق رجعی داد روا باشد که بسفرش برد یا نه - نزدیک علمای ما روا نباشد تا مراجعت نکند و نزدیک شافعی روا باشد مسئله اگر مردی زنی را طلاق بائن داد پس هم در عدت او را بزنی کرد پس پیش از دخول طلاق داد بروی چه واجب آید - نزدیک ابوحنیفه و ابویوسف رح مهر کامل و عدت از سر گیرد و نزدیک محمد نیمهٔ مهر و عدت باقی و نزدیک زفر نیمهٔ مهر و عدت هیچ نه مسئله اگر مردی زنی را طلاق رجعی داد پس این زن بچه آورد نسب ثابت شود یا نه - اگر از وقت طلاق پیش از دو سال بچه آورد نسب ثابت شود و زن زن او

باشد و اگر کم از دو سال بچه آورد نسب ثابت شود و زن زن او نباشد مسئله اگر مرد طلاق بائن داد پس این زن بچه آورد نسب ثابت شود یا نه - اگر از وقت طلاق کم از دو سال بچه آورده است نسب ثابت شود و اگر دو سال تمام آرد یا زیاده نسب ثابت نشود مگر که شوی دعوی کند مسئله اما اگر زنی در مدت وفات بچه آورد نسب ثابت شود یا نه - اگر از وقت وفات تا دو سال بچه آرد نسب ثابت شود مسئله اگر معتده اقرار میکند بگذشتن عدت پس بچه می آرد نسب ثابت شود یا نه - اگر از وقت اقرار کم از ششماه بچه آرد نسب ثابت نشود و اگر ششماه و یا بیشتر باشد نسب ثابت شود مسئله اگر معتده بچه آرد و دایه گواهی دهد بجز گواهی دایه نسب ثابت شود یا نه - نسب ثابت شود و نزدیک امام ابوحنیفه رح نسب ثابت نشود مگر سه چیز بوده باشد یا حمل ظاهر بوده باشد و یا شوی بحمل او اعتراف نموده یا دو مرد و یا یک مرد و دو زن گواهی دهند که این فرزند را این زن زاده است آنگاه نسب ثابت شود و نزدیک صاحبین بمجرد قول دایه ثابت شود مسئله اگر مردی زنی را بزنی کرد پس این زن بچه آورد از وقت نکاح کم از ششماه نسب ثابت شود یا نه - نسب ثابت نشود اما اگر در مدت ششماه آرد نسب ثابت شود اگر شوی اعتراف کند مسئله اگر شوی ولادت را منکر شود نسب ثابت شود یا نه - اگر دایه گواهی دهد نسب ثابت شود مسئله مدت حمل چند است - بیشتر مدت حمل دو سال است و کمتر ششماه و نزدیک شافعی مدت حمل چهار سال مسئله اگر ذمی مر زن خویش را بعد از عقد بار دار یافت و بار او از زنا است روا نباشد بر آن زن دخول کردن یا نه - نزدیک ابوحنیفه و محمد رح روا نباشد و نزدیک ابویوسف روا باشد و شکل دیگر ایمسئله چنانست که اگر ذمی مر زنی را که حمل دارد از زنا بزنی میکند روا باشد یا نه - جواب همانست که نکاح روا باشد و دخول روا نباشد خلاف محمد است که نزدیک محمد دخول هم روا نباشد **کتاب النفقات** نفقه زن برکه واجب آید - بر شوی اگرچه این زن مسلمان باشد یا کتابیه مسئله نفقه کی واجب آید - چون نفس خود بشوی تسلیم کند و در خانه شوی بود نفقه و جامه و خانه واجب شود بر شوی برای زن مسئله اگر زنی بی فرمان شوی از خانه بیرون رود نفقه واجب آید یا نه - نفقه واجب نیاید تا در خانه شوی باز نیاید چون باز آید نفقه واجب آید مسئله اگر این زن صغیر باشد نفقه واجب آید یا نه - اگر این صغیر چنان باشد که خدمت تواند کرد مر شوی را و بر وی مجامعت تواند کرد نفقه واجب آید و اگر خدمت نتواند کرد و دخول بر وی ممکن نباشد نفقه واجب نیاید مسئله اما اگر زن کبیره است و مرد صغیر که بر زن

مجامعت نمیتواند کرد و زن نفس خود را بشوی تسلیم کرده است و در خانهٔ شوی ہست نفقه واجب
آید یا نه - واجب آید **مسئله** اگر مردی مر زنی را طلاق دہد نفقه و عدت و سکنی و خانه بر مرد واجب آید
یا نه - واجب آید اگرچه این طلاق بائن باشد یا رجعی **مسئله** اگر سبب فرقت که از طرف زن باشد
بمعصیتی و یا بغیر آن چنانکه فالعیاذ باللہ مرتده شود و یا مر فرزند را قبله دہد بروی شہوت و میان
ایشان فرقت افتد نفقه عدت بر شوی واجب نیاید و ہر زنی که شوی او وفات یافته باشد نفقه
عدت بر یٖن زن واجب آید یا نه - واجب نیاید **مسئله** اگر زنی را حبس کنند از برای وامی و یا
غاصبی او را غصب کند و یا حج رود بی محرمی نفقه واجب آید یا نه - واجب نیاید **مسئله** اما اگر در خانهٔ
شوی بیمار شود نفقه واجب آید یا نه - واجب آید **مسئله** اما اگر بیمار شود در غیر خانهٔ شوی نفقه واجب
آید یا نه - واجب نیاید **مسئله** نفقهٔ خدمتگاران زن بر شوی واجب آید یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه
نفقهٔ خدمتگاران زن واجب آید و نزدیک ابو یوسف از آن دو خدمتگار واجب آید و زیاده
ازین واجب نیاید **مسئله** زن را روا باشد که از شوی خانهٔ جداگانه طلبد تا تنها در آنجا نه باشد
و در وی ہیچ از قرابتیان شوی نباشد یا نه - روا باشد که بطلبد مگر که این زن راضی باشد ببودن میان
قرابتیان شوی باختیار خود **مسئله** مر شوی را روا باشد که اقربای زن را منع کند بآمدن در خانه
که زن او باشد یا نه - روا باشد اما از نظر و سخن کردن منع نتواند کرد ہر وقت که خواہند بیایند و نظر
بینداز ند و سخنی که باشد بگویند و بروند **مسئله** اگر مردی نفقه نتواند داد چنانکه درویش باشد
میان ایشان فرقت افگنند یا نه - فرقت نیفگنند اما مر زن را گویند که وام کن و بخور تا آنگاه
که شوی تو قادر شود بر نفقه دادن چون قادر شود وام بگزارد **مسئله** اگر مردی غائب ہست
و مال و دیعت بدست مردی که حاضر ہست پس این مرد اقرار میکند برین زن که این زن مودع
که مال بدست من ودیعت نہاده ہست اکنون قاضی قضا کند بنفقه برین مرد از مال شوی این زن
که مودع این مرد ہست یا نه - حکم کند بنفقه برین مرد و از وی کفیل بستاند **مسئله** در مال غائب نفقه
مر چند کس را واجب ہست که بدہند بر پنج کس واجب آید یکی زن را دوم فرزندانی که صغیر باشند سیوم
مادر را چہارم پدر را پنجم ذوالارحام را یعنی برادران و خواہران را **مسئله** اگر قاضی مر مرد درویش را
حکم کرد باداء نفقه بر اندازهٔ درویشی او پس این مرد توانگر شد بروی کدام نفقه واجب آید نفقه
توانگران واجب آید **مسئله** و اگر مدتی برآید که شوی مر زن را نفقه نداد نفقه گذشته از شوی
بطلبد یا نه - نباید که بطلبد مگر که قاضی قضا کرده باشد بنفقه یا صلح کرده باشد بر معین **مسئله**

اگر قاضی قضا کرد بنفقه مر زن را پس مدتی برآمد که شوی هیچ نداد و وفات کرد اکنون در مال او واجب آید یانه ـ واجب نیاید و ساقط شود **مسئله** اگر نفقه یکساله پیش از انکه سال بگذرد شوی بداد پس بعضی از سال گذشت که شوی وفات یافت اکنون ورثه بر نفقه باقی بر زن رجوع کنند یانه ـ نزدیک ابوحنیفه و ابو یوسف رح نباید که رجوع کنند و نزدیک محمدؒ رسد که نفقه باقی رجوع کنند و بستانند **مسئله** اگر بنده حره را بزنی کرد حکم نفقه چه شود و بر که واجب آید ـ بر بنده اما دین باشد بر گردن او که اگر ندهد و نتواند داد آید که او را بفروشد و نفقه بستانند از بهای او **مسئله** اگر ذمی کنیزکی را بزنی کند آید مر شوی را که بخانهٔ خود برد یانه ـ نباید که در خانهٔ خود برد و هر وقتی که ظفر یابد بر آن کنیزک وطی کند **مسئله** مر مولای کنیزک را رسد که از شوی کنیزک نفقه کنیزک مطلبد یانه ـ اگر در خانهٔ شوی رها کند آید که بطلبد و اگر در خدمت خود دارد نباید که بطلبد **مسئله** نفقهٔ اولاد صغار یعنی فرزندان خرد بر پدر ایشان واجب آید یانه ـ واجب آید و هیچکس را در نفقهٔ ایشان شرکت نباشد چنانکه در نفقهٔ زن هیچکس شریک نتواند شد **مسئله** شیر دادن بچهٔ صغیر بر مادر واجب آید یا بر پدر یعنی اگر میان زن و شوی تفریقی افتاد و ایشانرا بچه باشد شیرخوار و مادر امتناع آرد از شیر دادن ـ بر پدر واجب آید که از برای این بچه دایه گیرد مزدور تا او را شیر میدهد تا آنوقت که از شیر مستغنی شود **مسئله** اما اگر زن را خود را با معتدهٔ خود را مزدور میگیرد تا شیر دهد روا باشد یانه ـ روا نباشد تا مادام که در عدت او باشد چون از عدت بیرون آید روا باشد که مزدور گیرد **مسئله** اما اگر مادر این فرزند رضا میدهد پس از گذشتن عدت بمقدار اجرتی که مر اجنبیه را میدهد بمادر اولیتر که با جنبیه **مسئله** اما اگر مادر چیزی بیشتر میطلبد که مر اجنبیه را میدهد رسد او را که از شوی ستاند یانه ـ نرسد مگر که شوی برضای خود دهد **مسئله** نفقهٔ صغیره بر پدر واجب آید یانه ـ واجب آید اگرچه بخلاف دین باشد

## باب الحضانة

اگر میان زن و شوی فرقت افتد بچه بکدام از ایشان اولیتر باشد بمادر یا بپدر ـ بمادر تا او تعهد فرزند بواجبی بکند **مسئله** اما اگر مادر نباشد بکدام کس اولیتر باشد بجدهٔ مادری پس بپدری و اگر جدهٔ مادری و پدری نباشد آنگه مر خواهران را اولیتر از عمات و خالات اما اول بخواهر مادر و پدری اولیتر پس بخواهر مادری اولیتر از پدری **مسئله** اگر جده نباشد و خواهر باشد نخست اولیتر کدام باشد ـ نخست خواهر مادر و پدری پس خواهر مادری ―――― پس خواهر پدری و اگر خالات و عمات باشد خالات اولیتر باشد از عمات و همچنین نخست خالهٔ مادر و پدری پس خالهٔ مادری پس خالهٔ پدری **مسئله** اما هر که ازین زنان شوی دیگر کنند حق حضانت ساقط شود مگر جده

که جداو ابشوهری قبول کند که حق حضانت باطل نشود واگر از اقربای این بچه هیچ زنی نباشد همه مرد باشند اولیتر بدو که باشد - آنکه بعصبه نزدیک باشد یعنی آنکه از قرابتیان پدر از همه نزدیکتر باشد او اولیتر باشد مسئله مادر وجده در حضانت تاکی اولیتر باشند - اگر این فرزند نرینه باشد تا آنمدت که تنها نخورد و تنها باشد و یا جامه پوشد واگر استنجا تنها لکند واگر مادینه باشد تا آنگاه که بحدی نرسد که مشتهی شود مسئله امه را وام ولد را حق حضانت باشد یا نه - ببینیم که آزاد شده اند یا نه ———— اگر آزاد نشده اند نباشد و اگر آزاد شده اند ایشان را نیز چون حرائر دیگر حق حضانت باشد مسئله ذمیه را بر فرزند خود حق حضانت تاکی باشد تا آنگاه که این فرزند چنان شود که اینها را بشناسد و فرق نتواند کرد و نترسد که کفر را دوست دارد آنگاه حق حضانت وی ساقط شود مسئله اگر مطلقه خواهد که فرزند را از شهر بیرون برد روا باشد که برد یا نه - روا نباشد مگر که جای برد که خانه او آنجا بوده باشد مسئله نفقه کسی که او از اقربا باشد و بخلاف دین باشد بر کسیکه راست دین ست واجب آید یا نه چنانکه مادر و پدر و زن و فرزند و فرزند فرزند و جده و جد - واجب آید چون درویش باشند و نفقه بخلاف دین بجز اینها را نباید مسئله اگر فرزند با در نفقه مادر و پدر شریک کند روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله نفقه مرکرا واجب آید مرد و رحم محرم راکه صغیر باشد و فقیر باشد و یا زنی بالغه چون درویش باشد و یا بسن زمن و یا نابینا درویش اینها را نفقه واجب آید مسئله نفقه ایشان بچه مقدار واجب آید - بمقدار میراث دو حصه بر پدر و یک حصه بر مادر مسئله واما اگر اینها بخلاف دین باشند نفقه واجب آید یا نه - واجب نباید مگر کسانی که ایشان بالا ذکر کرده شده اند مسئله اگر کسے درویش باشد بروی بنفقه دادن حکم کنند یا نه - نه مسئله اگر مردی غائبست واو را مالیست ودیعت بدست کسی که او حاضرست و مادر پدر آن غائب محتاج اند بنفقه قاضی را روا باشد که آن مال ودیعت بر ایشان نفقه کند یا نه - روا باشد مسئله اما اگر آنمال عروض باشد قاضی را روا باشد که بفروشد - نزدیک ابو حنیفه رح روا باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد رح روا نباشد که بفروشد مسئله واگر عقار باشد یعنی زمینی باشد و یا خانه و یا باغی و آنچه مانند این باشد فروشد و بنفقه ایشان حکم کند یا نه - اتفاق است که اینها را نفروشد واگر بفروشد روا نباشد مسئله اگر قاضی قضا کند در حق مادر و پدر و فرزند و ذوی الارحام بنفقه پس مدتی برآید که بر ایشان هیچ نرسید رسد ایشانرا که نفقه گذشته بطلبند یا نه - نه ساقط شود مگر آنکه قاضی فرموده باشد مر ایشانرا بوام کردن آنگاه چون ایشان وام کرده باشند

و بجو ر و رسد که بطلبد از انکس که نفقۀ ایشان بدو باشد مسئله اگر پسری غائبست و مر این پسر غائب را مالی ست بدست مادر و پدر وی و از آن مال نفقه کردند ضامن باشند یا نه - نباشند مسئله اگر بدست اجنبی باشد پس از و بستدند و نفقه کردند این اجنبی ضامن باشد یا نه - اگر بی قضای قاضی نفقه کرده باشند اجنبی ضامن باشد و اگر بقضای قاضی نفقه کرده باشند او ضامن نباشد مسئله مر غلام و کنیزک را بر مولی یعنی بر خواجه نفقه واجب آید یا نه - واجب آید مسئله اما اگر خواجه از دادن نفقه امتناع آرد جبر کنند بر دادن نفقه یا نه اگر ایشان کسبی دارند باید که کسب کنند و بر خود نفقه کنند و اگر ندانند قاضی را رسد که مولی را جبر کند بدادن نفقه یا بفروختن تا ایشان را بفروشد یا نفقۀ ایشان بدهد و الله اعلم کتاب العتاق آزادی از که درست باشد - از آزاد و بالغ و عاقل درست بود چون غلام و کنیزک خود را گوید که تو آزادی و یا گوید که تو آزاد کرده شدی و یا گوید که ترا آزاد کردم بدین لفظ آزاد شود اگرچه نیت آزادیش باشد یا نباشد مسئله و اما اگر گوید که تو آزاد و یا روی تو آزاد و یا گردن تو آزاد و یا تن تو آزاد و همچنین اگر کنیزک خود را گوید که فرج تو آزاد آزاد شود یا نه - آزاد شود و در همه به نیت محتاج نگردد مسئله اما اگر گوید که مرا بر تو ملکی نیست این بنده آزاد شود یا نه - آزاد شود اگر درین نیت آزادی دارد و اگر نیت آزادی ندارد آزاد نشود و حکم تمامی کنایات این ست یعنی بر لفظیکه بکنایت گوید اگر نیت آزادیش باشد آزاد شود و گرنه نشود مسئله اما اگر گوید که مرا بر تو هیچ حجتی نیست آزاد شود یا نه - آزاد نشود اگرچه نیت آزادیش باشد مسئله اما اگر مردی غلام را گوید که این غلام پسر من ست نسب ثابت شود یا نه - اگر رجوع نکند نسب ثابت شود و اگر گوید که ای پسر و ای برادر آزاد شود یا نه - آزاد نشود مسئله و اما اگر گوید که مولی منست بر مولی آزاد شود یا نه - آزاد شود مسئله اگر مردی مر بندۀ خود را گوید که این پسر منست آزاد شود و نسب ثابت شود یا نه - این مسئله بر سه وجهست و آن چنانست که بیکوجه آزاد شود و نسب ثابت شود باتفاق دو وجه دیگر آنکه نه نسب ثابت شود و نه آزاد شود باتفاق و وجه سیوم خلاف اما وجه اول آنست که تواند بود که اینچنین فرزندی از و تواند بود و این بنده نیز صغیر باشد و مجهول النسب باشد اینجا باتفاق آزاد شود و نسب ثابت شود و اما وجه دوم آنست که بنده از و بزرگتر باشد و معلوم النسب باشد و صورت نه بندد که اینچنین فرزندی از و تواند بود باتفاق آزاد نشود و نسب ثابت نشود و اما اینوجه که خلافست آنست که این بنده مجهول النسب باشد و صورت بندد که اینچنین کس از و نتواند زاد نزدیک ابو حنیفه رح آزاد شود و

نزدیک ابویوسف و محمد رح آزاد نشود اما باتفاق نسب ثابت نشود مسئله اگر مردی کنیزک
خود را گوید که تو همچون آزادی آزاد نشود واگر گوید تو نیستی مگر آزاد اینجا آزاد شود یانه - آزاد شود
مسئله واگر مردی مالک شود بر ذورحم محرم وی آزاد شود یانه - آنچه میان ایشان ولاد باشد
باتفاق آزاد شود و هرچه جز ولاد باشد چون برادر و عم نزدیک امام ابوحنیفه رح آزاد نشود و نزدیک
ابویوسف و محمد آزاد شود مسئله اگر مردی بعضے از بنده آزاد کند چون ثلثی و یا ربعی و یا سدسی
کل آزاد شود یانه - نزدیک امام ابوحنیفه رح آزاد نشود همان بعضے آزاد شود و نزدیک ابویوسف
و محمد کل آزاد شود یعنی نزدیک ابوحنیفه رح همانچه آزاد کرده باشد همان آزاد شود و نزدیک صاحبین
کل آزاد شود مسئله اگر بنده باشد میان دو شریک پس یک شریک حصهٔ خود را آزاد کند حکم شریک دوم
چه باشد - بنگریم اگر این آزاد کننده توانگر باشد نزدیک ابوحنیفه رح این شریک را سه خیار باشد
یا آزاد کند یا بنده را کار فرماید و یا شریک دیگر را تاوان دار کند واگر درویش باشد او را دو خیار باشد
یا کارش فرماید یا آزاد کند و نزدیک ابویوسف و محمد دو خیار باشد اگر توانگر باشد شریک را تاوان دار
کند واگر درویش باشد سعایتش فرماید و بنده را کار نتواند فرمود مسئله اگر دو تن بنده را بخرند پس
یکے را از این شریکان این بنده پسر بیرون آمد حکم این بنده چه شود - بنده آزاد شود و شریک
دیگر ضامن نتواند کرد مر این شریک را که پسر او پیدا آمده است اما سعایتش فرمایند بمقدار نیمهٔ قیمت
مسئله و اما اگر دو کس را بنده بمیراث رسد پس بر یکے پسر پیدا آید حکم این چیست - نیز همان که
در مسئلهٔ اول گفته شده است و صورت اینمسئله چنانست که زنی مرد و بنده را بخرید که ایشان
یکدیگر را پسر و پدر باشند پس این پدر را آزاد کرد و بشوهری قبول کرد و این زن را پیش از این
فرزندی بوده باشد پس از وفات یافت همان یک بنده ماند پسر شوی اوست و این پسر
میان دو وارث باشد یکے پسر زن دیگر شوی زن اکنون حصهٔ پدر آزاد شود و بحصهٔ وارث
دیگر که پسر این میته بوده است این بنده را سعایت فرماید و مر این پسر زن را نرسد که پدر او را
تاوان دار کند مسئله اما اگر این بنده ایست میان دو شریک پس این شریکان بیکدیگر میگویند که
تو مر این بنده را آزاد کردهٔ و دیگری میگوید که تو آزاد کردهٔ حکم این چه باشد - بنده آزاد شود مسئله
اما چون بنده آزاد شود سعایت کند در مقدار قیمت خویش یانه - بنگریم که این هر دو شریک توانگر اند
یا درویش اگر هر دو توانگر باشند هیچکس را نرسد که او را سعایت فرماید یعنی هیچکس را نرسد که او را
کار فرماید واگر هر دو درویش باشند هر دو را کار کند اما اگر یکے درویش و دیگری توانگر تر بود توانگر را

سعایت کند و مرد درویش را سعایت نکند و اینقول امام ابو یوسف و محمد ست و نزدیک امام ابو حنیفه رح
هر دو را سعایت کند خواه هر دو درویش باشند خواه هر دو توانگر خواه یکی درویش و دیگر توانگر **مسئله**
اگر مردی بندهٔ را آزاد کند از برای خدا یا از برای دیو و بت نیت کند بنده آزاد شود یا نه - بنده آزاد شود
و این نیت دیو و بت لغو باشد **مسئله** آزادی از مکره و سکران ثابت شود یا نه یعنی اگر مردی را بستم
گوید که این بنده را آزاد کن پس او بنا خوشی بنده را آزاد کند و یا مستی در حالت مستی بنده را آزاد
کند آزاد شود یا نه - نزدیک علمای ما آزاد شود و نزدیک امام شافعی آزاد نشود **مسئله** اگر مردے
اضافت کند آزادی را بملک مثلاً گوید مر بندهٔ بیگانه را که اگر ترا مالک شوم تو آزاد و یا مانند این چون
آن شرط در وجود آید آزاد شود یا نه - آزاد شود همچنانکه در طلاق شرط درست باشد در عتاق نیز
درست باشد **مسئله** اگر بندهٔ از دار حرب روی از اسلام آرد و باسلام در آید آزاد شود یا نه - آزاد
شود **مسئله** اگر کنیزک باردار را آزاد کنند حمل او هم آزاد شود یا نه - آزاد شود اما اگر حمل را آزاد کنند
و مادر را نه اینجا کنیزک آزاد نشود **مسئله** اگر مردی بندهٔ را آزاد کند بمالے و بنده نیز آن مال را قبول
کند آزاد شود یا نه - هرگاه که قبول کرد بنده آزاد شود و مال بر وی واجب آید که بدهد **مسئله**
اگر مردی بندهٔ خود را بگوید که چون هزار درم بگزاری تو آزادی اینچنین لفظے درست باشد یا نه -
درست باشد و این بنده ماذون شود هر وقت که مال حاضر کند قاضی مولای او را جبر کند تا مال قبول
کند و بنده را آزاد کند **مسئله** حکم ام ولد چیست یعنی ام ولد مر کرا گویند و کی آزاد شود - ام ولد
کسے را گویند که او کنیزک باشد و از خواجهٔ خود فرزند آرد و خواجه مقر باشد بدان فرزند اینچنین
کنیزک را ام ولد گویند بیع او روا نباشد و اگر از شوی دیگر بجز مولی باشد فرزند آرد آن فرزند بنده
باشد **مسئله** اما اگر حرهٔ از بندهٔ فرزند آرد آن فرزند آزاد باشد **کتاب التدبیر** مدبر کرا گویند
مدبر بندهٔ را گویند که مولای او او را گفته باشد که هرگه بمیرم تو آزاد و یا گفته باشد تو آزادی پس
از من و یا گوید تو مدبری و یا گوید ترا مدبر کردم اینچنین بنده را مدبر گویند فروختن او روا نباشد
و بخشیدن بکسے نیز روا نباشد اما مولی را روا باشد که او را خدمت فرماید و یا بجارتش دهد و
اگر این مدبره کنیزک باشد وطی او مر مولے را حلال باشد و بزنے دادن روا باشد بشخصے دیگر و هر وقت
که مولی بمیرد او آزاد شود از ثلث مال مولی اگر از ثلث بیرون آید صورت این مسئله آنست که مردے
بندهٔ خود را مدبر کرده باشد پس بمیرد و مال گذارد دو هزار درم و قیمت این مدبر هزار درم باشد اکنون
قیمت این بنده از جمله سه هزار درم که ترکه است ثلث باشد زیرا که دو هزار درم نقد ست و هزار همین

چون چنین باشد آزاد شود و اگر ترکهٔ آن شخص همین بنده ماند فقط اینجا بر اندازهٔ دو ثلث قیمت خود
سعایت کند یعنی یک حصه از و آزاد شود و دو حصه را کار فرماید مر وارثان را اما اگر بر مولی وام باشد
و غرماء وام بطلبند اینجا جملهٔ قیمت را کار کند مسئله اگر مدبره فرزند آرد از شوی که حر و مولی است
حکم آن فرزند چه باشد. همچون حکم مادر یعنی او هم مدبر باشد بعد از موت مولی آزاد شود همان
طریقی که مادر را گفته شد مسئله اما اگر مردی بنده را تدبیر مقید کند حکم او چه باشد. مدبر مطلق باشد
و تدبیر مقید چنان باشد که مردی مر بنده را گوید که اگر آن مرد در فلان بیماری بمیرد تو آزاد و یا گوید
اگر من درین سفر بمیرم تو آزاد و این بنده را مدبر مقید گویند مسئله بیع مدبر مقید روا باشد یا نه
روا باشد اما پیش از آن که شرط در وجود آید و اگر آن شرط در وجود آید روا نباشد و آزاد شود همچنانکه
مدبر مطلق آزاد شود کتاب الاستیلاد کنیزک ام ولد کی شود. چون از مولی فرزند آرد اما چون ام ولد
شود بیع او روا نباشد و ملک کردن بهبه نیز روا نباشد اما اگر مولی را وطی او و خدمت فرمودن او
و اجارت دادن او و تزویج کردن او روا باشد اما نسب فرزند ام ولد ثابت نشود مگر باعتراف مولی
هرگاه که یکبار اعتراف کند نسب ثابت شود و اگر نفی کند در حال ولادت نفی او درست باشد مسئله
و اگر مردی مر ام ولد خود را بمردی بزنی داد پس این ام ولد از و فرزند آورد حکم فرزند چه باشد. حکم او
همچون حکم مادر باشد یعنی بعد از موت مولی او نیز آزاد شود و هر فرزندی که ام ولد از شوی بیارد
حکم او همین باشد که بعد از موت مولی آزاد شود و بر ایشان کار کردن بمقدار قیمت خود واجب نیاید
همچنانکه مدبر را واجب می آید مسئله اگر مردی کنیزک یکی بزنی کرد پس از وی فرزندی آورد
پس آن کنیزک را بخرید ام ولد وی شود یا نه. شود بمجرد خریدن مسئله اگر مردی بر کنیزک پسر خود
مجامعت کرد و از وی فرزند آورد و دعوی میکند که این فرزند از آن منست حکم این چه باشد.
نسب ثابت شود و کنیزک ام ولد او شود و قیمت کنیزک بر وی واجب آید اما قیمت فرزند بر جد واجب
نیاید و عقر نیز واجب نیاید و عقر سوای کابین را گویند مسئله اگر جد بر کنیزک پسر پسر یعنی بر کنیزک
نواسه مجامعت کند حکم آن چه باشد یعنی همچون حکم پدر باشد یا نه. نباشد بوجه یعنی اگر پدر زنده
باشد از جد ثابت نشود و اما اگر پدر مرده باشد حکم او همچون حکم پدر باشد یعنی نسب ثابت شود
چون دعوی کند و قیمت آن کنیزک بر جد واجب آید همچنانکه در فصل پدر مسئله اگر کنیزکی باشد
میان دو شریک پس آن کنیزک فرزندی آورد و یکی ازین شریکان دعوی کند که این فرزند از من است
نسب ثابت شود یا نه. نسب از وی ثابت شود و نیمهٔ قیمت و نیمهٔ عقر مر شریک دیگر را واجب آید

وقیمت فرزند واجب نیاید مسئلہ اگر هر دو شریک بر یکدیگر دعوی میکنند یکے گوید کہ فرزند من ست
ودیگری گوید کہ فرزند من ست حکم این چہ باشد ونسب از هر دو ثابت شود یانہ۔ ثابت شود وکنیزک
ام ولد هر دو گردد وبر هر یکے نصف عقر واجب آید وقصاصی شود واین فرزند از هر دو پدر میراث
یک پسر کامل وهمچنین اگر این فرزند بمیرد این هر دو پدر از وی میراث کامل گیرند مسئلہ اگر مردی
بر کنیزک مکاتب خود مجامعت کرد واز وی فرزندے آورد ودعوی کند کہ این فرزند من ست
نسب ثابت شود یانہ۔ اگر مکاتب تصدیق کند درست باشد ونسب ثابت شود
وبر وی عقر واجب آید وقیمت فرزند واجب آید اما کنیزک ام ولد وی نشود واما اگر اصلاً
تکذیب میکند نسب ثابت نشود کتاب المکاتب اگر مولی مر بندهٔ خود را چنانکہ غلامی ویا کنیزکے را
مکاتب میکند بر مالی کتابت درست باشد یانہ۔ اگر بندہ قبول کند درست باشد واگر رد
کند درست نباشد مسئلہ اگر مولی مال را در حال شرط میکند یعنی میگوید کہ اینقدر مال در حال ادا
کن ویا منجم میکند چنانکہ میگوید کہ هر مهی یا هر سالی چندین مال کتابت چون آن مال تمام شود
مال کتابت گزارده باشی ویا خود موجل میکند ومیگوید کہ این مال کتابت در یکبارت بدهی
این روا باشد یانہ۔ اینهمہ روا باشد کہ بکند مسئلہ اگر مردی مر بندهٔ صغیر را مکاتب میکند
بر مالی روا باشد واین کتابت درست باشد یانہ۔ اگر این صغیر عاقل باشد کہ بیع وشراء بداند
درست باشد مسئلہ اما هر وقت کہ کتابت درست آید این مکاتب از ملک مولی بیرون رود
یانہ۔ نرود مسئلہ اما چون از ملک وی بیرون نرود از دست بیرون رود یعنی مر مکاتب را
روا باشد کہ خرید وفروخت کند اما زن بزنی کردن روا نباشد مگر باجازت مولی مسئلہ واگر
مکاتب مر کسے را بخششی کند ویا صدقہ دهد روا باشد یانہ۔ روا نباشد مگر کہ چیزی اندک باشد
آنگاه روا باشد مسئلہ واگر مکاتب مر کسی را میانجی میشود روا باشد یانہ۔ روا نباشد مسئلہ
اگر مکاتب در حال کتابت کنیزکے بخرید واز آن کنیزک فرزندی آورد حکم این چہ باشد وآن کنیزک
در کتابت در آید یانہ۔ حکم فرزند همچون حکم پدر باشد وکسب فرزند مر پدر را باشد مسئلہ اگر
مردی مر کنیزک خود را بغلام خود بزنے داد پس هر دو را مکاتب کرد پس ایشان فرزند آوردند
این فرزند در کتابت هر دو در آید یانہ۔ در آید وکسب وی نیز مر ایشانرا باشد مسئلہ اگر مولی
بر کنیزک کہ مکاتبہ کرده است بر ود ووطی کرد عقر لازم آید یانہ۔ لازم آید وهمچنین اگر مولی بر مکاتب
یا بر مکاتبہ خود جنایت کند جنایت بر وی واجب آید مسئلہ واگر مولی مال ایشانرا تلف کند

تاوان بروی واجب آید یانه - واجب آید مسئله اگر مکاتبی مر پسر خود را ویا مر پدر خود را بخرد در
کتابت وی در آیند یانه - در آیند و فروختن ایشان روا نباشد مسئله اگر مکاتبی ام ولد خود را
بخرد فرزند او در کتابت او در آید یانه - در آید و او نیز در آید وبیع هر دو روا نباشد مسئله اما اگر
ذو رحم محرم را محرم خود بخرد که میان ایشان ولاد نبوده باشد در کتابت او در آید یانه - نزدیک
امام اعظم رح در کتابت او در نیاید و نزدیک ابو یوسف ومحمد در کتابت او در آید مسئله اگر
مکاتبی عاجز آید در نجمی ولی عجز او طلبد مر قاضی را روا باشد که مر مکاتب را عجز کند یانه - اگر این
مکاتب را وامی باشد بر کسے ویا مالی مقدم دارد تعجیل نکند بعجز کردن او تا آنزمان که آن مال را قبض
کند در مدت سه روز ویا کم ازین اگر حاصل نتواند کرد حکم کند بعجز او نزدیک ابو یوسف عجز
نتواند کرد تا آنگاه که یک نجم نگذرد مسئله اگر مکاتبی عاجز آید در دادن مال کتابت بیند که باز گردد
یانه - باز گردد وآنچه در دست او باشد از مال کسب آن همه مر مولی را باشد مسئله اگر مکاتبی بمیرد در
حال کتابت ومر ویرا مالی باشد مولی را رسد که کتابت را فسخ کند یانه - فسخ نشود واز کسب وی مال
کتابت او بگزارند وحکم کنند بآزادی وی در آخرین جزء از اجزای حیات او مسئله اگر
مالی از وی نماند اما فرزندی مانده بود این فرزند باز گردد یانه - باز نگردد ومر او را گویند که مال بگزارد
بر نجوم پدر خود واین در حق فرزندی باشد که برادر حال زاده باشد مسئله اما اگر فرزندی گذشته
است که او را در حال کتابت بخریده باشد حکم این چه باشد - ویرا گویند که مال کتابت بگزارد در حال
اگر بگزارد آزاد شود واگر نه به بندگی باز گردد مسئله اگر مسلمانی بندهٔ خود را مکاتب کند بر خمر یا خوک
یا بر قیمت نفس این کتابت روا باشد یانه - کتابت فاسد گردد مسئله اما اگر این مکاتب خمر یا خوک
را بگزارد آزاد شود یانه - آزاد شود اما بروی واجب آید که بمقدار قیمت نفس خود ویرا سعایت کند
قیمت که از مسمی کم نشود یعنے که از قیمت خمر وخوک کم نشود واگر زیادت باشد زیادت کند مسئله
اگر بندهٔ را مکاتب کند بر جانوری غیر موصوف این کتابت روا باشد یانه - روا باشد وجانور
میانه واجب آید بر مکاتب مسئله اگر مردی دو بنده را مکاتب کرد بر کتابت بهزار درم بر آنچه
هر یکے از ایشان میانجی دیگرے باشند این کتابت روا باشد یانه - روا باشد وهر دو برابر
باشند واگر هر دو بگزارند آزاد شوند واگر عاجز شوند به بندگی باز آیند اما اگر یکے از ایشان تمامه
مال را بگزارد هر دو آزاد شوند واین شریک که بگزارده است نیمهٔ آنچه بگزارده است بر شریک دیگر
باز گردد مسئله اگر مولے بندهٔ مکاتب را آزاد کند آزاد شود یانه - آزاد شود ومال کتابت از

گردن او ساقط شود مسئله اگر مولی مکاتب بمیرد کتابت فسخ شود یانه - نشود و مال کتابت را
بوارثان مولی باز گزارد بجهت آنکه بر مولی میگزارد بهجوم خود بروارثان بگزارد مسئله اگر یکی از
وارثان او او را آزاد کند آزادی او نافذ شود یانه - نافذ نشود مگر جمله آزاد کنند آنگاه آزاد شود و مال
از گردن وی بیفتد مسئله اگر مولی ام ولد خود را مکاتب کند درست باشد یانه - درست باشد
مسئله اگر مولی بمیرد مال کتابت از گردن وی بیفتد یانه - برافتد اما اگر مکاتبه از مولی فرزند
دارد او بخیار باشد خواهد خود را بر مکاتبت بگزارد خواه خود را عاجز کند و ام ولد شود مسئله
اما اگر مدبر را مکاتب کند درست باشد یانه - درست باشد مسئله اگر مولی بمیرد و مال نماند جز این
مکاتبه این را چه حکم باشد - او بخیار باشد خواهد ثلثی قیمت را سعایت کند خواهد جمیع مال کتابت
بگزارد مسئله اما اگر مکاتبه را مدبر کند روا باشد یانه - روا باشد و او بخیار باشد خواهد کتابت اختیار
کند خواهد خود را عاجز کند و مدبره شود مسئله اگر آن مکاتبه بگذشت پس مولی بمرد و مال دیگر نماند
حکم چه باشد - خواهد جمیع قیمت را سعایت کند خواهد ثلثی مال کتابت را سعایت کند مسئله اگر
مکاتبی بندهٔ خرد را آزاد کند روا باشد یانه - روا نباشد مسئله اگر کالایی بخشد کسی را بعوض یا
بغیر عوض روا باشد یانه - روا نباشد مسئله اما اگر مکاتبی بندهٔ خود را مکاتب کند روا باشد
یانه - روا باشد اما نخست مکاتب گزارد و پس مکاتب مکاتب وُلاء مکاتب را باشد نه مر مولای
مکاتب را و اگر اول مکاتب بگزارد وُلاء مر مولی مکاتب اولین را باشد کتاب الولاء اگر مردی
بندهٔ را آزاد کند و یا زنی بنده را آزاد کند وُلای آن بنده مر کرا باشد - مر آزاد کننده را خواه زن
خواه مرد مسئله اگر مردی بنده را آزاد کند و شرط کند که این بنده سائبه باشد و سائبه آن باشد
که مردی بندهٔ آزاد کند که من ترا آزاد کردم بران شرط که وُلای تو مرا نباشد این شرط درست باشد
یانه - درست نباشد و وُلاء مر آزاد کننده را باشد مسئله اگر مکاتبی مال بگزارد آزاد شود یانه -
آزاد شود اگرچه این مال را پس از مرگ مولی میگزارد بمدت مسئله بمردن مولی چند کس آزاد شوند
هرچند که بر آن باشد که امهات اولاد او باشند همه آزاد شوند و ولای ایشان مر مولی را باشد
یعنی چون مولی مرده باشد مر وارثان مولی را باشد مسئله اگر بندهٔ مر کنیزک مردی را بزنی کرد
پس مولی کنیزک را آزاد کرد و این کنیزک باردار بود اکنون وُلای بار مر کرا باشد مسئله ولاء بار مر
مولی مادر را باشد و لیکن نقل نشود اگرچه پس از عتق کم از شش ماه بچه آرد مسئله و اگر شش ماه از
ولاء مر مولی مادر را باشد یانه - باشد اما چون بندگی شوی آن کنیزک ست آزاد شود و ولاء نقل

شود بمولی پدر مسئلہ اگر معتق عجمی زنی را بزنی کند کہ این زن آزاد کردہ باشد از عرب پس ایشان را فرزندی آید ولای فرزند کرا باشد۔ نزدیک امام ابو حنیفہ و محمد مر مولای مادر را باشد از برای شرف عرب و نزدیک ابو یوسف مر مولای پدر را باشد مسئلہ ولای آزاد مر کرا باشد مر عصبہ را کہ از نسب باشد و اگر عصبہ نسبی نباشد آنگاہ مر معتق را باشد یعنی مر آزاد کنندہ را مسئلہ اگر نخست مولی بمیرد پس معتق میراث معتق مر کرا باشد۔ مر پسر آن مولے را مسئلہ مر دختر مولی را از ولا چیزے باشد یا نہ۔ نباشد زیرا چہ اصلا ولا مر زنان را نیست مگر آنکہ ایشان بندہ را آزاد کنند یا آزاد کردۂ ایشان بندہ را آزاد کند و یا مر بندہ را مکاتب کند و یا مکاتب ایشان مر بندہ را مکاتب کند آنگاہ درینصورت ولا اینہا مر آن زنان را باشد مسئلہ اگر مولے وفات یابد واز وی پسری ماند و پسر پسر میراث این مکاتب مر کرا باشد۔ مر پسر را نہ مر پسر پسر را مسئلہ اگر مردی اسلام آورد از دست مردی و ولا بر وی بست بر آنچہ اگر این اسلام آرندہ جنایت کند تاوان جنایت وی او دہد و اگر بمیرد میراث وی او برد و یا اسلام بر یکی آورد و ولا بر دیگرے بست درست باشد یا نہ۔ ہر دو وجہ درست باشد و ولای او مر مولی را باشد مسئلہ ولا را نقل کردن روا باشد یا نہ۔ بنگریم اگر ولی را تاوان جنایت وی دادہ ہست روا باشد و اگر ندادہ ہست روا نباشد کہ از وی نقل کند و بر دیگرے ولا بندد مسئلہ اگر مردی بندہ را آزاد کرد پس این بندہ عقد ولی بر دیگری مے بند در روا باشد یا نہ۔ روا نباشد و ولا او مر آزاد کنندہ را باشد واللہ اعلم کتاب الجنایات قتل بر چند وجہ ہست۔ بر پنج وجہ یکے عمد دوم شبہ عمد سیوم خطا چہارم قائم مقام خطا پنجم قتل بسبب اما عمد آنست کہ یکے مر یکے را کشد عمداً بسلاحی و آنچہ ماند بسلاح چنانکہ بزدن او اندام بریدہ شود چنانکہ بہ نیزہ و تیر و یا بآتش انداز د و یا بسنگ تیز زند مسئلہ در عمد چہ واجب آید۔ آن کشندہ بزہ مند باشد و کفارت واجب نیاید مسئلہ اما از قتل عمد ہیچ نوعی قصاص ساقط شود یا نہ۔ نشود مگر کہ اولیای مقتول عفو کنند آنگاہ قصاص ساقط شود مسئلہ شبہ عمد کدامست نزدیک ابو حنیفہ رح آنست کہ مردی مر شخصے را بالعمد بزند بچیزے کہ آنچیز نہ سلاح باشد و نہ قائم مقام سلاح باشد چنانکہ چوبی باشد بزرگ یا سنگے باشد اینچنین چیز شبہ عمد باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد این از جملہ عمد باشد و شبہ عمد آن باشد کہ بچیزے زند کہ غالب ظن مردم آن باشد کہ از زدن آنچیز مردم نمیرد چون طبانچہ و یا مشتی و یا لگدی بزند و از زدن این بمیرد این را شبہ عمد گویند مسئلہ در شبہ عمد چہ واجب آید۔ باتفاق ہمہ

علما دیت مغلظه واجب آید و بر عاقلهٔ او و بر کشندهٔ او کفارت و بزه مند واجب آید و قصاص
واجب نیاید مسئله قتل خطا بر چند وجهست - بر دو وجه یکی خطا بقصد ست دوم خطا بفعل
اما خطا بقصد آنست که مردی تیرے بر شخصی اندازد و گمان او این باشد که او شکاریست پس
چون بر ورسد پیدا شود که آدمی بود و خطا بفعل آنست که مردی بر نشانه تیر اندازد و آن بکسی
برسد این را قتل خطا گویند مسئله در قتل خطا چه واجب آید - دیت بر عاقلهٔ کشنده و اجب آید
و کفارت بر کشنده اما بزه مند نباشد مسئله قائم مقام خطا کدام ست - آنکه مردی خفته باشد
در خواب باشد که بیفتد بر مردی و بر آنکس که بیفتد او بمیرد او قائم مقام خطا باشد و درین همان واجب
آید که در قتل خطا واجب آید مسئله قتل بشبه کدامست - آنکه مردی چاهی بزمین غیری بکاود
و شخصے درو بیفتد و بمیرد این را قتل بسبب گویند و یا آنکه سنگے در زمین غیری بنهد و شخصے
ازان بلغشد و بمیرد مسئله در قتل بسبب چه واجب آید - دیت بر عاقلهٔ کاونده چاه و بجز این
هیچ چیز دیگر واجب نیاید نه اثم و نه قصاص مسئله قصاص بکشتن که واجب آید - بکشتن محفوظ
دم یعنے بکشتن هر که او در نگاهداشت سلطان باشد اگر کسے مر او را بکشد کشندهٔ اینچنین کس را
نیز بکشند چون بعمد کشته باشد مسئله بکشتن کسے که محفوظ دم نباشد یعنی که مباح دم باشد
چنانکه مسلمانی العیاذ بالله مرتد شود و یا کافری که حربی باشد قصاص واجب آید یا نه - واجب نیاید
و بر کسی که قصاص واجب شده باشد بکشتن کسی او را نیز همین حکم ست مسئله اگر آزادے
بندهٔ را بکشد و یا بندهٔ آزادی را بکشد آزاد را بجهت بنده و بنده را بجهت آزاد کشند یا نه کشند
و همچنین آزاد را با آزاد کشند و آزاد را به بنده و بنده را به بنده و مسلمان را بذمی و ذمی را بمسلمان مسئله
اگر مسلمانی را بکشند از برای مستامنی روا باشد یا نه - از جهت مستامن مسلمان را نتوان کشت
و هر که بکشد او را از جهت این مسلمان باز کشند مسئله مرد را از برای زن و کبیر را از جهت صغیر
کشند یا نه - کشند و همچنین صحیح را از برای بیمار بکشند چون بعمد کشته باشند اگر مردی پسر خود را
یا بندهٔ خود را یا مدبر خود را یا مکاتب خود را و یا بندهٔ فرزند خود را بکشد درینهمه مر کشنده را قصاص
کنند یا نه - قصاص برافتد و واجب نیاید مسئله اگر مردی قصاص را بر پدر وارث شد قصاص
برافتد یا نه - برافتد مسئله قصاص را بچه استیفا کنند یعنی بچه کشند بشمشیر استیفا کنند مسئله
اگر مردی مکاتب یکی را بکشد و این مکاتب هیچ وارث ندارد از طرف عصبه مگر مولی رسد مر مولی را
که از کشنده قصاص مکاتب بطلبد یا نه - رسد که بطلبد اگر این مکاتب را وارثان باشند از طرف عصبه

اما هیچ مولی نباشد درین قصاص بر افتد یا نه - بر افتد و دیت واجب آید و یرا چون ورثه نباشد
بجز مولی مر مولی را ولایت قصاص نباشد مگر که ولایت مال کتابت پس ازینوجه دیت واجب آید
مسئله اما اگر این مکاتب را هم مال ماند و هم وارثان بمانند بجز مولی قصاص واجب آید یا نه -
نیاید اگرچه مولی و وارثان جمع شوند و قصاص طلبند زیرا که مولی را حق در مال ست و وارث را
حق در قصاص مسئله اگر مردی بندهٔ مرهون یکی را بکشد قصاص بروی واجب آید یا نه - قصاص
واجب نیاید تا راهن و مرتهن یعنی گرو کننده و گرو ستاننده یکجا جمع نشوند بطلب قصاص مسئله
اگر مردی مردی را جراحت کرد عمداً پس از گذشتن روزها هم ازان جراحت مرده باشد قصاص واجب آید
اما اگر بعد از روزها رنجور شد و همان زخم سرایت کرد نیز قصاص واجب آید اما اگر به باشد و بعد ازان
بمیرد واجب نیاید مسئله اگر مردی دست مردی را از بند دست برید چه واجب آید - دست او را نیز
برند و همچنین اگر پای یکی برند و یا نرمهٔ بینی ببرند و یا گوش یکی را ببرند نیز همان حکم باشد مر برنده
را نیز آنچه بریده باشد ببرند مسئله اما اگر مردی بر چشم یکی زخمی زد پس آن چشم او ازان بیرون آمد چه
واجب آید - دیت واجب آید و اما اگر چشم قائم باشد و بینائی چشم او بشده باشد اینجا قصاص
واجب آید چشم او را بکشند مسئله قصاص چشم چگونه کنند - بر جمله روی جنایت کننده پنبه را تر
کنند و بنهند و جای چشم او را خالی دارند و آئینه را گرم کنند چنانکه همچون آتش شود و برابر چشم او
بدارند تا روشنائی چشم او بشود مسئله اگر کسی دندان کسی را بشکند قصاص واجب آید که
دندان او را نیز بشکنند یا نه - واجب آید که در هر شکستگی که مماثلت صورت بندد یعنی در شکستگی که مماثلت
صورت بندد که همچنین شکستگی توان کرد قصاص واجب آید و در هر صورتیکه مماثلت صورت نبندد
دران قصاص واجب نیاید مسئله در شکستن استخوان قصاص واجب آید یا نه - واجب نیاید مگر
بشکستن دندان مسئله در دون نفس یعنی بیرون نفس قصاص باشد یا نه - نباشد و دیت واجب
آید مسئله اما اگر میان زن و مرد و میان آزاد و بنده در دون نفس قصاص باشد یا نه - نباشد
و دیت باشد مسئله اما در میان مسلمان و کافر در اطراف چنانکه دست و پای و یا چشم و یا گوش قصاص
باشد یا نه - قصاص باشد زیرا که دیت هر دو کس هم مسلمان و هم کافر برابر ست مسئله اگر مردی دست
مردی را از نیمهٔ بازو ببرید و یا جراحتی کرد و آن جراحت در درون شکم رسید پس ازان به شد قصاص
واجب آید یا نه - واجب نیاید مسئله اگر مردی دست درست مردی را ببرید و دست این برنده شکسته است
و یا انگشتی کم است اکنون از برای دست شل و یا دستی که دران انگشتی کم ست برند یا نه - این

مقطوع بخیار باشد خواهد بمقابلهٔ دست صحیح خود دست شل ببرد خواهد نیک دست کامل بستاند مسئله
اگر مردی سر مردی را بشکست واین شکستگی میان هر دو قرنین او بپوست ومیان قرنین سر شکننده
در نمیگیرد حکم این چه باشد. مشجوج یعنی سر شکسته بخیار باشد خواهد بمقدار شکستگی خویش سر او را
نیز بشکند خواهد ارش کامل بستاند مسئله قصاص در بریدن زبان و در بریدن ذکر واجب آید یا نه.
واجب نیاید مگر که از بند ذکر بریده باشد مسئله اگر قاتل یعنی کشنده صلح کند به اولیای این مقتول
یعنی کشته قصاص بر افتد یا نه. بر افتد و مال واجب آید اگرچه این مال اندک باشد یا بسیار مسئله
اما اگر صلح کنند از دیگران ساقط شود یا نه. ساقط شود و دیت واجب آید و قصاص واجب نیاید
مسئله اگر جماعتی یک کس را بعمد بکشند اینها همه را بکشند یا نه. همه را بکشند مسئله واگر یکتن مر
جماعتی را بکشد بعد چه واجب آید. قصاص واجب آید که همان یک تن را آن کشند و بجز این
چیزی دیگر واجب نیاید که بکشتن او حق همه ساقط شود مسئله اگر یکی از جملهٔ اولیای این مقتولان
یعنی این کشتگان حاضر شود و از برای کشتهٔ او این قاتل را بکشند حق دیگران ساقط شود یا نه.
ساقط شود و بر این کشنده هیچ واجب نیاید مسئله اگر دو مرد دست یکمرد را ببرند قصاص بر ایشان
واجب آید یا نه. نیاید زیرا که هر دو جنایت کرده اند واگر دست یکی را ببرید بروی حرج باشد زیرا که
او نیمهٔ جنایت بیش نکرده است پس ازین سبب قصاص واجب نیاید بر هر دو کس نیمهٔ دیت
واجب آید مسئله اما اگر یک کس دست دو کس را ببرید چه واجب آید. رسد هر دو تن را که دست
او را ببرند و نیمهٔ دیت ازو بستانند واین میان هر دو کس مناصفه باشد مسئله اما اگر یک کس ازین
هر دو کس حاضر آمد و دست او را ببرید دیگری را آید که نصف دیت ازو بستاند یا نه. آید که بستاند مسئله
اگر بنده اقرار کند بقتل عمد برو قصاص واجب آید یا نه. واجب آید مسئله اگر مردی مردی را تیری
بزد واین تیر ازین مرد گذاره شد و بدیگری رسید پس هر دو کس بمردند حکم این چه باشد. از برای
کشتهٔ اولین را قصاص واجب آید و از برای دومی را دیت بر عاقلهٔ او واجب آید

## کتاب الدیات

اگر مردی مردی را بشبه عمد بکشت یعنی بعمد مشتی بزد و آن مرد بمرد درین چه واجب آید. دیت مغلظ
بر عاقلهٔ او واجب آید و کفارت بروی واجب آید مسئله دیت شبه عمد که از مغلظه است چند
است. نزدیک ابو یوسف صد شتر را ارباع کنند بیست و پنج بنت مخاض یعنی بیست و پنج اشتر
بچهٔ یکساله که پای در دوم نهاده باشد و بیست و پنج بنت لبون یعنی دو ساله که پای در سیوم
نهاده باشد و بیست و پنج حقه یعنی اشتر بچهٔ سه ساله که پای در چهارم نهاده باشد و بیست و پنج

جذعه یعنی اشتر بچه چهار ساله که پای در پنجم نهاده باشند دیت مغلظه این بود که گفته آمد و بجز اشتر
دیت مغلظه نباشد واگر بچیزی دیگر ادا کنند دیت مغلظه نبود مسئله اگر مردی مردی را بخطا بکشت
چه واجب آید - صد اشتر واجب آید به پنج بخش بیست بنت مخاض و بیست ابن مخاض و بیست
بنت لبون و بیست حقه و بیست جذعه و اما اگر زر و نقره دهد از زر هزار دینار و از نقره ده هزار درم
سنگ نقره و حکم بنت مخاض و بنت لبون و حقه و جذعه بالا گفته آمده است مسئله دیت
از چند چیز محسوب باشد - نزدیک امام اعظم رحه از سه چیز از اشتر و زر و نقره و نزدیک ابو یوسف
و محمد از شش چیز سه همین و سه چیز دیگر یکی گاو دوم گوسفند سیوم حله اما اگر گاو دهد دو صد باید
و اگر گوسفند دهد یکهزار باید و اگر حله دهد دو صد حله باید هر حله دو جامه مسئله دیت مسلمان و ذمی
یکسانست یا نه - یکسانست بخلاف آزاد و بنده هر چه آزاد را یک حکم است در شریعت بنده را
نیمه ازانست مسئله دیت در چه واجب آید - در نفس و دست و نرمه بینی و در زبان و در ذکر و
در رفتن عقل و در محاسن چون بعد از ستردگی بر نیاید و در موی سر نیز همچنین و در چشم و در دست
و در پای و در گوش و در دو لب و در خصیه و در شیر دان زن در همه دیت واجب آید در یکی
ازین دو چیز نیمه دیت باشد و در دو شره نیز دیت است و در هر یکی ازین چهار شره ربع دیت
و در هر یکی از انگشتان دست و پای عشر دیت واجب آید مسئله انگشتان همه یکسان هستند
یا نه - همه یکسانند در هر انگشتی که در و سه بند است اگر یکی ازان سه بند برد ثلثی از دیت یک
انگشت تمام واجب آید و در هر انگشتی که در و دو بند است اگر یکی ازان بند برد نصف دیت یک
انگشت واجب آید مسئله دیت دندان چیست - در هر دندانی پنج اشتر واجب آید دندانهای
پیش و دندانهای پس یکسانند در دیت مسئله اگر مردی بر عضو مردی بزند چنانکه منفعت آن
عضو بشد چه واجب آید - دیتی کامل واجب آید و آنچنانکه بر دست یکی بزند شل شود بسبب آن
ضربت و یا چشم یکی را بزند پس روشنائی از چشم بشود بسبب آن زخم درین نیز دیت کامل
ازان چشم واجب آید مسئله همه شکستگیها بر چند وجه است بر یازده وجه یکی حارصه دوم دامعه
سیوم دامیه چهارم باضعه پنجم ملاحمه ششم سمحاق هفتم موضحه هشتم هاشمه نهم جائفه دهم منقله
یازدهم لامه اما حارصه جراحتی را گویند که پوست اندام را باز کند و دامعه جراحتی را گویند که مثل آب چشم
از وی بدود و دامیه جراحتی را گویند که از وی خون روان شود و باضعه جراحتی را گویند که گوشت اندام را
برد و ملاحمه آن جراحتی را گویند که گوشت بیش از جراحت باضعه برد و سمحاق جراحتی را گویند

که پوست تنکی که بر استخوان باشد برسد و موضحه جراحتی را گویند که گوشت را روشن کند و ہاشمه جراحتی را گویند که استخوان را بشکند و جائفه جراحتی را گویند که بدرون شکم برسد و منقله جراحتی را گویند که پارهای استخوان از وی بیرون آید و آمه جراحتی را گویند که بپوست دماغ برسد مسئله در موضحه چه واجب آید۔ اگر عمدًا باشد قصاص واجب آید و اگر خطأً باشد نصف عشر دیت واجب آید و هر شجتی که از موضحه باشد در وی قصاص واجب نیاید در وی حکومت عدل واجب آید یعنی هر چه حاکم بگوید آن واجب آید و در ہاشمه عشر دیت واجب آید و در منقله عشر دیت و نصف عشر دیت واجب آید و در آمه ثلث دیت واجب آید و در جائفه ثلث دیت واجب آید اما اگر جائفه گذاره شود چنانکه دو جائفه گردد ثلث دیت واجب آید و در انگشتان دست نیمهٔ دیت واجب آید مسئله اگر مردی دست یکی را با کف دست بهم ببرد چه واجب آید۔ نیمهٔ دیت واجب آید و اگر از نیمهٔ بازو ببرد در کف نیمهٔ دیت و در بازو حکومت عدل واجب آید مسئله اگر کسی چشم کودک نارسیده را بکشید و یا ذکر کودک نارسیده را ببرید چه واجب آید اگر صحت آن معلوم نگردد حکومت عدل واجب آید مسئله اگر مردی مر یکی را زخمی زد بر سر چنانکه عقل از وی بشد یا موی او بشد چه واجب آید۔ دیت واجب آید و ضمان موضحه درین تداخل شود مسئله اما اگر شنوائی و یا بینائی و یا گویائی او بشود چه واجب آید۔ هم ارش موضحه واجب آید و هم دیت واجب آید مسئله اگر مردی انگشت یکی ببرید پس انگشت دیگر که پهلوی او بود شل شد درین چه واجب آید۔ نزدیک امام اعظم رح در هر دو دیت واجب آید و نزدیک ابو یوسف و محمد در انگشت بریده قصاص و در شل شده دیت مسئله اگر مردی دندان یکے را بکند پس دندان دیگر بجای آن دندان برآید چیزی واجب آید یا نه۔ واجب نیاید مسئله اگر مردی سر یکے را بشکست پس ملتحم گردد و به نشان زخم از وی بشد و موی برآن موضع برآمد درین چیزے واجب آید یا نه۔ نزدیک ابو حنیفه هیچ چیز واجب نیاید و ارش ساقط شود و نزدیک ابو یوسف ارش الم یعنی که ارش درد واجب آید و نزدیک محمد اجرت طبیب واجب آید مسئله اگر مردی مر یکے را جراحتی کرد در حال قصاص کنند یا آنوقت که مجروح به شود۔ در حال نشاید کرد تا آنمجروح به نشود مسئله اگر مردی دست مردی بخطا برید پس پیش از آنکه این دست نیکو شود این مرد را نیز بکشت چه واجب آید۔ بر کشنده دیت واجب آید و ارش دست ساقط شود مسئله چند جایست که دیت بر عاقله واجب نیاید و در مال قاتل واجب آید۔ چهار جا یکے در مسئله که قصاص بشبهت ساقط گردد چنانکه پدر مر پسر را بکشد

دیت در مال قاتل واجب آید و بر عاقله واجب نیاید ودوم جایی که جنایت کننده اعتراف کند
آن دیت نیز در مال جنایت کننده واجب آید و در مال عاقله واجب نیاید وسیوم مالیکه بصلح واجب آید
وآن نیز در مال قاتله واجب آید چهارم جاییکه بعمد باشد آن نیز بر عاقله واجب نیاید در مال قاتله واجب
آید مسئله اگر کودکے یا دیوانهٔ بعمد مر کسی را بکشد قصاص واجب آید یا نه ـ قصاص واجب نیاید اگرچه
بعمد کشته باشد و دیت واجب آید زیراچه عمد و خطأ باو یکسانست و دیت بر عاقلهٔ او واجب
آید مسئله اگر مردی چاهی در شارع مسلمانان بکاوید و یا سنگے را بر گذر مسلمانان افگند پس یکے
هلاک شد دیت واجب آید یا نه ـ بر عاقلهٔ او واجب آید مسئله اما اگر بهیمهٔ هلاک شد یعنی در چاه
روانی افتاد تاوان دار باشد یا نه ـ باشد همانکس که چاه کننده باشد مسئله اگر مردی در ملک
خویش چاهی بکاود پس کسے در وی بیفتد و هلاک شود تاوان واجب آید یا نه ـ واجب نیاید
مسئله اما درصورتیکه در غیر ملک چاهی بکاویده باشد یا سنگے نهاده آنجا تاوان واجب می آید
کفارت واجب آید یا نه ـ درینصورت کفارت واجب نیاید مسئله اگر مردی ناودانی را بطرف
کوچه بنهد که آن کوچه گذر مسلمانان باشد و یا مستراحی را بطرف کوچه کند در شارع اگر از آن سببے
هلاک شود یعنی بر کسی بیفتد و بمیرد چه واجب آید ـ دیت واجب آید مسئله اگر ستور کسی بزیر
دست اسپ یا پای اسپ بمالد و یا اسپ او کسی را بدندان بگزد و هلاک شود ضامن باشد یا نه ـ
ضامن باشد مسئله اگر ستوری درمیان راه بول افگند یا سرگین افگند و خر کسی بلغزد هلاک
شود ضامن باشد یا نه ـ ضامن نباشد مسئله اگر سابق باشد یعنی ستوری میراند پس کسی زیر
پای ستور یا زیر دست ستور هلاک شود ضامن باشد یا نه ـ ضامن باشد مسئله اگر قائد باشد
یعنی بدست گرفته قطار میکشد پس ستور مردی را هلاک کند ضامن باشد یا نه ـ هرچه بدست
هلاک کند تاوان دار باشد و هرچه بپای هلاک کند تاوان دار نباشد اما اگر قطار را دو کس میرانند
یکے سابق دوم لاحق یعنی یکی پیش دوم پس پس این قطار یکی را بکشت ضمان بر هر دو واجب آید
واگر بندهٔ جنایت بخطا بکرد بر مولی چیزے واجب آید یا نه ـ واجب آید مسئله چه واجب آید
مولی را بگویند بنده ده و یا فدای جنایت ده اگر بندهٔ دهد بنده ملک ولی صاحب جنایت شود و اگر
فدا دهد فدای کامل واجب آید و بنده مرخصم را باشد مسئله اما اگر فدای کامل داد پس جنایت دیگر
کرد حکم این چه باشد ـ حکم جنایت دوم همچون حکم جنایت اول باشد مسئله واگر بنده دو جنایت
کرد حکم این چه باشد ـ نیز همان که مولی بختیار باشد خواهد این بنده را بهر دو ولی جنایت بدهد

تا ملک هر دو شود هر یکے نیمهٔ بنده اگر جنایت هر دو متساوی باشد و اگر نه بحصهٔ دیت جنایت هر یکے
مملوک شود و اگر خواهد هر دو کس را فدای کامل بدهد مسئله اگر جنایت کند چنانکه دست و پاے
و یا گوش کسے را ببرد پس مولی آن بنده را آزاد کند ضمان جنایت بر که واجب آید- اگر معلومش بود
که جنایت کرده است و با علم هم آزاد کرده است ضمان جنایت واجب آید و اگر معلومش نبود و بی علم
آزاد کرده است هر چه کمتر باشد آن واجب آید یعنی اگر قیمت بنده کمتر باشد قیمت واجب آید و اگر
ارش از قیمت کمتر باشد و قیمت بیش ارش واجب آید و اگر بعد از جنایت بفروخته است نیز همین
حکم باشد مسئله اگر مدبری یا ام ولدی جنایت کند مولی ایشان تاوان دار باشد یا نه- تاوان دار
باشد بدانچه کمتر باشد از قیمت ایشان و از ارش جنایت مثلا دست یکی و یا پای یکے را ببرید اکنون
بنگرند که ارش دست کمتر ست و یا قیمت بنده هر کدام که کمتر باشد واجب آید مسئله اما اگر جنایتی را
بار دیگر بکنند مولی نیز بار دیگر تاوان دار باشد یا نه- اگر تاوان جنایت اولی بقضای قاضی داده باشد
مولی تاوان دار نباشد و اگر بقضای قاضی نداده باشد تاوان دار باشد و این ولی دوم بختیار باشد
خواهد بر مولی اول رجوع کند خواهد بر مولی دوم رجوع کند مسئله اما اگر دیوار خانه میل کرد بشارع
مسلمانان حق طلب آن کرا باشد مر مسلمان و ذمی را یعنی مر صاحب دیوار را بگویند که دیوار را نقل
کن تا کسی را هلاک نکند اگر صاحب دیوار امتناع آرد از نقل کردن دیوار و دیوار بیفتد و کسی را هلاک
کند صاحب دیوار تاوان دار باشد مسئله اما اگر از صاحب دیوار نقل دیوار طلب کردند و گواه کردند
و صاحب دیوار دیوار خود را فروخت و یا آنکه قادر بود بر فرود آوردن مدتی شد که این دیوار را
بگذاشت و این دیوار بیفتاد و مردی را هلاک کرد تاوان بر صاحب دیوار واجب آید یا نه- واجب آید
مسئله اما اگر دیواری میل کند بسوی خانهٔ همسایه حق طلب نقل مر کرا باشد یعنی مر مسلمان دیگر را باشد
و یا هم مر این همسایه را حق طلب جز این همسایه نباشد زیرا که حق او ست حق همسایگان دیگر و همچنین
اگر همسایه نقل آن بطلبد و صاحب دیوار امتناع آرد و یا فروگذاشت یا آنکه قادر بود بر نقل کردن
و این دیوار بیفتاد و کسے را هلاک کرد تاوان دار باشد مسئله اگر دو سوار با یکدیگر بتاختند و هر دو
بیافتند و هلاک شدند حکم اینها چه باشد- دیت هر دو بر یکدیگر واجب آید از آن این بر عاقلهٔ
آن و از آن بر عاقلهٔ این مسئله اگر مردی بندهٔ شریکے را بخطا بکشت چه واجب آید- قیمت بنده
واجب آید اما از ده هزار درم نگذرند اگر چه قیمت بنده بیش از ده هزار باشد مسئله و اگر قیمت بنده
ده هزار باشد دیتش چند دهند- ده هزار درم بدهند مگر ده درم یعنی از هزار که قیمت او ست ده درم

کم کنند و باقی بدهند مسئله و اگر کسی کنیزک یکی را بخطا کشت چه واجب آید - نیز همین حکم ست که
قیمت او بدهند و از پنج هزار بگیرند و اگر قیمت کنیزک نیز پنجهزار باشد یا بیش از آن همان پنجهزار
کم از پنجدرم واجب آید مسئله اگر مردی دست بنده را بخطا برد چه واجب آید - نیمهٔ قیمت از آن
دیت خود واجب آید اصل درین مسئله آنست که در هر چه حر را یکدرم ست بنده را نیم از آنست و هر چه حر را
یک درست ور دیت کنیزک نیم از آنست مسئله اگر مردی مر یکی زان را ضربتی بر شکم بزد و آن جراحت او
جائفه شد و از آنجراحت بچه از شکم او بیفتاد بروی چه واجب آید - نصف عشر دیت واجب آید
مسئله اگر زنده بیفتد و بمیرد اینجا چه واجب آید - دیت کامل واجب آید مسئله اگر اول زن مرد
پس فرزندی مرده افتاد اینجا چه واجب آید - از برای زن دیت کامل واجب آید و از برای بچهٔ مرده
هیچ واجب نیاید مسئله اگر فرزند مرده بیفکند و پس از آن مادر بمرد دیت کامل واجب آید و غره مسئله
مالیکه از جهت کودک واجب شود مر کرا باشد - مر وارثان کودک را مسئله در کودک کنیزک چه واجب آید
اگر نرینه باشد نصف عشر قیمت واجب آید و اگر مادینه باشد عشر قیمت مسئله در افتادن کودک در
افگنده کفارت باشد یا نه - نباشد مسئله کفارت در شبه عمد و خطا چیست - آنکه بنده را آزاد کند
که مومن باشد و اگر بنده ندارد دو ماه پیوسته روزه دارد و اگر روزه نتواند داشت مر شصت مسکین را
طعام دهد طعامیکه مقدار کرده شده است و اگر شصت روز یک کس را طعام میدهد هم روا باشد والله اعلم
کتاب القسامه اگر کشته را در محلتی بیابند و کشنده او را ندانند که کشته است حکم این چه باشد - ولی او نیز در را
رسد که پنجاه کس را از مردان این محلت اختیار کند و هر یکی را سوگندی بدهد چنانکه ایشان بگویند که بالله
که این را نکشته ایم و کشندهٔ این را خبر نداریم و نمیدانیم که کشته است چون سوگند بخورند قصاص
از ایشان ساقط شود قاضی بدیت بر ایشان حکم کند مسئله مر ولی قتیل را سوگند دهند یا نه - ندهند و
قاضی قضا نکند مر ولی قتیل دیت را مسئله اگر اهل محلت پنجاه تن نباشند چنانکه بیست کس باشند یا سی کس
حکم این چه باشد - اول یکان یکان باهر کس سوگند بخورند پس بار دیگر بجهت احتیاط مکرر کنند و هم ایشان را
سوگند دهند تا پنجاه شود و سوگند تمام شود مسئله در قسامت کودکان و دیوانگان و زنان و بندگان
در آیند یا نه - در نیاید کس از اینها بجز مردان مسئله اگر در محلتی مرده یابند که اثر جراحت بر و نباشد
درینصورت قسامت واجب آید یا نه - هیچ چیز واجب نیاید نه قسامت و نه دیت مسئله اگر از بینی
و یا از دهان و یا از دبر خونی روان بیند حکم چه باشد - هیچ چیز واجب نیاید و همچنین اگر از گوش خون
روان شده باشد نیز هیچ چیز واجب نیاید نه قسامت و نه دیت مسئله اگر مردی کشته بر ستور اندختند

می آرد دیت برکه واجب آید- بر عاقلهٔ راننده و بر اہل آن محلت واجب نیاید مسئله اگر کشته را
درخانهٔ خود یافتند حکم این چه باشد- قسامة بر خداوند خانه واجب آید و دیت بر عاقلهٔ صاحب خانه
مسئله و اگر کشته را در محلتی در خانهٔ یکے بیابند قسامة و دیت برکه واجب آید- قسامة بر اہل خطهٔ
آنخانه واجب آید و بر مشتریان و ساکنان خانه که بوجه اجارت و یا عاریت باشند واجب نیاید
نزدیک ابوحنیفه و نزدیک ابو یوسف و محمد ساکنان خانه نیز با مالک بهم در قسامة شریک باشند
و دیت بر عاقلهٔ خداوند خانه واجب آید مسئله اگر یکے را کشته در کشتی بیابند قسامة برکه واجب
آید- بر نشینندگان کشتی و ملاحان مسئله اگر کشته را در مسجد محلتی یابند قسامة بر اہل آن محلت
واجب آید یا نه- واجب آید مسئله اگر در مسجد جامع بیابند یا در شارع اعظم کشته یابند قسامة
برکه واجب آید- بر ہیچکس واجب نیاید اما دیت بر بیت المال واجب آید مسئله و اگر در دہی یابند
که خراب باشد و نزدیکے آبادانی نباشد چیزے برکسی واجب آید یا نه- ہیچ چیز بر ہیچکس واجب نیاید
مسئله و اگر کشته را در میان دو دیه یابند دیت برکدام دیه واجب آید- بر اہل دیہی که نزدیکتر باشد
از اہل دیه دیگر مسئله و اگر میان فرات باشد که آب آن میرود و کشته را میبرد اینجا چیزے واجب آید
یا نه- واجب نیاید نیز ہدر باشد مسئله و اگر بکرانهٔ رود یابند بسته دیت برکه واجب آید- بر نزدیکترین
آبادانی از آنموضع مسئله و اگر ولی قتیل دعوی بر یک کس معین کرد از اہل محلت که دیگر انند ساقط
شود یا نه- ساقط شود مسئله اگر مدعی علیه گوید که زید را فلان کشته است چه کنند- مدعی علیه را
سوگند دہند که بالله که تو نکشتهٔ و بجز فلان کشندهٔ دیگر نمیدانی مسئله اگر دو کس گواہی دہند از زید
محلت بر مردی که آنمرد از محلت ایشان نباشد که فلانکس کشته است گواہی ایشان بشنوند یا نه
نشنوند کتاب المعاقلة اگر مردی مردی را بشبه عمد یا بخطا بکشت بر وی چه واجب آید
دیت واجب آید و بر ہر دیتی که بنفس کشتن باشد نه باعتراف و صلح بر عاقله واجب آید اما اگر
قاتل از اہل دیوان باشد و عاقلهٔ او نیز از اہل دیوان باشند آن عطاها که سلطان مر ایشان را دہد
در ۳ سال از ایشان بستانند مسئله اگر در ۳ سال تمام نشود زیاده و نقصان از ۳ سال روا
باشد یا نه- از محصول عطایای ایشان بستانند اما اگر اینمرد از اہل دیوان نباشد عاقلهٔ او که باشد
عاقلهٔ او قبیلهٔ او باشد در ۳ سال بر ایشان قسمت کنند در ہر سالی از ہر کسی بحساب درست
بستانند و زیاده از چهار درم نستانند بلکه نقصان کنند مسئله اگر در ۳ سال بر اہل قبیله قسمت
کردند دیت کامل نشد قبیله که نزدیک او بود با او یار کنند و قاتل را از قسمت بمثل یک کس باشد

قبیلهٔ مولی و مولی مولی در قسمت دیت درآیند و قبیلهٔ او نیز در آید **مسئله** ارش جنایتی که جانی
بکند بر عاقلهٔ جانی واجب آید یا نه - هرچه نصف عشر باشد یا زیادت از آن بر عاقلهٔ او واجب
آید و هرچه کم از نصف عشر باشد بر عاقله واجب نیاید و بر جنایت کننده واجب آید **مسئله**
جنایت بنده بر عاقلهٔ بنده واجب آید یا نه - بر مال مولی واجب آید و بر عاقلهٔ او واجب نیاید **مسئله**
اگر جانی بجنایت اعتراف کند بر عاقلهٔ او واجب آید یا نه - واجب نیاید مگر که تصدیق کنند حاصل
اینمسئله آنست که صلح و عهد اعتراف بر عاقله واجب نیاید هم بر جانی واجب آید **مسئله** اگر حر بر بنده
جنایت کند بخطا بر عاقله واجب آید یا نه - واجب آید

## کتاب الحدود

حد زنا بچند چیز
ثابت شود بدو چیز یا ببینه یا باقرار و صفت آن چنانست که چهار مرد گواهی دهند بر مردی و زنی
بزنا قاضی ایشانرا بپرسد از حال و شرح زنا آیا زن صغیره بود یا کبیره و مرد صحیح بود یا مجبوب محصن بود
یا غیر محصن و چگونه بود زنا در قبل بود یا در اندام دیگر جز این موضع و متی زنی که زنا کرد احتراز
و مراد ازین لفظ آنست که اگر گواهی بحد متقادم باشد حد واجب نیاید چون تاخیر کنند پس از روز
گواهی دهند و این زنا کجا کرده است در دار حرب یا در دار اسلام و بمن زنی بلکه زنا کرد این زن
مسلمه بود یا مستامنه و یا حربیه بود یا حره بود یا امة بود یا محصنه بود یا غیر محصنه بود چون ؟ همه
بیان کنند و شرح بگویند چنانکه موجب بود گویند بدیدیم چنانکه سرمه چوب در سرمه دان آنگاه قاضی
گواهانرا عدل فرماید در سر و علانیه چون بعدالت ایشان معدلان گواهی دهند قضا کند قاضی
باقامت حد این صفت بینه است **مسئله** اما ثبوت حد زنا باقرار چنانست که مردی عاقل و بالغ
اقرار کند بر نفس خویش بزنا چهار بار در چهار مجلس از مجالس مقر در یک مجلس قاضی هر بار بر نفس خویش
گواهی دهد بزنا پس از مجلس قاضی غائب شود باز بمجلس قاضی حاضر گردد و در هر کرتی گواهی دهد
و قاضی رجوع کند بتلقین کردن او گوید شاید که لمس کرده یا قبله زده بر تو پوشیده شده است
و زنا در تلقین برابر دارند چون رجوع نکنند و گواهی دهند چون باز اقرار تمام شود همه آن صفت که
از گواهان کیفیت و ماهیت او پرسیده باشد از و نیز بپرسد چون بیان کند آنگاه حد بروی واجب
آید **مسئله** اما اگر محصن باشد حد رجم فرماید در زمین هامون اما اگر این حد باقرار شده باشد نخست
سنگ انداختن ابتدا از قاضی باشد باید که قاضی سنگ اندازد پس مردمان و سنگ چندان بیندازند
که بمیرد پس از آن که بمیرد بشویند و تکفینش کنند و نماز کنند اما اگر این حد به بینه ثابت شده باشد
نخست بانداختن سنگ گواهان ابتدا کنند پس قاضی پس مردمان **مسئله** اما اگر گواهان امتناع آرند بعذر

حد ساقط شود اما اگر محصن نباشد یعنی سه دار نباشد حد او صد تازیانه باشد بتازیانه که از درخت بی برگ باشد بزدن میانه چنانکه نه نیک محکم زنند و نه نیک آهسته و جامها از زانی بیرون کنند و بر اعضای پراگنده زنند مگر بر سر و روی و فرج و نزدیک ابو یوسف بر سر نیز بزنند و مرد را ایستاده حد قائم کنند و زن را نشسته اما زن را برهنه نکنند و جامه از وی نستانند اما پنبه آگنده و پوستین از وی بیرون کنند پس حد قائم کنند و در حال رجم او را بزمین فرو برند تا کمرگاه و اگر زانیه بنده باشد پنجاه تازیانه بزنند مسئله و اگر مقرے از اقرار خود رجوع کند رجوع او را قبول کنند یا نه۔ اگر این رجوع او پیش از اقامت حد باشد و یا میانه رجوع او را قبول کنند و او را بگذارند و اگر نه نگذارند مسئله اگر یکے از چهار گواه رجوع کند حد ساقط شود یا نه۔ ساقط شود بر گواهان حد واجب آید مسئله اگر بعد الرجم رجوع کند این گواه راجع را حکم چه باشد حکم او آن باشد که حد قذف بزنند و ربع دیت را ضامن باشد مسئله اگر در گواهی زنا دو تن گواهی دادند یا سه تن گواهی ایشان مسموع باشد یا نه۔ مسموع نباشد و بر ایشان حد قذف واجب آید مسئله اگر این زن محصن باشد چه واجب آید۔ رجم واجب آید و احصان آن باشد که مرد و زن هر دو محصن باشند یعنے که مرد را هم زن باشد و زن را هم شوی باشد و این هر دو باید که بیگانه باشند و این هر دو آزاد باشند و بالغ باشند و مسلمان باشند و این بزن خود دخول کرده باشد و آن زن که زنا کرده است شوی با وی نزدیکی کرده باشد این صفت احصان باشد مسئله اگر کافر را نکاح کرده باشد و یا مجنون و یا صغیر را محصن باشد یا نه۔ محصن نباشد اما نزدیک ابو یوسف بجماع کافر محصن باشد اما بخلوت و بجماع فاسد محصن نباشد مسئله اگر چهار مرد گواهی دادند بزنا پس بمردند و یا غائب شدند و یا مرتد آمدند پیش از قضای قاضی حد واجب آید یا نه۔ نزدیک علمای ما حد واجب نیاید مسئله در حق محصن جلد و رجم جمع شود یا نه۔ نزدیک علمای ما جمع نشود و بکر را جلد و نفی نباشد مگر زنے که فتانه باشد که بسبب او خلق در فتنه افتند و قاضی مصلحت بیند سنه غربت فرماید مسئله اگر بیماری زنا کند بر حال بیماری حد بر وی اقامت کنند یا نه۔ بنگریم اگر حد رجم باشد اقامت کنند و تاخیر نکنند و اگر حد جلد باشد اقامت نکنند تا از بیماری بیرون آید مسئله اگر زنی حامله در حال حمل زنا کند حد بر وی اقامت کنند یا نه و اگر حد رجم باشد تاخیر کنند تا از نفاس پاک شود و فارغ گردد مسئله اگر گواهان تاخیر کنند در گواهی زنا و پس از گذشتن روزها گواهی دهند گواهی ایشان بشنوند یا نه۔ اگر در شهر حاضر باشند که بعد از ایشان قاضی اقامت بینه را مانع نباشد گواهی ایشان مسموع نباشد گواهی ایشان مگر در حد قذف

که بتاریخ باطل نگردد که ازان جمله حقوق عبادست مسئله اگر مردی بر زنی اجنبیه وطی آرد بدون فرج چه واجب آید۔ تعزیر واجب آید مسئله اگر مردی بر کنیزک فرزند وطی آرد حد واجب آید یا نه۔ واجب نیاید اگرچه مقر باشد که میدانست که بروی حرامست مسئله اگر مردی بر کنیزک پدر و یا کنیزک مادر و یا کنیزک زن و یا بنده بر کنیزک مولی وطی آرد حد واجب آید یا نه۔ اگر اینچنین گمان بردہ باشد که بروی حلالست حد واجب نیاید و اگر یقین میدانست که بروی حرامست حد بروی در اینچنین صورت واجب آید مسئله اگر مردی بر کنیزک برادر و عم وطی کرد حد بروی واجب آید اگرچه دعوی کند چنان دانستم که برمن حلالست مسئله اگر مردی در حال خلوت زناشوئی زنی اجنبیه را بروی عرضه کردند و گفتند که این زن تست بروی نیز وطی آورد و ندانست که زن بیگانه است حد بروی واجب آید یا نه۔ واجب نیاید مسئله اگر مردی زنی را در بستر خود خفته یافت وندانست که زن اجنبیه است بروی وطی آرد حد واجب آید یا نه۔ واجب آید مسئله اگر مردی زنی را بزنی کرد بر آنکه نکاح این زن بروی جائز نبود چنانکه ذو رحم محرم او بود و یا در عدت شوهر دیگر بوده باشد و بروی وطی آرد حد واجب آید یا نه۔ واجب نیاید مسئله اگر مردی در غیر محل حلال در موضع مکروه جماع کند و یا عمل قوم لوط کند حد واجب آید یا نه۔ نزدیک امام ابوحنیفه رح حد واجب نیاید تعزیرش کنند و نزدیک ابویوسف و محمد حد واجب آید مسئله اگر مردی زنا کند در دار حرب و یا در دار بغی یعنے که از سلطان وقت عاصی باشند پس بدار اسلام آید حد بروی اقامت کنند یا نه۔ نکنند زیرا که یکے از آن شرائط که بدان حد واجب آید دار اسلامست جز دار حرب و دار بغی زیرا چه حکم حربیان دیگرست

## باب حد الشرب

اگر از مردی بوی خمر موجود باشد بمجرد بوی خمر بروی گواهی ندهند و یا او اقرار کند بطوع و رغبت خود که آنمرد خمر خورده است یقین گردد اگر او را مراجعت افتد حد واجب نیاید زیرا که شاید که مکره بود و یا در حال خواب کسی در حلق او ریخته باشد چون آن بوی باقی باشد حد بروی اقامت نکنند مسئله در حال مستی حد بروی اقامت کنند یا نه تا مستی از وی زائل نگردد و معلوم شود که نبیذ را بطوع و رغبت خورده است مسئله حد خمر و سکر در حق حر چندست و در حق بنده چند۔ در حق حر هشتاد تازیانه و در حق بنده چهل تازیانه و حد سکر و خمر همچنان زنند که حد زنا یعنی بر اعضای او نیز متفرق زنند مسئله اگر مردی اقرار میکند بشرب خمر و یا بسکر پس رجوع میکند حد واجب آید یا نه۔ واجب نیاید مسئله حد شرب خمر بچند چیز ثابت شود۔ بدو چیز یکے بگواه چنانکه دو مرد گواه گواهی دهند که اینمرد خمر خورده است و یا باقرار این

شارب خمر اقرار یکبار بخلاف زنا یعنی در زنا چهار بار اقرار مے باید و اینجا یکبار مسئله گواهی زنان
در خمر و سکر مسموع باشد یا نه - نباشد اگرچه بکرد بر ایشان یار باشد

## باب حد القذف

اگر مردی محصن و یا زنی محصنه را یکے قذف بگفت حد واجب آید یا نه - اگر مقذوف بطلبد و قذف تصریح
زنا باشد حد واجب آید مسئله حد قذف چند ست - آزاد را هشتاد تازیانه زنند و بنده را چهل
تازیانه همچنانکه در مسئله شرب خمر گفته شده ست و بر اعضای این قاذف نیز پراگنده زنند
و جامه از وی بیرون نکنند و اما پوستین و پنبه آگنده از وی جدا کنند اگر بنده باشد نیز همچنین
باید کرد مسئله احصان در قذف چیست - آنکه مقذوف آزاد و عاقل و بالغ باشد و عفیف از
فعل زنا باشد مسئله اگر مردی مردی را گوید که لَسْتَ لِأَبِيكَ نیستی تو از پدر خود و یا گوید که ای پسر
زانیه و مادر او محصنه مرده باشد حد قذف واجب آید یا نه - چون پسر بطلبد واجب آید مسئله
از برای مرده قذف طلب کنند روا باشد یا نه - روا نباشد مگر که اثر قذف سرایت کند در جمله نسبت
ایشان چنانکه قذف در حق مادر و پدر ایشان باشد مسئله اگر مقذوف محصن باشد و او را پسر
کافر یا بنده باشد ایشان را حق طلب حد باشد یا نه - حق طلب باشد مگر آنکه قاذف مولی بنده باشد
و او را نباید که از مولی حق قذف مادر بطلبد اگرچه مادر او محصنه باشد مسئله اگر مردی عربی را گوید
که ای نبطی حد واجب آید یا نه - این بمنزلت آن باشد که مردی مر شهری را گوید که ای روستائی هیچ
واجب نیاید مسئله اگر مردی بقذفی اقرار کند پس رجوع کند رجوع او مقبول باشد یا نه - نباشد
مسئله اگر مردی مردی را گوید که ای پسر آب آسمان حد واجب آید یا نه - واجب نیاید مسئله اگر مردی
مر مردی را بخال او یا بعم او نسبت کند یا بسوی شوهر مادر قاذف باشد یا نه - نباشد مسئله اگر مردی قذف
کند پرستاری یا بنده کافری را بزنا و یا مسلمانی را قذف کند بغیر زنا چنانکه گوید که ای فاسق و یا
ای کافر و یا گوید ای خبیث حد واجب آید یا نه - نیاید تعزیر واجب آید مسئله و اگر گوید ای حمار و یا
گوید ای خوک و یا گوید که ای گاو تعزیر واجب آید یا نه - واجب نیاید مسئله اکثر تعزیر چند ست
و اقل تعزیر چند - اقل تعزیر باتفاق سه تازیانه و اکثرش نزد ابو حنیفه و محمد سی و نه تازیانه و نزد
ابو یوسف هفتاد و پنج تازیانه مسئله اگر قاضی حبس فرماید بعد از تعزیر روا باشد یا نه - چون مصلحت
بیند روا باشد مسئله از حدود اشد ضرب کدام است - سخت او تعزیر پس حد زنا پس حد شرب پس
حد قذف مسئله اگر مردی در حال اقامت حد یا تعزیر بمیرد حکم خون او چه باشد - هدر باشد یعنی
هیچ واجب نیاید مسئله گواهی محدود در قذف در شرع شنوند یا نه - نشنوند اگرچه او توبه کرده باشد

مسئله اگر کافر را حد قذف زدند پس این کافر در دار الاسلام آمد و اسلام آورد گواهی او را قبول کنند یا نه - قبول کنند **باب السرقة وقطاع الطريق** اگر مردی کالای اجنبی را بدزدد قطع واجب آید یا نه - یعنی بریدن دست او واجب آید یا نه - اگر این دزد عاقل و بالغ باشد و ده درم شرعی بدزدیده باشد و یا کالائی بدزدیده باشد که آن کالا ده درم شرعی ارزد و از موضع حرزی دزدد که در وی هیچ شبهت نباشد قطع واجب آید و بنده و آزاد در قطع برابر باشند مسئله حد سرقه یعنی حد دزدی ثابت شود باقرار یا بدو گواه ثابت شود و یا باقرار دزد بیکی ازین دو یا بگواهی دو گواه و یا باقرار دزد بیکبار بخلاف زنا مسئله اگر جماعتی در دزدی شریک باشند قطع بر همه واجب آید یا نه - اگر بهر کسی را ده درم شرعی رسیده باشد قطع واجب آید مسئله اگر مردی گیاه دزدد و یا نی و یا ماهی و یا شکاری و یا چوبی و یا میوهٔ تر و یا شیر و یا خربزه و یا گوشت و یا میوه از سر درخت و یا کشت غیر درود قطع واجب آید یا نه - درینهمه قطع واجب نیاید مسئله اگر شرابها دزدد که طرب انگیز باشد که ازو مستی آید قطع واجب آید یا نه - واجب نیاید مسئله در سرقهٔ طنبور یعنی نای مطربان قطع واجب آید یا نه - واجب نیاید مسئله اگر مصحف را بدزدد قطع واجب آید یا نه - واجب نیاید و اگرچه پیرایه بسته باشد مسئله اگر چلیپای زرین دزدد و یا نرد و یا شطرنج قطع واجب آید یا نه - واجب نیاید مسئله اگر صغیری حرّی را بدزدد قطع واجب آید یا نه - نیاید اگرچه بروی از پیرایه باشد مسئله اگر کسی بنده را بدزدد قطع واجب آید یا نه - اگر این بنده صغیر باشد قطع واجب آید و اگر کبیر باشد قطع واجب نیاید مسئله در سرقهٔ دفتر قطع واجب آید یا نه - نیاید مگر که دفتر حساب را بدزدد که بسبب دزدیدن آن مال مالک تلف شود مسئله اگر سگ و یا یوز و یا دف و یا مزمار را بدزدد و یا طبل را قطع درینها واجب آید یا نه - واجب نیاید مسئله اما اگر چوب ساج و یا نی نیزه و یا چوب آبنوس و یا چوب صندل بدزدد و یا چوبی که بروی زری یا آوندی ساخته باشد که قیمت آن به ده درم شرعی میرسد درین چیزی واجب آید یا نه قطع واجب آید مسئله اگر مردی از مال زن خود بدزدد و یا خیانت کند و یا زنی از مال شوهر خود بدزدد و یا خیانت کند قطع واجب آید یا نه - واجب نیاید مسئله بر کفن دزد و بر غارت کن جامه و ربایندهٔ دستارچه واجب آید - قطع واجب نیاید مسئله اگر مردی از بیت المال کالائی بدزدد و یا از مال شریک و یا از مال پدر و یا از مال پسر بدزدد قطع واجب آید یا نه - واجب نیاید مسئله اگر بندهٔ از مال خواجه و یا از مال زن خواجه و یا از مالی که شوی بانو بدزدد و یا مولی از مال مکاتب و یا مردی از مال غنیمت بدزدد درینها همه قطع واجب نیاید مسئله حرز بر چند وجه است - بر دو وجه یکی حرز معینی چون خانه و سرا

ودیگر حافظ تا اگر کالائی دزدد از خانه و یا از سرائی و یا از حرز حافظ درین هر دو جا قطع واجب آید
مسئله اگر مردی از گرمابه کالائی بدزدد و یا از خانه که مردمان را دستوری داده باشند بدر رفتن
آنخانه قطع واجب آید یا نه — واجب نیاید مسئله اگر از مسجدی متاعی بدزدد قطع واجب
آید یا نه — اگر مالک حاضر باشد قطع واجب آید مسئله اگر مهمان از خانهٔ میزبان چیزی بدزدد
قطع واجب آید یا نه — آید مسئله اگر دزدی خانه را سوراخ کند و حفر زند و دست درافگند و متاع
خانه بیرون آرد قطع واجب آید یا نه — واجب نیاید تا در خانه در نرود و متاع بیرون نیارد
مسئله اگر در خانهٔ رفت و متاع خانه بیرون نیاورد اما کسی دیگر که از خانه بیرون بود او را داد یا
بینداخت پس بیرون آمد و برداشت بر و قطع واجب آید یا نه — درینمسئله که کسی را داد قطع واجب
نیاید و اما آنجا که بیرون انداخت در کوچه پس برداشت قطع واجب آید مسئله اگر جماعتی در حرز
خانه یا در سرائی روند پس متاعی جمع کردند و بر یکی نهادند پس آنحامل بیرون آمد پس طائفهٔ دیگر بیرون آمدند
یا اینطائفهٔ پیشین بیرون آمدند پس حامل قطع بر که واجب آید — استحسان آنست که بر حامل واجب
نیاید اما مخصوص بر حامل باشد و فتوی بر استحسانست یعنی بر همه واجب آید مسئله اگر دست در صندوق
صرافی کرد و مالی برگرفت و بیرون آورد و یا دست در جیب و آستین کسی کرد و مالی بیرون آورد
قطع واجب آید یا نه — واجب آید زیرا که از حرز حافظ دزدی کرده باشد مسئله دزد را کدام دست
برند — دست راست را از بند دست بیرون کنند و داغ کنند مسئله اگر بار دیگر دزدی کند چه برند
پای چپش برند و اگر بار دیگر دزدی کند قطع کنند قطع نکنند اما محبوس کنند تا توبه کند مسئله اگر دست
سارق باشد و یا دست چپ نباشد و یا پای راست نباشد قطع واجب آید یا نه — نیاید مسئله حد سرقت
کی اقامت کنند چون مسروق منه که صاحب متاع ست حاضر باشد و بقطع دعوی کند اما اگر
این مسروق منه مر سارق را ببخشد و یا صلح کند بمالی و یا قیمت آن دزدیده کم از ده درم باشد قطع
واجب آید یا نه — قطع واجب نیاید مسئله اگر مردی کالائی بدزدید و دستش را قطع کردند و کالا حاضر
بود باز ستدند پس بعد از آن قطع باز همان کالا را بدزدد قطع بار دیگر واجب آید یا نه — به بینیم که
این کالا هم بدانحال خود هست یا از آن حال بگشته است اگر همبران حال خود است مثلا ریسمان بوده
است بار دیگر دزدیده است همان ریسمانست دستش نبرند و اگر از حال بگشته است مثلا آنرا کرباس
بافته اند جامه شده است اگر بدزدد دستش را ببرند بار دیگر زیرا چه آنساعت قطع برای ریسمان بوده است
و این ساعت از برای کرباس مسئله اگر دزدی را دست برند متاعی که دزدیده باشد باز ستانند بار دیگر

آن کالا را هلاک نکرده باشد و قائم باشد باز ستانند و اما اگر هلاک شده باشد و یا او هلاک کرده باشد
بمذهب علمای ما ضمان واجب نیاید و نزدیک شافعی ضمان واجب آید حاصل آنکه بمذهب ما
قطع و ضمان جمع نشوند و بمذهب شافعی قطع و ضمان جمع شوند **مسئله** اگر دزدی دعوی کند که ملک
خود دزدیده است قطع ید ساقط شود یا نه - ساقط شود اگرچه بینه نتواند کرد **مسئله** اگر جماعتی راه
زنان و یک کس که او تنها قادر بوده باشد بر راه زدن پس ایشانرا بگیرند بر ایشان چه واجب آید
اینمسئله بر دو وجهست اگر پیش ازان آن که راه زنند ایشانرا بگیرند سلطان ایشانرا حبس فرماید تا
توبه کنند و اگر مال مسلمانان و مال ذمی بستدند و هر کس را حصه ده درم شرعی رسد و یا هر یکی را
متاعی رسید که قیمت آن ده درمست بعد ازان گرفته شدند بر ایشان قطع واجب آید دست راست
و پای ایشان ببرند اما اگر مسلمانی را بکشند و مال نستدند از بهر قصاص همه را بکشند اما اگر اولیای مقتولان
عفو کنند قصاص ساقط نشود ایشانرا بکشند و بعفو ایشان التفات نکنند
**مسئله** اگر هم در راه زدند و هم مردمانرا بکشتند و هم بستدند اینجا چه حکم باشد درینحال سلطان بخیار باشد
خواه اول دست ایشان ببرد و بعد ازان ایشانرا بکشد و یا بر آویزد و اگر خواهد بکشد و بر نیاویزد
و دست و پای نیز نبرد و خواهد زنده بر آویزد و شکمهای ایشانرا به نیزه پاره کند تا بمیرند و بیش از سه روز
نگذارند آویخته **مسئله** اگر یکی در میان سارقان کودک باشد یا دیوانه یا ذو رحم محرم باشد مقطوع علیه را
حد بر افتد یا نه - حد همه ساقط شود و قتل در حکم اولیا باشد خواهند بکشند و خواهند عفو کنند
اگر یک کسی از میان ایشان کار کرده باشد حد بر که واجب آید - بر جمله واجب آید

## کتاب الاشربه

شربهای حرام چندست سه یکی شیرهٔ انگور چون بجوشد و سخت شود و تیرگی اندازد دوم شیرهٔ
که کم از دو بهر جوشیده باشد سیوم آغشته خرما و مویز چون سخت شود **مسئله** آب مویز و خرما
به پختن حلال شود اگرچه اندک پخته باشد **مسئله** خوردن او روا باشد یا نه - اگر غالب گمان او آن باشد
که مست خواهد کرد و یا بلهو و طرب خورد روا نباشد **مسئله** اگر آب خرما و انگور آمیخته باشد خوردن
روا باشد یا نه - چون مست کن نباشد روا باشد و اگر مست کن باشد روا نباشد **مسئله** نبیذ
انگبین و شیرهٔ حنطه و شیر انجیر و شیرهٔ ارزن و جو خوردن اینها روا باشد یا نه - اگر بچیزی نیامیخته
باشد که مست کن گردد حلال باشد اگرچه پخته باشد **مسئله** شیرهٔ انگور به پختن حلال باشد یا نه - اگر دو بهر او
بجوشد تمام و یک بهر باقی ماند حلال گردد **مسئله** در کدو و کاسینه و غیره اگر طعام دیگر و یا شربتی
حلال بخورد روا باشد یا نه - در شسته باشد روا باشد و اگر پیش ازان در روغن کرده باشند نیز روا باشد

**مسئله** خمر را سرکه کردن روا باشد یا نه - در مذهب علمای ما روا باشد و بنزدیک شافعی روا نباشد
اما اگر این خمر خود سرکه گردد باتفاق خوردن روا باشد **کتاب الصید والذبائح** شکار کردن
سگ و یا یوز و یا باز روا باشد یا نه - اگر آنها معلم باشند خوردن شکار ایشان روا باشد و اگر معلم
نباشند روا نباشد و همچنین هر دده که معلم ست شکار کردن او و شکار خوردن او روا باشد
**مسئله** حکم سگ معلم بچه باشد - بدانکه سه بار صید بگیرد و نگاه دارد و چون چهارم بار بگیرد خوردن او روا
باشد و تعلیم باز آن باشد که چون بخوانی باز آید **مسئله** اگر مردی سگ معلم را و یا یوز و یا باز و یا
چرغ را بر شکاری فرستد و نام خدای تعالی بگوید یعنی تکبیر گوید بنزدیک فرستادن او پس این سگ او را
بگیرد و جراحت کند و این صید بمیرد خوردن او حلال باشد یا نه - حلال باشد **مسئله** اگر سگ معلم
فراموش کند و آن شکار را تباه کند خوردن آن روا باشد یا نه - اگر سگ خورد روا نباشد خوردن
آن و اگر باز یا چرغ خورد روا باشد زیرا که تعلیم او باز آمدن ست بخوردن تباه نشود **مسئله** اگر این
فرستنده سگ شکاری را زنده دریابد بسمله کردن واجب آید یا نه - واجب آید که ذبح کند و اگر
ذبح نکرد تا آنگاه که بمیرد خوردن آن حلال نباشد اما اگر سگی شکار را گرفت و خسته کرد و جراحت نکرد
خوردن او روا نباشد **مسئله** اما اگر سگی غیر معلم و یا سگی مجوسی و یا سگی متروک تسمیه بر سگ معلم
شریک شود در کشتن شکار خوردن آن شکار روا باشد یا نه - روا نباشد **مسئله** اما اگر مردی تسمیه
بگفت و تیری بینداخت بر صید و آن صید را بزد خوردن آن صید روا باشد یا نه - روا باشد اگر چه
آن شکار را مرده دریابد از زخم تیر **مسئله** و اگر تیر بشکاری انداخت و برسید پس تحملی کرد چنانکه
شکار از پیش چشم او ناپیدا شد اگر پی او طلب کرد و مرده یافت خوردن او روا باشد و اگر در پی او
نطلبید و درنگ کرد پس یافت خوردن او روا نباشد **مسئله** و اگر تیری بر شکاری انداخت و بزد
پس آن شکار در آب افتاد و یا از کوهی فرود افتاد و یا از بام خانه بیفتاد و مرد خوردن او حلال باشد
یا نه - حلال نباشد اگر تا زنده بر زمین افتد خوردن او روا باشد **مسئله** اگر تیری بی پیکان در
پهنائی شکار افتاد و جراحت نکند و آن شکار بمیرد خوردن او روا باشد یا نه - روا نباشد اما اگر جراحت
کند خوردن او روا باشد **مسئله** اگر بسنگی بکشد خوردن او روا باشد یا نه - روا نباشد **مسئله**
اگر مردی تیری بشکاری انداخت و یا زخمی بزد و عضوی از اعضای آن شکار جدا شد پس آن شکار را ذبح
کرد خوردن او روا باشد یا نه - خوردن شکار روا باشد اما خوردن عضوی که جدا شده ست روا نباشد
اما اگر زخمی بزد و پاره پاره کرد خوردن او روا باشد یا نه - اگر بیشتر جانب دم باشد روا باشد

خوردن آن مسئله شکار کردن مغ و یا مرتد و بت پرست و مسلمان محرم روا باشد یا نه - روا نباشد
مسئله اگر مردی بشکاری تیری بزد و از حرکت و دویدن شکار را باز نداشت پس دیگری تیری بزد و کشت
شکار مر کرا باشد مر اولی را باشد یا مر دویمین را - مر دویمین را خوردن او حلال باشد زیراکه بزخم اول
هلاک نشده بود مسئله اما اگر اولین چنان بزد که از دویدن و از حرکت باز داشت پس دویم بزد و
بکشت خوردن او روا باشد یا نه - خوردن او روا نباشد و دوم تاوان دار گردد بقیمت و شکار
مر اولین را باشد زیراکه اول چون اهلی شده بود و اهلی چون گاو و گوسپند باشد تا ذبح نکند حلال نگردد
و بروی ذبح واجب بود و چون بجراحت کشت مردار گشت و چون مردار گشت خوردن او حرام است
از برای این علت را ضمان بروی که مردار کرده است یعنی بر دویمین ضمان واجب آید مسئله
شکار کردن چیزیکه خوردن او حلال نیست روا باشد یا نه - بمذهب علمای ما روا باشد و نزدیک شافعی
روا نباشد مسئله ذبح کرده اهل کتابی خوردن او روا باشد یا نه - روا باشد زیراکه او اهلیت تسمیه گفتن
دارد مسئله متروک تسمیه را خوردن روا باشد یا نه - بمذهب علمای ما اگر تسمیه را بعمد گذاشته است
حلال نباشد و اگر تسمیه را بنسیان گذاشته است حلال باشد مسئله رگها که در ذبح بریدن واجبست
چندست - چهارست حلقوم و مره که گذرگاه طعام و شرابست و دو رگ جان اگر تمام برد و یا
اکثر برد خوردن روا باشد بنزدیک امام ابوحنیفه رح و نزدیک ابویوسف و محمد رح روا نباشد تا حلقوم و
مره که گذرگاه طعام و شرابست و یکی از دو رگ جان نبرد مسئله ذبح کردن بپوست یا بنی یا بسنگ
نیز روا باشد یا نه - هرچه به بریدن او خون روان گردد خوردن او روا باشد مگر بدندان برد و یا بناخن
که از انگشت جدا نکرده باشد مسئله مستحب مر ذبح را چیست - آنکه مر آنچیز که ذبح خواهد کرد چنانکه
کارد و غیر آن مسئله و اگر رگهای گردن را برد و یا تمامی سر را از تن جدا کند خوردن او حلال باشد یا
اگر چندانی زنده بماند که آن چهار رگ و یا اکثر که یاد کردیم بریده شود خوردن او حلال باشد اما با کراهت
و اگر بیش از قطع عروق بمیرد خوردن او حلال نباشد مسئله اگر شکاری اهلی گشته باشد زکات او بچه باشد
بذبح کردن مسئله زکوة وحوش چگونه باشد - بلی کردن و جراحت کردن مسئله اگر اشتر را بنحر سینه شگافتن
و اگر ذبح کند روا باشد با کراهیت مسئله و اگر گاو و گوسفند باشد بذبح کردن و اگر نحر کند روا باشد با کراهیت
مسئله اگر مردی اشتری را ذبح کرد و یا گاو و یا گوسفندی را ذبح کرد و از شکم او بچه مرده یافت خوردن او
حلال باشد یا نه - حلال نباشد اگرچه موی بر آورده باشد مسئله از جمله وحوش کدام خوردن را روا باشد -
از وحشیان و ددگان هرچه چنگ دار باشد نشاید خورد و هرچه جز آن باشد روا باشد خوردن آن و از پرندگان

نیز هرچه چنگال دار باشد نشاید خورد باقی آنرا خوردن روا باشد مسئله زاغ را خوردن روا باشد
یا نه - روا باشد اما کلاغ بیشه و آنچه مردار خورد نشاید خورد مسئله حشرات خوردن چون کفتار و
سوسمار روا باشد یا نه - کراهت باشد نشاید خورد مسئله گوشت خر اهلی را و گوشت استر اهلی را خوردن
روا باشد یا نه - روا نباشد اما گوره خر را خوردن روا باشد مسئله گوشت اسپ را خوردن روا باشد یا نه
نزدیک امام ابوحنیفه رح روا نباشد و نزدیک ابویوسف و محمد روا باشد مسئله گوشت خرگوش خوردن
روا باشد یا نه - روا باشد مسئله حیوانیکه گوشت خوردن او روا نباشد پوست او بدباغت پاک شود
یا نه - جمله پوستهای حیوانان که خوردن گوشتهای ایشان روا نیست بدباغت دادن پاک شود مگر
دو پوست و آن پوست خوک است و پوست آدمی و اینمسئله در بالا گفته شده است مسئله حیوان آبی را
خوردن روا باشد یا نه - بمذهب علمای ما روا نباشد مگر ماهی را و نزدیک شافعی هرچه ساکن در آبست
خوردن ایشان روا باشد مسئله ماهی که مرده باشد و بر سر آب آمده خوردن او روا باشد یا نه - مکروه
باشد مسئله مار ماهی را خوردن روا باشد یا نه - روا باشد مسئله خوردن ملخ روا باشد یا نه - روا باشد
و او را زکات نیست مثل ماهی هر حکمی که ماهی را باشد او را نیز همان باشد

## کتاب الاضحیة

اضحیه چیست - واجبست مسئله اضحیه بر که واجب آید - بر آزاد و بر مسلمان مقیم چون توانگر باشد
و این در روز اضحی ست مسئله بر مرد اضحیهٔ اولاد صغار واجب آید یا نه - واجب آید باید که از آن خود
و از آن اولاد صغار خود بدهد اما از آن اولاد کبار و از آن زن واجب نیاید اگرچه در عیال و نفقهٔ او باشد
اضحیه اشتر و گاو و گوسفند از چند کس محسوب باشد - گوسفند از یک کس و اشتر و گاو از هفت کس و
بر درویشان و مسافران اضحیه واجب نیاید مسئله وقت اضحیه کی در آید چند روز باشد - چون صبح
صادق بدمد روز عید وقت اضحیه در آید اما اهل شهر را روا نباشد ذبح کردن تا امام از نماز عید فارغ نشود
چون امام از نماز عید فارغ گشت ذبح کردن روا باشد اما اهل سواد ذبح کنند پس از سپیده دم و آن
جائزست چنانکه حدیث بر یخچله وارد ست یوم النحر و یومان بعد یعنی نحر سه روزست که یک روز
نحرست و دو بعد از نحر مسئله در اضحیه بزغالهٔ کور و یا لاغر و یا لنگ دادن روا باشد یا نه - روا نباشد
لنگی که بموضع قربانی کردن نتواند رسید روا باشد مسئله اگر خصی دهد و یا بی سرون و یا دیوانه
روا باشد یا نه - روا باشد مسئله بریده دم و یا بی گوش روا باشد یا نه - اگر بیشتری مانده باشد
روا باشد و اگر بیشتر رفته باشد روا نباشد مسئله در اضحیه اشتر و گاو و گوسفند چند ساله روا باشد
گوسفند یکساله که پای در دوم نهاده باشد و گاو دو ساله که پای در سیوم نهاده باشد و اشتر چهار ساله که پای

در پنجم نهاده باشد روا باشد و میش ششماهه روا باشد مسئله از گوشت اضحیه توانگر و درویش را دادن
روا باشد یا نه - روا باشد و همچنین ذخیره کردن نیز روا باشد و اما مستحب آنست که کم از ثلثی صدقه
نکند و پوست او را صدقه کند و یا آلتی سازد در خانه چون دلو و سفره و آنچه بدین ماند و فاضلة آنست
که خود قربان کند مسئله اگر اضحیه را کتابی ذبح کند چون جهود و ترسا روا باشد یا نه - روا باشد اما
با کراهیت مسئله اگر دو تن اضحیه غلط کردند هر یکی از ایشان اضحیهٔ دیگر قربان کردند روا باشد
یا نه - اگر اجازت کند مر یکدیگر را محسوب باشد و ضامن نگردد **کتاب الایمان** سوگند بر
چند وجه است - بر سه وجه است غموس و منعقد و لغو اما غموس سوگندی باشد بر کاری گذشته
سوگند خورد و عمدا داند که سوگند دروغی خورد و این سوگندیست که ماخوذ و بزه مند باشد و کفارت
دروی نیست جز استغفار بمذهب علمای ما و نزدیک شافعی کفارت واجب آید و اما منعقد سوگندی
باشد که بر کاری مستقبل خورد چنانکه سوگند خورد که روزه دارد و نماز کند و صدقه دهد و یا بالقصد اینکه
روزه ندارد و یا مسلمانی را بزند و آنچه بدین ماند و این مستقبل بر سه وجه است مرسل است و موقت است
و فرد است مرسل چنانکه گوید والله هر آبی که درین کوزه است بخورد حکم او آنست که مادام که
حالف و محلوف قائم باشند سوگند واقع نشود چنانکه حالف زنده باشد و در کوزه آب باقی باشد
چون فوت شود سوگند واقع شود و موقت آنست که سوگند خورد چنانکه گوید والله که آبی که درین
کوزه هست امروز بخورم حکم این آنست که حالف و محلوف قائم باشند وقت نگذشته باشد سوگند
واقع نشود مسئله اگر حالف و محلوف قائم اند اما وقت گذشت باجماع سوگند واقع شود مسئله و اگر وقت
برجا است اما حالف و محلوف فوت شده است باجماع سوگند واقع نشود مسئله اگر محلوف علیه قائم است
فوت شد حالف و وقت برجا است نزدیک امام ابوحنیفه و محمد یمین باطل شود و بفوت شدن سوگند
واقع نشود و نزدیک ابویوسف باقی باشد بگذشتن سوگند واقع نگردد زیرا که اصل ابوحنیفه و محمد
آنست که قیام معقود علیه در یمین شرط است بفوت یمین مرفوع نگردد و نزدیک ابویوسف شرط نیست
چنانکه سوگند خورد که والله که آبی که درین کوزه است بخورد و در کوزه آب نبود نزدیک ابوحنیفه و
محمد سوگند واقع نشود و نزدیک ابویوسف سوگند او واقع شود و اگر بر علم او سوگند خورد که در کوزه
آب نیست باتفاق سوگند واقع شود و یمین فور آنست که مردی مر زنی را گوید که اگر بیرون ریزی آب طلاق
پس آن زن ساعتی نشست و تاخیر کرد و خود را مهیا کرده از برای بیرون آمدن آن سوگند واقع نشود و یا
مردی مر بنده کسی را میخواست که بزند پس مالک بنده گفت که اگر تو این بنده را بزنی آزاد پس آن مرد ساعتی تاخیر

کرد پس بزد آزاد نشود مسـ... ین لغو آنست که سوگند خورد بر کاری گذشته و او چنان گمان برد که راست گفته و نه چنـ... باشد چنانکه شخصی گوید که فلان کار کرده ام و کرده باشد و یا چنانکه شخصی را از دور بیند سوگند خورد که زیدست پس معلوم شد که زید نبود و یا پرنده دید سوگند خورد که زاغست پس معلوم شد که کبوتر سیاه ست این یمین لغوست بمذهب علمای ما و امید آنست که بدین سوگند گرفتاری نباشد و نزدیک شافعی یمین لغو آنست که در اثنای سخنی بی قصد از زبان او برآید واللّٰه باللّٰه و اگر سوگند خورد بقصد و نسیان و یا از اکراه یکسان باشد یا نه یکسانست هر سه وجه سوگند منعقد شود مسئله اگر مردی سوگند خورد که فلان کار نکند چنانکه سوگند خورد که در سرای وی نرود پس باکراه در رود یا بنسیان سوگند واقع شود یا نه چون بپای خود در رود سوگند واقع شود و اگر کسی بردارد او را و در سرای برد واقع نشود مسئله یمین بکدام لفظ منعقد شود بنامی از نامهای خدای چون رحمن و رحیم و یا بصفتی از صفتهای ذات او چون عز و جلال و کبریا و قدرت و عظمت یا بلفظیکه در عرف عادت عرب آنرا یمین دارند و شرع آن لفظ را منع نکرده باشد مسئله اگر سوگند خورد بصفتی از صفات فعل چنانکه بصفة خدای یا برضای خدای یا بعذاب خدای یا برحمت خدای و یا بغضب خدای و یا بعلم خدای و یا گوید که اگر فلان کار کند زانی و یا شارب خمر و یا آکل ربوا این یمین منعقد نگردد زیرا که در عرب و در عادت عرب این را یمین ندارند مسئله اگر گوید حق اللّٰه یا وجه اللّٰه نزدیک امام ابوحنیفه هر دو لفظ سوگند نباشد و نزدیک ابویوسف هر دو لفظ سوگند باشد و نزدیک محمد حق اللّٰه یمین نباشد و اگر سلطان اللّٰه گوید باجماع یمین باشد مسئله اگر بعبادت سوگند خورد چون صوم و صلوٰة و زکوٰة و حج اگر بجز خدای خورد این یمین نباشد چون برسول و مسجد حرام و خانه کعبه و قرآن سوگند خورد و یا بمکان و زمان یمین منعقد نگردد زیرا که در عادت عرب این را یمین نگویند مسئله اگر سوگند خورد که فلان کار بکند فلان مرد جهود یا ترسا و یا کافرست و یا بیزارست از قرآن و از اسلام سوگند باشد یا نه ـ بمذهب علمای ما سوگند باشد و نزدیک شافعی سوگند نباشد مسئله اگر اقسم یا اقسم باللّٰه گوید و یا احلف و یا احلف باللّٰه گوید و یا اشهد و اشهد باللّٰه گوید و یا عهد خدای و یا میثاق خدای و یا نذر خدای و یا گوید بر من یمین خدای و یا گوید اگر فلان کار بکند او جهود و یا ترسا و یا کافرست بدین لفظ یمین منعقد شود یا نه ـ بجمله این لفظ منعقد شود مسئله کفارت یمین سوگند خورنده چیست ـ اگر توانگر باشد و حد توانگری در کفارت یمین آنست که زیادت از کفارت او را باشد که بنده آزاد کند و یا ده تن را جامه تواند کرد و یا ده تن را طعام سیر

تواند داد ازین سه چیز هر کدام که خواهد بدهد و اگر ازین ۳ چیز یک چیز در ملک موجود باشد در بسیار و
بنگرد همان منصوص واجب آید و اگر نباشد آنگاه اینفرق باشد که بیان کردیم و اگر درویش باشد که
ازین هر سه چیز هیچ ندارد سه روز پیوسته روزه دارد مسئله اگر توانگر باشد کفارت واجب آید
بروی که بنده آزاد کند که از و منفعت بتواند گرفت و در وقت آزاد کردن تمامی بنده در ملک وی باشد
و نیت کفارت بجا می آرد مسئله اگر خواهد جامه دهد ده مسکین را هر مسکینی را دو جامه دهد چنانکه نماز
بتواند کرد چون پیراهن و ازار و ردا و نزدیک محمد آنست که جامه که بآن نماز روا باشد چنانکه
ازاری بدهد و نزدیک ابویوسف روا نباشد و روایت حسن بن زیاد آنست که ازار دهد و یا پیراهن و
ردا و یا دستاری چون چندان باشد که نماز بدان روا باشد محسوب باشد اینهمه که مرد را جامه سازد
مسئله اگر خواهد که زنی را بدهد ازار و پیراهن دامنی زیاده کند زیرا که سر او عورت است اگر سر برهنه
نماز کند روا نباشد مسئله اگر خواهد که طعام دهد مسکین را هر مسکینی را دو من گندم چنانکه در کفارت
ظهار یاد کردیم مسئله اگر کفارت بدهد پیش از آنکه سوگند بشکند روا باشد یانه - روا نباشد اگر بدهد
بار دیگر واجب آید مسئله اگر مردی بمعصیتی سوگند خورد چنانکه نماز نکنم و یا گوید روزه ندارم
و یا بر مادر و پدر سخن نگویم و یا مسلمانی را بکشم حکم اینها چه باشد - باید که سوگند را بشکند و کفارت
سوگند بدهد مسئله اگر کافری سوگند خورد پس هم در حال کفران سوگند را بشکست و یا آنکه اسلام
آورد پس سوگند بشکست کفارت بروی واجب آید یانه - واجب نیاید مسئله اگر مردی از ملک خود
بر نفس خود چیزی حرام کند حرام نشود اما از برای حال بکفارت سوگند بر خود باید که مباح گرداند مسئله
اگر مردی سوگند خورد بر حلالی که هست بروی حرام این سوگند بر کدام حلال واقع شود بر طعام و
شراب مگر آنکه در حال سوگند در دل نیتی کرده باشد آنگاه آن نیت معتبر باشد مسئله اگر مرد
نذری مطلق کرد بروی واجب آید که آنرا بوفا برساند اما اگر این نذر معلق کرد بوجود شرطی واجب نشود تا آن
شرط در وجود نیاید و چون شرط در وجود آمد وفای نذر بروی واجب شد و روایت کرده اند از امام
ابوحنیفه که او ازین رجوع کرده است و گفته است که اگر همچنین گوید که من چنین کاری بکنم بر من خدایرا
حجی یا صوم سنة یعنی روزه سالی یا صدقه کنم آنچه من مالک شوم از اینچنین چیزی روا باشد
کفارت سوگند واجب آید و اینقول محمد است مسئله اگر مردی سوگند خورد که در خانه در نروم
پس در کعبه و یا در مسجد و یا در کلیسا و یا در کنشت درمیرود سوگند واقع شود یانه - واقع نشود
مسئله اگر مردی سوگند خورد که سخن نگوید پس قرآن میخواند سوگند واقع شود یانه - اگر این مرد عجمی باشد

وعربی زبان نباشد سوگند واقع نشود خواه خواندن او در نماز باشد خواه بیرون نماز باشد اما اگر
عربی زبان باشد به بینیم که این قرآن خواندن او در نماز است یا بیرون از نماز اگر در نماز است
سوگند واقع نشود و اگر بیرون از نماز خواند سوگند واقع شود زیرا که چون زبان او عربیست او را متکلم گویند
مسئله اگر مردی سوگند خورد که برین ستور برنشیند و در آن حالت برنشسته باشد سوگند واقع شود
یا نه اگر بر فور فرود آید سوگند واقع نشود اما اگر زمانی درنگ کند پس فرود آید سوگند واقع شود مسئله
و همچنین اگر سوگند خورد که من جامه نپوشم و او در آن حالت با جامه است نیز همین حکم است گفته شد
ستور را اگر بکشد حانث نشود و اگر درنگ کند حانث شود و نزدیک زفر آنست که در هر صورت در
هر دو مسئله حانث شود اگرچه از ستور بر فور فرود آید و یا جامه را بر فور بکشد مسئله اگر سوگند خورد که
درین سرای در نیایم و او در آن سرای بوده باشد حانث شود یا نه حانث نشود تا بیرون آید و باز
در رود اما تا مادام که تاخیر میکند باکی نباشد مسئله اگر مرد سوگند خورد که در سرای در نرود پس در سرای
در میرود که خرابست سوگند واقع شود یا نه واقع نشود مسئله اگر مردی سوگند خورد که درین سرای
در نرود پس آن سرای خراب گشت پس بعد از آن در رفت سوگند واقع شود یا نه واقع شود مسئله
اگر مردی گوید که من درین خانه در نروم و برین سوگند خورد پس این خانه خراب گشت بعد از آن در رفت
سوگند واقع شود یا نه واقع نشود زیرا چه اگر خانه خراب شود چنانکه هیچ دیواری باقی نماند او را دیگر
مردمان خانه نگویند اما اگر سرایی خراب شود در عرف او را سرای گویند مسئله اگر سوگند خورد که بر زن
فلان سخن نگوید پس فلان زن را طلاق داد بعد از آن او سخن گفت با آن زن سوگند واقع شود یا نه
نزدیک امام اعظم رح و ابو یوسف رح واقع نشود و نزدیک محمد واقع شود و اصل این مسئله بر دو وجه است اضافت
بملکست و اضافت تعریف و تشهیر اما اضافت ملک چنانست که بندهٔ فلان یا جامهٔ فلان و یا سرای فلان
اما اضافت تعریف چنانکه دوست فلان و یا زن فلان و بیان این اصل آنست که اگر سوگند خورد که
سخن نگوید بر بندهٔ فلان و یا در نرود در سرای زید و یا برنشیند بر ستور عمرو و یا سخن نگوید بر زن بکر
پس بکر زن را طلاق داد و بنده را بفروخت و زید سرای ملک دیگری کرد و عمرو ستور را بفروخت و
بعد از آن این مرد بر بنده سخن گفت و در سرای زید در رفت و بر ستور عمرو برنشست و بر آن زن بکر
سخن گفت نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف سوگند واقع نشود زیرا که اصل ابو حنیفه و ابو یوسف رح درین
مسئله آنست که چون سوگند او بر اشارت و اضافت ملک هر دو باشد چون یکی فوت شود واقع نشود
زیرا که سوگند معلق بدو شرط بوده است و هر دو شرط فوت نشده است و نزدیک محمد سوگند واقع شود زیرا که

اصل او در ینمسئلہ آنست کہ اشارت قویترست از اضافت ملک پس چون اشارت قویترست ہمان معتبر باشد واینجا این اشارت او قائمست پس سوگند واقعشود مسئلہ اگر مردی سوگند خورد کہ سخن نگوید با این زن زید پس این زید زن را طلاق داد پس بعد از ان سخن میگوید سوگند واقع شود یا نہ۔ باتفاق واقع نشود مسئلہ اگر مردی سوگند خورد کہ با خداوند طیلسان سخن نگوید پس آن خصم این طیلسانرا بفروخت پس سوگند خورندہ سخن میگوید وگند واقع شود یا نہ۔ واقع شود مسئلہ اگر مردی سوگند خورد کہ برین مرد جوان سخن نگوید پس آنجوان پیر شد پس سخن میگوید یا سوگند خورد کہ گوشت این برہ نخورد پس بخورد سوگند واقع شود یا نہ۔ واقعشود مسئلہ اگر مردی سوگند خورد کہ از ین درخت چیزی نخورد سوگند او بر چہ واقعشود۔ بر میوہ نہ بر پوست و برگ اگر میوۂ آنرا نخورد حانث شود واگر برگش یا پوستش خورد حانث نشود مسئلہ اگر مردی سوگند خورد کہ ازین شیر نخورم پس از ان شیر جغرات یا پنیر بخورد سوگند واقعشود یا نہ۔ واقع نشود زیراکہ اسم بدل شد مسئلہ اگر مردی سوگند خورد کہ ازین بسر خرما نخورم پس رطب گشت میخورد سوگند او واقع شود یا نہ۔ واقع نشود مسئلہ اگر سوگند خورد کہ رطب نخورد پس نیم پختہ بخورد سوگند واقع شود یا نہ۔ نزدیک امام اعظم ومحمد رح واقع شود ونزدیک ابو یوسف واقع نشود مگر آنکہ بطلب غالب شد با مسئلہ اگر سوگند خورد کہ گوشت نخورد پس ماہی بخورد سوگند واقعشود یا نہ۔ واقع نشود مسئلہ اگر مردی سوگند خورد کہ از دجلہ آب نخورم پس آب دجلہ را در آوندی بخورد سوگند واقع شود یا نہ۔ واقع نشود مگر آنکہ دہن برد ہمچون ستوران چون بدہن بخورد باتفاق واقع شود واینقول ابو حنیفہ رح است اما اگر سوگند خورد کہ من آب دجلہ را نخورم پس آن آب با آوندی یا کوزہ بخورد اینجا سوگند او واقع شود مسئلہ اگر مردی سوگند خورد کہ ازین گندم نخورم پس نان پزد وبخورد سوگند واقع شود یا نہ۔ نزدیک امام ابو حنیفہ رح سوگند واقع نشود ونزدیک ابو یوسف ومحمد واقعشود اما اگر حنطہ را درست در آب بجوشاند وبخورد باتفاق سوگند واقع شود مسئلہ اگر سوگند خورد کہ ازین آرد نخورد پس از آن آرد نان پخت وبخورد سوگند واقع شود واگر بعینہ آرد بخورد سوگند واقع نشود مگر کہ این سوگند خورندہ طحان باشد آنگاہ چون عین آرد بخورد سوگند واقع شود مسئلہ اگر مردی سوگند خورد کہ با زید سخن نگوید پس زید بخفت واو سخن گفت چنانکہ زید او را بشنیدی اگر در خواب نبودی سوگند واقع شود یا نہ۔ واقع شود واگر چنان آہستہ گفتہ است کہ اگر زید بیدار بودی نشنیدی واقع نشود مسئلہ اگر مردی سوگند خورد کہ در سرای فلان نروم ویا با فلان کلام نکنم مگر بدستوری وی پس فلان

اینجا اشارت است بسوی آنکہ در عرف رطب یک گویند

دستوری داد اما او را ازان دستوری خبر نیست و او در سرای در رفت سوگند واقع شود
واقع شود نزدیک ابوحنیفه و محمد و نزدیک ابویوسف واقع نشود مسئله اگر والی سوگند دهد مردی را
هر دزدی که در شهر در آید مرا خبر کن این سوگند باز باقیماند تا زمانی که این والی را آن ولایت باشد مسئله
اگر مردی سوگند خورد که بر دستور فلان ننشیند پس بر دستور بنده فلان می نشیند سوگند واقع شود
یا نه - واقع نشود مسئله اگر مردی سوگند خورد که در این سرای در نروم پس بر بام آن سرای بایستاد
یا در دهلیز سرای در آمد سوگند واقع شود یا نه - واقع شود مسئله اگر در طاق آن خانه بایستد حکم او
سوگند چه باشد - به بینیم که اگر چنان ایستاده است که اگر در طاق آن در را پیش کنند او بیرون ماند سوگند
واقع نشود و اگر چنانست که طاق آن در را پیش کنند او درون ماند اینجا واقع شود مسئله اگر مردی سوگند
خورد که سر بریان کرده نخورد این سوگند بر کدام سر بریان افتد - نزدیک ابوحنیفه رح بر سر گوسفندها
غیر آن هر سری که در تنور بریان کنند و نزدیک ابویوسف و محمد بر سر گوسفند تخت مسئله اگر مردی
سوگند خورد که بریان نخورد این سوگند او بر کدام بریان افتد - سوگند او بر بریان گوشت افتد نه
بر بادنگان یا گزر بریان کرده مسئله اگر مردی سوگند خورد که طبیخ نخورم سوگند او بر چه افتد بر هر چه
از گوشت پخته شود سوگند او بر آن افتد مسئله اگر مردی سوگند خورد که نان نخورم یمین بر کدام
طعام منعقد شود بر هر چه آنرا در عرف و عادت مردمان شهر نان خوانند چنانکه اگر انجیر و قطائف عراقی
خورد یا نان برنج عراقی خورد حانث نشود مسئله اگر مردی سوگند خورد که بیع و شرا نکند و یا اجارت
ندهد پس کسی را وکیل کرد بخریدن و یا بفروختن و یا با اجارت دادن سوگند واقع شود یا نه - نشود
مسئله و اگر مردی سوگند خورد که زن بزنی نکند و یا زن را طلاق ندهد و یا بنده را آزاد نکند پس
کسی را وکیل کرد بکردن اینچیزها سوگند واقع شود یا نه - واقع شود زیرا که حقوق این عقد بموکل
راجع است نه بوکیل مسئله اگر سوگند خورد مردی که بر زمین ننشیند پس بر بوریا یا بر بساط می نشیند سوگند
واقع شود یا نه - واقع نشود مسئله اگر مردی سوگند خورد که بر تخت ننشیند پس بر تخت بساطی یا
بوریائی می اندازد و بر می نشیند حانث شود یا نه - حانث شود اما اگر برین تخت تختی دیگر
نهاده و بر سر این تخت دیگر بساطی یا بوریائی است اگر چنین می نشیند حانث نشود مسئله
اگر مردی سوگند خورد که بر فراش نخسپد پس بر فراش بستری افگند و می خسپد سوگند واقع شود
یا نه - واقع نشود اما اگر این بستر باریک است چنانکه چادر بستر پوش سوگند واقع شود مسئله اگر مرد
سوگندی خورد و با آن سوگند پیوسته انشاء الله میگوید این سوگند باشد یا نه - نباشد مسئله

اگر مردی سوگند خورد که بیایم اگر توانم حکم این چه باشد- این موقوف باشد بر توانائی صحت نه بر
توانائی مال بسیار مسئله اگر مردی سوگند خورد که سخن نگوید حین وزمان بر چندگاه واقع شود-
اگر منکر میگوید چنانکه لا یتکلم حینا او لا یتکلم زمانا یا آنکه معرّف میگوید بالف ولام چنانکه لا یتکلم الحین او
والزمان این بر ششماه افتد و حکم لفظ همین است نزدیک ابو یوسف و محمد مسئله اگر سوگند خورد که
سخن نگوید روزها بر چند روز افتد- به بینیم که منکر گفته یا معرّف اگر منکر گفته است چنانکه لا یتکلم
ایاما بر سه روز افتد و اگر معرّف گفته است چنانکه لا یتکلم الایام بر ده روز افتد این نزدیک
ابو حنیفه است و نزدیک ابو یوسف و محمد بر یک هفته مسئله اگر مردی سوگند خورد که سخن نگوید
ماهها بر چندگاه افتد اگر بمعرفه گوید چنین که الشهور نزدیک ابو حنیفه رح بر ده ماه افتد و نزدیک
ابو یوسف و محمد بر دوازده افتد و اگر گوید نکنم چنین ترک گیرد تا ابد مسئله اگر مردی سوگند
خورد که سخن نگوید تا حقبه بر چندگاه واقع شود- بر هشتاد سال واقع شود مسئله اگر مردے سوگند
خورد که تا دوری سخن نگوید و یا وام نگزارد بر چند روز واقع گردد- بر یکماه اگر پس از یکماه سخن
گوید سوگند او واقع نگردد و اگر پیش از یکماه سخن گوید واقع گردد مسئله اگر سوگند خورد که سالها
سخن نگوید بر چند ماه افتد- اگر بمعرفه یاد کند چنانکه السنین نزدیک امام ابو حنیفه بر ده سال افتد و نزدیک
ابو یوسف و محمد بر جمیع عمر بیفتد و اگر نکره گوید چنانکه سنینا بر سه سال واقع شود مسئله و اگر سوگند
خورد که فلان کار نکند مرا ینه چون یکبار کرد سوگند او بر افتد چیزے واقع نگردد مسئله اگر مردے سوگند
خورد که زن او بیرون نیاید از خانه مگر بفرمان پس یکبار دستوری داد بیرون آمد دیگر بفرمان محتاج
شود یا نه- باشد هر باری که بیرون آید دستوری باید ش خواست اما حیلتش آنست که گوید هر بیرون
آمدن ترا دستوری دادم مسئله اگر سوگند خورد که بیرون نیائی مگر آنکه من ترا دستوری دهم چون
یکبار آن زن را دستوری داد بار دیگر این زن را حاجت باشد بدستوری یا نه- نباشد هم بدان دستوری
اول چندانکه خواهد برود و بیاید مسئله اگر مردی سوگند خورد که چاشت نخورد حد چاشت تا کی باشد از
صبح صادق تا نماز پیشین مسئله اگر مردی سوگند خورد که شام نخورد حد شام تا کی باشد- از نماز
پیشین تا نیمشب مسئله اگر مردی سوگند خورد که سحر نخورد حد سحر تا کی باشد- از نیمشب تا صبح صادق
مسئله اگر سوگند خورد که درینخانه ساکن نباشم پس خود بیرون آمد و اهل را و متاع را بخانه بگذاشت
سوگند واقع شود یا نه- واقع شود مسئله اگر مردی سوگند خورد که هر اینه بر آسمان بر رود و این سنگ را
زر گرداند حکم این یمین چه باشد- این یمین در حال واقع گردد و کفارت واجب آید مسئله اگر مردی

سوگند خورد که فلانرا امروز وام او بگزارم پس بگزارد اما این فلان بعضے ازین سیم زیوف یافت و یا بعضے بنهرجه یافت و یا بعضے مستحقه یافت سوگند واقع شود یا نه - واقع نشود اما اگر زیوف یافت وسیم ستوقه یافت سوگند واقع شود زیرا چه در سیم اول نقره باید اما غلبه مرمس را بود اما در سیم ستوقه نقره نباشد خذف باشد مسئله اگر مردی سوگند می خورد که دینی که مرا بر فلانست جمله قبض کنم و متفرق قبض نکنم مثلاً هزار درم یافتنی داشت پانصد درم قبض کرد حانث نشود تا آنگاه که همه متفرق قبض نکند و همچنین اگر بعضے قبض کند و باقی بخشد و یا ابراء کند سوگند واقع نشود اما اگر قبض کرد این دین را بدو وزن چنانکه مشغول نشد میان این دو وزن مگر بوزن کردن نیز حانث نشود و این قبض متفرق نباشد مسئله اگر مردی سوگند خورد که هرآینه بیایم ببصره پس نیامد تا آنروز که بمرد از کی باز حانث شود - از آخرین جزوی از اجزای حیوة کتاب الدعوی مدعی کرا گویند و مدعی علیه کرا - مدعی دعوی کننده را گویند و مشروع بروی آنست که او را جبر نکنند بر خصومت کردن تا دست از خصومت باز دارد و مدعی علیه کسے را گویند که بروی دعوی باشد و مشروع بروی آنست که او را جبر کنند بر خصومت کردن مسئله دعوی کی درست آید - دعوی وقتی درست آید که جنس و قدر کالا را معین کند و دعوی کند اگر کالا بدست مدعی علیه قائم باشد تکلیفش کنند تا حاضر کند تا در حال دعوی کردن مدعی اشارت بکالا کردن کند اما اگر قائم نباشد قیمت کالا را یاد کند مسئله اگر دعوی در خانه یا در زمینی میکند آنرا چگونه وصف کند حدهایش بیان باید کرد و باید گفت که این بدست مدعی علیه بغیر حقست و من آنرا میطلبم مسئله اما اگر حق دیگری را دعوی کند باید که در حال دعوی بگوید که حقی از آن فلان در دست ویست و من از جهت او را میطلبم چون دعوی برینگونه درست گشت قاضی مر مدعی علیه را از حال دعوی وی پرسد اگر مدعی علیه اعتراف کند قاضی بر اعتراف وی حکم کند و اگر مدعی علیه منکر شود آنگاه از مدعی بینه طلبد اگر مدعی بینه را حاضر آورد بر حکم بینه قضا کند و اگر مدعی را بینه نباشد از مدعی علیه سوگند طلبد قاضی مدعی علیه را سوگند دهد اگر سوگند نخورد و نکول آرد قاضی بر حکم نکول قضا کند و مدعی علیه را لازم کند مسئله اگر مدعی گوید که بینه حاضر دارم و یمین میطلبم سوگند بر مدعی علیه واجب آید یا نه - واجب نباید و بر مدعی سوگند را باز نگردانند نزدیک ابوحنیفه رح اما چون از احضار بینه عاجز آید طلب یمین باطل نگردد اما چون مدعی علیه نکول آورد یعنی از سوگند خوردن خاموش گشت قاضی سه کرت یمین را بروی عرضه کند اگر درین سه بار عرضه کردن سوگند نخورد و خاموش می بود آنگاه قضای سوگند بنکول و آنچه مدعی بروی دعوی کرده باشد لازم گردد و بینه صاحب ید در

ملک مطلق قبول کنند یا نه - قبول نکنند چنانچه مردی دعوی میکند در خانه وانخانه در قبض مردی باشد
پس هر دو تن بینه اقامت کنند بینه خارجی روا بود و از آن صاحب ید قبول نکنند مسئله چند مسئله
که بر منکر سوگند نباید و چند مسئله هست که بر منکر سوگند واجب آید - بدانکه در حدود باتفاق واجب نیاید
و در هفت مسئله خلافست یکی در دعوی نکاح بر منکر دوم در دعوی مراجعت از طلاق رجعی سیوم
در دعوی مراجعت در ایلاء چهارم در دعوی بندگی پنجم در دعوی ولا ششم در دعوی استیلاد یعنی
ام ولد هفتم در دعوی نسب درین هر هفت موضع بر منکر سوگند نباید بنزدیک ابوحنیفه رح و نزدیک
ابویوسف و محمد واجب آید مسئله اگر دو تن دعوی کنند در کالائی و آن کالا بدست ثالثی باشد و هر دو
تن اقامت بینه کنند بینه کدام کس معتبر باشد - کالا میان ایشان بمناصفه قسمت کنند مسئله
اگر دو تن در نکاح زنی دعوی کنند و هر دو تن بینه را اقامت کنند زن زن که باشد - بینه هر دو کس
مسموع نباشد بتصدیق زن رجوع کنند هر کرا ازین دو تن زن تصدیق کند زن زن او باشد
مسئله اگر دو تن بر بندهٔ دعوی کنند بخریدن یکی گوید که خریدهٔ منست و دیگری گوید خریدهٔ من است
بنده مر کرا باشد - میان هر دو تن بمناصفه باشد هر یکی از ایشان را اختیار باشد خواهد نیمهٔ ثمن مر شریک را
بدهد و بنده تمام قبض کند و خواهد از شریک نیمهٔ بها بستاند و بنده بدو بازگذارد مسئله اگر قاضی میان
هر دو تن به بنده قضا کرد پس یکی گوید که من بنده را قبول نکنم شریک دیگر را روا باشد که کل بنده
قبض کند یا نه - روا نباشد مسئله اگر دو کس تاریخ را بیان میکنند بنده بکدام کس اولیتر باشد بکسیکه او اقدم
تاریخ باشد اما اگر تاریخ یاد نمیکنند ولیکن یکی از ایشان صاحب قبض باشد او اولیتر باشد مسئله اگر یکی
از ایشان دعوی خریدن کند و دیگری هبه و قبض هر دو بینه اقامت کنند و هر دو را تاریخ نباشد صاحب
شراء اولیتر باشد مسئله اگر یکی از شراء دعوی کند و زنی دعوی کند که شوهر وی این بنده را عوض مهر
او را داده هست نزدیک ابوحنیفه و ابییوسف رح بنده میان هر دو تن بمناصفه باشد و نزدیک محمد رح بنده
تمامی مر مرد را باشد که دعوی خریدن کند و این را قاضی بر شوهر وی بقیمت بنده قضا کند مسئله
اگر یکی رهن و قبض دعوی میکند و دیگر هبه و قبض بنده کرا باشد - صاحب رهن را اولیتر باشد و ایشان
هر دو خارج باشند کرا از میان ایشان بنده مر کسی را باشد که اقدم تاریخ باشد و این آن باشد که یکی
سالی دعوی کند و دیگری دو سال دعوی کند انکس که دو سال دعوی میکند او را اقدم تاریخ گویند بنده
بدو اولیتر باشد مسئله اگر دو تن دعوی میکنند در بنده و این بنده بدست ثالثی ست و هر دو بینه را
قائم کردند هر یکی بر تاریخ دیگر بنده بکه اولیتر باشد - بکسیکه تاریخ او بیشتر باشد مسئله اگر دو تن در بنده

دعوی کنند یکے صاحب قبض باشد و دیگری خارجی باشد و ہر دو تاریخ یاد میکنند فاما صاحب ید اقدم تاریخ ست او اولیتر باشد مسئلہ واگر دو تن در ستوری دعوی کنند و ہر دو بینہ اقامت میکنند که خانه زاد منست و یکی صاحب ید باشد او اولیتر باشد و در جامه که خانه یافت دعوی کنند نیز ہمین حکم باشد و ہر سببی که در ملک مکرر نشود ولیکن ہمچنانست مسئلہ اگر دو تن در بنده دعوی کنند و یکے ازایشان صاحب ید باشد و او دعوی میکند بر خارجی که من ازین خریده ام و خارجی ملک مطلق دعوی میکند دعوی که او لیتر باشد۔ دعوی صاحب ید مسئلہ اگر ہر یکے ازایشان صاحب ید باشد و خارجی دعوی کند بشراء از دیگری و ہر دو را تاریخ نباشد حکم این چه باشد نزدیک امام ابوحنیفہ رح و ابو یوسف رح بینه ہر دو باطل باشد اما بنده میان ایشان بمناصفه باشد و نزدیک محمد رح بینه ہر دو تن باطل باشد اما بنده بخارج اولیتر باشد مسئلہ اگر دو مدعی در کالائی دعوی کنند و یکی ازیشان دو گواه دارد و دیگری چهار گواه ہر دو یکسان باشند یا نه۔ ہر دو متساوی باشند مسئلہ اگر مردی بر مردی دعوی کند بقصاص پس مدعا علیه منکر شود و از سوگند نکول آرد بروی واجب آید یا نه۔ واگر این قصاص را دعوی دون نفس باشد چنانکه مثلاً در دست و یا پای قصاص واجب آید واگر دعوی در نفس باشد حبس کنند تا اقرار کند و یا سوگند خورد اما نزدیک ابوحنیفہ رح و نزدیک صاحبیه در ہر جا دیت واجب آید مسئلہ اگر مدعی مر خصم را در مجلس قاضی حاضر کند و دعوی کند که بینه بدارم و آن از مدعی علیه میانجی بطلبد بر مدعی علیه واجب آید که کفیل دہد یا نه۔ بنگریم اگر این مدعی علیه مقیم باشد برو واجب شود که کفیل بدہد بنفس خویش تا سه روز و اگر غربت باشد مقدار مجلس قاضی او را ملازمت کند تا مدعی بینه را حاضر آرد و بیش ازین ملازمت نکنند زیرا که آن از صحبت باز مانده این حرج باشد و حرج در شرع روا نیست مسئلہ اگر یک تن دعوی کند بملک و دیگری گوید که بدست من ودیعت ست از فلان غائب و یا گوید فلان غائب گرو کرده است بدست من و یا گوید که من از وی غصب کرده ام بینه اقامت کند بر اسم و نسب مودع و بهادات ودیعت اکنون این خصومت ازایشان رفع گردد یا نه۔ رفع گردد مگر در یک مسئله که از غائب خریدن دعوی کند آنگاه که حاضر گردد مسئلہ اگر مدعی دعوی کند که از من این کالا ربوده اند و مدعی علیه گوید که بامن ودیعت نهاده ست فلان غائب و برین بینه اقامت کند خصومت ایشان بر افتد یا نه۔ خصومت باقیماند و بر نیفتد و اگر مدعی گوید که من این را بخریده ام از فلان غائب و صاحب ید گوید ہمان فلان غائب بدست من ودیعت نهاده ست خصومت ساقط شود یا نه۔

ساقط شود اما سوگند باید خورد بنام خدا تعالی و موکد کند باوصافیه یعنی بگوید والله و باللہ اما سوگند
بطلاق و عتاق نشاید خورد اما جہودا را برینوجہ سوگند دہند کہ باللہ الذی انزل التوریة علی موسیٰ
یعنی بگوید بخدائیکہ فرو فرستاد توریة را بر موسیٰ و نصرانی را یعنی ترسا را برینگونہ سوگند باید داد کہ
باللہ الذی انزل الانجیل علی عیسیٰ و مجوسی یعنی مغ را برین سوگند دہند کہ بخدائیکہ آتش آفریدہ است
و بخانہای بت پرستیدن ایشان دہند چنانکہ کلیسا و کنشتہای ایشان مسئلہ سوگند مغلظہ
بر مسلمان واجب آید یا نہ۔ واجب نیاید و سوگند مغلظہ آن باشد کہ بمسجدی یا بخانہ کعبہ و یا بہ
بیت المقدس سوگند دہد این را سوگند مغلظہ گویند و ہمچنین بزمان نیز سوگند نشاید داد چنانکہ
بماہ رمضان یا بجمعہ یا بشب قدر و یا بشب بدر و آنچہ بدان ماند مسئلہ اگر مردی دعوی کند بر شرای
بندہ و بائع بیع را منکر شود آن بائع را چگونہ سوگند دہند۔ برینوجہ سوگند باید داد کہ باللہ کہ میان
شما بیع قائم نیست درین بندہ فروختہ و نگوید کہ این بندہ را تو نفروختہ مسئلہ اگر مردی کالای بیکے
غصب کرد و منکر شد سوگند باید داد بدینوجہ کہ ابا کند کہ این مدعی را استحقاق نیست برین کالا
کہ دعوی میکند و نگوید کہ تو این کالا را غصب نکردہ مسئلہ اگر مدعی بنکاح باشد مدعی علیہ را چگونہ
سوگند دہند۔ برینگونہ کہ باللہ کہ میان شما نکاح پیوستہ نیست درینحال کہ دعوی میکند مسئلہ
اگر زنی دعوی کند بر شوہری کہ تو مرا طلاق دادہ و شوہر منکر شود او را چگونہ سوگند دہند۔ برینوجہ
کہ باللہ کہ این از تو بائی کشادہ نیست برین طلاق کہ دعوی میکند و بدین لفظ سوگند دہد کہ تو
او را طلاق دادہ مسئلہ اگر دو تن بسرائی دعوی میکنند یکی بجمیع سرای و دیگر بنصف سرای و ہر دو تن
بینہ اقامت کنند و آن سرای در دست ثالثی باشد سرای مرکرا باشد۔ نزدیک ابوحنیفہ سرای را
چہار تیر کنند چہار تیر صاحب دعوی جمیع را باشد و یک تیر صاحب نصف را و قول ابو یوسف
و محمد بہ طریق بہرای را سہ تیر کنند دو تیر صاحب جمیع را و یک تیر صاحب نصف را مسئلہ اگر
سرای نصفی در قبض یکے باشد و نصفی در قبض یکے چنانکہ ہر دو صاحب قبض باشد حکم اینسرای
چگونہ باشد۔ جمیع سرای مر صاحب جمیع را باشد نیمہ آن کہ در قبض او ست بی دعوی و نیمہ دیگر
بر حکم دعوی کہ مدعی صاحب نصف در نیمہ سرای صاحب بدست و مدعی جمیع ازان نیمہ خارجی و
ہر جا کہ دو تن دعوی کنند یکے صاحب ید باشد و دیگری خارجی بینۂ خارجی قبول کنند و بینۂ صاحب ید
قبول نکنند زیرا کہ بینہ بر ملک مطلق یاد کردہ ایم مسئلہ اگر دو تن خصومت در ستوری کردند
ہر یکے از ایشان بینہ اقامت کند کہ این ستور بخانہ زاد من است و ہر دو تن تاریخ یاد میکنند

ستور مر کرا باشد- آنکس را باشد که سال ستور موافق تاریخ او باشد مسئلہ اگر سال ستور ہر دو یکی باشد
حکم این چه باشد- میان ہر دو تن مناصفه باشد مسئلہ و اگر دو تن در ستوری منازعت کنند
یکے از ایشان بر نشسته باشد و یکے پیاده باشد و ہیچ را بینه نباشد ستور مر کرا باشد- مر کسی را
که او راکب باشد مسئلہ و اگر در بائع و مشتری خلاف افتد در ثمن مبیع چنانکه بائع گوید بصد درم
فروخته ام و مشتری گوید که به پنجاه درم خریده ام و یا در مبیع اختلاف رود چنانکه گوید که صد من را
بصد درم فروخته ام و مشتری گوید که دویست من را بصد درم خریده ام قول که معتبر باشد- ہر که
از ایشان بینه را اقامت کند و اگر ہر دو تن بینه را اقامت کنند آنکس معتبر تر باشد که زیادتی را
ثابت میکند مسئلہ اگر دو تن بینه ندارند قاضی مر مشتری را گوید که رضا ده بدان ثمنی که بائع دعوی
کند والا فسخ کنم و بائع را گوید رضا ده بر آن مبیع که مشتری دعوی میکند والا بیع را فسخ کنم اگر
ایشان رضا دہند فبحسب بیع قائم باشد میان ایشان و اگر رضا ندہند قاضی ہر یکے را از ایشان
سوگند دہد بر دعوی دیگری مسئلہ اول سوگند مر کرا دہد- مر مشتری را بعد از ان مر بائع را چون ہر دو
کس سوگند خوردند آنگاه قاضی بیع را میان ایشان فسخ کند و اگر یکے از ایشان نکول آرد دعوی
دیگرے لازم شود مسئلہ اگر خلاف افتاد میان بائع و مشتری در اجل یعنے در مہلت چنانکه
مشتری گوید که من کالا بمہلت خریده ام و بائع گوید که من بنقد فروخته ام و یا ہمچنین اختلاف افتد
بشرط خیار یکے از ایشان گوید که من بخیار خریده ام و دیگری منکر شود که من بی خیار فروخته ام
و یا نیز اختلاف افتد در استیفای ثمن چنانکه مشتری گوید که بعضے ثمن تسلیم کرده ام و بائع منکر شود
قول که معتبر باشد- در ہمه قول کسے باشد که او منکر باشد اما با سوگند مسئلہ اگر مبیع ہلاک شود
پس اختلاف افتد ہر دو را سوگند ندہند قول قول مشتری باشد با سوگند ہم و نزدیک محمد ہر دو را
سوگند دہند یعنی مشتری را سوگند دہند که صد من بصد درم خریده و بائع را سوگند دہند که صد
من به پنجاه درم نفروخته چون ہر دو تن سوگند خوردند آنگاه بیع را فسخ کنند بر قیمت ہلاک شده
مسئلہ اگر مردی دو بنده را بخرید پس یکے ہلاک شد پس اختلاف افتاد در ثمن تحالف رود میان
ایشان یا نه- یعنی ہر دو را سوگند دہند و بیع را فسخ کنند بر زنده و قیمت ہلاک شده قاضی قضا
کند مر بائع را بر مشتری بنده زنده و قیمت کند ہلاک شده را مسئلہ اگر اختلاف میان زن و شوی
در مہر افتاد شوہر گوید مہر تو ہزار درم ست و زن گوید که دو ہزار درم ست قول که معتبر باشد- ہر که از
ایشان بینه اقامت کند و اگر ہر دو بینه اقامت کنند قول زن معتبر باشد و اگر ہر دو از اقامت

بینه عاجز شوند نزدیک امام ابوحنیفه رح هر دو را سوگند دهد و حکم کند بر مهر مثل او اگر چندان باشد که دعوی میکند و یا بیش از آن و نکاح را فسخ نکنند و نزدیک ابو یوسف قول قول شوهر باشد مگر آنکه چیزی محال دعوی کند یعنی چیزی گوید که مرد مانرا از ان محال آید اما اگر چنانستی که مهر مثل این زن چندان باشد که اعتراف میکند شوهر و یا کم از ان باشد قضا کرده شود بر آنچه اعتراف میکند شوهر و اگر مهر مثل او بمقداری باشد که زن دعوی میکند و یا بیش از آن قضا کرده شود بد انچه زن دعوی میکند اما اگر میانه باشد قول قول زن باشد بتمامی مهر مثل او مسئله اگر اختلاف افتد میان آجر و مستاجر مثلاً مردی درزی میکند که یکدرم مزد در گرفته و صاحب جامه گوید که به نیم درم قول که معتبر باشد - بنگریم که بیش از آنکه دوخته شود این اختلاف میرود یا بعد از ان اگر هنوز نه دوخته است هر دو تن را سوگند دهند و اجارت را فسخ کنند و اگر بعضی دوخته باشد در آنچه دوخته قول قول درزی باشد با سوگند هم و از آنچه نه دوخته هر دو تن را سوگند دهند و اجارت فسخ کنند و اگر تمام دوخته باشد قول قول درزی باشد با سوگند هم مسئله اگر اختلاف افتد میان مولی و مکاتب در مال کتابت مکاتب گوید هزار درم است و مولی گوید که دو هزار درم است قول قول که باشد - قول قول کسے باشد که منکر باشد با سوگند هم و نزدیک ابو یوسف هر دو تن را سوگند دهند و کتابت را فسخ کنند مسئله اگر اختلاف افتد اندر میان زن و شوی در متاع خانه هر یکے از ایشان دعوی تمامی متاع میکند قول قول که باشد - نزدیک ابوحنیفه رح از جمله متاع آنچه صلاحیت مردان دارد مرد را دهند و هر چه صلاحیت زنان دارد زن را دهند و آنچه مشکل باشد موقوف دارند اگر نخست مرد بمیرد زن را دهند و اگر نخست زن میرد مرد را دهند و اگر پیش از وفات مرد زن را طلاق دهد مشکل مر شوهر را باشد و نزدیک محمد آنچه مشکل باشد در همه احوال مر شوهر را دهند و نزدیک ابو یوسف جهاز مثل مر زن را دهند و باقی مر شوهر را و نزدیک زفر و شافعی رح در میان مناصفه باشد و نزدیک مالک تمامی متاع مشکل و جز مشکل میان ایشان مناصفه کنند و دهند و نزدیک ابن ابی لیلے تمامی مر شوهر را باشد مگر جامهٔ پوشیدنی مر زن را و نزدیک حسن بصری تمامی مر شوهر را دهند مگر جامهٔ پوشیدنی مر زن را مسئله اگر مردی کنیزکے بفروخت پس این کنیزک فرزند آورد در قبض پس بائع گفت که این فرزند از آن منست نسب ثابت شود یا نه - اگر از شش ماه فرزند آورده باشد از روز بیع نسب ثابت شود و بیع فسخ شود کنیزک ام ولد گردد و بائع رسد و مشتری ثمن خود رجوع کند اما اگر مشتری نیز دعوی کند گوید فرزند از آن منست دعوی مشتری مسموع نباشد همچنین

خواہد مشتری ہمراہ بائع دعوی کند و خواہ بعد از بائع در ہمہ احوال دعوی بائع اولیتر باشد و اگر این فرزند پیش از ششماہ زادہ باشد دعوی بائع باطل باشد مگر آنکہ مشتری تصدیق کند مسئلہ اگر فرزند را کم از ششماہ آورد و بمرد پس بائع دعوی بکند دعوی بائع درست باشد یا نہ۔ اگر فرزند بمیرد بعد از ان دعوی کند کنیز ام ولد نشود و دعوی بائع مسموع نباشد مسئلہ اگر کنیزک بمیرد و فرزند برحال ست نسب ثابت شود یا نہ۔ اگر کم از ششماہ آوردہ باشد نسب ثابت شود و فرزند مر بائع را باشد نزدیک ابو حنیفہ و مر بائع را لازم شود کہ تمامی ثمن مشتری را باز دہد و نزدیک ابو یوسف و محمد حصہ فرزند را دہد و حصہ کنیزک واجب نگردد مسئلہ اگر زنی دو بچہ بیک شکم بیارد پس شوہر یکے را دعوی کند یعنے یکے را اعتراف کند نسب از یکی ثابت شود یا از ہر دو۔ از ہر دو ثابت شود کتاب

## الشہادات

گواہی چیست۔ فریضہ ہست مسئلہ اگر مردی گواہی را بپوشد و پیدا نکند روا باشد یا نہ۔ اگر این گواہی در واقع حدود باشد گواہ مخیر باشد خواہ گواہی بدہد و خواہ بپوشد اما فاضلتر آنست کہ بپوشد اما در سرقت چنان گواہی باید داد کہ مال مسلمان ثابت شود و قطع واجب نیاید و در حال گواہی دادن لفظ سرقت یاد نکنند و نگویند کہ بدزدیدہ ہست و گویند کہ فلان را دیدیم کہ مال فلان را بستد و در باقی واقعات چون بیع و شراء و اجارت و نکاح و عتاق و طلاق و آنچہ بدین ماند فریضہ باشد بر گواہی دادن و اگر بپوشد ماخوذ باشد و بزہ مند باشد مسئلہ گواہ چند کس باید تا گواہی را بشنوند و اگر این گواہ در واقعہ زنا نظر کردہ باشد فالعیاذ باللہ تعالی چہار مرد آزاد و مسلمان و عدول باید تا گواہی دہند چنانکہ شرائط آن ست تا آن حکم ثابت شود و در باقی حدود و قصاص دو مرد عدول بباید تا گواہی دہند اما گواہی زنان در حدود و قصاص مسموع نباشد و ہر واقعہ کہ بجز حدود و قصاص باشد گواہی دو مرد یا یکمرد و دو زن مقبول باشد خواہ دعوی بر مال باشد خواہ دعوی بر غیر مال چنانکہ نکاح و طلاق و خلع و وکالت و وصیت اما در وکالت و ولادت گواہی زنان تنہا بی مرد بشنوند و ہمچنین ہر واقعہ کہ مردان را در آن واقعہ اطلاع نتواند بود روا باشد کہ زن تنہا گواہی دہد مسئلہ در گواہی عدالت فریضہ ہست یا نہ۔ در حدود و قصاص باجماع فریضہ است و ہر چہ بجز از حدود و قصاص باشد نزدیک امام ابو حنیفہ بر ظاہر عدالت مسلمان اختصار کنند و نزدیک صاحبیہ در کل واقعات عدالت شرطست در سر و علانیہ مسئلہ اگر گواہ را لفظ گواہی یاد نباشد و گوید مرا معلوم ست و یقین میدانم کہ بریقین گواہی میدہد گواہی او را قبول کنند یا نہ۔ قبول نکنند مگر آنکہ لفظ گواہی را یاد دارد مسئلہ گواہی بر چند وجہ ہست۔ بر دو وجہ یکو جہ آنست

که حکم او بنفس خود ثابت شود چون بیع و شراء و اقرار و غصب و قتل و گواهی دادن بر حکم حاکم درین
واقعات گواهی دادن حلال باشد و قبول کنند اگرچه او را آنکس گواهی دادن نگفته باشد اما در حال
گواهی دادن نگوید که مرا گواه گرفته است و وجه دوم آنست که حکم او بنفس ثابت نشود چنانکه گواهی
دهد بر گواهی دیگر مسئله اگر مردی بشنود که فلان مر فلان را گواه گرفت او را روا باشد که در آن واقعه
گواهی دهد یا نه - حلال نباشد او را که گواهی دهد مسئله اگر مردی خط خود ببیند و آن گواهی او را
یاد نباشد حلال باشد او را اگر در آن واقعه یادش باشد مسئله گواهی نابینا و بنده و محدود و قذف
که توبه کرد مسموع باشد یا نه - نشنوند مسئله اگر مردی گواهی دهد از برای فرزند را و یا فرزند فرزند را و
مادر و پدر را و یا شوهر گواهی دهد برای زن و یا زن گواهی دهد برای شوهر و یا مولی از برای بنده و یا از برای
مکاتب این گواهی را شنوند یا نه - نشنوند اما اگر اجنبی دعوی کند بر مادر یکی و این پسر گواهی دهد
مادر را از برای اجنبی این گواهی را بشنوند حاصل آنست اگر قرابتی بر یکدیگر گواهی دهد نشنوند اما اگر
بر قرابت از برای اجنبی گواهی دهد این را بشنوند مسئله گواهی شریک از برای شریک را شنوند
در آنچه ایشان را شرکت باشد یا نه - نشنوند مسئله اگر از برای برادر را یا از برای عمی را گواهی دهند
آن گواهی مسموع باشد یا نه - مسموع نباشد مسئله گواهی مخنث و نوحه گر و سرود گوی و مدمن
و کبوتر باز شنوند یا نه - نشنوند مسئله گواهی مردی که او مرتکب کبائر باشد بشنوند یا نه - اگر
مرتکب کبیره باشد که موجب آن حد است نشنوند مسئله گواهی مردی که غسل کند بی چادر و بی میزر
و در گرمابه رود و یا کسی که ربا خورد روا باشد یا نه - روا نباشد و همچنین گواهی مقامر نرد باز و شطرنج باز
نیز نشنوند مسئله گواهی مردی که در شارع بول کند و یا نان خورد و کسی که اسلاف خود را دشنام دهد
شنوند یا نه - نشنوند اگرچه حسنات او بیش از سیآت باشند مسئله گواهی اهل اهواء و مبتدع
شنوند یا نه - در اخبار دیانات نشنوند و در معاملات بشنوند مگر گواهی خطابیان که ایشان گروهی
اند که گواهی را قرض کنند و قرض ستانند و ایشان چنانند که چون مدعی پیش ایشان سوگند خورد بر
صدق دعوی خویش ایشان گواهی دهند بی آنکه ایشان را علم باشد مسئله گواهی ذمی در حق ذمی شنوند
یا نه - بشنوند اگرچه مختلف ملت باشند مسئله اگر مردی بصغائر مبتلا باشد و اما از کبائر مجتنب باشد
گواهی او بشنوند یا نه - بشنوند مسئله گواهی ختنه ناکرده و خصی و خنثی بشنوند یا نه - بشنوند و
هر گواهی که موافق دعوی باشد قبولش کنند و هر چه مخالف دعوی باشد نشنوند و شرط گواهی آنست
که در معنی و لفظ برابر باشد نزدیک امام ابو حنیفه رح تا اگر یکے گواهی دهد بهزار درم و دیگری بدو هزار درم

گواهی هیچکدام مسموع نباشد اما اگر یکی گواهی دهد بهزار درم و دوم گواهی دهد بر هزار و پانصد
درم و مدعی دعوی میکند هزار و پانصد درم در هزار درم باتفاق بشنوند مسئله اگر دو تن
گواهی دادند بر هزار درم پس یکی ازین گواهان گواهی میدهد که از جملهٔ این هزار درم پانصد درم
گزارده است گواهی او درست باشد یا نه — درست نباشد و حکم این دعوی آن باشد که حکم کنند
بر هزار درم و گواهی اینکس موقوف باشد تا آنکه دیگر بیارد و آن گواه دیگر را باید که گواهی ندهد تا دام
که مدعی اقرار نکرده باشد پیش او که من پانصد درم قبض کرده ام مسئله اگر دو کس گواهی دادند بکشتن
زید یکی گفت که زید روز عید بمکه کشته شد و دیگر گواه گفت که روز عید بکوفه کشته شد گواهی کدام طائفه
قبول کنند — بنگریم اگر هر دو طائفه برابر گواهی میدهند هر دو گواهی را رد کنند و اگر نخست یک طائفه
گواهی داد قاضی بر آن حکم کرد پس طائفهٔ دیگر گواهی میدهند گواهی ایشان مقبول نباشد مسئله
قاضی را روا باشد که بر جرح گواهی بشنود و حکم کند یا نه — روا نباشد مسئله اگر گواهی دهد بر نسب مثلا
که فلانکس فرزند اوست یا فلانکس بمرد یا فلان زن برنی کرد یا فلان با زن خود دخول کرد و یا بولایت قاضی
و یا بر وقف گواهی ایشان مسموع باشد بی آنکه این حالها را مشاهده کرده باشند یا نه — مسموع باشد
چون این خبر بدیشان از مخبر صادق و ثقه رسیده باشد و ایشان را اطلاع باشد که درینصورتها
بشنیده گواهی دهند مسئله اگر گواهی بر گواهی دهد روا باشد یا نه — روا باشد در هر حقوقی که بی
شبهت ساقط نشود مگر در حد و قصاص درین هر دو نشنوند گواهی یک تن بر یک تن مسموع باشد
یا نه — نباشد مسئله گواهی دو تن بر یک تن بشنوند یا نه — بشنوند مسئله صفت گواه گرفتن
که گواهان بر گواهی خویش گواه گیرند چگونه باشد — آنکه گواهان اصل مر گواهان فرع را بگویند که گواهی
دهید بر گواهی ما که گواهی میدهیم که فلان پسر فلان اقرار کرده است بنزدیک ما بچندین مال و ما را
گواه گرفته است بر نفس خویش و اگر این لفظ آخرین بگویند نیز روا باشد مسئله گواه فرع چگونه گواهی
دهد — آنکه در وقت گواهی دادن بگوید که گواهی میدهم که فلان گواه گرفت مرا بر گواه خویش که فلان
اقرار کرد بنزدیک او بچندین مال و گفت گواهی ده بر گواهی من مسئله گواهی گواهان فرع کی قبول کنند
چون گواهان اصل بمیرند و یا غائب باشند سه روزه راه و یا بیمار باشند چنانکه در مجلس قاضی
حاضر نتوانند آمد مسئله اگر گواهان اصل مر گواهان فرع را عدالت کنند روا باشد یا نه — یکسانست
عمل کنند یا نکنند در هر دو حال روا باشد اما قاضی از حال ایشان تفحص کند مسئله اگر گواهان
اصل منکر شوند که گواهان فرع را گواه نگرفته ایم گواهی گواهان فرع مسموع باشد یا نه — نباشد مسئله

اگر مردی گواہی دروغ دہد بر وی چہ واجب آید۔ نزدیک امام ابو حنیفہ رح در بازارہا حال ایشان معلوم کنند وایشانرا اگر دانند اما تعزیر نکنند ونزدیک ابو یوسف ومحمد تعزیر واجب آید بزنند و حبس کنند **کتاب الرجوع عن الشہادۃ** اگر گواہان از گواہی خویش رجوع کنند درست باشد یا نہ۔ درست نباشد مگر آنکہ بمجلس قاضی رجوع کنند واین نیز بنگریم اگر پیش از قضای قاضی رجوع میکنند حکم ساقط میشود وبر گواہان چیزی واجب نشود واگر بعد از قضای قاضی رجوع میکنند حکم قاضی ساقط نگردد وفسخ نشود وگواہان تاوان دار گردند برآنچہ بگواہی ایشان تلف شدہ باشد **مسئلہ** اگر دوتن گواہی دادند بمالی وقاضی قضا کرد پس رجوع کردند مشہود علیہ را آید ایشانرا تاوان دار کند یا نہ۔ آید کہ تاوان دار کند واگر یکی رجوع کند بہ نیمہ تاوان دار گردد **مسئلہ** اگر سہ تن گواہی دادند وقاضی قضا کرد پس یک تن از این سہ تن رجوع کرد بر وی ہیچ واجب آید یا نہ۔ ہیچ واجب نیاید اما اگر دوتن رجوع کردند بہ نیمۂ مال تاوان دار گردند **مسئلہ** اگر یکمرد ودو زن گواہی دادند وقاضی قضا کرد پس یکزن رجوع کرد حکم این چہ باشد۔ ربعی مال را تاوان دار گردد و اگر دو زن رجوع کنند نیمۂ مال را تاوان دار گردند **مسئلہ** اگر یکمرد وده زن گواہی دادند وقاضی قضا کرد پس ہشت زن رجوع کردند ضمان بر ایشان واجب آید یا نہ۔ واجب نیاید واگر نہم زن نیز رجوع کرد آنگاہ بر ہر زنے ربعی مال واجب آید **مسئلہ** واگر جملہ رجوع کنند قسمت میان ایشان چگونہ باشد۔ نزدیک ابو حنیفہ رح سدسی بر مرد واجب آید وپنج سدس بر زنان واجب آید ونزدیک ابو یوسف ومحمد نیمہ بر زنان واجب آید **مسئلہ** اگر دوتن گواہی دہند بر زنی بنکاح مقدار مہر پس رجوع کنند ضمان بر ایشان واجب آید یا نہ۔ اگر مقدار مہر مثل گواہی دادہ باشند ضمان واجب نیاید واگر کم از مہر گواہی دادہ باشند بمقدار نقصان ضمان واجب آید **مسئلہ** اگر دو مرد بر مردی گواہی دہند بنکاح زنی پس رجوع کنند ضمان آن بر ایشان واجب آید یا نہ۔ اگر مقدار مہر مثلے گواہی دادہ باشند واجب نیاید اگر زیادت از مہر مثل گواہی دادہ باشند بمقدار زیادتی ضمان واجب آید **مسئلہ** اگر دوتن گواہی دہند ببیع کالا پس رجوع کنند ضمان بر ایشان واجب آید یا نہ۔ اگر بمثل قیمت ویا زیادت از قیمت گواہی دادہ باشند ضمان بر ایشان واجب نیاید واگر کم از قیمت مثل گواہی دادہ باشند بقدر نقصان ضمان بر ایشان واجب آید **مسئلہ** اگر دوتن گواہی دہند بر مردی کہ او زن خود را طلاق دادہ است پس رجوع کنند اگر پیش از دخول باشد نیمۂ مہر کہ آنچہ مرد زن را دادہ ست بگواہی ایشان بر ایشان رجوع کند واگر زن مدخولہ باشد بر گواہان ہیچ

واجب نباید زیرا که مهر بے گواہان ثابت گشته بود مسئله اگر گواهی بآزادی بنده دهند پس رجوع کنند
پس از قضای قاضی بنده آزاد گردد قیمت بر گواهان واجب آید مسئله اگر دو تن گواهی دهند بقصاص پس
رجوع کنند بعد از قتل قصاص برین واجب آید یا نه - قصاص واجب نباید دیت واجب آید مسئله اگر گواهان
فرع رجوع کنند ضمان برایشان واجب آید یا نه - واجب آید مسئله اگر گواهان اصل منکر شوند که ما گواهی فرع را
نگرفته ایم ضمان بر گواهان فرع واجب آید یا نه - ضمان برایشان واجب نباید مسئله اگر اقرار کنند که گواه گرفته
ایم اما غلط کردیم تاوان دار گردند یا نه - تاوان دار گردند مسئله و اگر گواهان فرع تکذیب کنند مر گواهان اصل را
و یا گویند که بغلط گواه گرفتند التفات کنند بقول ایشان یا نه - التفات نکنند بقول ایشان مسئله اگر
چهار تن گواهی بزنا دهند و دو تن گواهی دهند باحصان و مزکیان تزکیه کردند پس رجوع کنند تاوان
روا باشد یا نه - اگر گواهان زنا رجوع کنند تاوان دار گردند و اگر گواهان احصان رجوع کنند برایشان
هیچ واجب نباید مسئله اگر دو تن گواهی دهند بریمین و دو تن گواهی دهند بر وجود شرط چنانکه دو تن
گواهی دهند که زید سوگند خورده است که اگر بندهٔ او فلان کار بکند آزاد است و دو تن دیگر گواهی دهند که
بنده فلان کار کرد چون بنده آزاد شد اگر گواهان رجوع کنند تاوان بر کدام گواهان واجب آید - بر گواهان
یمین **کتاب ادب القاضی** نصب کردن بر قضای ولایت و قضای بد و مفوض کردن کرا
روا باشد - آنکس را که در وی ولایت شهادت جمع باشد و عالم و مجتهد و امین و واثق و استوار باشد
بر نفس خویش و کسیکه از میل و جور و ظلم خود را نگاه نتواند داشت او را نشاید که ولایت قضا قبول کند
و ولایت قضا درخواست کردن کراهیت باشد مگر که او را مقلد کنند و واثق باشد که میل و جور نکند و
چون قضا قبول کرد بر وی واجب گردد که از دیوان قاضی که پیش از وی بوده باشد برسد و از حال محبوسان
تفحص کند هر که اقرار کند بحق بر وی لازم کند و هر که منکر شود از مدعی وی بینه طلبد و بر قول مجرد قاضی
معزول شده او را قصاص نشاید کرد مگر به بینه و اگر بینه اقامت نتواند کرد در اخلاص وی تعجیل نکند تا
حال وی را روشن کنند و در ودائع و مال و ارتفاع مال وقف تفحص کند حکم بر بینه یا بر اعتراف خصم کند و بقول
قاضی معزول التفات نکند مگر آنکس که معترف شده باشد که بدست او مال اوقاف و یا ودیعت باشد که
قاضی معزول بمن تسلیم کرده است و در حال حکم در مسجد و یا در موضعی بنشیند که ظاهر باشد و مجلس عام
باشد تا ضعیف و قوی او را بتواند دید مسئله قاضی را هدیه قبول کردن روا باشد یا نه - روا نباشد مگر از
کسی که میان ایشان مبادلت بوده باشد و یا ذی رحم محرم باشد مسئله قاضی را در دعوت آمدن روا
باشد یا نه - روا نباشد مگر دعوت عام باشد مسئله قاضی را روا باشد که در نماز جنازه حاضر آید یا نه -

روا باشد وهمچنین بپرسیدن بیماری رود ونیز باکی نباشد مسئله قاضی را روا باشد که یکی از دو خصم را بی دیگری دعوت
کند یا نه - روا نباشد وهر دو خصم را در جلوس برابر دارد و یکی را از دو خصم اشارة نکند و وعده نکند که تا او
بدان شاد شود و حجت تلقین نکند چون ثابت گردد وصاحب حق حبس غریم طلبید بحبس کردن تعجیل نکند و بر وی
حکم کند و بفرماید تا حق بصاحب حق تسلیم کند مسئله اگر خصم امتناع آرد از تسلیم حق قاضی او را حبس فرماید یا نه -
هر دینی که بدل مال باشد چون ثمن مبیع وبدل قرض باشد ویا بدل عقدی چون مهر وکفالت وحوالت باشد
حبس فرماید وهرچه جز این باشد چون ارش جنایت وغصب در آن حبس نفرماید چون خصم دعوی فقر وافلاس
کند مگر بینه اقامت کند که وی مال دارد آنگاه دو ماه ویا سه ماه حبس فرماید پس از آن حال تفحص کند اگر مال ظاهر
گردد او را مخلص فرماید و چون از حبس بیرون آورده شود میان او و میان وام داران او فصل نکند تا او را
اگر زیادتی از نفقه اولاد بدست آید وام داران را آید که از وی بطلبند مسئله مرد را از برای نفقه زن ونفقه
اولاد حبس کنند یا نه - از برای نفقه زن حبس فرمایند واز برای نفقه اولاد حبس نفرمایند مگر آنکه با قدرت
از نفقه امتناع آرد مسئله قضای زن نافذ باشد یا نه - نافذ باشد مگر در حدود وقصاص مسئله نامه قاضی بقاضی
بکل واقعات مقبول باشد یا نه - مقبول باشد چون دو تن گواهی دهند مگر در حد وقصاص چون دو تن گواهی
دهند اگر خصم حاضر باشد در حال گواهی حکم کنند گواهی ایشان را در نامه گواهی حکم کرده نویسند واگر خصم حاضر نباشد
نشاید که حکم کنند گواهی گواهان نویسند تا آن قاضی حکم کند که نامه سوی او باشد چون نامه بدان قاضی رسد نشاید
که قبول کند مگر بگواهی دو مرد یا بگواهی یک مرد و دو زن چون قاضی نامه بنویسد باید که پیش گواهان بخواند تا
ایشان را واقعه معلوم گردد ومهر کند و بدیشان تسلیم کند و چون نامه بقاضی که بدو نوشته باشد برسد خصم را
حاضر کند ومهر را پیش او بگشاید و گواهان گواهی دهند که این نامه فلان قاضی است بسوی تو بفلان واقعه بر ما
در مجلس حکم بخواند ومهر کرد و بما تسلیم کرد چون بر این جمله گواهی دهند قاضی نامه بخواند و بر خصم را بنماید و او را لازم
کند مسئله قاضی را خلیفه کردن بر قضا روا باشد یا نه - روا نباشد مگر که ولایت قضا او را مفوض شده باشد آنگاه
او را روا است که نائب کند مسئله اما چون حکم حاکمین بر قاضی برسد بر داشتن بر وی واجب آید که امضا کند و بر حکم وی
قضا کند یا نه - آید مگر که حکم آن بخلاف قرآن واخبار واجماع باشد آنگاه نشاید که بر آن حکم کند مسئله بر خصم
غائب حکم کردن روا باشد یا نه - روا نباشد مگر آنکه قائم مقام او کسی باشد مسئله واگر دو مرد در واقعه
مردی را حکم کنند وحاکم میان ایشان حکم کند وایشان را بر حکم او رضا دهند درست باشد یا نه - چون حکم کننده به
صفت حاکم باشد و با شرائط آن مطلع باشد درست باشد مسئله اگر کافر را ویا بنده را ویا ذمی را ویا محدود قذف
ویا فاسق را ویا کودک را حکم کنند روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله اگر دو تن یکی را حکم کردند پس پیش از آنکه

او حکم کند و سد این دو تن را که رجوع کنند یا نه - آید اما چون حکم پیدا کرد حکم او لازم شود پس رجوع نتوانند کرد
مسئله چون حاکمی حکم کرد پس آن حکم او را بقاضی برگرفتند اگر موافق مذهب او باشد امضا کند و اگر مخالف مذهب او باشد
باطل گرداند مسئله در حد و قصاص حکم کردن کسی را روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله اگر در خون خطا کسی را حکم کردند
و حکم بر عاقله بدیت قضا کرد حکم آن نافذ باشد یا نه - نباشد مسئله حاکم را روا باشد که گواه را بشنود و بنکول
قضا خصم کند یا نه - روا باشد مسئله اگر قاضی برای پدر و مادر و فرزند و زن را حکم کند روا باشد یا نه - باطل
باشد والله اعلم بالصواب **کتاب القسمة** بر قاضی واجب هست که کسی را نصب کند تا اموال مردمان را از
بیت المال قسمت کند یا نه - واجب باشد و اگر قاضی نصب نکند مردمان که میان مردم در گیرند بر قسمت روا باشد
اما باید که آنکس عادل و امین باشد و عالم باشد بقسمت و قاضی را روا نباشد که مردمان را جبر کند تا یک تن میان قسمت کند
و آن قسمت کننده امین باشد مسئله اگر سه یا چهار قاسم در شهر شریک شوند روا باشد یا نه - در قسمت نگذارند
ایشان را تا شریک شوند مسئله اگر خانه میان وارثان قسمت کنند اکنون این اجر قاسم بر عدد روس واجب آید
یا بر قدر نصیبها - بر قول امام ابوحنیفه رح بر عدد روس و بر قول ابو یوسف و محمد بر قدر نصیبها مسئله اگر
وارثان جمله حاضر آمدند نزدیک قاضی و بدست ایشان خانه ایست و یا ضیعتی و دعوی میکنند که ما را میراث رسید
است از فلانکس قاضی میان ایشان قسمت کند یا نه - نکند قسمت را نزدیک امام ابوحنیفه رح تا گواهان نیارند
که آن فلان بمرده است و ورثه را بتعیین این گواهان معین نکنند و بقول ابو یوسف و محمد روا باشد که قسمت کنند
باعتراف ایشان روایت دیگر در کتاب قسمت آورده اند که بقول ایشان قسمت کنند مسئله اگر مالی باشد که مشتر
دعوی کنند جوار خانه و جوار عقار اکنون بگفت ایشان قسمت کنند یا نه - باتفاق قسمت کنند مسئله اگر
دعوی کنند که این ملک ما شده است و یاد نکنند سبب ملک را که چگونه نقل شده است بدیشان قسمت کنند میان ایشان
یا نه - قسمت کنند مسئله هر یکی از شریکان نفعی میگیرند از نصیب خویش اگر یکی از ایشان قسمت را طلب کند یا نه -
قسمت کنند و اگر یکی نفع میگیرد و دیگری نفع نمیگیرد از قلیل نصیب اگر صاحب قلیل طلبد قسمت را قسمت نکنند
و اگر صاحب کثیر طلبد قسمت کنند مسئله اگر یکی دیگر از ایشان قسمت را زیان دارد قسمت کنند یا نه - نکنند مگر برضا یکدیگر
مسئله اگر ترکه عروض باشد قسمت کنند یا نه - اگر از یک جنس باشد قسمت کنند و اگر از دو جنس باشد قسمت نکنند
بعضی ببعضی مگر بقیمت و نزدیک ابو یوسف و محمد نیز همچنین است و هیچ خلافی نیست اما نزدیک ابوحنیفه رح قسمت نکنند جوار را
با برده یعنی از برای تفاوتی که در ایشان باشد و بقول ابو یوسف و محمد بردگان را همه قسمت کنند مسئله گرمابه و چاه را قسمت کنند
یا نه - نکنند و هرچه قسمت نپذیرد از این حکم است چنانکه آسیا آب مگر برضای شریکان مسئله و اگر وارثان گواهی دهند
نزدیک قاضی و گواهان دیگر را نیاوردند گواهی دهند که مورث ایشان مرده است و سه تن گذشته است از او دو تن با هم و یکی دیگر غائب است

و خانه بدست این حاضران هست اکنون قاضی قضا کند یا نه - چون حاضران طلبند وکیل نصب کند از جهت غائب
تا نصیب او را قبض کند و از جهت او نگاه دارد مسئله اگر خانه خریدند دو تن حاضراند و یکی غائب اکنون اگر حاضران قسمت
طلب کنند آید یا نه - نکنند با غیبت یکی از ایشان مسئله اگر خانه در دست وارث غائب است حاضران قسمت همی طلبند قسمت کنند
یا نه - قسمت نکنند مسئله اگر یک وارث حاضر است و دیگران غائب اند اکنون این حاضر قسمت طلبد قسمت کنند یا نه - نه
اگر خانهائیست میراث رسیده در یک شهر آنرا علیحده قسمت کنند یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه هر خانه را علیحده قسمت کنند
و نزدیک ابویوسف و محمد اگر مصلحت ایشان در قسمت بعضے باشد در بعضی قسمت کنند مسئله و اگر خانه مانده است و یا
ضیاع و یا خانه مانده است و یا دکانی هر یکی را علیحده قسمت کنند یا نه - قسمت کنند و عدل کنند و در آن گز کنند و قیمت کنند بنا
و جدا کنند نصیب هر یک را از وارثان چنانکه نصیب بعضی را بنصیب دیگری تعلق نباشد پس بنویسند نامهای ایشان و قرعه زنند و لقب نهند
نصیب اول و دوم را پس سوم را همین قیاس میرود پس بیرون آرد قرعه را هر که را بیرون آید نام اول سهم مر او را باشد و هر که را بار دوم
بیرون آرد سهم دوم مر او را باشد مسئله درم و دینار در قسمت در آید یا نه - در نیاید مگر برضای ایشان مسئله اگر قسمت
کنند و هر یکے را از ایشان گذر آب باشد در ملک دیگری یا راه گذر باشد اکنون در حال قسمت شرط کنند و قسمت را فسخ کنند یا نه
اگر ممکن گردد گردانیدن آن گذر قسمت را فسخ نکنند و نباید مر او را که راه سازد یا گذر آب سازد در نصیب دیگری اگر ممکن
نگردد گردانیدن آن آنگاه فسخ کنند مسئله اگر خانه باشد و او را سفلے باشد و علو نباشد یا علو باشد و سفل نباشد و یا هم علو باشد
و هم سفل میان قومی هر یکی را علیحده قسمت کنند یا نه - نکنند قسمت آن بقیمت توان کردن و قیمت نتوان کرد مسئله اگر
اختلاف افتد میان ورثه در نصیبی اکنون اگر دو کس قسمت کننده گواهی دهند گواهی ایشان بشنوند یا نه - بشنوند و بر آن حکم
کنند مسئله اگر یکے از وارثان دعوی غلط کند و گوید آنچه مرا رسیده است نصیب مرا در من سخن وی بشنوند یا نه - نشنوند
وارثان سخن وی ندارند مگر که گواه آرد بر دعوی خود مسئله اگر گوید بستدم حق خویش یا بعضے بستدم و خصم میگوید که تمام
استده قول قول که باشد - قول قول خصم باشد با سوگند بهم مسئله و اگر گوید که فلان موضع مرا رسیده است و من نستده ام
و دیگر ورثه او را بدروغ میدارند سوگند کرا دهند - مر هر دو فریق را و باز قسمت پاره کنند مسئله اگر خانه
قسمت کردند میان وارثان هر کسی را نصیبی رسید معین بیکبار مستحق پیدا آید این قسمت را فسخ کنند و باز از سر گیرند یا نه
نزدیک ابوحنیفه فسخ نکنند اما آنکسانکه نصیب ویرا برده اند آنها را باید که بحصه رجوع کنند و نزدیک ابویوسف و محمد قسمت را
فسخ کنند و باز از سر گیرند والله اعلم **کتاب الاکراه** حکم اکراه از که درست آید - از کسی که او قادر باشد بر راندن
آنچه بدان وعده کند چون سلطان باشد یا دزدی یا سپاهی باشد و هیچ فریاد رسی آنجا نباشد مسئله اگر مردی اکراه کند
مردے را بر فروختن مال خویش و یا خریدن کالا و یا بدانچه اقرار کند مر فلانرا بهزار درم یا بدانچه اجارت دهد و این اکراه بقتل باشد
و یا بحبس این بیع درست باشد یا نه - او بخیار باشد پس از آن اکراه اگر خواهد رضا دهد بدان بیع و اگر خواهد فسخ کند و از بیع باز

گردد کالای خود باز ستاند مسئله اگر بهای کالا بطوع و رغبت قبض کرد اجازت باشد مر آن بائع را و اگر قبض باکراه اجازت
نباشد مر آن بائع را واجب آید که کالا باز ستاند اگر قائم باشد در دست خرنده و اگر کالا هلاک شده است در دست خرنده و خرنده منکر نبود
تاوان واجب آید یا نه - واجب آید که قیمت کالا مر فروشنده را بدهد و رسد مر اکراه کرده شده را که تاوان را رکند مر اکراه کننده را
اگر خواهد مسئله اگر مردی را اکراه کنند بحبس یا بضرب یا به بند بر خوردن مردار حلال باشد او را که آن کار بکند یا
حلال نباشد مر او را که آن کار بکند مگر اکراه کنند بچیزی بترساند که از ان نفس وی تلف شود یا اندامی از اندامهای او کم شود
چون بترسد روا باشد که بکند آنچه بدان اکراهش میکنند و حلال نباشد مر او را که صبر کند بر آنچه وعده اش میکنند اما اگر صبر کرد
تا او را بکشتند یا عضوی از اعضای او تلف شد گرفتار باشد نزدیک خدای عز و جل مسئله اگر مردی را اکراه کردند در گفتن کفر
بخدای عز و جل یا بر دشنام دادن پیغمبران به بند و یا بحبس این اکراه باشد یا نه - نباشد مگر بچیزی اکراه کند که بترسد که از نفس او چیزی
تلف شود یا عضوی از اعضای او کم شود رخصت باشد که ظاهر کند آنچه فرمایند چون ظاهر کرد دل او بر قرار باشد با ایمان و بزه کار نباشد
و اگر صبر کند تا کشته گردد او مستحق ثواب باشد مسئله اگر مردی را اکراه کنند بر تلف کردن مال مسلمانی بکاری که بترسد
نفس وی تلف شود مباح باشد که آن کار بکند یا نه - مباح نباشد که بکند و صاحب مال را آید که تاوان را رکند اما اکراه کننده را
مسئله اگر مردی را اکراه کنند که یکی را بکش روا باشد که وی را بکشد یا نه - مباح نباشد که بکشد و او را صبر باید کرد تا کشته
شود و اگر بکشد بد کردار باشد مسئله قصاص بر اکراه کننده واجب آید یا بر اکراه کرده - بر اکراه کننده واجب آید اگر کشته باشد
بعمد مسئله اگر مردی را اکراه کرد یکی را بطلاق دادن زن خویش یا بر آزاد کردن بنده خویش طلاق و عتاق شود یا نه - شود اما
این مکره باز گردد بر اکراه کننده بتمامی کابین زن اگر پیش از دخول باشد و تمامی قیمت بنده واجب آید مسئله اگر یکی را اکراه
کرد بر زنا کردن حد واجب آید یا نه - نزدیک ابوحنیفه رح حد واجب آید مگر که اکراه سلطان کند و نزدیک ابویوسف و محمد حد
واجب نباید مسئله اگر مردی را اکراه کنند بر ردت زن وی از وی جدا شود یا نه - جدا نشود و این استحسان است و قیاس آنست که جدا شود
کتاب السیر و المختصر جهاد کردن چیست یعنی غزا کردن فریضه است یا سنت - فرض است اما بر سبیل کفایت اگر طائفه
بجا آرند از طائفه دیگر برافتد و اگر هیچکس بجا نیارد همه مردمان گنهکار باشند بگذاشتن مسئله جنگ کردن با کافران واجب است
بی آنکه ایشان آغاز کنند یا نه - واجب است آغاز کنند خواه نه مسئله جنگ کردن بر کودک و بر زن و بر بنده و بر نابینا و بر جا مانده
واجب آید یا نه - نه مگر که نفس عام باشد مسئله اگر کافران غلبه کردند بر شهری بر که واجب آید دفع ایشان - بر همه مردمان از
زنان و مردان آزادان و بندگان زن بی دستوری شوهر برود و بنده بی دستوری خواجه مسئله اگر مسلمانان در دار حرب
سا رستا ن او یا قلعه را گرد کردند کافران را باسلام خوانند یا با ایشان حرب کنند - اول باسلام خوانند اگر مسلمان شدند فبها
اگر نه بگویند ایشان را که جزیه دهید اگر دهند دست از ایشان بدارند و اگر نه دست بحرب آرند اما اگر بگزارند جزیه پیش آیند
خون ایشان همچون خون مسلمانان شود در نگاه داشتن مسئله اگر اهل شهرهای اسلام کافران را یک بار باسلام خوانند واجب باشد

که بار دوم آیند ایشان بحرب شوند یا نه مستحب است که ایشان را بار دیگر نیز بخوانند باسلام اگر اسلام آورند فبها و اگر نه
از خدا یتعالی استعانت خواهند و با ایشان بحرب در آیند و آلات حرب ببستانند چون منجنیق و در کشتیهای ایشان آتش
زنند و آب غالب را بر ایشان روان کنند و درختان ایشان ببرند و کشتهای ایشان را تباه کنند مسئله اگر در شهر کافران
مسلمانی یا بازرگانی یا غازی باشد در شهر بر ایشان باید انداخت یا نه - باکی نیست اگر بیندازند اما در انداختن نیت
بکافران کنند مسئله اگر کافران اطفال مسلمانان بچگان را اسیر خود ساخته باشند تیر بر ایشان باید انداخت یا نه - بیندازند نیت
کافران مسئله زنان را و مصحفها را بلشکر برند یا نه - اگر ایمنی باشد ببرند باکی نیست و اگر نه کراهیت باشد مسئله مسلمانان
روا باشد که بر کافران غدر کنند یا نه - نشاید کرد زنان را و کودکان را نکشند و مرد فرتوت شده را نیز نکشند و نابینا را نکشند
و بر وی مانده را نکشند مگر از ایشان کسی که او را رای جنگ باشد آنگاه بباید کشت و دیوانه را نیز نباید کشت مسئله
اگر امام مصلحت بیند بصلح کردن با کافران و یا بعضی از ایشان و یا آنکه در ضمن این مصلحت باشد مر مسلمانان را روا باشد که صلح کنند
یا نه - باکی نباشد مسئله اگر امام صلح کرد پس مدتی بر آمد که امام در شکستن صلح نفع می بیند صلح را چگونه بشکنند
اول خبری بدیشان فرستد بعده دست بکشتن ایشان بر آرد و اگر ایشان خیانتی کنند بی آنکه ایشان را خبر کنند روا باشد
که با ایشان کارزار کنند یا نه - روا باشد مسئله اگر بندگان کافران از دار حرب گریخته بسوی مسلمانان آیند ایشان آزاد باشند
یا نه - آزاد باشند مسئله چون لشکر در دار حرب رسید علف کنند یا نه - علف کنند و آنچه در دار حرب بنا باشد بخرند از
خوردنی و هیزم و طعام ایشان را بکار بندند و اگر روغن باشد بر سر مالند و کارزار کنند بدانچه بیابند از ایشان سلاح ایشان و
اینهمه پیش از قسمت باشد مسئله غازیان را روا باشد که بفروشند یا ذخیره کنند یا نه - روا نباشد آنچه بخورند بخورد باقی
با امام سپارد مسئله اگر مردی در دار حرب مسلمان شد نفس او و اولاد صغار او و مالی که بدست او باشد و یا بدست مسلمانی بودیعت باشد و یا
بدست ذمی هر او را سالم باشد یا نه - سالم باشد و اینهمه نگاه داشته شود باسلام او اما عقار او و زن او و فرزندیکه در شکم زن او باشد
فی باشد همه مر غازیان را و همچنین اولاد کبار او ترقی کردند مر غزاة را مسئله سلاح فروختن بدست حربیان روا باشد یا نه
روا نباشد و نشاید که از جهة ایشان سلاح سازند و بفروشند مسئله اگر اسیران مسلمانان را کافران گرفتند و اسیران الکفار بدست
مسلمانان هستند پس کافران امید بهند و مسلمانان را می ستانند روا باشد یا نه - روا نباشد بقول ابو حنیفه و بقول ابو یوسف
و محمد روا باشد اما روا نباشد که کافران را از منت بر ایشان نهند مسئله اگر سلطان شهری از کافران بقهر و غلبه فرو گیرد
اکنون چه شود حکم آن بدانکه درینباب خیار است اگر خواهد زمینها و خانهای آن شهر را قسمت کرده بغازیان بدهد و اگر
خواهد بر ایشان اقرار کند و خراج بر ایشان نهد مسئله اگر اسیران کافر گرفتار آمدند بدست مسلمانان امام چکند - امام بخیار
باشد اگر خواهد بکشد و اگر خواهد برده کند تا خدمت مسلمانان همیکنند و اگر خواهد نگاهدارد تا ذمیها مسلمانان شوند یعنی که حر
باشند آنگاه نگذارد که باز بدار حرب روند مسئله اگر اسیران مسلمانان را بفروشند و بها بستانند روا باشد یا نه - روا نباشد

مسئله اگر لشکر مسلمانان از دار الحرب بدار اسلام می آیند و با ایشان ستور بسیار است که نمیتوانند آورد چه باید کرد
ایشان را بکشند و بسوزند و تلف کنند مسئله غنیمت در دار حرب قسمت کنند یا نه - بمذهب علمای ما قسمت نکنند تا در دار
اسلام نیایند و نزدیک شافعی هم در دار حرب قسمت کنند مسئله اگر غازیان حرب کردند و غنیمتها بدست آوردند پس
پیش از آنکه بدار اسلام آرند غازیان دیگر بر سر غنیمت آمدند ایشان نیز شریک باشند یا نه - شریک شوند همه مسئله بازاریان
لشکر را در غنیمت حقی باشد یا نه - نباشد مگر آنکه ایشان نیز کارزار کنند مسئله اگر مردی آزاد یا زنی آزاد امان دهد مر کافران را
یا جماعتی از اهل حصار یا از اهل ساستا درست باشد یا نه - درست باشد و هیچکس نشاید که با ایشان کارزار کند مگر که امان
فاسد ظاهر گردد آنگاه امان را سوی ایشان فرستند مسئله اگر ذمی یا اسیری یا بازرگانی که بسودا بر ایشان میرود درست
باشد یا نه - امان ایشان درست نباشد مسئله اگر بنده امان دهد مر اهل حرب را درست باشد یا نه - نزد ابو حنیفه درست نباشد
مگر بدستوری خواجه و نزد صاحبین درست باشد مسئله اگر مسلمانان غلبه کنند بر ترکان و آنچه در دست ایشان است روا باشد
یا نه - روا باشد و ملک ایشان گردد مسئله اگر مسلمانان بر حربیان غلبه کرده مالهای که حربیان از شهر مسلمانان برده باشند باز
بستانند پس اگر کسی پیدا آمد مالک آن باز دهند یا نه - اگر پیش از قسمت پیدا آید مالک وی کالای خود را بی هیچ چیزی و پس از قسمت از
دست غازی بقیمت بستاند مسئله اگر ترکان بر مسلمانان غلبه کردند یا کافران حرب غلبه کنند مالهای مسلمانان بستانند بدار
حرب برند مال ملک ایشان شود یا نه - شود مسئله اگر بازرگانی در دار حرب کالائی از شهر مسلمانان کافران بغارت برده باشند
اگر خواهد هم بدان مقدار که بازرگان خریده باشد بخرد و اگر خواهد بگذارد مسئله اگر حربیان و کافران بر شهر اسلام غلبه کنند
و مدبران و اولاد مکاتبان را و آزادان را برند ملک ایشان شوند یا نه - نشوند مسئله و اگر بازرگانی بدار حرب رفت
و مدبران و ام ولد و آزادان و مکاتبان را بخرند و بیارند چگونه شود آزاد شوند یا نه - آزاد شوند مسئله اگر بر حربیان
غلبه کردند مکاتبان و مدبران و امهات و اولاد و آزادان ایشان را بگرفتند ملک مسلمانان شوند یا نه - شوند مسئله اگر بنده
مسلمانی بگریخت و از دار اسلام بدار حرب رفت و حربیان بگرفتند ملک ایشان شود یا نه - نزد ابو حنیفه رح نشود و نزد صاحبین شود
مسئله اگر اسیری از دار اسلام بدار حرب رود و حربیان بگیرند ملک ایشان شود یا نه - شود باتفاق مسئله اگر غنائم از
دار حرب بسیار بدست آمده باشد و امام را ستور نباشد که بار کند چه کند - قسمت کند و بدست غازیان امانت نهد
تا برگیرند و بدار اسلام آرند پس از آن امام از ایشان باز ستاند و قسمت کند میان غازیان مسئله اگر پیش از قسمت غازی
چیزی بفروشد از غنیمت روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله اگر غازی در دار حرب بمیرد و غنیمت جمع شده باشد
او را از آن حق باشد یا نه - نباشد مسئله اگر در دار اسلام آوردند پس غازی بمیرد نصیب او میراث شود مر فرزندان او را
یا نه - میراث شود مسئله اگر در حالت کارزار امام مر غازیان را چیزی زیادتی بگوید از غنیمت تا حریص شوند بر قتال چنانکه گوید
هر که کسی را بکشد سوار باشد یا پیاده هر چه از وی یابد او را باشد یا نه - باشد مسئله اگر پس از غنیمت که جمع کرده باشند

اگر چیزی زیادتی گوید مر غازیان را روا باشد یا نه - روا نباشد مگر از خمس مسئله چون مسلمانان از دار حرب بدار
اسلام آیند روا باشد که از غنیمت چیزی علف اسپ خرند یا ستور را دهند یا نه - روا نباشد و اگر چیزی از غنیمت مانده باشد
باز آرد و امام را دهد تا در غنیمت افگند مسئله امام غنیمت را چگونه قسمت کند خمس از وی بیرون کند حق درویشان و
مسکینان و یتیمان و چهار خمس را میان غازیان قسمت کند سوار را دو سهم دهد و پیاده را یک سهم نزدیک
ابوحنیفه رح و نزد صاحبین سوار را سه سهم دهد و پیاده را یکی مسئله اگر غازیی دو اسپ دار داو را بر یک اسپ
رجحان باشد یا نه - نزد امام اعظم و زفر و حسن رجحان نباشد یعنی یک اسپه دهند و همچنین اسپ جنگی با اسپ جنیبت
برابر باشد مسئله استر پالانی و اشتر را دهند یا نه - ندهند مسئله اگر غازیی در دار حرب سوار برفت و اسپش مرد او را
سهم سواران دهند یا سهم پیادگان - سهم سواران نزد علمای ما و نزد شافعی سهم پیادگان مسئله و صاحب
استر را ندهند مسئله بنده را و زن را و کودک را و ذمی را سهم غنیمت دهند یا نه - ندهند و سهم غنیمت کسی را دهند که امام
مصلحت بیند مسئله خمس را چند قسمت کنند - خمس را خدای عز و جل پنج قسمت نهاده است چنانکه در کلام خود یاد کرده
وَاعْلَمُوْا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَیْءٍ فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهٗ وَلِلرَّسُوْلِ وَلِذِی الْقُرْبٰی وَالْیَتٰمٰی وَالْمَسٰکِیْنِ وَابْنِ السَّبِیْلِ این سهم
خدای تعالی یاد کرده است از برای افتتاح کار و تبرک نام خدای تعالی و سهم پیغمبر ع بیفتاد بوفات او و چنانکه صفا بیفتاد
و صفا آن بود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم را هر چه خوش آمدی بر گرفتی چون سهم پیغمبر ع بموت بیفتاد آن نیز بیفتاد
باقی خمس را سه قسمت کنند سهمی یتیمان را و سهمی مسکینان را و سهمی ابن السبیل را و قرابت رسول ع را مقدم دارند
مسئله توانگران ذوی القربی را دهند یا نه - ندهند و ذوی القربی را امروز چیزی واجب است یا نه - بمذهب ما ساقط شده است
در وقت پیغمبر ع بعلت نصرت دادندی و درویش قائم است که بدهند و بقول شافعی واجب است مسئله اگر یک تن
یا دو تن در دار حرب بی دستوری امام در روند و غارت کنند و چیزی بیارند خمس واجب آید یا نه - واجب نباید مسئله
و اگر جماعتی برفتند که ایشان را قوت است و شوکت و بی دستوری چیزی غارت کردند و بیاوردند خمس واجب آید یا نه -
واجب آید مسئله اگر مسلمانی بدار حرب بازرگانی برفت و چیزی از حربیان بستد روا باشد یا نه - نشاید که بمال ایشان
یا بخون ایشان تعرضی رساند مسئله اگر یکی غدر کرد و از ایشان چیزی بستد و بدار الاسلام آورد ملک او
شود یا نه - شود اما ملکی حرام او را فرمایند تا صدقه کند آن را مسئله اگر حربی در دار الاسلام در آمد او را گذارند که در
دار الاسلام مقیم شود یا نه - ببینیم که کم از یکسال ساکن میشود یا یکسال یا بیشتر اگر کم از یکسال است بگذارند و اگر یکسال
است یا بیشتر نگذارند اما او را بگویند که اگر سالی بخواهی بود از تو گزیت خواهند طلبید بدهی و اگر نه بگذارند و بدار
الحرب بفرستند و اگر سالی با گزیت ساکن شد در دار الاسلام بعد از آن او را نگذارند که بدار الحرب بفرستند مسئله اگر بدار
الحرب باز رود [illegible] دار الاسلام [illegible] ایشان [illegible] شود چون

بدار حرب رود مباح شود آنچه در دار الاسلام است از مال او بر خطر است بنگریم تا اگر اسیر یا کشته شود و امهات اولاد او آزاد شود و ودیعتهای
او غنیمت شود مسئله آنچه مسلمانان نگیرند از مال اهل حرب بی کارزاری کجا صرف کنند در مصالح مسلمانان چنانکه خراج باب
زمین عشری نیست و حد آن زمین عرب است تا بنزدیک یمن و از جدّه شام تا عراق و از رمل یمن تا منقطع آسمان مسئله سواد زمین عشری
یا خراجی و حد او از کجا تا کجاست زمین سواد بتمامی خراجی است از عذیب تا عقبه حلوان و از علث تا عبادان مسئله زمین سواد
ملکیت است اهل آنرا بیع روا باشد که در آن تصرف کنند مسئله زمینی از دار حرب که اهل آن مسلمان شده اند یا امام فتح
کرد بقهر و غلبه و میان غازیان قسمت کرد آن زمین عشری باشد یا خراجی جمله عشری باشد مسئله اگر امام بقهر و غلبه بگشاد و هم بر
اهل آن قرار داد آن عشری باشد یا خراجی خراجی مسئله اگر یکی بدستوری امام زمینی مرده را زنده کند خراجی باشد یا عشری
بمذهب ابی حنیفه و ابو یوسف اعتبار بر جوار باید کرد اگر جوار خراجیست این نیز خراجی باشد و اگر عشریست این نیز عشری باشد
مسئله زمینهای بصره عشریست یا خراجی باتفاق همه صحابه عشریست و محمد میگوید که اگر زنده گردانیده است بچاهی که
خود کنده است یا بچشمه که خود بیرون آورده است یا از آب دریا یا از آب دجله یا از آب جویهای بزرگ که ملک کسی نیست
آن همه عشری باشد و اگر زنده کند بچاهها که عجم آنرا کنده است چون جوی ملک و جوی دجله و جز آن خراجی باشد مسئله
از خراجی چه مقدار ستانند آنچه عمر رض نهاده است بر سواد در هر جریب که آب برسد یکی قفیز هاشمی که آن چهار من باشد
و یک درم شرعی قدر تره چه واجب آید در هر جریب پنج درم مسئله در رز انگور چه واجب آید و در درخت که متصل
باشد در آن چه واجب آید ده درم و آنچه جز اینها باشد چه واجب آید بنهد امام بر ایشان بقدر طاقت ایشان
و اگر آنچه بر ایشان نهاده باشد طاقت ندارند کم کند امام چیزی از ایشان مسئله اگر آب زمین خراجی غلبه کرد و بگشت و یا از آن
آب بریده شود و خشک شود یا آفت آسمانی رسد خراج واجب آید یا نه واجب نیاید مسئله اگر زمینهای خراجی را مالک
معطل رها کند بر وی خراج واجب آید یا نه بیاید مسئله اگر ذمی را زمینهای خراجی باشد و آن مسلمان شود خراج از وی
ستانند یا نه بستانند بدار قدیم مسئله اگر مسلمانی زمینی خراجی را بخرید از ذمی از وی خراج ستانند یا نه
ستانند مسئله در زمین خراجی عشر واجب آید یا نه واجب نیاید کتاب الجزیه جزیه چگونه است
بر دو گونه است یکی آنکه صلح بر رضای ایشان نهند بدان قدر که اتفاق افتد آن ستانند و دیگر آنکه سلطان بقهر و غلبه
فتح کند و شهر از ایشان بستاند و بر املاک ایشان قرار دهد مسئله گزید از هر کسی چند است اگر کافری توانگر باشد بر وی بنهد
در هر سالی چهل و هشت درم شرعی در هر ماهی چهار درم باشد و بر کافر درویش کارکن در هر سالی دوازده درم بنهد در
هر ماهی درمی باشد مسئله گزید بر کیان نهند گزید بر جهودان و بر ترسایان و مغان و بت پرستان خواه از ولایت عرب
و مرتدانی که از مسلمانی بازگشته باشد گزید ننهند و ایشانرا گویند که باسلام آیید و اگر نه گردن شما را بزنیم
مسئله از زنان و کودکان گزید ستانند یا نه از زنان و کودکان و ذمی نابینا و کافر درویش که کار نتواند کرد و کافری صومعه

باشد و او در میان مردمان بنا میز داز نیمه گزیت ستانند مسئله اگر ذمی اسلام آرد جزیه ازو ساقط شود یانه -
ساقط شود مسئله اگر بر خراج گزاری دو سال خراج جمع شده باشد هر دو سال تمام می ستانند تا تداخل شود یکسال پیش
نشاید که بستانند مسئله جهودان و ترسایان و کافران خراج گزار را بگذارند تا بتکده و کنشتها و کلیساها را در شهر اسلام
بنا کنند یانه - روا نباشد که بگذارد مگر که دیرینه ویران شده باشد باز آبادان کنند مسئله خراج گزاران جهودان
و ترسایان را گذارند تا ایشان لباس همچون مسلمانان کنند یانه - نگذارند واجب باشد بر سلطان مسلمان که جدا کند
میان مسلمانان و جهودان و ترسایان و کافران در لباس و پوشش ایشان و زین اسپان و کلاه سر ایشان بعلامتی که شناسند
مسلمانان را از خراج گزار مسئله خراج گزار را بگذارند که سلاح بندد و یا بر اسپ نشیند در دار اسلام - روا نباشد
مسئله اگر خراج گزاری سر باز زند از گزید و یا مسلمانی را بکشد و یا پیغمبری را دشنام دهد و یا بر زن مسلمانی زنا کند
عهد او شکسته شود یانه - بدین چیزها عهد او شکسته نشود مگر که بدار حرب رود و بحربیان یار شده با جمله ایشان
خروج کند و مسلمانان شهر را از شهرها غارت کند و حرب کند آنگاه عهد ایشان شکسته شود و همه را بکشند مسئله اگر
عیاذاً بالله مسلمانی ردت آرد از اسلام چه باید کرد اول اسلام عرضه باید کرد و اگر او را شبهتی باشد دور باید کرد و آنرا
و محبوس باید داشت اگر مسلمان شود فبها و الا بکشندش و اگر نه بکشندش مسئله اگر کسی مرتدی را بکشد پیش از آنکه
اسلام بر وی عرضه کنند بر کشنده هیچ واجب آید یانه - کراهیت باشد اما بر وا ز کشتن او هیچ واجب نیاید مسئله اگر زنی
ردت آرد او را بکشند یانه نکشند و لیکن او را محبوس کنند تا مسلمان شود مسئله اگر مسلمانی ردت آرد نعوذ بالله
منها ملک از مال او زائل شود یانه - ملک از مال او زائل شود بردت آوردن اگر مسلمان شود ملک در مال باز آید چنانکه بوده باشد
و اگر بمیرد یا کشته شود بورثه نقل شود و آنچه کسب کرده باشد در حال اسلام ورثه او را باشد مسلمانان را و آنچه کسب
کرده باشد در حال ردت آن فیء باشد مرغازیان را مسئله اگر این مرتد بدار الحرب رفت و قاضی قضا کرد بدار حرب رفتن او را
حال بندگان و عیال او چه شود - مدبران او آزاد شوند و امهات اولاد آزاد شوند و امهای که بر و باشد حلت شوند و آنچه
کسب کرده باشد در حال اسلام بورثه او دهند از مسلمانان و بگذارند آن و امهار که در حال اسلام بر و لازم شده باشد او را وامهای
که در ردت لازم آمده باشد از کسبی گزارند که در حال ردت کسب کرده باشد و املاک را موقوف کنند مسئله اگر مرتد از
دار حرب مسلمان شود و بدار الاسلام باز آید مال او را دهند یانه - آنچه بیابد از مال خویش بدست وارثان خویش باز ستاند
مسئله و اگر مرتد زن باشد تصرف او در مال او حال ردت درست باشد یانه - باشد مسئله از ترسایان و از
بنی تغلب گزید چند ستانند - دو چند آنکه بر مسلمانان زکوة باشد مسئله از زنان و فرزندان ایشان جزیه ستانند
یانه - از زنان بستانند نه از فرزندان مسئله آنچه سلطان جمع کند از خراج بنی تغلب و آنچه هدیه فرستند اهل حرب بدو
و آنچه خراجها دیگر جمع کنند از اطراف کجا صرف کند - در مصالح مسلمانان چنانچه خندقها بندد و پلهای ویران را عمارت

کنند و بنا کنند و قاضیان مسلمانانرا عطیه دهند و عاملان که خراج گیرند و متقیانرا عطیه دهند مقدار آنچه
بسنده باشد ایشانرا و غازیان و فرزندان ایشانرا مشاهره دهند بقدر کفاف **کتاب البغاة** اگر جماعتی
از مسلمانان بیرون آیند و بر سلطان باغیان شوند و غلبه کنند بر شهری از شهرهای مسلمانان امام ایشانرا چه کند
ایشانرا بخواند بجماعت و از شبهتی که ایشانرا افتاده باشد بیرون کشد اما ابتدا نکند بکشتن تا آنکه ایشان
ابتدا نکنند چون ایشان ابتدا کردند واجب آید بر مسلمانان که بر باغیان کارزار کنند و جماعت ایشانرا تفرقه
کنند **مسئله** اگر از ایشان مردی با شوکت باشد ایشانرا چه کنند مجروحهای ایشانرا بکشند و گریختگانرا دنبال
بگیرند **مسئله** مال ایشانرا قسمت کنند و زن و بچه ایشانرا برده کنند یا نه نکنند اما سلطان باید که مال ایشانرا
نگاه دارد و بدیشان باز ندهد تا ایشان توبه کنند و بطاعت آیند چون توبه کنند مال ایشان بدیشان باز دهد
**مسئله** اگر سلاح ایشان بدست مسلمانان افتند روا باشد که بدان بر ایشان کارزار کنند یا نه روا باشد چون
حاجتمند گشته باشند بکارزار کردن **مسئله** آنچه گرد کنند باغیان از شهرهای مسلمانان بقهر و غلبه از خراج و عشر
سلطان بار دیگر از مسلمانان آن خراج و عشر بطلبد یا نه نه اگر باغیان صرف کرده باشند در حق آن آنچه
از ایشان ستده باشد محسوب باشد و اگر صرف نکرده باشند در مستحق آن پس اهل آن مال را باید که میان خود و میان حق
بغیند و بار دیگر بارباب استحقاق بدهند اگر مردی تاجر از اهل عدل بر عاشری اهل بغی بگذرد و این عاشر باغی از آن
تاجر عشر بستد مر امام را روا باشد که بار دیگر ازین تاجر عشر بطلبد آری روا باشد که از و بار دیگر بطلبد **کتاب الحظر**
**والاباحة** اگر مردی جامه حریر را می پوشد روا باشد یا نه نه اما زنانرا روا باشد و باکی نیست که از حریر بالشی کنند نزد
ابو حنیفه رح و نزدیک صاحبینه کراهیت باشد **مسئله** اما اگر دیبا را می پوشد روا باشد یا نه این خلاف برعکس است نزد ابو حنیفه رح
کراهیت باشد و نزد صاحبینه روا باشد اما باکی نیست پوشیدن جامه ملحم و جامه ملحم آن باشد که تار او از ابریشم باشد و پود
از ریسمان و یا از خز **مسئله** اگر مردی پیرایه میکند از زر یا نقره روا باشد یا نه نه مگر که انگشتری باشد یا کمر میان و آنکه
بند شمشیر نقره باشد اما زنانرا روا باشد از هر چه خواهند از زر یا نقره **مسئله** مر کودک را روا باشد که زر را پوشد
یا نه کراهیت باشد و همچنین اگر کودک حریر می پوشد مکروه باشد **مسئله** خوردن و آشامیدن و روغن بر سر کردن و بوی
خوش کردن در کاسه یا کوزه زرین و نقرین روا باشد یا نه روا نباشد نه مردانرا و نه زنانرا اما باکی نیست باستعمال
آبگینه بلور و عقیق و روا باشد آشامیدن در آوند سیم اندوده و برنشستن بر زین سیم اندود و نشستن بر تخت
سیم اندود نزد ابو حنیفه رح و تعشیر کردن در مصحف و نقط اما باکی نیست بآراستن مصحف و نقش کردن مسجد بآب زر و
کراهیت باشد استخدام فرمودن خصیان را و باکی نیست اگر بهائم خصی باشد چنانکه اسپ و گاو و گوخر را بر اسپ انداختن **مسئله**
قول بنده و صبی در هدیه **مسئله** قبول باشد یا نه باشد و همچنین قبول کنند قول فاسق را در معاملات نه در اخبار دیانات

باشد و او در میان مردمان بنا میز دار نیمه گزید نستانند۔ مسئله اگر ذمی اسلام آرد جزیه ازو ساقط شود یانه۔
ساقط شود۔ مسئله اگر بر خراج گزاری دو سال خراج جمع شده باشد هر دو سال تمام می بستانند تا تداخل شود یک سال بیش
نشاید که بستانند۔ مسئله جهودان و ترسایان و کافران خراج گزار را بگذارند تا بتکدها و کنشتها و کلیساها را در شهر اسلام
بنا کنند یانه۔ روا نباشد که بگذارند مگر که دیرینه ویران شده باشد باز آبادان کنند۔ مسئله خراج گزاران جهودان
و ترسایان را بگذارند تا ایشان لباس همچون مسلمانان کنند یانه۔ نگذارند و واجب باشد بر سلطان مسلمان که حد کند
میان مسلمانان و جهودان و ترسایان و کافران در لباس و پوشش ایشان و زین اسپان و کلاه سر ایشان بعلامتی که بشناسند
مسلمانان را از خراج گزار۔ مسئله خراج گزار را بگذارند که سلاح بندد و یا بر اسپ نشیند در دار اسلام۔ روا نباشد
مسئله اگر خراج گزاری سر باز زند از گزید و یا مسلمانی را بکشد و یا پیغمبری را دشنام دهد و یا بر زن مسلمانی زنا کند
عهد او شکسته شود یانه۔ بدین چیزها عهد او شکسته نشود مگر که بدار حرب رود و یا در بحر بیان یار شده باجمله ایشان
خروج کند و مسلمانان شهر را از شهرها غارت کند و حرب کنند آنگاه عهد ایشان شکسته شود و همه را بکشند۔ مسئله اگر
عیاذاً باللہ مسلمانی ردت آرد از اسلام چه باید کرد اول او را اسلام عرضه باید کرد و اگر او را شبهتی باشد دور باید کرد آنرا
و محبوس باید داشت اگر مسلمان شود فبها و الا بکشندش و اگر نکشندش۔ مسئله اگر کسی مرتدی را بکشد پیش از آنکه
اسلام بر وی عرضه کنند بر کشنده هیچ واجب آید یانه۔ کراهیت باشد اما بر وی از کشتن او هیچ واجب نیاید۔ مسئله اگر زنی
ردت آرد او را بکشند یانه۔ نکشند ولیکن او را محبوس کنند تا مسلمان شود۔ مسئله اگر مسلمانی ردت آرد نعوذ باللہ
منها ملک از مال او زائل شود یانه۔ ملک از مال او زائل شود بردت آوردن اگر مسلمان شود ملک در مال باز آید چنانکه بوده باشد
و اگر بمیرد یا کشته شود بورثه نقل شود و آنچه کسب کرده باشد در حال اسلام ورثه او را باشد نه مسلمانان را و آنچه کسب
کرده باشد در حال ردت آن فیء باشد مر غازیان را۔ مسئله اگر این مرتد بدار الحرب رفت و قاضی قضا کرد بدار حرب رفتن او را
حال بندگان و عیال او چه شود۔ مدبران او آزاد شوند و امهات اولاد او آزاد شوند و آن دینها که بر و باشد حالت شوند و آنچه
کسب کرده باشد در حال اسلام بورثه او دهند از مسلمانان و بگذارند آن وامها را که در حال اسلام بر و لازم شده باشد اما وامهائی
که در ردت لازم آمده باشد از کسبی گزارند که در حال ردت کسب کرده باشد و املاک را موقوف کنند۔ مسئله اگر مرتد از
دار حرب مسلمان شود و بدار الاسلام باز آید مال او را دهند یانه۔ آنچه بیابد از مال خویش بدست وارثان خویش باز ستاند
مسئله و اگر مرتد زن باشد تصرف او در مال او حال ردت درست باشد یانه۔ باشد۔ مسئله از ترسایان و از
بنی تغلب گزید چند ستانند۔ دو چند آنکه مسلمانان زکوة باشد۔ مسئله از زنان و فرزندان ایشان جزیه ستانند
یانه۔ از زنان بستانند نه از فرزندان۔ مسئله آنچه سلطان جمع کند از خراج بنی تغلب و آنچه هدیه فرستند اهل حرب و
و آنچه خراجها دیگر جمع کنند از اطراف کجا صرف کند۔ در مصالح مسلمانان چنانچه رخنها بندد و پلهای ویران را عمارت

کنند و بنا کنند و قاضیان مسلمانانرا عطیه دهند و عاملان که خراج گیرند و مفتیانرا عطیه دهند مقدار آنچه
بسنده باشد ایشانرا و غازیان و فرزندان ایشانرا مشاهره دهند بقدر کفاف **کتاب البغاة** اگر جماعتی
از مسلمانان بیرون آیند و بر سلطان باغیان شوند و غلبه کنند بر شهری از شهرهای مسلمانان امام ایشانرا چه کند
ایشانرا بخواند بجماعت و از شبهتی که ایشانرا افتاده باشد بیرون کشد اما ابتدا نکند بکشتن تا آنکه ایشان
ابتدا نکنند چون ایشان ابتدا کردند واجب آید بر مسلمانان که بر باغیان کارزار کنند و جماعت ایشانرا تفرقه
کنند **مسئله** اگر از ایشان مردی با شوکت باشد ایشانرا چه کنند۔ مجروحهای ایشانرا بکشند و گریختگانرا دنبال
بگیرند **مسئله** مال ایشانرا قسمت کنند و زن و بچه ایشانرا برده کنند یا نه۔ نکنند اما سلطان باید که مال ایشانرا
نگاه دارد و بدیشان باز ندهد تا ایشان توبه کنند و بطاعت آیند چون توبه کنند مال ایشان بدیشان باز دهد
**مسئله** اگر سلاح ایشان بدست مسلمانان افتند روا باشد که بدان بر ایشان کارزار کنند یا نه۔ روا باشد چون
حاجتمند گشته باشند بکارزار کردن **مسئله** آنچه گرد کنند باغیان از شهرهای مسلمانان بقهر و غلبه از خراج و عشر
سلطان بار دیگر از مسلمانان آن خراج و عشر بطلبد یا نه۔ نه اگر باغیان صرف کرده باشند در حق آن آنچه
از ایشان ستده باشد محسوب باشد و اگر صرف نکرده باشند در مستحق آن پس اهل آن مال را باید که میان خود و میان حق
بعوض بار دیگر بارباب استحقاق بدهند اگر مردی تاجر از اهل عدل بر عاشری اهل بغی بگذرد و این عاشر باغی از آن
تاجر عشر بستد مر امام را روا باشد که بار دیگر ازین تاجر عشر بطلبد یا نه۔ روا باشد که از وی بار دیگر بطلبد **کتاب الحظر
والاباحة** اگر مردی جامهٔ حریر را می پوشد روا باشد یا نه۔ نه اما زنانرا روا باشد و باکی نیست که از حریر بالشی کنند نزد
ابوحنیفه رح و نزدیک صاحبین کراهیت باشد **مسئله** اما اگر دیبا را می پوشد روا باشد یا نه۔ این خلاف بر عکس است نزد ابوحنیفه رح
کراهیت باشد و نزد صاحبین روا باشد اما باکی نیست پوشیدن جامهٔ ملحم و جامهٔ ملحم آن باشد که تار او از ابریشم باشد و پود
از ریسمان و یا از خز **مسئله** اگر مردی پیرایه میکند از زر یا نقره روا باشد یا نه۔ نه مگر که انگشتری باشد یا کمربند و آنکه
بند شمشیر نقره باشد اما زنانرا روا باشد از هر چه خواهند از زر یا نقره **مسئله** مر کودک را روا باشد که زر را پوشد
یا نه۔ کراهیت باشد و همچنین اگر کودک حریر می پوشد مکروه باشد **مسئله** خوردن و آشامیدن و روغن بر سر کردن و بوی
خوش کردن در کاسه یا کوزهٔ زرین و نقرین روا باشد یا نه۔ روا نباشد نه مردانرا و نه زنانرا اما باکی نیست باستعمال
آبگینه بلور و عقیق و روا باشد آشامیدن در آوند سیم اندوده و بر نشستن بر زین سیم اندوده و نشستن بر تخت
سیم اندوده نزد ابوحنیفه رح و تعشیر کردن در مصحف و نقط اما باکی نیست بآراستن مصحف و نقش کردن مسجد بآب زر و
کراهیت باشد باستخدام فرمودن خصیان را و باکی نیست اگر بهائم خصی باشند چنانکه اسپ و گاو و گورخر را بر اسپ انزا **مسئله**
قول بنده و صبی در هدیه و در سله قبول باشد یا نه۔ باشد و همچنین قبول کنند قول فاسق را در معاملات نه در اخبار دیانات

مگر که عدل باشد مسئله روا باشد که مرد بیگانه در زن بیگانه بیند یا نه - روا نباشد مگر در روی او و کف دست او
و اگر از شهوت ایمن نباشد روا نباشد که در روی هم بیند مگر بحاجتی چنانکه قاضی قضا کند یا گواهی دهد روا
باشد که بنگرد اگرچه بترسد که اثر شهوت ظاهر گردد مسئله طبیب را روا باشد که بنگرد در زن بیگانه در موضع مرض
مسئله مردی بیگانه در مردی بیگانه چند نگرد - در تمامی اندام بنگرد مگر از ناف تا زانو مسئله زن بیگانه در
مرد بیگانه چند در نگرد - همچنانکه مرد بیگانه در مرد بیگانه مسئله مرد در زن خود و کنیزک خود چند نگرد - در همه
اندام اما ادب آنست که در اندام نهانی ننگرد مسئله مرد را در ذوات محرم خویش در چند جا از جسم او نگریستن روا
باشد - در روی و سر و در ساق و در بازوی او اما در پشت و شکم نشاید نگریست مسئله آنجا که دیدن در
ذوات محرم حلال است سودن نیز حلال هست یا نه - باکی نیست چون ایمن باشد از شهوت مسئله مرد
بیگانه در کنیزک بیگانه چند نگرد - همچندانکه در ذوات محرم خود نگرد و باکی نیست که بساید چون خریداری
خواهد کرد اگرچه اثر شهوت ظاهر شود مسئله خصی در زن بیگانه چند نگرد - همچندانکه مرد فحل نگرد مسئله
غلام در کدبانو چند نگرد - همچندانکه مرد بیگانه در زن بیگانه نگرد مسئله اگر مردی کنیزک کسی را بزنی
کند و خواهد که عزل کند دستوری از کنیزک خواهد یا از خواجه - نزد ابوحنیفه و ابویوسف از خواجه و نزد
محمد از کنیزک مسئله مردی بر کنیزک و زن خود عزل کند روا باشد یا نه - از زن خود روا نباشد مگر
بدستوری زن و از ان کنیزک بی دستوری روا باشد مسئله اگر محتکری کند در قوت مردمان یا در قوت
ستوران روا باشد یا نه - روا نباشد چون شهری باشد که در وی زیان دارد مسئله اگر کسی از دیه خویش غله آرد
یا از شهر دیگر بخرد و بار کند و بیارد و او را محتکر خوانند یا نه - نخوانند مسئله سلطان را روا باشد که در شهری
نرخ پیدا آرد یا نه - روا نباشد که نرخ نهد مر مردمان را مسئله در روزگار فتنه چنانکه باغیان پیدا آمده باشند
سلاح فروختن روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله اگر شیره فروشد بدست یکی که این بائع میداند که خمر خواهد
کرد روا باشد فروختن آن یا نه - روا نباشد

## کتاب الوصایا

وصیت واجب ست یا سنت
یا مستحب مسئله وصیت کردن مر وارث را روا باشد یا نه - روا نباشد مگر وارثان دیگر اجازت کنند
مسئله زیادت از ثلث مال وصیت کردن روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله اگر مسلمانی
کافری را وصیت میکند روا باشد یا نه - روا باشد مسئله اگر کافری مسلمانی را وصیت میکند روا باشد
یا نه - روا باشد مسئله قبول وصیت کی درست باشد - پس از مرگ مسئله اگر موصی در حیوة قبول
کند یا رد باطل باشد و مستحب آنست که وصیت کند کم از ثلث مال مسئله اگر یکی مر یکی را وصیت کند در
کارهای خویش او در روی او قبول میکند و در غیبت او رد میکند روا باشد یا نه - روا نباشد و اگر هم در روی او

مردمیکند روا باشد مسئله موصی کی مالک شود - همه جا مالک شود مگر دریک مسئله آنکه بست وصیت کند مر
پس وصیت کرده شده پیش از قبول بمیرد آن کالا که موصی بست در ملک ورثهٔ موصی در آید بی قبول مگر آنکه
ایشان مسئله اگر وصی کند بنده را یا کافر را یا فاسقی را درست باشد یا نه - قاضی بیرون آرد از وصیت
و دیگر را نصب کند مسئله اگر مردی وصی کرد بندهٔ خود را و وارثان خود کبار دارد نزدیک ابو حنیفه
و محمد رح روا نباشد وصی کردن بندهٔ خود را در همه احوال مسئله اگر مردی وصی کرد در مال خویش و آنکس عاجز آمد
از قائم کردن وصیت روا باشد قاضی را تا دیگری را برو نصب کند تا او را یاری دهد مسئله اگر مردی وصی کند
مر دو کس را یکی تنها کار تواند کرد و یکی نتواند کرد مگر خریدن کفن و جهاز ساختن و طعام اولاد صغار و کسوت
ایشان بدادن ودیعت بعینها و گزاردن وام و گزاردن وصیت بعینها که او کرده باشد و آزاد کردن بندهٔ
معین که او فرموده باشد و خصومت کردن در حق مرده اینهمه چیزها روا نباشد نزد ابو حنیفه و محمد و نزد ابو یوسف
روا باشد هر یکی را از ایشان که بی دیگری کار کند مسئله اگر مردی وصیت کرد مردی را بثلث مال و دیگری را
هم بثلث مال میان ایشان چگونه قسمت کنند - ثلث میان ایشان نیما نیم نهند مسئله اگر یکی را بثلث
وصیت کرده است از تمام مال و دیگری را نیز بثلث مال و وارثان اجازت نمیکنند ثلث میان ایشان چگونه قسمت
کنند - نزدیک ابو یوسف و محمد ثلث مال ایشان را چهار تیر کنند سه مر یکی را که بتمامی وصیت کرده است و یک تیر مر کسی را
که بثلث وصیت کرده است و نزدیک امام ابو حنیفه رح ثلث را میان ایشان مناصفه کنند امام ابو حنیفه رح ثلث
موصی را زیادت ثلث ندهند مگر در سه مسئله محابات و سعایت و دراهم مثال محابات مردی دو بنده دارد
یکی را قیمت هزار درم و دیگری را قیمت دو هزار درم هر یکی را بدست دیگر کسی بصد درم بفروخت و مال دیگر
نگذاشت از هر یکی ثلثی وصیت درست باشد و مثال سعایت مردی را دو بنده باشد قیمت هر یکی هزار درم
در مرض موت هر دو را آزاد کردن ثلثی آزاد شود و ثلثان را سعایت کند مثال دراهم مردی وصیت کرد مر یکی را
بهزار درم و دیگری را بدو هزار درم و جز این مال دیگر نگذاشت هزار درم را میان ایشان قسمت کنند دو مر آنرا
که هزار درم وصیت کرده است و یکی مر آنرا که باقی وصیت کرده است مسئله مردی مر یکی را وصیت کرد بثلث
مال و بر وی وام چندان برآمد است که تمامه مال وی مستغرق شده است این وصیت درست باشد یا نه - نباشد مگر وام
داران بیزار کنند از وام مسئله اگر مردی وصیت کند که نصیب یک پسر من بزید دهید این وصیت درست
باشد یا نه - باطل باشد اگر گوید که در نصیب پسر من زید را دهید روا باشد یا نه - روا باشد مسئله
اگر دو پسر باشد موصی له را سیم بخش دهند مسئله مردی در مرض موت خود برده را آزاد کند یا کالا بفروشد
و محابات کند یا کالا ببخشد درست باشد یا نه - اینهمه وصیت از ثلث مال معتبر باشد مسئله اگر بخست محابات

کردیس آزاد [illegible] بقول ابی حنیفه رح و بقول صاحبیه عتق اولیتر در هردو مسئله اما اگر مردی
وصیت کند [illegible] را دهید چند دهند - کمترین سهم و آن سهام ورثه او را دهند مگر که از سدس
کم شود آنگاه [illegible] دهند مسئله اگر مردی وصیت کند که چیزی از مال من زید را دهید به وی
آید - و [illegible] ل و کثیر آنچه دهد روا باشد مسئله اگر مردی وصیت کند بوصیتهای مختلف
فرائض [illegible] دارند - آنچه فرائض باشد آنرا مقدم دارند چون حج و زکوة و کفارتها
و آنچه [illegible] و رباط و مسجد و آنچه موصی مقدم داشته است آنرا مقدم دارند مسئله اگر
وصیت کند بحج [illegible] درست می باشد حج فرماید از شهری که موصی ساکن آن باشد تا حج کند اگر ثلث
مال وی چندانی نباشد که از خانه او فرمایند از موضعی فرمایند که از ثلث مال وی حج تواند کرد مسئله اگر
مردی بنیت حج از خانه خود بیرون آمد پس در راه وفات کرد و وصیت کرد که از برای وی حج کنند از
کجا حج فرمایند - نزدیک ابو حنیفه رح از شهری که موصی ساکن شهر او بوده است و نزد صاحبیه از آن موضع فرمایند که
وفات کرده باشد مسئله اگر کودکی یا مکاتبی وصیت کرد بحج روا باشد و درست باشد یا نه - حج درست
نباشد اگرچه مال بسیار باشد مسئله اگر وصیت کند رجوع کند از وصیت روا باشد یا نه - روا باشد
مسئله اگر صریح رجوع کند یا بفعلی آرد که دلیل کرد بر رجوع هم درست باشد مسئله اگر منکر شود وصیت
را رجوع نباشد مسئله اگر مردی وصیت کند که ثلث مال من همسایگان را دهید که این را دهند نزدیک
ابو حنیفه رح آن همسایگان را دهند که پیوسته خانه وی باشند و نزدیک صاحبیه جمله اهل محلت را واجب
آید مسئله اگر وصیت کند که ثلث مال من خسران مرا دهید که را دهند - هر ذو رحم محرم که از آن زن باشند
مسئله اگر زن وصیت کند که ثلث مال من خسران مرا دهید کیان را دهند - هر ذو رحم محرم که از آن مرد باشد
آنرا دهند مسئله اگر وصیت کرد که ثلث مال من قرابتان مرا دهید درست باشد یا نه - درست باشد و بدهند
بهر خویشاوندان ذو رحم محرم که نزدیکتر باشند پس مادر و پدر و فرزند در وصیت در نیاید و هر دو
تنی را و بیشتر را دهند اگرچنانکه وصیت کرد مر او را دو عم را یا دو خال را وصیت هر دو عم را باشد نزدیک
ابو حنیفه رح و نزد صاحبیه میان چهار کس اربع باشد هر کسی را ربعی دهند مسئله اگر یک عم باشد و دو خال
عم را نیمی و دو خال را نیمی نزدیک ابو حنیفه رح و نزدیک صاحبیه بدهند مر هر کسی را نصیبی مسئله اگر وصیت
کند مردی بثلث دراهم خویش یا ثلث غنم خویش پس دو ثلث هلاک شد و یک ثلث بماند او را چند دهند -
اگر این ثلث بیرون می آید از باقی مال او یعنی مال دیگر دارد و قماش دیگر دارد که هر دو هزار درم می ارزد و
در بعض گوسفند می ارزد این ثلث که باقی مانده است تمامی موصی له را دهند مسئله اگر مردی وصیت کرد

این جامه ثلثی زید را دهید پس دو ثلث از آن هلاک شد و ثلثی باقی ماند چه کنند - تا نچیز است می آید از جامه از باقی مال او تمامی جامه نه دهند مگر ثلثی از آنچه باقی مانده است **مسئله** اگر وصیت کند که هزار درم از مال من زید را بدهید این مرد را عین مال است و دین نیز هست چه دهند - اگر از عین بیرون آید این هزار درم او را دهند و اگر بیرون نمی آید ثلثی از آن او را دهند و باقی از دین بستانند که هزار درم تمام شود **مسئله** اگر وصیت کرد بحمل درست بود یا نه - اگر این حمل پیش از شش ماه آرد درست بود و اگر کم از شش ماه آرد درست باشد **مسئله** اگر وصیت کند بکنیزک مگر بار او وصیت و استثنا هر دو درست باشد یا نه - درست باشد **مسئله** اگر وصیت کند بکنیزک پس از مرگ موصی این کنیزک بچه آرد پیش از آنکه موصی له قبول کند اکنون چه دهند - اگر هر دو از ثلث بیرون آیند موصی له را دهند و اگر بیرون نمی آید ثلثی از هر دو بستانند و اگر چیزی نباشد بچه بستانند - بر قول صاحبین و بر قول ابو حنیفه رح اول از مادر بستانند و اگر چیزی نمانده ز بچه بستانند **مسئله** وصیت کردن بخدمت بنده و ساکن بودن خانه بمدتی روا بود یا نه - روا بود و اگر ابدا وصیت کند روا باشد و اگر رفته بنده از ثلث مال بیرون آید تمام بنده موصی را بسازد تا مرد و یرا خدمت میکند تا آنروز که موصی له بمیرد وصیت باطل شود یا نه - باطل شود **مسئله** اگر وصیت کند که ثلث مال من ورثه فلانرا دهید نر و ماده درین وصیت برابر باشد **مسئله** و اگر وصیت کند که ثلث مال من ورثه زید را دهید میان ایشان لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ قسمت کنند **مسئله** و اگر وصیت کند که ثلث مال زید و عمرو را دهید پس معلوم شد که عمرو مرده بود آن ثلث تمامی مر زید را دهند **مسئله** و اگر مردی وصیت کند که ثلث مال من صدقه کنید و روز وصیت مال نداشت تا روز وفات هر مال که کسب کند ثلث آن از پس وفات صدقه کنند و بالله التوفیق والعون والعصمة وصلے الله تعالے علے خیر خلقه محمد و آله اجمعین ۞

# تمت بالخیر

الحمد لله والمنة که این کتاب مستطاب مسمے به **قدوری فارسی** بتصحیح و تحریر خاکسار ظلوم و جهول فقیر غلام رسول ساکن موضع عادلگڑھ حسب فرمایش تاجران پر تمیز فقیر الله و عبد العزیز لاهوری بتاریخ ۲۵ ماه ربیع الاخری ۱۲۹۸ سنه هجری متبرکه بحیز تحریر در آمد

اللهم اغفر لکاتبه ولقاریه ولمن سعی فیه آمین

# فهرست کتاب قدوری فارسی



کتاب الفرائض را مترجم خود ترجمه نکرده شاید اصل قدوری عربی که نزد مترجم بوده کتاب الفرائض دران نبوده باشد چرا که فرائض فی نفسه علمی است بسیط


کتاب هذا در شهر لاهور بازار کشمیری

اجرا باهتمام فقیر الله و عبد القادر

بتصحیح مولوی غلام الله صاحب